[redacted] اشعۃ اللمعات

مشکٰوۃ

جلد اول

تصنیف الشیخ عبدالحق
دہلوی رحمۃ اللہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوٰة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین محمد وآله واصحابه اجمعین هداة طریق الحق وحمی علوم الدین اما بعد پس میگوید بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی المتوطن البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما و حصول اجازت روایت حدیث از مشائخ آن دیار شریف چون توفیق و تائید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف در مقام استقامت نشاند خواست که کتاب مشکوٰة المصابیح را که درین روزگار بسمت تداول و اشتهار موسوم است شرح کند و از فوائد آنچه در کتب قوم دیده و از مشایخ وقت شنیده یا بخاطر فاتر وی رسیده بطالبان برساند بعضی از اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند که شرح آن بزبان فارسی واقع شود هر آینه نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کرده شد در اثنای مطالعه آن سخنان روی مینمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان را نیز گنجایش نبود پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی و عربی معا تسوید می یافت آخر چنان گشت که تازی پیشتر رفت و تمام شد و فارسی در نیمه راه ماند چون با مطالعه نظر ثانی بر آن مقید شد و تبییض نمود و زمانی مدید بر آن گذشت و مسودهٔ فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که فارسی نیز از سواد به بیاض رسد و بر روی کار آید بحکم المامور معذور آن قدر که تسوید یافته بود به بیاض آورده و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرده و بالله التوفیق و منه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر وانت الغفور الرحیم و پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث شریف بقدر کفایت نیز نوشت مقدمه بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین قول و فعل و تقریر رسول را گویند صلی الله علیه و علی آله واصحابه وسلم و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کاری کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه وسلم بر آن مطلع شد و نهی نکرد و انکار ننمود و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعض قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم گردد آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است با ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند آثار چنین آمده است و بعض اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیهٔ ماثوره و

در

ورود عامی مأثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی حکمی، صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد و رأی و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و حمل بر سماع و نقل
بدان راه نمود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع
است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد **وصل** سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار
آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واقع است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی
تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی
التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال
چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
علما چه نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمینمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث
مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشند متوالی آنرا معضل
خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع آنست
که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند
و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض
فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث
اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
حدیث آورد بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند **تنبیه** این کلام منجر میگردد بکلام در روایت بحدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است
اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت
حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر
حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند
هرچند مرسل و معضل و منقطع بود والمعتمد هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح
حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بمزید حفظ
و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ و مرجوح را شاذ خوانند و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف
است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو
راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیابد
و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات
لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و دریابند آنرا اهل مهارت و حذاقت
در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان
میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
وصل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل
السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان

کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده از حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آن است
که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان
در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت
تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار و دوام بران که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و
شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط
حفظ تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و
ضبط کتاب نگاه داشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت راوی پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق
چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع
خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین بدان راه نیست
فان الکذوب قد یصدق و لکن اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده
و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
نیز اگرچه داخل فسق است و لیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی
نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که انجا همه عدل اند و اگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت
لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان
او را تکفیر کرده باشند مقبول است بانضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر چنین
نبود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع
الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ
حدیث ازین فرق و هر کدام مرا نیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم **وصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول ازجهه فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک بیکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع
و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار روی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهة وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته
شود بر توهم وی بقرائن دالة بران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی در این
باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تصحیح و تعیین علت نتواند کرد در مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و
عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز گردانیده است

از انچه بعد از وی کرده قبول کرده شود واگر تمیز نکرده وجدا نساخته توقف کنند واگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد واگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و
رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند واگر دو بود عزیز گویند واگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض
خوانند واگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است
ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند واگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد واگر یک جا یکی آمد آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر
همین قیاس اعتبار زیادت برده در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و ازاینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب
صحیح میتواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث
بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض ارشاد را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اما بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور
شود بمعنی مخالفت ثقات است **وصل** حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراداً و ترکیباً و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت
مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه
رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از
پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص باصحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در بخاری تمام
اعلا است و عدتی از اسانید در انجا داخل اند واگر مقید نقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه**
عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره
چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در
حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وی است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض
غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است
وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متعدد
طرق بمرتبه حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن
است نه ضعیف صرح به الایمه و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق واگر از جهت
اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برینصورت محمول خواهد بود انچه
بعض گفته اند که لحوق ضعف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب حتی گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت
دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و انچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی
صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح
مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس انچه منفرد است بآن بخاری پس انچه منفرد است
بآن مسلم پس انچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس انچه بر شرط بخاری بود پس انچه بر شرط مسلم بود پس انچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده
اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند از انجا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت
و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمه شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصره نیست در
صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام من
درین کتاب مگر انچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده از احادیث صحیحه است و نمیگویم که انچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین
ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه
در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشته شده است از تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط

ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن
بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این
است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح
تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که اورا امام الائمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و
یاد دارد الفاظ صحیحهٔ او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است
که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی
تساهل نیز را یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی دوی نیز صحاح که در صحیحین
نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب
یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم **فصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی
و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق
تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که
کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی سادس کتب زیراکه رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در
جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک
و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک
گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن
بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیراکه تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزلهٔ علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون
عین مهمله و بفا نیز گویند زیراکه مغیره که جد اوست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت
بشافعی شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه
القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و بی اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ
الاستاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الٰهی است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث
و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد
و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت خداوندا دعای مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات
بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با او می
گفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخواست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی
غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده و برادر او را بحج برد و در سن هژده سالگی
کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شب های ماهتاب می نوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات
متعدده ببلاد اسلام نموده منقولست از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم
و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از
صاحب حدیث نبود و مشائخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او و هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت
کرده و از وی رضی الله عنه منقولست که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و
ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت
تمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن

عارف

عارض شده پس بمبالغه شربتی بامان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابهاست مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فواید

ذکر باعث تصنیف بخاری این صحیح جامع را

پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در بادی نظر اشتباهی والتباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعد بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و انچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجیمین اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استاده ام و مروحه بدست من است و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و مؤکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و انچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و هر چه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آن حضرت عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه یا بالهام مجاز و مرخص میگشت مینوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما و عظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که آنحضرت برمیداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والتابعات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درینمیان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و گشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده

ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود
بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یکفرسنگ برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس
مدتی در بخارا بود و به بثّ احادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بر آن داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و
تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمی کردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم
باید نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان
نباشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری
و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او و داد بر والی بخارا
و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا بنمای ایشان را جزای آنچه
قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعه قبول کرد ماهی از این امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و بانکه
وی را بر درازگوش ماده نشانند و گرد شهر بگردانند و ندا میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند
که مادهٔ عبرت خلائق گشتند شعر لله قوم اذا حلوا بمنزلة حل الرضا وسیر الجود ان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی با او نوشتند
و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی
در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد در شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین کردد ملول و دلتنگ
شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار
مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع وتسعین ومائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی
شب شنبه غرهٔ شوال سنه ست وخمسین ومائتین بود رحمة الله و خطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طراوسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
چیست فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم نقل است که چون وی را دفن کردند رایحه طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند
چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت وی ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رایحه می شنیدند تا مدتهای مدید آن رایحه
باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و بر داری پی گل روید و لاله روید اندر ته وی کمالی همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم **احوال مسلم** ابو الحسن مسلم
بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیشابوری وطنا و مسکناً یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن
و یکی از متقیان و مهرهٔ این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال بجیم و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و
و غیرهما و در حجاز از سعد بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده
اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن
هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده
اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بر آن اجماع کرده بودند آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکی از این اعلم است
گفت آن هم عالم است و این هم عالم بازمکرر گفتم وی همین کلمه گفت پستر گفت یا اباعمر گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای کنیت یکی از ایشان را و ذکر میکند
در جای دیگر نامش پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در
علم وی و راه وی میرود و برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی نشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر
بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبدالله است گفته است که مسلم اکثر احادیث
کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که با و منسوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نکرده والله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

و کتاب

وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمیز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هرکه از تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم مطلع شود بر انچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر دقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای ساتق است که هیچ لاحق بعد از او و مدتی دیده و کسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی واشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه **احوال مالک** ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجره یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری باآنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی تعلم نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که درمیان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایه میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساده نهادی و بربالای وساده باهیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضه رسول صلی الله وعلیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از وی سماع حدیث کنند منت از وی برماست مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تضع فی عزه شئی رفعه الله العلم یؤتی ولا یاتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا حق عزشانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل و فئه شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از او عزیز دارید هارون بانصاف درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر یا علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدران صف نشاندی که دیگران و آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بجد منکر ان خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب تو را مشهور کردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابی است که من براندازه علم و دانش خود جمع کرده و فراهم آورده ام و شاید که در انجا خطاها کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و نغله چند از نغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از انها و بر سبیل تعجب باوی گفتم چه نیکو می نمایند این افراس و نغال گفت یا ابا عبدالله این هدیه است از من بسوی تو قبول کن گفتم پس از اینها یک دابه برای خود نگاه دار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج اوقات مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود والله اعلم بالصواب **احوال شافعی** هو ابوعبدالله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و یرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم ابن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والده امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن
سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داد و مسلمان
گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی او را بمکه بردند و نشو و نما در آنجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قران کرد و چون ده ساله شد موطای مالک
یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی
منقول است که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از
عقب خود شنیدم که گویندهٔ میگفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم
لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود
امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه در من لحنی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود و مالک
را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانی عظیم دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه
و سلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از و خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستیکه خدای تعالی در دل تو نور
القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر و روایت کرده از وی احمد بن
حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی
کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از مکه باز گشت پس نوبتی دیگر به بغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید
در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی
الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد
بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند
عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث
است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر همین نعلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر بسیار نعله او
بیت هر که دانش نباشدش روزی ننگ دارد ز دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت
و تمام آنرا در یکشبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت
و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهرزادهٔ شافعی منقول است که گفت شافعی
در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر
و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که رد مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا
علی الکلام بالصمت و علی استنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق
و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید
با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا یکبار می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در موائد احباب
هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفته آنچه علما را زینت دهد فقر است یا قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری
و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی
و بر صدد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در جای عفو و مغفرت الهی و جان
داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک
به رحمة الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن
عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن
دیار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام
و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار
روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او

گفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد
از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از
زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود سجستانی منقول است که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نمودی آوردندی
که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ جلد
کرده به بغداد فرستادند وی از آنجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر و آنرا
و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر باب چشمه خورشید دامن تر کنم و از وی در باب
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله علیه رحمة
واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی تر خوشتر و آزادی ما هرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی
منقول است که گفت دویست شخص را از کبار مشایخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن
حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئی ها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما مرا احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که دانا شوید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در ایستاد و مذمت ایشان مینمود
گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق آمد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست
و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقه اوست یکی است آنگاه گفت که گشاده سازید برای او مجلس را
پس گشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بر وی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائل میگفت
ابو عاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوای حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او
است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی
ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائه و
وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعه وقت الضحی و دفن بعد العصر **احوال ابو داود سجستانی** ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر
سجستانی یکی از آنجماعت است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان
و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و روایت کرده اند از او پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابو داود در بصره ساکن بود
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و
استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
بیرون آورده ام و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از جمله این احادیث که در این کتاب آورده ام چهار
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال
بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داود پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داود
منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف
بعد از آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد خود وی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تبعیت می
کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که ائمه
که یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بود **احوال
ترمذی** رحمه الله ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه
بوده و مراو را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب بدین

فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان این
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبة بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث
در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابوداود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا
بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف او است و آن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم **احوال نسائی**
ابوعبدالرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی معتبر بین
العلماء و در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا
و مسمی ساخته بمجتبی بباء و نون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح
مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابوداود و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبدالله
نیشاپوری گوید شنیدم از ابوعلی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابوعبدالرحمن نسائی برد و نیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکدو بار که گفت ابوعبدالرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت
ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق می کند که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمی گوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ
خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید و از وی استماع حدیث مینمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبة بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابوداود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند
ابوجعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبدالله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق
آمد و اهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با و گفتند چه میگوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لما یرضی معاویه ان یخرج راسا براس حتی یفضل و در روایتی
آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از آن جهت بیمار شده در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیرالمؤمنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیرالمؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشانرا براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یکی
روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم میکرد و ورای آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی
در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه **احوال ابن ماجه** ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان
احادیث ثقه و محتج به است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و رحلت نمود در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که پیش
العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون
محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بر وی و بر کتاب وی از ینجهت طعن و عیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیثی
است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و میسره شخصی بوده از وضاعان که آنها را وضع کرده و ولادت ابن ماجه
در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه بود **احوال دارمی** ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است با زهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
هارون و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قرنای آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را
از ابوالمنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما از ما اما فراگیرید عبدالله بن عبدالرحمن را علیک بذاک السید

علیک بذاک السید نبدا رکو ید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او بدین طریق مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در دویست و پنجاه
و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع بر
گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور و فاضل و محدث کامل و عالم عال
فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی‌عدیل بود با صدق و دیانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه برابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و و از خلایق بسیار دارد
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در آنجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج **احوال بیهقی**
ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی
حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم با وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت استاد و بی ممارست تصرف کردی
و او روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط
و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه
و هشت بود و جنازه او را از آنجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب
کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام
نووی** لقب وی محیی الدین و کنیت او ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و بزا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
عشره اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند و قراءت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و
اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده
درس بر مشایخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و ممهد و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی
والآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل اندیار
بر آن است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب میکرد مگر یکبار
نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را از زوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف
و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیرهم را و نمیداد مهلت را درین کار و دو بار حج رفت و متولی شد دار الحدیث الاشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت
از عالم و نبود در لحیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر روی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود با نصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزی**
کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور بابن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و می کرد پدر وی کار
روشنیه گری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب
و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد سؤالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت
جانبین کرده و از ترس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننمایند همچنین ذکر کرد
این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود

از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در
اینجا و بنسبت وضع باحادیث بو حکم کرده است و در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائه بود وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن
جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبه حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته
است و بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بر وی از این راه در آمده و مغرور ساخته وی را اگرچه سوگند میخورد که غرض من با اظهار علم و تأیید
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طائفه علیه است و
نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند اصحاب از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت
و غلبه حال و بنا بر تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بیان کنند در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کنند نه تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ائمه واجب است
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلم است و تسلیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طائفه و واسلم
انکار کرده است ایشانرا بجوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکنند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در تالیف
خود و سیدی احمد بن زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساب
کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل آنرا در رسائل خود خصوصاً در رساله مرج البحرین فی الجمع بین
الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعصف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریقه قوم و محجوب از اعتقاد ایشان و سخت تر از همه
آنکه در بغداد بوده و در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجمیل میکرد آنرا بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از روی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام
و بود ولادت او ببغداد و در سنه ثمان و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه پنج سال بسبب انکار وی
بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب او وی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن
پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طایفه حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارساست
بلفظه رحمه الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شانه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید برداشته بردند او را بعض مشایخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از
ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و غمزه نمود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت از این ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله
العافیه و العاقبه بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنیم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرمه الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال
هر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشنده
جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگان او است
و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم و به بعث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم وی
ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم عدید خود و واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت
مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکنیم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام و الافضال
را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوئیم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نمائیم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کاه صمدیت حق را شاید نظم اگر از اول و آخر تمام جمع آیند که ادای شکر خدا عز اسمه پویند

در جستجوی آن برنند باجماع ره کفت وکوی آن جویند بصد هزار زبان کر کنند ممکن نیست که حمد وشکر کهین نعمت خدا کویند ونعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم
بخدا از بدیهای نفسهای خود ومن سیئات اعمالنا واز بدیهای کردارهای خود که حق ذات مقدس است با شوب ریا وسمعه وخلق واثبات حول وقوت نفس با تکلم واشتغال
بغیر حمد وسپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء ودوام نعما با تصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت واخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی وعطیه کبری یا تکلم بباطل
ولا یعنی وغفلت از ذکر حق تعالی یا نماندن در عبادات وطاعات وارتکاب محرمات ومکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له وهر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ گمراه کننده مر او را ومن یضلله فلا هادی له وهر که گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را واین کلام اگرچه خبر است از بیان واقع واثبات توحد
تفرد حق در هدایت واضلال در معنی طلب وسؤال هدایت وحفظ ووقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده وگمراه کننده وجز تو کسی نه پس عطا کن ما را
هدایت ونگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی وتحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه ونشانهای آن را واین را اسناد بقرآن وپیغمبر صلی الله
علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان واصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد ورسانیدن بآن واین کار حضرت حق سبحانه است واز غیر وی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة وبیفایده آورد مصنف تشهد را وتیمن را کفت واشهد ان لا اله الا الله
وگواهی میدهیم واخبار مینمائیم برسبیل جزم وقطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن ذات که متصف است بجمیع صفات کمال ومنزه است از سمات نقص وزوال :
وحده لا شریک له در آن حال که تنها است ونیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ واز عذاب و
عقاب بعد وسخط خداوند تعالی سبب ودستاویز ولرفع الدرجات کفیلة ومر بلند گردانیدن پایهای بهشت وقرب ورضای مولی تعالی را ضامن وپذرفتار وآن
شهادتی است که بصدق واخلاص ومواطات قلب وموافقت ظاهر وباطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا وآوردن صیغه جمع در حمد واستعانت واستغفار ولفظ واحد در شهادت تحقیق آنست که در آنجا ملاحظه کثرت ورؤیت آلاء وتقصیرات وذنوب وکشف
صفات است واینجا محل مشاهده وحدت ذات وسقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است وثانی مرتبه جمع ونیز گفته اند چون شهادت اخبار است برسبیل جزم
وقطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف انبعض را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق ومطابق بود بکلمه ایمان واشهد ان محمدا
عبده ورسوله وگواهی میدهیم برسبیل جزم ویقین که محمد بنده خدا وفرستاده اوست نحلی الذی بعثه وطرق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت وفرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان نابدید ونیست شده بود ونشانهای آن وخبت انوارها وکرده
بود روشنیهای آن ووهنت ارکانها وسست وبی بنیاد گشته بود رکنهای قوی آن ورکن بضم کرانه قوی هر چیزی کذا فی الصراح وجهل مکانها وناد انسته
پوشیده شده بود جای آن ومراد از طرق ایمان تواند که انبیا ورسل باشند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وآنانکه پیروان وتابعان ایشانند از علمای دین وسالکان
طریق یقین ومراد به ناپیدا شدن آثار وفرونشستن انوار وسست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده وحکم فرموده وواضح وروشن گردانیده
اند از اعمال واخلاق وآداب وعلوم ومعارف وترک علم وتخلق وتادب وتحقیق بدان ومراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبه ومنزلت وناشناسائی حق ایشان واحتمال
دارد که مراد بطرق ایمان علوم واعمال وآداب وریاضات وتحصیل صفات مرضیه وتکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد ومقصود سالکان طریق حق
است توان رسید ومراد از عفای آثار وخبو انوار ووهن ارکان وجهل مکان عدم سلوک این طریق ورعایت واهتمام بتحصیل وتکمیل آن فشید صلوات الله وسلامه
علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت وبلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمتهای خدا تعالی وسلام او نازل باد بر وی از محلهای نشانه طرق ایمان
آنچه محو ونیست شده بود وبر ناظران وسالکان راه پوشیده گشته اگرچه کورچشمان باطن آن تبصر ننمودند وبدان نرسیدند با وجود غایت ظهور وکمال وضوح آن
وشفی من العلیل فی تایید کلمة التوحید من کان علی شفا وشفا داد ورهانید وی صلی الله علیه وسلم از علت جهل وشرک بر قوت دادن کلمه توحید
کسی را که بود مشرف بر موت وهلاک یا بود بر گوشه وکرانه از راه راست وسلوک نمی کرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا حفرة من النار ومراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است وعلیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار ومراد بدان جنس بیماران است ومن بیانیه
است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است ومیر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما وجمیع نسخ حاضره از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه تصحیح شده بمعنی بیمار معنی
آنست که گفته شده وروا است که بغین معجمه خوانند وبراین تقدیر میتواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن جبل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش وتشنگی است ومراد جماعتی باشند
که کینه ور ان اهل ایمان بودند ومانند تشنگان در تیه جهالت وضلالت حیران وسرگردان گشتند والله اعلم بالصواب انتهی گفتم من دبجد اتوحق غلیل صدر بمعنی تشنگی یا سیمی آن وبمعنی سوزش
سینه آمده است کما قال الشاعر یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا لیس الکرام بالیمنی باشد ومتعلق به شفی گردد ونیز وجهی دارد ومعنی آن ظاهر تراست کما لا یخفی واوضح سبیل الهدایة لمن
اراد ان یسلکها وروشن گردانید راه هدایت وایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها وهویدا وپیدا ساخت گنجهای
سعادت ونیک بختی را برای کسی که قصد وآهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن گنجها را ومراد بگنجهای سعادت اسلام وایمان واحسان وطاعات وعبادات وتوجهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را گرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی
تعالی و تقدس نصیب وی گردد و لا حول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و نقه در من قال بیت اسیر لذت تن مانده ورنه تو را چه گنجها است که در ملک جان
خویا نیست اگر گویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه یکسان است خواه اراده سلوک و قصد تملک آن نمایند خواه
نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن با ایشان عائد میشود گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند
امّا بعد فان المتمسک بهدیه لا یتنکب این کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم و تقدیر کلام آن است که اما بعد
حمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدرستی چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیگردد **الا بالاقتفاء لما صدر من**
مشکوته یعنی به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوة روزنی در دیوار که گذر نه ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقی که در آن چراغ باشد و افاضه نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزله چراغ است بخلق مینماید با قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب
درخشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر او بمنزله چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة **و الاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه**
اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و گشاده گفتن کشف گشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام
نمیشود مگر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی است که خداوند سبحانه و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدان و بسبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی
آله من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که این عهد را بجای آرید تا بحکم اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و رضا و قرب و رؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید نظم چون که در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نگهدارد خدا
یکزمان اوفوا بعهدی گوش دار تا که اوف عهدکم آید زیار انجماعت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یکی عهد خود ار بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری
و تواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فروهشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن تا آب چاه که سبب زندگانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات
جاودانی است میگردد و یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک نیست
بتحقیق معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود **و کان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام**
و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف گونه گونه کردن چیزی را و جدا کردن بعض از بعض مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی گونه و اصناف
جمع اوست **محیی السنة** زنده گردانیده سنت و سنت در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعض با مواظبت مع ترک احیانا نیز اعتبار نموده اند **قامع البدعة** قهر کننده و خوار گرداننده بدعت
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی **ابو محمد** کنیت امام است
الحسین نام شریف وی **بن مسعود** نام پدر بزرگوار وی **الفراء** بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت شیخ است که اینکار میکرد **البغوی** منسوب به بغشور که دهی
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب
باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و گاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن قریه را بغ نیز گویند و
و این هنگام احتیاج باعتذار نبود و در نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند **رفع الله**
درجته بلند گرداند خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محیی السنة آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اوان خود بوده مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی و در مؤلفی دیگر فتاوای شیخ خود قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرائت نیز کمال
تمام داشته و بی تکلفی و خشونت عیش و فقر میگذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذه وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن
مورث ضعف بدن است قدری از زیت و بروایتی زبیب با نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در وجه تلقب با محیی
السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه

نده داشتی تو نوشت مراو وی مقتدا بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعة از مشایخ وعلما روایت حدیث از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده و قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شد رحمهما الله تعالی رحمة واسعة لجمع کتاب صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد درباب خود یعنی درباب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و مانند آن که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است والا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است یا مراد مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد با آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثل این در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم ولضبط شوارد الاحادیث واوابدها و بود کتاب مصابیح نگاه دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آن را شوارد جمع شارده و شرود رمیدن نشتر و آمد جمع آبده ببیمه متوحشه و فی الصراح ابد رمیدن و ناآمیختن ستور با مردم او ابد گریزندگان میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و با یراد محی السنة در بابی که مناسب ولائق است در مصابیح انس و صف شود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته ولما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی ازو در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و برداشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم واخراج و تخریج در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا خرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خویش آورده اند پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند وان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد و اگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و از او هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله تعالی واستوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و اهمال ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود و من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت کرده آنرا در مصنفات خود امامان که استوار کننده گان کار اند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار اند پا برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد ابن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری وابی عبدالله مالک بن انس الاصبحی وابی عبدالله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی وابی عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی آنست که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید آنچه

واین نوع را سالم در مصطلح کتاب

اذا نسبت الحديث اليهم كاني اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم وبدرستى كه من چون نسبت كردم حديث را بسوى اين ايمه گويا كه من اسناد
كردم وبرداشتم حديث را بسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زيرا كه اين ايمه بتحقيق اسناد آورده اند وفارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ وبى نياز گردانيده اند ما را از آوردن اسناد وسردت الكتب والابواب كما سردها وپيوسته آوردم وترتيب دادم كتابها را وبابها را چنانكه آورده محيى السنه در مصابيح واقتفيت
اثره فيها وپيروى كردم وبرگزيدم پى ونشان شيخ را در كتب وابواب وترتيب آن سرد كارى پيوسته كردن وسخن نيكو راندن وپيوسته گفتن واقتفا از پى فرا شدن وبرگزيدن و
اثر بكسر همزه وسكون مثلثه وبفتحتين نشان پاى يعنى چون وى كتب وابواب را بترتيب نيك ذكر كرده وتراجم وعنوانات آنرا بروجه لائق وطريق صواب آورده من نيز همچنان بى تبديل وتغيير
وتقديم وتاخير ذكر كردم وپيروى او نمودم وعادت است مر مصنفان را كه مبحث تمام بمنزله جنس عام بشامل انواع مطالب را كتاب نام نهند ودر وى ابواب ذكر كنند مشتمل بر هر نوعى از آن
جنس چنانكه كتاب الطهارة گويند ودر وى از وضو بابى نهند واز غسل بابى ديگر واز تيمم بابى ديگر وباز در هر بابى فصلى نهند در بيان صنفى از آن نوع چنانكه غسل جنابت وغسل جمعه وغسل عيدين مثلا
ليكن مصنف در ينجا ابواب را منحصر در فصل ساخت ودر باب جز آنچه در فصول است چيزى ديگر ذكر نكرد چنانكه با تصور كرده فقير چنانكه گفت وقسمت كل باب غالبا على ثلثة
فصول وبخش كردم هر بابى را كه در كتاب بود بيشتر بر سه فصل بيشتر براى آن گفت كه اندكى باشد كه بابى از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانكه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالى اولها ما اخرجه
الشيخان او احدهما اول آن فصول احاديثى كه اخراج كرده وروايت نموده اند آنرا هر دو شيخ يعنى بخارى ومسلم يا يكى از ان دو واكتفيت بهما وبسنده كردم بذكر شيخين وان اشترك
فيه الغير واگرچه انباز شده اند در آن احاديث غير شيخين وروايت كرده اند از ائمه ديگر غير ايشان لعلو درجتهما فى الرواية از جهت بلندى پايه شيخين در روايت ورفعت شان ايشان در
آن كه با وجود روايت ايشان حديث را احتياج نيفتد بروايت ديگران در ثبوت اصل صحت حديث اگرچه در زيادتى وتاكيد دخل دارد با حصول اختصار بدانكه حديثى را كه بخارى ومسلم هر دو روايت كرده
اند در اصطلاح محدثين متفق عليه خوانند بشرط آنكه هر دو از يك صحابى روايت كرده باشند واگر يكى از شيخين از يك صحابى روايت كرده ودیگرى از صحابى ديگر آنرا در اصطلاح متفق عليه
نخوانند صرح به الشيخ ابن حجر فى شرح نخبة الفكر وثانيها ما اورده غيرهما من الائمة المذكورين وفصل دوم از ان سه فصل احاديثى است كه آورده اند آنرا غير
شيخين از امامانى كه ذكر كرده شده اند وثالثها ما اشتمل على معنى الباب وفصل سوم از فصول ثلثه چيزهائيست كه دربرگيرنده وفراسنده است بر معنى كه مقصود است
از باب وعقد كرده شده است باب از براى آن من ملحقات مناسبة از چيزهاى كه رسانيده وچسپانيده ودر هم آورده شده است كه مناسب ومشاكل وموافق ومشابه
است مقصود باب را مع محافظة على الشريطة با نگاهداشت ورعايت شرطى كه ذكر كرده شد كه آن ذكر راوى وبيان مخرج است در هر حديثى وان كان ماثورا
عن السلف والخلف واگرچه آن مشتمل بر معنى باب كه در فصل سوم است ماثور ومنقول باشد از جماعه كه پيش گذشته اند وطايفه كه پس ايشان آمده يعنى متقدمان ومتاخران
يعنى آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نكرده ام كه البته حديث مرفوع بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم باشد بلكه بعضى از اقوال وافعال وتقريرات صحابه ومن بعدهم
كه مناسب باب باشد نيز آورده ام ودر مقدمه معلوم شد كه آنرا در اصطلاح نيز حديث مى نامند واين فصل زيادت كه مصنف آورده در مصابيح نيست ودر مصابيح
همان دو قسم اول وثانى آورده وآنها را نيز معنون بعنوان فصل نساخته بلكه اول را كه احاديث شيخين باشد هر دو يا يكى معنون گردانيده بقول خود من الصحاح وثانى را كه احاد
غير شيخين است معنون ساخته بقول خود من الحسان وتسميه اين بحسان اصطلاحى جديد است از صاحب مصابيح والا در ينجا احاديث صحاح وضعاف نيز هست
يا باعتبار تغليب گفته چون غالب درين احاديث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم وصاحب مشكوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانى
وفصل ثالث از پيش خود آورده واز كتب مذكوره احاديث التقاط نموده چه از شيخين وچه از غير آن وبعضى از اقوال وآثار سلف نيز بآن ضم كرده ودر ينجا نيز ذكر راوى از
صحابه وغيرهم وذكر مخرج از ائمه مذكورين التزام نموده است ثم انك ان فقدت حديثا فى باب پس بدرستى بعد از دانستن مقدمات مذكوره بدانكه بدرستى كه تو اگر گم كنى ونيابى
حديثى را در بابى از ابواب اين كتاب وحال آنكه صاحب مصابيح آن حديث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تكرير اسقطه پس آن گم كردن ونيافتن از جهت
مكرر آوردن صاحب مصابيح است كه من آن مكرر را ساقط نموده وانداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره واگر يابى تو بعض ديگر را از احاديث گذاشته
شده بر اختصار خودش او مضموما اليه تمامه ملما فراهم آورده شده بسوى آن حديث تمام وباقى آن فعن داعى اهتمام اتركه والحقه پس از جهت داعى و
باعث اهتمام واعتنا ميگذارم آن حديث را بر اختصارش يا الحاق ميكنم ومى رسانم تمام آنرا يعنى اينجا امرى خواهد بود كه باعث باشد بر ترك والحاق اما باعث بر ترك آن بر
اختصار آن باشد كه پاره ايست از حديث دراز مناسب باب وپاره ديگر نه يا پاره مناسب اين باب وپاره ديگر مناسب به باب ديگر پس اگر حديث باين دو صفت است
آنرا اختصار كردم واگر شيخ نيز باين جهت اختصار كرده من نيز تابع وى شدم ورعايت اين مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم وهر حديث كه نه باين دو صفت يافتم تتمه آنرا بوى ملحق
گردانيدم اگرچه شيخ اختصار كرده باشد وتواند كه باعث وداعى بر ترك والحاق غير اين معنى نيز باشد فافهم وان عثرت على اختلاف فى الفصلين واگر اطلاع يابى وديده ورشوى
بر اختلاف در دو فصل اول وثانى بخلاف فصل ثالث كه آن محل اختلاف نيست من ذكر غير الشيخين فى الاول وآن اختلاف اين است كه ذكر غير شيخين در فصل اول وذكر
هما فى الثانى وذكر شيخين در فصل ثانى يعنى صاحب مصابيح تقرارى كه داده است احاديثى كه در قسم اول آورده از بخارى ومسلم است وآنچه در قسم ثانى آورده از غير بخارى ومسلم
برعهم اده من بعضى از احاديث فصل اول را بغير بخارى ومسلم نسبت كرده ام وائمه ديگر را در آن ذكر كرده چنانكه در فصل اول از باب سنن الوضوء ودر فصل اول از باب فضائل الصلاة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
ما یقرأ بعد التکبیر و غیر آن و ازینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی
و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا
جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین ومتنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانند که مراد
بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزلهٔ شروح آنها اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینها
یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که
گوینده میگفت شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعدم صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین
و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصفح کتب و سنن غیر شیخین
باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لایخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهة ظهور مراد و وضوح آن فقدیم
بالله التوفیق وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر ببینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی
آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله
عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ بآن طریق یافته و قلیلا ما تجد اقول و اندکیست که می یابی تو که میگویم
من این کلام را که ماوجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنهاست اووجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب
الشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترامست یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد ذکر نام درگاه او و برهمین قیاس است ذکر حضرت و مجلس و خدام
و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک منزه است
شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیق و بیانی است که در شرح ذکر کرده شده است رحم الله من اذا وقف علی ذلک نبهنا علیه بخشاد و مهربانی
کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند ما را بر آن وارشد طریق
الصواب و بنماید ما را راه راستی در یافت حق تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق محو و
اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در بار کاویدن و
جستن و تفحص کردن و تصفح نمودن احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة باندازهٔ توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی است چنانکه وسع و طاقت و آوردن
الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف ونقلت ذلک الاختلاف کما وجدت و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش
و بی تغییر و تبدیل وما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا و آنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان آن نکردم وجه آنرا بجهت نایافت وجه یا امری دیگر والله اعلم وما لم یشر الیه
مما فی الاصول و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و نگفت غریب او ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت
و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعی چند از کتاب که پی روی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال
حدیث نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم انها باطل کرده و غرض دیگر آنکه محیی السنه در دیباچه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی وربما تجد مواضع مهملة و کم است و یا بسا است که می یابی جاهارا از کتاب من که مشکوة
است که بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمه مذکورین وذلک حیث لم اطلع علی راویه و آن نه از اهمال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن
فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب دانای نام

درکتاب من پس لاحق و پیوسته کردان آنرا بآنجا و بنویس درموضع بیاض نام راوی را الحسن الله جزاک نیک کرداند خداوند تعالی جزای ترا برین عمل وبعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری وغیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند وبرکنار کتاب نام راوی نوشته ودر اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم کرد که تبیین آن
از مصنف نیست ودر اکثر نسخ درین زمان دراصل نوشته شده است ودر حاشیه نوشته که دراصل بیاض بود واین نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میکردد وصاحب الکمال
ونام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند ومصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان ویقین ومنور میکرداند دل او را بنور علم ومعرفت دین ونیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است درجوف اوست واین کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ واسأل الله التوفيق ومیخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور واتمام آن بلکه در سایر امور واحوال
وتوفیق دست دادن است کسی را بکاری ودر عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت وقوت طاعت را در بنده والاعانة والهداية والاصابة
ومیخواهم از وی تعالی یاری دادن وراه راست نمودن را درین تالیف ودر سایر امور ومیخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب وغیره وبتبیين ما افصله ومیخواهم
از خدا آسان کردانیدن آنچه اهتمام میکنم از ان ينفعني في الحيوة وبعد الممات وسوال میکنم از خدا وند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه وتعلیم ورسانیدن احادیث آن بمردم وبعد از مردن به عطای اجر وثواب ورضا وخوشنودی که بزرگتر است وجميع المسلمين والمسلمات وهمه مسلمانان
از مرد وزن حسبي الله ونعم الوكيل بس است مرا خدای ووی تعالی نیکو وکیل است ووکیل کسی است که کار خود را با وی بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار کت همی
بینم ازین بهتر کار ولا حول ولا قوة الا بالله العزيز الحكيم ونیست جنبش ودور شدن از معصیت وقوت وتوانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است وحکیم ومعنی عزیز وحکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلي العظيم وچون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم وبالله التوفيق ومنه
التيسير وبدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب وابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه وترغیب طالب بر تحسین وتخلیص نیت وتجرید اخلاص
در طلب این علم شریف وتحصیل آن از شایبه اغراض واعراض وگویا درآمدن در راه طلب این علم حکم برآمدن بهجرت بسوی خدا دارد وهمچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است
درینجا نیز باید وهمبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرکرده این طایفه است نیز کرده وخطابی گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین وائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل وشرف این حدیث وتعظیم قدر
وی بعظم موقع وکثرت فوائد وی ووی اصلی عظیم است از اصول دین وبعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی وقالبی ونیت عمل
اعمال قلب واصل آن است واگر باعتبار توقف صحت وثواب تمامه اعمال از عبادات وعادات بر حسن نیت مبالغه نمایند واین حدیث شریف را تمام علم ومجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد وامام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد ومانا که مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر ومبالغه است نه حصر وتخصیص چه ذکر این
عدد در باب مبالغه متعارف شده والا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات ومعاملات وعادات لا تعد ولا تحصی است ونیت در همه جا دخل دارد وهمه علمای
دین متفق اند بر صحت این حدیث وبعض آنرا متواتر گفته وتحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنيات نیست اعتبار کردار ها در جناب
آن درگاه حق تعالی وتقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات واشهر آن اینچنین آمده ودر بعض الاعمال بالنيات بی کلمه انما ودر بعض الاعمال بالنية ودر بعض العمل بالنية نیز آمده ومقصود
ومراد از همه این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب وقالب واخذ وترک قول وفعل وعبادات وعادات بی نیت مقبول ومعتبر نبود وثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند
بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود وجایز نباشد وقسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است ولیکن بی نیت جایز بود ونماز با وضوی
بی نیت درست کرد ومذهب امام ابو حنیفه اینچنین است ونزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نشود ونماز بدان جایز نه ومراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
وبقصد امتثال امر وطلب رضای وی کند وباید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود واگر بزبان گوید ودل غافل باشد اعتبار ندارد واگر فرضا نیت در دل حاصل کرده
وبر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند واختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح
آن است که شرط نیست وشرط داشتن آن خطا است ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است ومستحب تا زبان با دل موافق وظاهر با باطن مطابق بود ونیز تعقل معنی نیت واستحضار
آن در دل بذکر الفاظ آسانتر باشد ومحدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر
روایت
دیگر خوانده بودی هر آینه نمودندی پس طریقه سنت واتباع آن آنست که بر نیت بدل اقتصار کنند واتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده
باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون وانما لامرئ ما نوى ونیست مر مرد را نصیب از عمل وثواب آن مگر آنچه نیت کرده ودر بعض روایات انما لكل امرئ آمده بزیادت لفظ کل واین جمله
مؤکد ومقرر کلام سابق است ومودی ومآل هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح ومعتبر نبود وهر عملی را نیتی باید مخصوص بدان ونصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب وخویش اوست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد وملاحظه قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صله رحم واگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب

و در رسول خدا ۱۱

صلهٔ رحم خود یا بتصدق و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن ولد و بر سد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل است ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل کرد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می آید گویا بزیارت وی و دریافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی است که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب بی شمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز گذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است بمقتضای یای اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادات است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روایح کریههٔ موذیه از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان و هم نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در روایتی لدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که برسد بدان او امرأة ینکحها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول است و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت دران مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار و بعض گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین است یا رب مگر نیت حق غالب بود والله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف است زیرا که وی از دنیا است چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است از ذکر حق و از سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که ورا ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص المرأة بذکر آن است که عرب نمیدادند بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت می کردند کفاءات را در نسبت و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانچه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان

فتح مکه و بعد از فتح مکه بر طرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر گز از ان عدمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة یعنی منقطع نشود هجرت و بر طرف نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا غیر آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و کوچ داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که چیز را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهوراند بجز آن ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگر چه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعض گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند و الله اعلم فائده در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگر چه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بدان مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخوابد و در نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگر چه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت کردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت زاید و ازین معدن بر آید فاضلتر و شریفتر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود شیخ بهمت بنده که عزیزترین مکانها است نزد حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاندن بدر کند و بجای آن دیگری را نشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة بینداز آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه

چون نباشد پاک اعمال از ریا هست بیحاصل چو نقش بوریا
هر کرا اندر عمل اخلاص نیست در جهان از بندگان خاص نیست
هر کرا کار از برای حق بود کار او پیوسته با رونق بود
پاک گردانی عمل را از ریا شمع ایمان تو را باشد ضیا

و بالله التوفیق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزیکه آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دین و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ و فرمود يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه و یا کسی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگر چه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن عاصی خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگر چه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم

غیبت نیز و ضیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن
و سوختن و چون اندرو سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که
تعین اسامی شهور میکردند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم **وحج البیت** پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانهٔ کعبه از بگذاری مناسک حج **ان**
استطعت الیه سبیلا اگر توانی رفت در راه وی بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب
است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشنید
وصحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی
قبض ارواح ایشان بی واسطهٔ ملک میکند **قال** چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد **صدقت** راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی **فعجبنا له یسأله و یصدقه** عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تصدیق میکند او را
چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بتحقیق جای شگفت نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن
حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود **قال فاخبرنی عن الایمان**
گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم **ان تؤمن بالله** حقیقت ایمان
اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث **وملائکته** و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی
صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است **وکتبه** و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود
بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطهٔ ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت
و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
والله اعلم **ورسله** و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات
و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و
بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه ببعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست
و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او است
و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد بنده خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است
رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت ببعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بندگان خاص اند تواضع و ذلتی و
انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت و خاصه
او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل **والیوم الآخر** و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنه محدوده است
و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است **وتؤمن بالقدر خیره وشره** و ایمان آری باینکه
حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه
بقدر و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و اختیار داده و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل
او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آن را بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد
و آنچه ضروری است از آن در رسالهٔ تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام
است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل
و تجرید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود **قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان** گفت آن مرد باز آنحضرت راست گفتی پس خبر ده
مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و

اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان، و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است برنفس
و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان ان تعبد الله کانک تراه احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست
که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق
در دریای ذوق و حضور و فرو تر از آن مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه یراک پس اگر
نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند وی ترا و دراینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط
و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او است
استاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود
و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم فهم
و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بهمان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط و آداب
آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات
اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنور انیت آن منور
میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا بتراکم حجب جسمانی ازان
محروم و محجوب است و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رؤیت
وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت
بصری گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدقت گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی
بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده باعلام اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان
اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه
الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری
تمامی نه پذیرد و صورت نه بندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق
توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازاینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من
تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کند و باعث گردد التزام عبادت
و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فاخبرنی عن الساعة گفت آنمرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا
از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه
طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یکساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکجزو از بیست و چهار جزو از
روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر
از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که جز خداوند تعالی کسی نداند و وی
تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده قال فاخبرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او
قال ان تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید داه مالک و مربی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال
است اکثر برآنند که مراد بدان از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند
یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت
بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و
فساد و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده
ساخته بیارند و مالک انها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دایم و مستمر بر ملک باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است مجرد منذر بانتها و انقطاع دور دولت اسلام گردد
که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و
استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت بآنچه گذشته و اگر در
آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد
در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها
صادق آید و بعض گویند که این کنایت است از زاییدن زنان ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک
و سادات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها تا که برای تانیث است بچه جهة
گفت نه ربها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث است
و نیز رب نگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده با مراد ملکیت است و چون حکم در وی همچنین
است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه
کسی کنیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود نادانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم
وان تری الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن است که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی
مردم بدوی فقیر بینوا را باین صفت که یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت در بیابانها میگذرانیدند
و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان
آخر زمان است که موجب اختلال و بی انتظامی جهان عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده
اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد
باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورتر و نیکبخت ترین مردم در دنیا لئیمان و
بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامات قیامت از صغری و کبری بسیار اند
چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم قال گفت عمر
بن خطاب ثم انطلق این سوالها کرد آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس تر روان شد فلبثت ملیا پس درنگ کردم من زمانی
دراز یعنی نپرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد که بود توربشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این قصه عجیب و
و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که
پشت داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید و بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را ثم قال لی پس تر گفت آن حضرت مرا
یا عمر اتدری من السائل ای عمر آیا دریافتی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر اند بدان و این آداب
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند:
قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله اتاکم یعلمکم دینکم آمد شما را
در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن
آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم
بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق
یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای
دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و تحقیق آن برسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغائر آن و بالجمله دین
یکی است دو نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رواه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آنرا روایت کرده
است و لیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند و لیکن با حدیث عمر مخالفتی
در الفاظ دارد چنانکه گفت ورواه ابوهریرة رض مع اختلاف و روایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و فیه
و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده که واذا رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض و نشان قرب قیامت آنست

که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان گران گنگان یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است در آن
پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی ثم قرأ پس برخواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که از آن جز خدا نداند این آیت را که ان الله عنده علم الساعة بدرستیکه خدای تعالی نزد او است
نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید و ینزل الغیث الآیة و نزد او هست علم باران که خواهد فرستاد تا آخر آیت که و یعلم ما فی الارحام و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان حامله پسر یا دختر و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما تدری نفس بای ارض تموت و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آن است که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها از امور غیب اند که جز
خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند بوحی و الهام متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه
پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعض گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهة صغر سن و در حضور احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت احتیاط
و پرهیزی و توقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز شهادة ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله اول گواهی دادن بخدائی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و گذاردن آن راست و درست و ایتاء الزکوة
سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزهٔ رمضان داشتن تشبیه کرد مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه باینها برپا است
متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و لقب
آمده بروی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد در بس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر
طلب علم و قانع شد به سیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الایمان بضع و سبعون شعبة ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که تعبیر
از وی بلفظ چند یا اند کنند و پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر و احصا است و تعیین عدد مفوض بعلم
شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع
آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد و بعض
گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه
ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی
نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تنوع و از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل
سعادت اوست در مبداء و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث
آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبداء و منتهای آنرا بیان فرمود بقول خود فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان
گفتن کلمهٔ طیب است و ایمان آوردن است بدان و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین و پست ترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی
از راه و ظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان
است نباحق بحقیقت این رمز است ترک وجود و دعوی هستی که مبداء همه شرور و قبایح است شعر بردار خار و سنگ زره این چه رمز بود یعنی وجود خود همه بردار
از میان و الحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستها شعبهٔ عظمی است از ایمان و عمده است در کار دین و لهذا او را جدا آورد و بتخصیص
ذکر کرد و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از ما قبح
و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن در وجود حیای شرعی اختیار زنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب
آن سید الطایفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء و رؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن
تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم
بن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که
وی احادیث مینوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر وی
بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام
ندهد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزنند و نرنجاند و غصب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آن است که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان مقدم است از آنچه در نفس

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست جز بحاضران
نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی ید و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در
روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا بناحق است و الا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع
واجب گردد بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است وگر خون بفتوی بریزی رواست و مراد آنست که مسلمان را صفتش این است که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید
که برین صفت باشد و هر که باین صفت نباشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و حقیقت مراد این است که هر که باداء حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان
کامل است والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن
از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی است بگریزد و ترک دهد
بحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه
در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا بمجرد اسم
و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات هذا لفظ البخاری این حدیث که مذکور
شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت و لمسلم ان رجلا سأل النبي صلی الله
علیه و سلم و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای المسلمین خیر کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه و یده و در مسلم این خبر که والمهاجرین هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم است که باشد فافهم و عن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره
در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد ببصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگونه باشد در دنیا عمرا و بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دوبار میوه میداد قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر به سوی وی
من والده و ولده والناس اجمعین از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق علیه نشان ایمان مؤمن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب
تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقه‌های محبت و مودت در میان دارد چه جبلت
و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار رو بانها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه
سخن در ایمان است که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حبیت اینجا
ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غیر اوست
از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه بفوات حق وی صلی الله علیه و سلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد
چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف
محبت نفس و در تکلیف امت بدان کردن احبیت خود شدتی و حرجی یافت لیکن تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مرحق جل و علا را و لهذا در بعض روایات و من الماء
البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت
که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید
اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا
محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر توئی هر چیز من خسته برایت
بادا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه
و سلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آنحضرت مرآت جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت
عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی است رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بیحد و غایت داری
هم حسن تو را مسلّم و هم احسان محبوب توئی که هر دو آیت داری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که هر که باشد که آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الایمان می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان
من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هرچه غیر خدا و رسول اوست ومن احب عبدا لا یحبه الا لله
دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او ومن یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز درآید در کفر بعد ان انقذه الله منه
بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب
عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سه سال و بعضی گفته اند به دو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت
و عمارت مسجد الحرام و سقایه آن بوی حواله بود و قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن وی بغزوه بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد و پیش از موت خود هفتاد
بنده و مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزه ایمان را من رضی بالله
ربا کسی که خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را وبالاسلام دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه در آن است
وبمحمد رسولا و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را رواه مسلم و در اینجا اشارت است بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت
و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود و هر که نه چنین بود حلاوت ایمان او در نیابد
و بهای ذوق و لذت در نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد
من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعتی را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی ولا
نصرانی یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد
بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هر که خبر رسالت من شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و انکار وی
بدین من کافر است و دایم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت
بیکی از اجداد اوست اول از یمن بمکه آمده و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله
علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است و ثواب
ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه وآمن بمحمد ایمان آورد به پیغمبر خود موسی یا عیسی
و با وجود آن ایمان آورد به محمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا از واجبات
که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند ورجل کانت عنده امة یطؤها سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه
عادت است فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را وعلمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را
علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست که بروجهی کرد که میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی
ثم اعتقها فتزوجها پس آزاد کرد آن داه را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس او راست دو اجر است تکرار جهة تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر این مرد پسین را و
ثبوت دو اجر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت و ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم
عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطئه استحقاق و استیهال اعتاق و تزوج است متفق علیه ما نا آنکه میگویند تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است
و غرابتی ندارد و حسبه بمقابله عمل هرچند باشد و هر که کند فضل و زیادت ثابت است و زیادتی که مر این سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز کردانید ایشان را بدان
جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی
که دیگران را از اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که
خدا یکی است و محمد فرستاده اوست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان درآمدن با آنکه صدور
این قول پیش از مشروعیت این احکام بود ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بنهادت است و
ذکر عبادات اشارت بتمام و کمال اوست بابتان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض مع اقرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه
منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک و هند و بر آن مصر و دائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و
زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات و اشارتست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو باهم مذکور اند و شاید که در آن وقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد از

فعلوا ذلك پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصموا منی دماءهم واموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بروی واجب است بدهد مال او باید گرفت وحسابهم علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عز و جل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدا تعالی داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زنادقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهر اقوال آنکه اگر یکی الحاد کرد و ناسزا گفت و زود از آن برگشت و برغبت توبه کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و متهم دوام از ترس جان ما فعه وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی صحیح است در آخرت سود خواهد کرد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام است واستقبل قبلتنا و روی می آرد بقبله ما که کعبه است واکل ذبیحتنا و میخورد ذبح کرده شده ما را فذلك المسلم الذی له ذمة الله پس آنکس مسلمانی است که مر او راست عهد و امان و ضمانیت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانیت مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر و عهد شکنی میکنید خدا را در ذمه او سبحانه و تخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فا است از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا نمود گر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص نماز ما بخلاف قیام و قرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است و یهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی اعرابی النبی صلی الله علیه وسلم آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی آنحضرت را دلنی علی عمل راه نمای مرا و مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت الجنة چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرك به شیئا پرستش میکنی خدا را و شریک نمی گردانی با وی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت آن سوال از عمل است که بعد از شهادت است و مراد باشراک یا پرستش بتانست یا ریا که در وی نیز شریک میگرداند خلق را بخدا و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند ظاهر درین حدیث آنست بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود وتقیم الصلوة المکتوبة و برپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان وتؤدی الزکوة المفروضة و میدهی زکوتی را که فرض کرده شده است زکوة نام همین فریضه است و مراد بزکوة اینجا صدقه است وتصوم رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش و در آمدن به بهشت کافیست و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده سوگند بآن خدا که تعالی که نفس من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم از این فرائض چیزی را و صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه بترک سنن مسیء بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سایل رسول قومی بود و پس سوگند خورد که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام با مر شارع و حقیقت کلام مراد نیست فلما ولی پس هر گاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میکرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را و چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا اسئل عنه احدا بعدك محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرك و در روایتی بجای بعدك غیرك آمده و این روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی گواهی ده بوحدانیت حق باسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد و پس از آن التزام کن که بحق قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان است راه راست را و بر راست ایستادن و مراد اینجا آوردن جمیع اوامر و نواهی است بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواریست در اتباع حق بر منهاج سداد

بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت بر داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن او است بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل رواه
مسلم وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشره مبشره است
و برادرزاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب وی در آخر کتاب مذکور کرده شود انشاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و
سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را ثائر الراس پراگنده موی سر
نسمع دوی صوته در حالیکه میشنویم آواز پست او را و نغمه او را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد
و مانند آن ولا نفقه ما یقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید آنرا و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر تقدیر
اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتی دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام پس ناگاه
آمد و میپرسید از احکام اسلام و فرائض وی و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل علی غیرهن آیا هست
بر من از نماز با جز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علی غیره پس گفت آن مرد
آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحه بن عبید الله
که راوی حدیث است وذکر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزکوة زکوة را فقال هل علی غیرها پس گفت آمد آیا هست بر من جز
زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آمد وهو یقول و حال
آنکه وی میگوید والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و کم نمیکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم
میشود راست گوست پس رستگاری و فلاح بر این معنی بصدق این نیت است و کان صدق بفتح همزه نیز روایت است متفق علیه چون سوال آمده از فرائض اسلام بود ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و مانا که در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و تبرعیه در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت
تسمیه بذبیح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضی الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت سه
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست و جبرئیل را دو بار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامه
و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس اند وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و
ستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القیس بدرستیکه رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبایل چنین است که بنام پدران میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربیعة
گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آن حضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام
و استئناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غیر خزایا ولا ندامی
آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را فقالوا گفتند وفد
یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک بدرستیکه ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا فی شهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذیقعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب
در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر و حایل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز قبیله ایست
مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد از شرایع پرسید امر کن ما را
بحکم محکم واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کنند میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را
گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند

و فد عبد القیس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه ممنوعه که ذکر آنها بیاید فامرهم باربع ونهاهم عن اربع پس فرمود آن حضرت ایشان را بچهار خصلت
و باز داشت ایشان را از چهار خصلت امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت اتدرون ما الایمان بالله وحده
آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسیدی
در جواب آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی دادن است بالوهیت
خدا تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن گذشت
و ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که اینها ارکان اسلام است و قوله وان تعطوا الخمس من المغنم و امر کرد باین که بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن چهار بجهت
اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعض گفته اند تحقیق آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که
قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد ونهاهم عن اربع جواب است از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه
است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود عن الحنتم نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزه سبز است والدباء و نهی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحده
ممدوده کدو و وی نیز ظرف خمر است یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن سازند والنقیر و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است که کاوند و در وی شراب نبیذ
والمزفت و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی است که بکشتی و مانند آن مالند تا آب نه در آید و آن را قار و قیر نیز گویند وقال
احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات را یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پیش شما اند متفق علیه
ولفظه للبخاری بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که شدت
و اسکار در اینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها کنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتر می آید و با وجود آن جمهور بر آنند که حرمت آن در ابتدای اسلام
بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود و بعد از آن این حکم منسوخ شد وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار
بود حاضر شده عقبه اولی و ثانیه را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب
در اسامی اهل بدر بیاید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحوله عصابة من
اصحابه و گرد آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده تا چهل بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا مبایعت کنید و عهد کنید مرا
و معقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا هر که عهدی بندد و با کسی بیفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت بآن
جاری شده پس مبایعت کنید بر آنکه شریک نگردانید بخدا چیزی را مرا و باشراک بت پرستی است یا ریا در عمل ولا تسرقوا و دزدی مکنید ولا تزنوا و زنا مکنید
ولا تقتلوا اولادکم و مکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد دختران را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا ببهتان تفترونه و نیارید و مگوئید دروغی را که
پیدا میکنید او را بین ایدیکم وارجلکم میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات دارند چه بهتان و افترا آن باشد که از پیش
خود پیدا کنند و مردم از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند از دل با و ضمائر خود و بنا بر گمانهای فاسده و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاها است یا آنکه نسبت افترا بدست
و پا بجهت آنست که اکثر کارها بدست و پا میشود اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این هر سه وجه در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آنست
که آن کار را بروی مردم میگویند و داد بیحیائی و بیمروتی میدهند ولا تعصوا فی معروف و بیفرمانی مکنید در امری که شناخته می شود در شرع وجوب او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است که شناخته نمی شود در شرع وجوب او یعنی امر نامشروع فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسی که وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا که بفضل و ثواب آن میدهد
ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی که برسد و بکند ازین گناهان مذکور غیر اشراک چیزی را فعوقب به فی الدنیا پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و
سزا داده شود بر آن فهو کفارة له پس آن عقاب کردن کفارت ملت مراو را و سبب محو و عفو آن گناه شود در آخرت بر آن عقابی نه بیند ومن اصاب
من ذلک شیئا و کسی که کرد چیزی از گناهان ثم ستره الله علیه پس پوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بر آن فهو الی الله پس وی یعنی کار وی
مفوض است بسوی خدا ان شاء عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد از وی و عقاب نکند وان شاء عاقبه و اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل سنت و جماعت
است و نزد معتزله واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث حجت است برایشان فبایعناه علی ذلک پس بیعت کردیم و عهد
بستیم با آنحضرت بر این شرط که مذکور شد متفق علیه وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم خای معجمه بطنی است از
انصار اول مشاهد او خندق است و دوازده غزوه همراه آن حضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج رسول الله گفت ابوسعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است و وی در اصل نام گوسفندی است که قربانی کرده شود
و بروز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر برآمد الی المصلی بسوی عیدگاه فمر علی النساء پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه

وسلم جماعه زنان و زنان نیز بقصد رسالت یا مرشریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء ای
گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من بوده شده ام یعنی وانماینده شده ام باخبار وحی یا بکشف و عیان که شمائید بیشترین
اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند و مردان کمتر فقلن وبم یا رسول الله پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت
خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس شخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده موت او بر کفر و این بجز خبر شارع معلوم نکرده چنانکه با ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان عیان لعنت کردن چنانکه گویند لعنت الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص
بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقایل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهر را زن اگر
صد باز نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد
کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را اذهب للب الرجل الحازم بحای مهمله و زای معجمه من احدکن برنده تر و باینده تر مر عقل مرد
دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بازجود از یکی از شما قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است قال فذلک
من نقصان عقلها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقه و حفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا
حاضت لم تصل و لم تصم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس آن از جمله نقصان دین زن است اگرچه حیض پیدایش خدای تعالی است و زن را در اینجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مرد از نقصان کردن است درجه
زنان را از درجه مردان متفق علیه و از اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد ماند آنکه آیا حائض را ثواب نماز که از
بعذر فوت میکرد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میکرد می نویسند و ظاهر حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند
بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای تعالی
نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم و لم یکن له ذلک و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت و شتمنی و لم
یکن له ذلک و دشنام کرد مرا و نمیرسید او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمیست که هرگز بازنمی انگیزد مرا خدای تعالی
چنانکه نخست پیدا کرده است مراد تکذیب در این قول راجع باخبار الهی است تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابدا جواز اعادت را چنانکه فرموده ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسانتر برمن از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم بربستن آسانتر است از اختراع کردن و از محض
عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت با آدمیان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمی است که قائل است بابدا و اگر نیز نباشد ممکن است
او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید و اما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست که گرفت خداوند فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهم السلام
و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوندند و بودن این قول شتم بجهت آنست که این قول مماثلت و لادت مر الله تعالی را در ماهیت و استخلاف او مر او را چنانچه عادت است و چندین نقایص
و عیوب دیگر مضاد صفات کمال که از این لازم می آید چنانکه فرموده و انا الاحد الصمد الذی لم الد و لم اولد و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زاییم و نه زائیده شده ام
و لم یکن لی کفوا احد و نیست مر مرا همتا و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد و فی روایة ابن عباس در
روایت ابن عباس بجای این آمده که و اما شتمه ایای و اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن اوست که مرا ولد است و سبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا و پاک و منزه ام من
از اینکه بگیرم زن یا فرزند را و در بعض روایات و اوست بجای او رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
گفت خدای تعالی یؤذینی ابن آدم ایذا میکند مرا فرزند آدم و میکند چیزی که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که یسب الدهر دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت ها
و تبدل احوال شکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند و انا الدهر و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر را مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف اوست گویا دهر نام فاعل متصرف
شد پس [illegible] آنکه فاعل و متصرف اعتقاد میکنند آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد بانا الدهر انا المدبر است ای مقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای
حسنی الهی است تعالی شانه خطابی آن را منکر شده و لهذا ترجمه پس صحت آن مفهوم میگردد و باقطع نظر از تمام جوت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت
[illegible] آنست که فهم و سب دهر مشعر نسبت تصرف با وست یا بجهت آنکه ایذا فهم و سب راجع بجناب الهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او است سب بر وی واقع میشود کذا قال
[illegible] روایت است [illegible] اقلب اللیل والنهار میگردانم شب را و روز را و بیدی آید من امر ایشان را بیت چرخ را و [illegible]
[illegible] و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی سمعه

من الله نیست هیچ یکی صابر تر از خدا بر مکروهی که می شنود آن را یدعون له الولد میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه شایستهٔ جناب قدس او نیست ثم یعافیهم و یرزقهم پس
تندرست و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است
بانتقام از گناهکاران بعفو یا بتاخیر و صبور یکی از اسمای حسنی الٰهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گناهکار از صبور ایمن نبود و شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است
متفق علیه وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و علمای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و حساب است و در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گردد و رض قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف
النبی بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که من بر وی
در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالی که لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخرة بلغ
بضم میم و سکون همزه و خای معجمه مکسور است و بهمزه مفتوح و تشدید خای معجمه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف فقال
پس گفت آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت وما حق العباد
علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله و رسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا داناتر است قال فان حق الله علی العباد گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا اینست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا
نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب وحق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد بشرک
کفر باشد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا است عذاب اصلا نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و تبشارت
بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و از خبر خوش شنیدن اثر سرور در بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا نمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و
ترک نهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال یعنی اعتماد و فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول یعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد
معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت از خبر دادن گویند که معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باول آن زمان است که نو عهد بمسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرایع و تکلیفات ثابت
شد و قضیهٔ امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آن را بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعهٔ مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم
گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در آنحال که معاذ ردیف
او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستادگی دارم در خدمت و فرمان برداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار
دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای این کلام و بیدار و هوشیار کردن
معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان برداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از چه میفرمائی قال گفت آنحضرت ما من
احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد و یکرود بآنکه خدا یکی است و محمد فرستادهٔ اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از دل احتراز
از شائبهٔ کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدا تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بر وی خلود در نار و ابن المسیب میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با دای حق و فریضهٔ آن و بعض گفته اند مراد آنست که نزد ندم و توبه گفت و همبران مرد قال گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند بآن و خوشدل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم باید آن
اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود تاثما از جهت احتراز کردن از گناه نرسانیدن حدیث و در کتمان علم و ترک
تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه وعن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب و ترک او خارج از حد است اگر چیزی از آن یاد کرده شود
مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت اتیت النبی آمدم به پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامهٔ سفید و
هو نائم و آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم و حال آنکه بتحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت و مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت
از روی تثبت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این وحی در همین هنگام شد پس ذکر آن از جهت نیز تواند بود والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من عبد
قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس مرد بر اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مگر آنکه می در آید آن بنده در بهشت ابو ذر میگوید قلت گفتم من و
ان زنی وان سرق ایا می در آید به بهشت اگر چه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق می در آید اگر چه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون
این حکم مستغرب و مستبعد بود و ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت حق جل و علا باشد باز میگوید قلت گفتم وان زنی وان
سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق قلت باز گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می در آید بهشت با رغم آن بنده
مبنی بخاک آلوده ساختن مشتق از رغام بفتح یا معنی خاک و مراد برغم انف در ینجا خواری و انقیاد است با کراهت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطلوب و محبوب بنده وی خلاف آن
بود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و او را باکراه و جبر بر آن آورده است چنانکه مردم میگویند فلان برغم او اینکار کرد یا گفت تا معنی واده و کان ابو ذر اذا حدث

قال یا معاذ بن جبل قلت لبیک یا رسول الله وسعدیک قال یا معاذ قلت لبیک یا رسول الله وسعدیک

بعد از بودا بوذر رضی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بهشت
کرد و شنام من آن محبوب جانی یکیشی عمر بگذشت و هنوز لذت آن در دل است متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را یا
بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آن است که در حدیث
معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت این است که فاسق مؤمن است و مآل مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیحه در این باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین هم برین بود و اعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم هر که بمجرد
لا اله الا الله بهشت درآید باعث میکرد او را بر استمداد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت و قید شریعت می برآرد و نیز چنین است که ایشان
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که ورود یافته بسیار است و آن کافی است در انذار و ازجار اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است
که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقعند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و باوجود فسق اگر
تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی جانبی کرده و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم امید واری هست که بخشد و بعد از جزا و سزا در عذاب
و عقاب کردن آخر بهشت درآرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد بر حق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خداست و رسول او است در
اثبات بندگی مر عیسی را داست بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی داست بر یهود که منکر رسالت اویند و ابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدای تعالی است
که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این در نصاری امت و تاکید او است و طیبی گفته
که رد بر یهود و نیز تواند بود و مرادت ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند وکلمته القاها الی مریم و عیسی کلمهٔ حق تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را
کلمة الله از جهت گویند که بمجرد کلمهٔ کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد وروح منه و عیسی
روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانید یا مراد از خداوند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل
و ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من
العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دها آمد
احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید قال گفت عمرو بن العاص اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینك فلا بایعك پس گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا ولا بایعك را بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت ما لك یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم قال
تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه شرط میکنی قلت ان یغفرلی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و برطرف میکرداند هر گناهی که پیش از آن بود مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که
هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان را که پیش از او بوده وان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و میگریست
میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت او در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنکه آمد او لا دشمن
ترین مردم پیش رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و اقتضای غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیثی که
روایت کرده شده اند از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرك والاخرة و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی سنذکرهما سنذکر آن دو حدیث را فی باب الریاء والکبر ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ قال
قلت گفت معاذ بن جبل گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که درآرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت
لقد سألت عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی این کار هر آینه آسان است بر کسی که آسان کرداند آن را خدای تعالی بر آن کس بعد از
بیان آن کار را امر کرد بقول خود تعبد الله ولا تشرك به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را وتقیم الصلوة و بر پا دار نماز را وتؤتی الزکوة و بده زکاة را وتصوم
رمضان و روزه دار ماه رمضان را وتحج البیت و قصد کن زیارت خانهٔ کعبه را ثم قال الا ادلك علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه ننمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می درآید

پس باین که آنها را بقول خود الصوم جُنّة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می‌آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات وبسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطيئة وعطا کردن بفقیر
سرد میکرداند ومحو میکند آتش گناه را کما یطفئ الماء النار چنانچه سرد میکرداند آب آتش را اگرچه یکی مطلقا میبرد ومحو میکرداند مدعی ان الحسنات یذهبن السيئات ولیکن در صدقه مُشعر است که سبب حصول
نفع بغیر هست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان ومحبت مولی تعالی وصلوة الرجل في جوف الليل ونماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر وراه درآمد فیض وانوار وسبب اطفای خطیئات هست
بیت کر روز نیابیش شوخی‌های عرب شب محرم عاشقان است شباش طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بفضیلت نماز شب وصدق این آیت را که جزاء بما کانوا یعملون است حاصل
معنی این که این آیات است که پروردگار عالم تعالی وتقدس ستایش میکند شب خیزان وپهلو از بستر رهت دوردارندگان را وآنچه مولی کریم عز وعلا ایشان را از نعمتها داده انفاق کنند کا نرا دمیفرماید که نمیداند هیچکس آنچه
پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از آنچه سبب قرار وآرام ولذت وسردی چشم ایشان کرد از نعمتهای بهشت ودیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند ومیگذاردند نماز شب را [illegible]
شرف مرد بجود واست کرامت بسجود هر که این هردو ندارد عدمش به ز وجود ثم قال پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین وشعار ملت افضل وخلاصه آنرا وگفت الا ادلك برأس الأمر آیا راه ننمایم ترا
باصل وسر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد وعموده وراه ننمایم ترا بستون دین که بدان دین بر پا بود وقوت وکمال پذیرد چنانکه خانه بستون وذروة سنامه وراه ننمایم ترا به بلندی کوهان
دین که دین از آن علو وارتفاع گیرد وذروه بکسر ذال وضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلند کوه را گویند وسنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی چون رغبت وشوق مائل به استماع ودریافت آن از عظیم درین مرتبه
باستماع صفات عظیم وی بیشتر شد گفت بلی بگو وراه نمای مرا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود رأس الأمر الاسلام سر تمام ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکرد بدان اصل
دین وعموده الصلوة وستون دین نماز است که قوت میابد بدان بنای دین مسلمانی وذروة سنامه الجهاد وبلندی کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع وبلندی میگیرد وچون جهاد وکارزار
کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام ونظام این همه چیزها است که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام هست وتاکید با تمام
اجزا وارکان وی است وملاک آنچه شئ بدان قوام پذیرد ونظام گیرد وملاک بکسر میم وفتح آن هر دو آمده توربشتی گوید که اهل لغت بکسر وفتح هر دو میگویند ودر روایت حدیث بکسر میم هست قلت بلی گفتم آری خبر ده مرا
یا نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را واشارت کرد بدان وقال وگفت کف علیک هذا باز دار بر نفس خود ونگاهدار این یعنی زبان را فقلت پس گفتم
بطریق تعجب واستفهام یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتکلم به ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفته وگیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم با آن فقال ثکلتك امك گم کند ترا مادر تو یا معاذ ثکل بضم موت وهلاک
وفقدان حبیب وولد واصل این دعا است بموت وهلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطه که در او افتاده وگفته‌اند که این لفظی است که بجای عادت بر زبان میرود ومعنی آن مراد نیست غرض تعجب [illegible]
وهل یکب الناس في النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ علی وجوههم بر روهای ایشان او علی مناخرهم شک راوی است که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت ومناخر جمع منخر هست بفتح میم وسکون نون وفتح خاء
معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید واینجا مراد بینی است چه هر که بروی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روی است یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد الا حصائد السنتهم مگر سخنهای ایشان که هرچه بر زبان آید
بی تمیز وبی احتیاط بگویند ونیک وبد را از هم نشناسند ومعنی را از مالایعنی تمیز نکنند وحصائد جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس ودر درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک وتر ونیک وبد تشبیه کرد سخنان
بی هوده گفتن را بدان واین باعتبار اکثر واغلب است چه هرچه بآدمیزاد میرسد از آفت وبلا در دنیا وآخرت اکثر از ره گذر زبان میرسد نظم هرچه بآدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان رسد هرچه آمد بر زبانت گفتی
آنچه آمد بدانت خوردی دیگر از چه گناه است که تو خویش را خویش بدوزخ بردی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد وفتح دال مهملتین وتشدید یا
باهلی صحابیت اختلاف کرده‌اند در نسب وی وآبای او باتفاق برکنیت وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرده بحمص ووفات یافت در آن کثیر الروایة است واکثر حدیث وی نزد شامیین است سنه ست وثمانین او
احدی وثمانین واحد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا ودشمن دارد برای
خدا واعطی لله ومنع لله وبدهد برای خدا وندهد برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود وهرچه کند بطلب رضای حق واراده وجه الله کند بیت وطن بپای تو کریم عمر برای تو دهیم خمش بپای تو باشم سخن برای تو
گویم فقد استکمل الایمان پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال ایمان در این اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رزقنا الله رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود ورواه الترمذی
عن معاذ بن انس وروایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم وتاخیر بالتقدیم وتاخیر بعض فقره بر بعض ولفظ مصابیح همان اول است وفیه ودر حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان فقد استکمل
ایمانه آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب في الله والبغض في الله فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا ودشمن
داشتن از جهت خدا رواه ابوداود ومعنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است وبودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجهت آن است که باعث ومبنای جمیع خیرات محبت خدا است وچون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس و
هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا ودشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر وانتها از جمیع نواهی وامثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام وایمان
واحسان ومتضمن تمامه احکام شریعت وآداب طریقت واسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی طالبی را دوست دارد که علم خوب میخواند ونیز اهل علم را [illegible] دوستی از جهت خدا
واگر کسی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد وآنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من
سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس
علی دمائهم واموالهم ومؤمن کامل کسی است که ایمن گیرند مردم او را بر خونهای خود ومالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرف در خون ومال ایشان ناحق شرعی نخواهد کرد وظاهر حدیث مفهوم است تغایر
اسلام وایمان ومسلم ومؤمن واختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام وایمان یکی است وفقره ثانیه تاکید وتقریر اولی است ودر اسلام سلامت مردم بهتر مناسبت ودر ایمان امن مردم از جهت
تعین ورعایت مناسبت ودر ثانی بر کمال ان دست اقتصار نمود وکنا از زبان را مکرر نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر وشایع است حاجت بتکرار ندارد وآفت دست [illegible]

میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی کامل‌تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام و ظاهر است تخصیص کرد ایمان را به امن که قوی‌تر از سلامت است چه در سلامت اصابت الم ضرر است با وجود
توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن خوف و پروا و اموال مخصوص به بیت نیست زبان را نیز دخل تواند بود در جنایت و منیه و خوف آن و عدم ذکر اعراض به جهت اکتفا به ما است و در
حکم آنست فافهم وبالله التوفيق رواه الترمذی والنسائی روایت کرد این حدیث را ترمذی و نسائی وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب
الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا
و نفس او باز آرد و تمرد میورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد او را بیت سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند والمهاجر من هجر الخطايا والذنوب
و همچنین مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک میدهد و میگذارد گناهان را از صغائر و کبائر و بعد ذکر و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما الا قال مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد به آن لا ایمان لمن لا امانة له نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را ولا دين لمن لا عهد
له و نیست دین مر کسی را که نیست عهد و پیمان مر او را رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه ظاهر آنست که مراد با امانت معنی متعارف و است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و به عهد نگاه داشت
پیمانی که با کسی بکنند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد با امانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و به عهد میثاقی که در روز الست پروردگار
تعالی از بندگان گرفته حقوق ربوبیت که فت فلا اشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و بر این تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه
عباده بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله حرم الله عليه النار کسی که با این کلمه تصدیق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میگرداند الله تعالی بر وی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید به بهشت اگرچه و متعاقب گناهان که دارد در دوزخ نیز درآید و تا
ببیند و تواند که شفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم درگذرد از گناهان او و در نیارد او را در دوزخ رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است گفته
شد او و پدر او عقبه ثانیه را حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شده امام محمد باقر سلام الله علیه ...
... و دخل کثیر و روی بات بالمدینة سنة اربع و سبعین وقيل غير ذلك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان دو چیز و دو خصلت واجب گردانندهاند جزای خود را قال رجل
مردی یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گردانندهاند جزای خود را قال من مات یشرك بالله شيئا کسی که بمیرد در حالی که شریك میگرداند به خدا چیزی را
دخل النار در می آید به آتش دوزخ را همیشه باشد در آن ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة و کسی که بمیرد در حالی که شریک نمیگرداند به خدا چیزی را در می آید در بهشت و حال یاد آن رواه مسلم وعن ابی هریره
رضی الله عنه قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابو هریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر وعمر در حالی که بودند با ما ابو بکر و عمر فی نفر در ضمن جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه
تا ده و به معنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فقام رسول الله پس برخاست و رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بين اظهرنا از میان ما اظهر به فتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است به معنی پشت ، چون هر که در میان قومی است
میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی به جانبی است از وی و نیز به معنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومی است مستظهر و مستند است با ایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند و ظاهر معنی لفظ این میشود
که برخاست از میان پشتهای یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب فابطأ علينا پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانی بگذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا و ترسیدیم
ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود به وی مکروهی از جانب دشمنی یا خوان جدا از ما فی الصحاح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا و فزع هرد و معنی ترسیدن است غالبا بحیثیت ترسیدن
دل و متوهم شدن مراد است و فزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فقمنا پس ایستادیم با همه جا و نگران شدیم بیت نشست آن دلبر جانی بجانم همچو جان در تن اگر یکدم جدا افتاد جان از تن
برون آید فكنت اول من فزع پس بودم نخستین کسی که ترسید و با ایشان از اینجا زیادت محبت و التجای نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم از ابو هریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب بامراد را غیر از جناب
وی و لطف و کرم او پشت و پناهی و ملجای نبود بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست فخرجت ابتغي رسول الله پس بیرون آمدم در حالیکه میجویم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
حتی اتيت حائطا للانصار تا آمدم بستانی را که مر یکی از انصار را بود لبني النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل به معنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا که ابو هریره
بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت در این بستان خواهد بود بلکه به مشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت بر بوی سر زلف تو جان در چمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض فدرت به هل
اجد له بابا پس گردیدم گرد آن بستان تا باشد که بیابم مر او را دری و در آیم در آن بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آن بسته بود و ندید یا ابو هریره به جهت قلق و اضطرابی که در آن وقت داشت نیافت فاذا ربیع
يدخل في جوف حائط پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعضی گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بئر و خارجه را بتنوین
باید خواند و بر ثانی بئر یکی بی تنوین و خارجه بفتح والربيع الجدول و ربیع به معنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است قال گفت ابو هریره فاحتفزت پس گرد آوردم دست و پای خود را تا گنجانم خود را در این
جدول تا در آیم فی الصحاح احتفاز نشاد زانوی خود را گرد آوردن و بر پای نشستن و خویشتن را چیدن فدخلت على رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
ابو هريرة استفهام ابو هریره به تعجب داشت آنحضرت از آمدن وی در بستان با وجود آنکه راه بسته بود یا آنحضرت در آن وقت به جهت استغراق و غیبتی که از خود داشت از خود غائب بود و او را نشناخت
فقلت نعم گفتم آری منم ابو هریره یا رسول الله قال ما شانك فرمود چیست حال تو چه کار میکنی و چون آمدی قلت كنت بين اظهرنا فقمت فابطأت علينا فخشينا ان تقتطع دوننا ففزعنا فكنت اول
من فزع فاتيت هذا الحائط ... ابو هریره بالتمام قصه را بیان کرد و صورت حال را وا نمود و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بما پس ترسیدیم که مکروهی برسد ...
پس برخاستیم

پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من از پی بستان فاحتفزت پس آمدم من در بعد ول کما یحتفز الثعلب چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه بر خواندن ابوهریره و شکایت الجدائی و ترس
از اصابت مکروه منود دلیل ظاهر کمال محبت و دوستی است و اعتماد از در آمدن در خلوت و گستاخی دادن بدان نیز مستفاد است و هؤلاء الناس ورائی و این مردم می در آیند در پس من فقال پس گفت آنحضرت
یا اباهریرة واعطانی نعلیه و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که این پیش حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که از جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی تیز پیدا کرده اند
که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارت است تا آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است به ثبات قدم و استقامت بر کلمه
شهادت چنانکه بود و آمده است با تقدیم استقم فقال اذهب بنعلی هاتین پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء هذا الحائط پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله در حالیکه
گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه در حالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که بهر حال بهشتی است فکان
اول من لقیت عمر پس بود نخستین کسی که پیش آمد مرا عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا اباهریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما فرستاده است مرا با اینها برای اینکه من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه بیقین دل خود بشرته بالجنة بشارت دهم من او را به بهشت
فضرب عمر بین ثدیی پس زد عمر میان دو پستان من فخررت لاستی پس بزمین افتادم بمقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فرجعت الی رسول الله پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء پس زاریدم و پناه جستم بآنحضرت و جهش و اجهاش ترسیدن آدمی یکبارگی بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و فی الصراح جهش زاریدن بکسی و آماده گشتن بگریستن و اجهشت و جهشت هر دو
روایت است و رکبنی عمر و رسیده آمد بالای من عمر فاذا هو علی اثری پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة چیست ترا و چه کار میکنی و چرا میگرئی ای ابوهریره قلت گفتم من لقیت عمر پیش آمدم عمر را فاخبرته بالذی بعثتنی به پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستادی
بدهی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت هر کسی را که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی پس زد میان دو پستان من زدنی که افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر
باز گرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت ای عمر چه داشت ترا بآنچه کردی تو یعنی چه باعث شد که ابوهریره را باز گردانیدی و زدی قال گفت عمر یا رسول الله بابی انت
وامی [illegible] من فدای تو باد ابعثت اباهریرة بنعلیک آیا برانگیختی و فرستادی ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فانی اخشی ان یتکل الناس علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم یعملون پس بگذار
مردم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گوئید چون روا باشد عمر را که منع کند از امری که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گردانید ابوهریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت
قلوب مؤمنان است و اگر ایشان بشنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا ولیکن حمایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون
بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلید های بهشت گواهی دادن است باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جهات یا برای مبالغه است که یا هر جزوی
از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفاء در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه قال روایت است از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب
النبی بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه اندوهگین شدند بر وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم
یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سود و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو است
و فتح خطا است و بعضی وسوسه افتاده در وسوسه افکنده نیز بر دو آمده است قال عثمان و کنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند فبینا انا جالس مر علی عمر
پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر و سلم و سلام داد عمر فلم اشعر به پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما ثم اقبلا
حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه چه داشت ترا بر آنکه رد نکردی برادر خود عمر سلام او را یعنی
جواب سلام وی نگفتی قلت ما فعلت گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله لقد فعلت پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه بتحقیق کرده تو آنرا قال گفت
عثمان بعمر قلت گفتم والله ما شعرت انک مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتی ولا سلمت و نه آگاه شدم که سلام کرده تو قال ابوبکر صدق عثمان گفت ابوبکر بعمر که عثمان راستگو است یعنی ابوبکر بصدق وی آست
گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن خطاب کرد و گفت قد شغلک عن ذلک امر تحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بر دو عمر و سلام وی امری عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری چنین است که گفتی باز داشت مرا
از آن امری قال گفت ابوبکر ماهو چه چیز است آن امر قلت گفتم من توفی الله تعالی نبیه میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه بپرسیم از آنحضرت
از رستگاری این امر قال ابوبکر قد سألته عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او فقلت له بابی انت
وامی و گفتم پدر و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوارتری باین نجات و باین خصلت و پرسیدن از آن از جهت کمال قرب تو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و خصوصیت تو بجمعیت اسرار
قال ابوبکر گفت ابوبکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر چیست نجات این کار فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه را که
ظاهر کردم بر عم خود ابوطالب است فردها پس قبول نکرد عم من آن کلمه را فهی له نجاة پس آن کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در تشریح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد باین امر دین

باشد یعنی نجات در رو[یدن] از آتش دوزخ و خلاص آن بچه چیز است یا مراد با مرآنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از وزیدن شیطان در حب دنیا و وقوع در شبهات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه است که تصدیق
بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت آن موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از این دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید بهشت را پس چگونه حمل بر این کند که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم از اوائل دین اسلام هست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضی الله عنه آن را از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است
چنانکه سوق حدیث در آن ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بروی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود
گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم آن را و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بر زبان آرم آن را
الخ تا آنچه بر روی من است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آن را در نفس من ای کاش من پرسیدمی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان
در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را از آن
حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را بدان نزد موت و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده و قال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر در شرح
قول وی یوسوس گفته که مراد بوسوسه اینجا کند ذهنیت بود که مردم در آن بجهت انقضای دین و انقطاع انوار و انقطاع سلسله آن بود فقد بود و عن المقداد انه سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود
که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت لا یبقی علی ظهر الارض نمی ماند بر پشت زمین بیت مدر و لا وبر خانه خشت و کلوخ
و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریها است و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است
پس مراد آنست که هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا الا ادخله کلمة الاسلام مگر آنکه در آرد خدای تعالی در آن خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل
ذلیل میدر آرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میکرد بسبب آن کلمه یا آنکه فرمود اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میکرداند خدای تعالی اهل آنجا را
فیجعلهم من اهلها پس میگرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و گرونده بدان او یذلهم یا خوار و زبون میگرداند ایشان را فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند آن کلمه را بقبول ذمه و جزیه پس حجت این
کلمه بر همه خانها میرسد رأیه قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد و عن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید
موحده مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر و مائة قیل له گفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید میکرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن
الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است تا با باشد قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانها است کشاده
میشود برای تو و الا لم یفتح لک و اگر نه کشاده نمیشود برای تو اسنان کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود مبالغه
در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک
که میکند آن را نوشته میشود بده مانند آن الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است و کل سیئة یعملها تکتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن اصل که جزای
نیکی یکی بده است تا هفتصد باندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه
و عن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا سرتک حسنتک چون شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی و ساءتک سیئتک و اندوهگین و بدحال
گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمنی درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی
تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدای است بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و
منع و عطا جمله بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن
رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم
یقین کردن باطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان مردن قلب تا آنکه غمگین
شد است بر فوت طاعات و پشیمان نبودن از وجود زلات قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه در کار بزه کاریست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم اذا حاک فی نفسک شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تأثیر کند در تو و تردد رساند و قرار و اطمینان نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو فدعه پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی

بزه است و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیه تقوی و منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری شبه در کرد و خلجان پذیر میشود علامت آنست که درین کار چیزی هست از بند نه دل عامه مومنان که مخشوات بظلمات معصیت و کدورت که یکی اند بپندارد و بدرایت انکار دو نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علماء آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم وبالله التوفیق رواه احمد وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و حلاوتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است رضی الله عنه قال گفت اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام قال حر وعبد گفت آنحضرت موافق تست با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول صحیح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که ومعه ابوبکر وبلال و آنکه گفته اند که مراد جنس است از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و قوله آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر قوم و تمامه مردم اتانا و دیده قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام واطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن بمردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق و محامد صفات است لیکن اکتفا کرد از جمله آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال سائل و لهذا احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه وارد شده یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملائم بحال او است و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر و السماحة گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله والسماحة علی اداء فرائض الله قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده کسی که سلامت باشند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر است قال خلق حسن گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و شعب آنها است بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال نماز فاضل تر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعض برآنند که طول قیام افضل است و بعض گویند درازی سجده و بعض برآنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض برآنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال قلت ای الهجرة افضل گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آن را پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام معنی بعینی سابقا گذشته است قال قلت گفت عمرو بن عبسه چون همه از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضل تر است قال من عقر جواده واهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک دو وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و این غایت سعی و جهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که بمرتبه رسیده و بمحض ثواب حسرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان اسلام پرسید افضل اوقات و برای تحقیق کرد و غالبا مقصود کشش سوال از نماز شب و قیام آن بود قال قلت ای الساعات افضل گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر است قال جوف اللیل الآخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز رواه احمد وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من لقی الله کسی که ملاقات کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را لا یشرک به شیئا در حالیکه شریک نکرد اند باوی هیچ چیز را و یصلی الخمس و بگذارد نمازهای پنجگانه را و یصوم رمضان و روزه دارد ماه رمضان را غفر له آمرزیده شود گناهان او را و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اهمیت آنها است یا زکوة و حج در وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و خصوصیت است که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است و هنوز شیئیت باقیست والله اعلم قلت گفتم افلا ابشرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله قال دعهم یعملوا فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است رواه احمد وعنه انه سال النبی و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وی قال ان تحب لله گفت افضل شعبات ایمان این است که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری و تبغض لله و هر کرا دشمن داری برای خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا قال گفت معاذ وماذا و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه چیز فرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست یا رسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک گفت آنکه دوست داری مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را و تکره لهم ما تکره لنفسک و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیرخواه همه باشی و بهیچکس بد نیندیشی رواه احمد

باب الکبائر وعلامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بروی حد یعنی یافته یا وعیدی بر وی واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی وارد یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هر چه نه اینچنین است صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد وی چنانکه آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بر وی وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون ناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزه ماه رمضان عمدا بعذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و

و پدر مسلمان را بنا حق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گذاردن و از وقت در گذرانیدن و زکاة منع نمودن و با مسلمانان بنا حق جنگ کردن
و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بربستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعد از پوشیدن و رشوت گرفتن و میان دو زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن
و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن از مرد بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت
اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن انتهی و زیاده بر آنچه در تفسیر که ذکر کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتابی یک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافیة الفصل الاول عن عبد الله
بن مسعود روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی ای
الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی قال ان تدعو لله ندا و هو خلقك فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از او گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و
حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود هو را در افعال و احکام و ضد مخالف شیء
مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستیدند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که
ایشان را از عذاب خدا وا میرهانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قال ثم ای گفت آنمرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان تقتل ولدك خشیة ان یطعم معك
فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن
قتل اولاد از جهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از این جهت کرد یا ملاحظهٔ خصوص حال سائل این چنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از قتل
بزرگتر است قال ان تزانی حلیلة جارك فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو یعنی تقیید بهمان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصدیقها پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت
که حق تعالی بیان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید والذین لا یدعون مع الله الها آخر و آنانکه نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و آنانکه نمیکشند ذاتی را
که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آنرا مگر بحق شرعی چنانکه حد و قصاص ولا یزنون و زنا نمیکنند الآیة تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب آن میکند و از این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث
بیان مطلق قتل و زنا است و آن قید ها برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر
گناهان کبیره اینها اند الاشراك بالله شریک گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در
بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک و عقیده کرده مراد ریا است یا نهی است از ارتداد وعقوق الوالدین دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان را بنا حق شرعی و ظاهر حدیث در آنست که رنجانیدن مادر
و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که گفته شد بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرض است از ایمان بعلاج رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید وقتل النفس
دیگر کشتن کسی را بنا حق والیمین الغموس دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزیکه گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و نگفته یمین غموس بفتح غین
معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد
و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آنرا کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود رواه البخاری وفی روایة انس وشهادة الزور
بدل الیمین الغموس و در روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس گفته شد
از افراد بخاری است و بروایت انس که در آن بجای والیمین الغموس شهادة الزور است متفق علیه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات دور
شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده اند قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الشرك بالله شرک
آوردن بخدا والسحر و جادو کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او روا است تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است نقل
و جماعهٔ از صحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر موجبات کفر باشد باید کشت اگر نه آن تو به نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و فرا
گرفتن اینها همه حرام است وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر بحق واکل الربوا و خوردن ربا واکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم والتولی یوم
الزحف و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن بمشقت و ازدحام مشابه آن زده کافر حرام الا
و بعد از آن تخفیف واقع شده و بر دو قرار یافت وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات و از کبائر است دشنام دادن بزنا زنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است
و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی
وهو مؤمن زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است
در نهی از آن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن و نمی نوشد شراب
کسی هنگامیکه مینوشد و حال آنکه مؤمن است ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت
کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران میمانند در آن یعنی آشکارا غارت میکند چنانکه مردم در روی وی مینگرند و مینالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است

غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا با این صفت و در این حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن وخیانت میکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقا در حدیث
گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکوره متفق علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده و لا
یقتل حین یقتل وهو مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه او مؤمن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از او است
گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود ایمان ازین شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود و شبک بین اصابعه ثم اخرجها پس شبک کرد
ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که بحت مخلوط و ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن
برآمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد بسوی وی ایمان وشبک بین اصابعه و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این
حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز
می آید ایمان وقال ابو عبد الله و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را در این حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال او است هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد
عین عبارت بخاریست و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال او است و باطل شد که بعض مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت
می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و
مدلل تر ازین گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم این عبارت را
وان صام وصلی وزعم انه مسلم و اگر چه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید واذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بسبب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند بنیت خلاف و وفای بوعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد
بیاید واذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این
خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق بمنافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که ازینها پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را
دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود
نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وبعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر
باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان و اسماء نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر است متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هر کس که باشند این چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد بحکم آنکه
منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق
و همین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند واذا حدث
کذب و چون سخن کند دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد عهد شکند شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از او است واذا خاصم فجر و
چون جدل کند و پیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مایل و متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار والی هذه
مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دو روئی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد
که بر وی بر جهد رواه مسلم الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و دوازده غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا
النبی ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او لا تقل نبی مگو که پیغمبر است انه لو سمعک بدرستیکه وی
اگر بشنود این کلمه ترا لکان له اربع اعین هر آینه باشد مر او را چهار چشم کنایه است از غایت سرور و خوشحالی چه سرور و شادی در قوت باصره می افزاید و چون غم و محنت
برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را بشنود
منتظر و امیدوار ظهور امر وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار چهار است فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو

یهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد باین
تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان
مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین پرسید که اتم و اهم است و این روش
جواب اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است که بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی
آن را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد با آیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامات و نشانند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند
در جمیع ملل فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا شریک نگردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق و نکشید ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببرئ و نبرید شخصی را که پاک و بیزار است از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید
قصد او را بدروغ الی ذی سلطان بسوی کسی که خداوند سلطنت و قوت و زور است لیقتله تا بکشد او را بکینه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند و بکشتن
و مصادره میدهند ولا تسحروا و سحر نکنید ولا تاکلوا الربوا و ربوا نخورید ولا تقذفوا المحصنة و دشنام زنا مکنید زن پاک پارسا را ولا تولوا الفرار یوم الزحف و پشت ندهید
و روی بگردانید از گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این نه حکم که همه ملتها را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی زیاده کرد که مخصوص به یهود است و فرمود وعلیکم خاصة الیهود
واجب است بر شما که یهودید بخصوص ان لا تعتدوا فی السبت که تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان در دل
سؤال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمده بودند و از نه حکم بصریح سؤال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را ذکر کرد و دهم را که مضمر داشته بودند بان
عبارت جدا کشف فرمود و از اینجهت بوسه بر دست و پای شریف دادند قال گفت صفوان فقبلا یدیه ورجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم وقالا نشهد انک نبی و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود میدانستند و این شهادت ایمانی نیست
که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت است که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از اینجهت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فما یمنعکم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را از این که اذعان و قبول نمایید و متابعت کنید مرا قالا ان داؤد گفتند آن دو مرد که داؤد پیغمبر علیه السلام دعا کرد بان لا
یزال من ذریته نبی دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت ولا بد دعای وی مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داؤد مبعوث
خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیهود و ما میترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را
یهود و این افترای محض است از یهود نا بهبود که کذب و افترا شیمه مستمره ایشان است و هرگز داؤد علیه السلام این دعا نکرده است و درنخواسته و چگونه درخواهد و وی در توراة و زبور خوانده
که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین است و دین وی ناسخ همه ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند
و در اینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان سه خصلت است از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد و از بیخ بر کنده شود
الکف عمن قال لا اله الا الله باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کف است یعنی کافر مدان و مگو آن را که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی اگرچه کبیره
باشد و در این رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام بعمل و بیرون میارید حکم مکنید به برآمدن او از مسلمانی به عملی بد که کند
و در این رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مؤمن است
و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مؤمن و کافر والجهاد ماض مذ بعثنی الله دیگر از اصول دین است که کارزار کردن ملکه دائم و مستمر است از آنگاه که برانگیخت و فرستاده است مرا خدای تعالی
و امر کرده است بجهاد الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنکه کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان
تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتفی گردد لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل باطل نگرداند
وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جهاد
و اگر گفته شود که جور جائر محل آن است که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنانکه عدل
مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم است جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از اینجهت
فرمود ولا عدل عادل فافهم والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر او است تعالی رواه ابوداود وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان فکان فوق راسه کالظلة پس باشد
ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظله بضم ظای معجمه هر چه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مر ایمان را و هر چیز را در عالم مثال صورتی است چنانچه
از اجسام لبن مثال علم است و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان و سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است

و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه
فرمود فاذا خرج من ذلك العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع اليه
الايمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی وابوداؤد الفصل الثالث عن معاذ قال اوصانی رسول الله گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم بعشر كلمات بده سخن قال لا تشرك بالله شيئا گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ
رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگران را رخصت نیز اذن کرد ولا تعقن والديك و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن
فعل مباح باشد وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن
از آن زن جهت هیچ ولا تتركن صلوة مكتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فان ترك صلوة مكتوبة متعمدا زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را عمدا فقد برئت منه ذمة الله
پس بتحقیق بیزار شد و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مؤمنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب
حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناه را مستلزم کفر نمیداشتند مگر ترک صلوة را ولا تشربن خمرا و البته منوش خمر را فانه رأس كل فاحشة
پس بدرستی که شرب خمر خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلك واياك والمعصية و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن
فان بالمعصية حل سخط الله زیرا که بگناهکاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی واياك والفرار من الزحف و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران وان هلك الناس اگرچه
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر گریزد واذا اصاب الناس موت وانت فيهم و چون برسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در میان ایشانی فاثبت پس بجای خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهری که وبا پیدا گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر نباید شد و گریختن
از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته بمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلك وانفق على عيالك من طولك
و خرج کن عیال خود را از زیادتی مال خود بالای نفقه واجب که بر گردن تست ولا ترفع عنهم عصاك ادبا و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب واخفهم في الله و بترسان
ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد وعن حذيفة قال انما النفاق كان على عهد رسول الله حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله عليه وسلم واما اليوم اما امروز در زمان ما فانما هو الكفر او الايمان پس نیست مگر کفر یا ایمان
یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان مینمودند و تعرض
بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که یکی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بر وی اجرا مینماییم
رواه البخاری باب في الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز زر و آواز پیرایه زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده
و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آن را الهام خوانند و وسواس بفتح واو و کسر نیز هم بهمین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده در کریمه من
شر الوسواس و البعض بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزی که وسوسه کرده بدان چیز سینهای ایشان ما لم تعمل به مادام که عمل نکرده بدان چیز او تتكلم یا نگفته یعنی عملی که نباید کرد و نفس
و شیطان بدان وسواس میدهد و در خواطر میگذرانند تا او را بکند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکند تا نگوید نمینویسند و بر آن مؤاخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه
صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق عليه و ظاهر الحدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر
عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یک بار افتاد بی اختیار و آن را هاجس نامند عفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت
سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم عفو است از این امت و از این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون محبت و لذت
آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بآن حادث گشت آن را هم گویند این امت را از این نیز مؤاخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامه اعمال نمینویسند بلکه اگر قصد کرد و پس باز داشت نفس را حسنه
در برابر آن مینویسند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست مگر آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مؤاخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقاید و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست
که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ و لیکن زنا نیست و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت
فروتر از پایه زنا وعنه قال وهم از ابی هریره روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم الى النبی بسوی پیغمبر صلی الله
عليه وسلم فسألوه پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انا نجد في انفسنا بدرستی که ما مییابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر ما يتعاظم احدنا ان يتكلم به
چیزیکه سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آن را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او قد وجدتموه آیا بتحقیق یافته اید شما که این است و گرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاك صريح الايمان فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح

وخوف وخشیت حق و تعظیم امر اوست و این همه از آثار و نتائج ایمان است چه قبیح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان او یند بلکه عامتر از شیاطین جن و انس دارند نیز میشود
چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض با بلیس است و مرجع و مدار این کار اوست فیقول پس میگوید شیطان و وسوسه میدهد من خلق کذا من
خلق کذا که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من حتی یقول تا بآنجا میرسد که میگوید شیطان من خلق ربک
که پیدا کرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسد شیطان این قول را فلیستعذ بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ولینته و باید که باز آید ازین وسوسه و بگذرد
شیطان و از بحث و مجادله با وی و برخاستن از مجلس و تغیر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع و فرونشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه شیطان
فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر آن
وی و گریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه
بزبان کافی نیست ولیکن این نیز مدد آن کار است پوشیده نماند که سؤال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت است
در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق با الله تعالی و گفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض است فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال
الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سؤال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت و محاجت یا با نفس و شیطان بطریق وسوسه و خواطر حتی یقال هذا تا آنکه گفته شود و این قول که خلق الله
الخلق پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا پس کسی که یابد ازین قول و ازین وساوس چیزی را فلیقل امنت بالله ورسله پس باید که بگوید آن
برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن و ایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه و انتهاست که در حدیث سابق مذکور
شد از برای قطع راه مجادله و وساوس و طیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب کرد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما آنکه
بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بر وجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی
آمنت بالله ورسله تجدید ایمان است و اگر بطریق خطور و وسوسه است از برای دفع وسواس و رفع طغیان است و ظاهر شق اخیر است فافهم متفق علیه وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بر وی قرین و مصاحب وی از
جنیان وقرینه من الملائکة و قرین و مصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد بفرماید و در وسوسه می افکند او را بشر و دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام
مینماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده میشود آدمیزاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن و وی را همزاد آدمی میگویند قالوا وایاک گفتند صحابه و خود را نیز اراده
میکنی و داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وایای و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن هست ولکن الله
اعانی علیه ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بصیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین
من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی و از آفت وسواس وی ایمنم و وی منقاد و مسخر من است دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام
بمعنی استسلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی راجع بوجه اول است و در بعض روایات بتصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد و ایمان آورد
قرین من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان
آدم کافرا وشیطانی اسلم شاهد این معنی است فلا یامرنی الا بخیر پس امر نمیکند مرا بهیچ چیز در هیچ حال مگر بنیکی و طاعت رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی
بیان تصرف و تمکن وی است بر اغوا و از راه بردن او در غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان
او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی
آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده الا یمسه الشیطان حین یولد مگر آنکه میساید بدست او شیطان و می خلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند و درد
ناک میگرداند او را فیستهل صارخا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و مینالد و گریه میکند من مس الشیطان از دست سودن شیطان یعنی این گریه میکند بچه در
هنگام زائیده شدن باین سبب است و غرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن او در ضلالت و فساد در وجود وی غیر مریم وابنها جز مریم و
پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و افساد وی منزه بودند و مطهر از جهت دعای مادر مریم او و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و
تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیاء را نیست و تواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی
نبود و گفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در

طهارت ارفع و اعلی است از آنکه شیطان را در هنگام ولادت وی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است
بر آن این سخن موید آنست که گفتم والله اعلم بیت دامن اجلال آن پاک نهال باغ دین برتر آمد زین که بروی دست نامحرم رسد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم و هم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغه بفتح نون و سکون زای و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در رختن بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن
تخت است بر روی آب پس نگاه داشتن حق تعالی آنرا از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس پس می انگیزد و میفرستد ابلیس
فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن یا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش
و در اصل معنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آنرا فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند فادناهم
منه منزلة اعظمهم فتنة پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی
هر که فتنه انگیز تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر یجیئ احدهم فیقول می آید یکی از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا و کذا کردم من چنین و چنین کاری و فتنه فیقول ما
صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو کاری را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیئ احدهم فیقول
پس می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بینه و بین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افکندم میان وی و میان زن وی قال فیدنیه منه
پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددکار منی تو قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر اراه قال کان
مر جابر را گمان است این لفظ را که فیلتزمه پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم
الکون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندی که
زاید حرامزاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت چنین گفته اند در
این کلام و ممکن است که گفته شود مراد بتفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار
نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی
جزیرة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد از ینکه پرستند او را نماز گذارندگان در جزیرهٔ عرب و بزمین وی حد زمین عرب در طول و عرض در شرح بتفصیل و اختلاف
که در روایت نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات و لکن فی التحریش بینهم ولیکن شیطان در
مقام بر غلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیرهٔ عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقائع
افتاد رواه مسلم ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست تورپشتی گفته که معنی عبادت شیطان ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان که نماز برپا میدارند
بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمهٔ کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از آن بجهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان ولیکن با وجود نا امیدی
وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجائی رسد که شیطان نا امید گردد که بعد از وی
ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از آن و طیبی گفته که مراد بمصلین
مؤمنان اند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدل دین و انهدام قاعدهٔ اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام
کند نیز منافات ندارد والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءه رجل آمد او را
مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث نفسی بالشیء بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسه لان اکون حممة احب الی هر آئینه اینکه من انگشت شوم دوست دا
شته تر است بسوی من من ان اتکلم به از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آنرا حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند
انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آرم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد
خدائیرا که باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر در گذرانید نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آرد آنرا
تا مؤاخذه میشد او را بر آن رواه ابو داود وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم بدرستی که مر شیطانرا
لمه است بفرزند آدم و للملک لمة و مر فرشته را نیز لمه است بوی و لمه بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطانرا و هم فرشته

دوم و یکم

و هم فرشته و هر دو را با او کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدن است بدی یعنی گفتن که اگر این کار خیر کردی به بدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا
کردی و خود را بعبادت و بی کد داشتی بفقر و خواری مبتلا خواهی شد و تکذیب بالحق و نسبت بدروغ کردن حق است واما لمة الملك فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق واما کار فرشته
نوید دادنست به نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق
میکنند و نیز تخصیص به تقدیری است که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند فمن وجد ذلك پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعده خیر را که لمه ملک است فلیعلم انه من الله پس باید
که بداند که آن از خداست یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد الله پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه ومن وجد الاخری و کسی که بیابد لمه دیگر را که لمه شیطان است
فلیتعوذ بالله من الشیطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وی این آیت را الشیطان یعدکم
الفقر شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ویامرکم بالفحشاء و امر میکند به بخل و عرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال
البیضاوی و آخر آیت اینست والله یعدکم مغفرة منه وفضلا و خدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را و زیاده بر آن یعنی ثواب بر انفاق میدهد زیاده بر
آنچه انفاق کرده اید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمه ملک است رواه
الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت است
بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیه قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آنست که خواطر چهار قسم است حقانی و نفسانی و ملکانی
و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بس دقیق است و بعضی از متاخرین مشایخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات مباحه است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است
و اگر در طاعات است ملکی و اگر در قطع از ما سوی الله است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفة خواطر القلوب بس نافع
و مفید در شرح چیزی از آن نقل کرده ایم وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت لا یزال الناس
یتساءلون حتی یقال هذا همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن خلق الله الخلق فمن خلق الله بیافرید خدای تعالی خلق را پس که بیافرید خدا را عزوجل و تعالی
و تقدس فاذا قالوا ذلك پس چون بگویند ایشان این قول فقولوا بگوئید شما ای سامعان برای رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خاطر الله احد خدا یگانه است در ذات و صفات
خود و بی همتا است الله الصمد خدا سیدی است که محتاج است بوی هر که غیر اوست و همه در حوائج و مقاصد قصد بدرگاه او دارند لم یلد ولم یولد نزاده هیچکس را و زائیده نشده
از هیچکس ولم یکن له کفوا احد و نیست مر او را همتا و مانند هیچ یکی و این صفات منافی مخلوقیت است و خر خالق را شاید ثم لیتفل عن یساره ثلاثا پس تر باید که بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی بشنود آن کلمات را و تفل کردن که با وی اندکی از آب دهن آید و این تفل از برای استقذار و استنفار و خوار داشتن شیطان است و او را تاثیر است در دفع شیطان
و شر او و تخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان در آن جانب میباشد ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم و باید که استعاذه جوید بخدا از آن مطرود رانده شده رواه ابوداود و سنذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص که در مصابیح در این باب ذکر کرده است در باب خطبه روز نحر بجهت آنکه مناسبت وی بآن باب
ظاهرتر و بیشتر است ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا همیشه اند مردم که سوالها
میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را الله خلق کل شیء خدای تعالی بیافریده هر چیز را فمن خلق الله عزوجل پس که بیافرید خدا را رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری با این لفظ که
مذکور شد ولمسلم و مسلم راست روایت با این لفظ است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله گفت خدای عزوجل ان امتك لا یزالون یقولون بدرستیکه امت تو همیشه
میگویند ما کذا ما کذا این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقایق اشیا و کاوش مینمایند از احوال آن حتی یقولوا هذا تا آنکه میگویند این قول را الله خلق الخلق فمن خلق الله عزوجل
وعن عثمان بن ابی العاص قال ثقفی است عامل کرده بود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همراه بود در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت
عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفته او باز ایستادند
و مرتد نگشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زائیدن حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت قلت گفتم
یا رسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قراءتی بدرستیکه شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من یلبسها علی تخلیط میکند
قرائت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاك شیطان آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس
میکند قرائت را بر تو شیطانی است که یقال له خنزب گفته میشود مر او را خنزب بکسر خاء و زای و بفتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بکسر اولی و فتح ثانیه و بر هر وجه نون ساکن است و این لقب آن
شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پاره گندیده را گویند فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس فتعوذ بالله
منه پس پناه جوی بخدا از آن شیطان واتفل علی یسارك ثلاثا و تفل کن بجانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابوهریره معلوم شد ففعلت ذلك پس کردم من آنرا فاذهبه الله
عنی پس دور گردانید خدای تعالی او را از من رواه مسلم وعن القاسم بن محمد روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعه مدینه است
و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام زین العابدین است و

صد امام محمد باقر و جد بادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه ان رجلا سأله که مردی پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اهم فی
صلوتی مرة هم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام درست نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
در نگاه داشتن حساب و جز آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر ببای موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران میآید این حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس بدرستیکه هرگز نمیرود آن وهم و وسواس
از تو حتی تنصرف تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن و انت تقول و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن
قبول میکنم سخن ترا و اعاده میکنم آنرا برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسه شیطان کار نکند و برگفته او نرود رواه مالك در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذارده گفت باز نمیگردانم گذاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود در درگاه حق شیطان گفت مسامحه مکن
در نماز باز گردان که نماز جای مسامحه نیست گفت باز نمیگردانم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواه توام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی
شانه رفیع سو جهت مکن چه حضرت خداوند تعالی این چنین نمازی گفتا اعاده نمیکنم و راضی شدم به پستی مقام خود و گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل
و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی آید تو برو من هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و نگونساری شیطان و دفع وسوسه
و بستن راه آنست نه که عمل را درست و ناتمام کند و مسامحه در آن راضی باشد بتسویل النفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عقل و تباعد
او است که بزور وهم که شیطان عالم النفس است و بسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی مؤثر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطانیت
بزرگی را در طهارت مجاز مکانی وسواس راه یافت پس هر جاکه در طهارت مکان شک و شبهه میبود دهها بجا غافلانه میکرد از برای دفع وسواس باب الایمان بالقدر فی القاموس قدر
بتحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کردن خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لا یزال و
یا بمعنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس این اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرموده فقضهن سبع سموات ای خلقهن و یا بمعنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و
مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم او است و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
متناسبه آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیگردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات و
حادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر او است کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و
نقصان نگردد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر
و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق او است و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود
اختیاری هست که ثواب و عقاب بر آن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته باعثه شوق و فوت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود بمشاهده معلوم است و بخبر کتاب و سنت معلوم
شده که هر چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن او است پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت
حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرایط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و
ایجاد او ست و لیکن بمصلحت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او کاسب است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده
همه او ست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین معلوم گردد و گفته اند که این سریست که هیچ یکی از انبیا
و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و همچنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا و خلاصه اهل اصطفا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقائق اشیا کماهی نموده اند و الله اعلم و علمه احکم الفصل الاول عن عبد الله بن
عمرو قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلقان را یعنی ثابت

کردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بر آن یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنهاست چنانکه بخلاف آن نرود و این تأویل است وظاهر از نوشتن اثبات نقوش حروف است
در لوح و مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و
خلق سماوات و ارض نه تعیین و تحدید این حد مخصوص زیرا که تعیین تقدیر مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تأویل کتابت است
بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تأویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لایخفی و درینجا
کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و
باین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که درین آیت دلیل است که عرش و آب مخلوق اند پیش از
خلق سماوات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواسته و محتمل که مراد آب دریا باشد معنی آنکه حاملان عرش در دریا اند
انتهی و بعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر هر چیزی که
در عالم است بقضا و قدر الهی است حتی العجز والکیس تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عمل و تجربه
و مراد بکیس توانائی و چلدی در رکذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود در عالمی یعنی دیگر جز این عالم که عالم علوی و روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده کردانیدن در عالم برزخ یا بزنده کردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم
بر موسی تفصیل این قصه اینست که قال موسی گفت موسی آدم را انت آدم الذی خلقك الله بیده توآن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود ونفخ فیك من روحه
و دمید در تو از روح که مخصوص کردانید او را بتشریف خود واسجد لك ملائکته و ساجد کردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنك فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود
ثم اهبطت الناس بخطیئتك الی الارض پس فرود افکندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا که خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد
می آوردی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس باوجود اینقدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کردی مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد فقال آدم
انت موسی الذی اصطفاك الله برسالته وبکلامه پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بیواسطه واعطاك الالواح و داد ترا
الواح فیها تبیان کل شیء در آن الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
توراة هفتاد شتر بار بود و قراءت جزوی از وی در سالی تمام میشد وقربك نجیا و نزدیک کردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده فبکم وجدت الله
کتب التوراة قبل ان اخلق پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توراة را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت
پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توراة خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا غیر آن در این مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد قال
آدم فهل وجدت فیها گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که وعصی آدم ربه فغوی و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در وی
ای معنی آن قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری را کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدای تعالی برمن و تقدیر کرده که بکنم آنرا قبل ان
یخلقنی باربعین سنة پیش از آنکه پیدا کند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت رواه مسلم پوشیده
نماند که وجود اسباب و روابط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقهٔ قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی
تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظرهٔ ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع
نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و از این تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهم
السلام انسب است تا موسی علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو
الصادق المصدوق و اوست راست گوینده که خبر داده است را براستی و درست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث این است که ان خلق احدکم بدرستی که ماده پیدایش یکی
شما که آب منی است یجمع فی بطن امه فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت نطفه بی تغیری که در وی پسر و از تأثیر
حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلك پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلك پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه
ملکا پس میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او
بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پارهٔ از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینچه گفته ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که حق سبحانه
تعالی شانه قادر است که در یک لحظه بصورت آدمی آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

برآن قدر نهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز تأمل
این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند که این نکته تنبیه و اعلام است مر انسان را تا آنکه وصول بکمال معنوی نمیباشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال
از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارحام و امر
میکند وی تعالی فرشته را باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سماوات و ارض است سنت الهی باین جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در لوح
نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند فیکتب عمله پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه
کارها خواهد کرد از نیکی و بدی واجله و مینویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است
و گاهی جزو اخیر و پایان وی را اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید و رزقه و مینویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق وشقی او سعید و مینویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثره و مضجعه و مصائبه نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید
و ما لا بد این باد بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس دمیده میشود در وی روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است
در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفای داشت بیان
آن کرد و فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند بآنکسی که نیست هیچ خدا غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار میکند کارهای اهل بهشت از ایمان و عمل
صالح حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت
میکند و پیشی مینماید بروی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در قلم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند کارهای دوزخیان از کفر و فسق فیدخلها پس می آید
در دوزخ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار و بدرستیکه یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست
فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بروی سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها پس می در آید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم
واقع میشود و لیکن غلبه لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم در بهشتی ایشان از شر جانب خیر آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه
و این حدیث دلالت کرد بر آن که اعتبار خاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست
که در این حدیث ست و ترغیب است به مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخنی خوب است که بر زعم
بعض مردم که بشنیدن خبر قضاء و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقه قضاء و قدر است و هر چه سر نوشت است
شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم تدبر و تفقه پرسیدند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما
در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن تحقیق قضاء و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد
پیدا کرده پس لابد در اینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن
پیغمبران را سودی نه اگر چه کنه این سر غامض است بلکه آن نتواند رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عمل و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک است
و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این است که لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و محققان از ارباب کشف
گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و
عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسماء و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور وعن سهل بن
سعد کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی است و او و پدر او در صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و
ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آئینه می کند یا بعمل
کار دوزخیان را و انه من اهل الجنة و حال آنکه وی در واقع موجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار بهشتیان را
و حال آنکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد و چنانکه گذشت و خواتیم بر وزن مساجد و خواتیم
بر وزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار سوی جنازه کودکی از قبیله انصار تا نماز گذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعض فرق نهاده اند که بکسر بمعنی
میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس آن بکسر سریر با میت فقلت پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی
از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی او لم یدرکه و در نیافته است آنرا ضالاً پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بندگان است

گنجشک مرغکی است خورد ... سالی او دست و از گنجشکان

او غیر ذلك این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی باشد واقع است و بر تقدیر
سکون معنی اینست که آیا واقع آنست که تو میگوئی یا غیر آنکه تو میگوئی و نیز تواند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه چنانکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان
کرد وجه آنرا و فرمود یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا ای عائشه بدرستی که خدایتعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا
برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند وخلق للنار اهلا و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا برای آتش و
حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند رواه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیك و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و وی تعالی بعضی
از خلق خود را برای بهشت آفرید خواه عمل نیك کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می در آید او را اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی
ای عائشه که وی بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول
در آمدن در آتش دوم توقف سیوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم بغیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از
حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند در
آورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ یکی الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی
کیست و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا آیا پس چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است تکیه نکنیم ما در بهشت و دوزخ اعتماد نکنیم بر این نوشته خود
وندع العمل و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید
پس هر کس موفق و مهیا کردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آنچیز اما من کان من اهل السعادة اما کسی که هست از اهل سعادت و بتقدیر الهی بسعادت نامزد شده فییسر لعمل
السعادة پس موفق و مهیا کردانیده شده است مر عمل سعادت را واما من کان من اهل الشقاوة واما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا کردانیده میشود
مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترك عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت
و شقاوت کردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بهر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بهر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیست که در ملك خود میکند
بر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در کار نیست ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق
بالحسنی اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرموده حق و تصدیق کرد کلمه الحسنی را که نیکوتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکوتر از همه ملتها است یعنی ملة اسلام الآیة
تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی آسانی است که در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی
فسنیسره للعسری واما کسی که بخل ورزید بمال یا باداء آنچه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد کلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا
کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی است بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم
بدرستیکه خدایتعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او را از زنا ادرك ذلك لا محالة دریابد آن نصیب خود را از زنا البته و محاله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و حوالان
یعنی کردیدن از حالی بحالی و معنی لا محالة لا بد و البته یعنی این سخن تغیر و کردیدن نبود و معنی حدیث بر این وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس
و قوتی که بدان لذت یابد و با بداع و ترکیب شهوت و میل بنا و البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذارند بعضی را از حقیقت زنا
که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود فزنی العین النظر پس زنای چشم نظر حرام است وزنی اللسان المنطق و زنای زبان سخن حرام و
بهمین قیاس زنای کوش و دست و پا و دل والنفس تمنی وتشتهی نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد والفرج یصدق ذلك ویکذبه و عورت مرد و زن کاهی تصدیق میکند و راست
میکرداند آرزوی نفس و شهوت و برا و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و کاهی تکذیب میکند و دروغ میکرداند او را و اطاعت نمیکند و باز می آرد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را که متفرد است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتب علی ابن آدم نصیبه
من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا مدرك ذلك لا محالة دریابنده است آدمی آنرا البته العینان زناهما النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است والاذنان زناهما
الاستماع و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است واللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام است والید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است وفی الصحاح
بطش حمله کردن و سخت گرفتن والرجل زناها الخطی و پا زنای وی گام نهادن و رفتن است بجانب آن والقلب یهوی ویتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند ویصدق
ذلك الفرج ویکذبه و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حاء و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر با
ابوهریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه سلام میکردند بر وی یکبار بی داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم و فضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون گفتند یا رسول الله ارأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده مرا آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است و یکدحون فیه و کوشش مینمایند و سعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان و حکم کرده شده و مضی فیهم و گذشته است در ایشان من قدر سبق از تقدیر الهی که پیش رفته است در ازل او فیما یستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال
میکنند بدان چیز و پیش می آید در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش از این از قضا و قدر مما اتاهم به نبیهم از آنچیزی که آورده است ایشان را آنرا پیغمبر ایشان و ثبتت
الحجة علیهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند
یا معصیت می ورزند چنانکه مذهب قدریه است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل بل شیء قضی علیهم و مضی فیهم بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است
و تصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن در کتاب خداست که فرمود و نفس و ما سوّیها فالهمها فجورها و تقویها نفس تسویهٔ عبارت از پیدا کردن او در جهت
سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت ترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود و بترکیب حب شهوات
حسیه در وی و الهام تقوی بنصوص شرعیه و ادلهٔ عقلیه و تلقین علم مقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه هست فتوی ها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر او هست رواه مسلم و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قلت گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله انی رجل شاب من مردی جوانم وانا اخاف علی نفسی العنت و من می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی زنا
و اثم و هلاک و مشقت و زنا آمده ولا اجد ما اتزوج به النساء و نمی یابم از مال چیزی که زنی بکنم بدان زنان کانه یستاذنه فی الاختصاء راوی میگوید که گویا ابو هریره با این سخن دستوری میخواست
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانده از من ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن یعنی
تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة جف القلم بما انت لاق ای بما هو
خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده است کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو علم بآنچه هر چه قضا رفته است شدنی است و در این تهدید است
بسبب تدبیر در مقابلهٔ تقدیر و گرفتن آن یا بگذار خصی را و راضی شو بقضا یعنی هر چه از خیر و شر شدنی هست در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در خصی نیست بلکه توبیخ و
ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفایده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است مبدل نگردد و سخن کوتاه
کن بر آن و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هر چه خواهی بکن و تهدید بر نسخهٔ اول بر امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلها در دو انگشت وی
مانند یک دل است که یصرفه کیف یشاء میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف
در یک چیز پیش ایشان آسانتر و سهلتر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بحضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از
متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعضی توقف کنند و علم آن بحضرت حق حواله نمایند و بعضی آن را بر وجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و
لطف است که باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید و بثانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت برحمان از جهت سعت رحمت
و غلبهٔ اوست بر غضب با آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت
ما و بحضرت صمدیت عز و جل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت و
مستقیم دار بر آن و ظاهر آنست که صیغهٔ جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنحضرت خود بنهایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چه باشد رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة نیست هیچ زاییده شده مگر آنکه زاییده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفریدن
آمده و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زاییده میشود بران و مراد بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کرده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمییز میان حق و
باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن گردد بدان بر بدیهة و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام
ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا متابعت
و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمییز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و ابا
دین اسلام مینماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و هست
مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گردد و اگر گفته شود پس این صفت خود تبدیل یابد بتهوید و تنصیر ابوین پس لا
تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استعداد و تهیؤ حق دریافت مقتضی است که قطعا زوال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازالهٔ آن چه استعداد و تهیؤ هرگز متبدل نگردد و اگر فرضا علاقه
مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت است بر وی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی را در مقتضای آن و اختیار
میکند که جز دین اسلام با که حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود است بر محبت شیر خوارگی که تا باز نداشته اند دائم میماند بر محبت آن و از اینجا گفته اند بعضی از فضلا

در ازل در باب ایشان

که حضرت

کہ فطرت سلیمہ مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست کہ مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از ان پدر و مادر کافر میسازند یا بہ تبعیت ایشان کافر است چہ
اتصاف مولود بحقیقت اسلام کہ از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکہ بہ لا تبدیل لخلق اللہ آن مراد دارند کہ نمی باید کہ تبدیل کنند و اگرچہ در بعض روایات علی فطرۃ
الاسلام یا علی الملۃ کہ عبارت از دین اسلام است آمدہ اما مراد ہمان است کہ گفتہ شد یعنی مستعد و متہیئ اسلام زائیدہ شدہ اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیادہ برین
سخن کردہ شدہ و وجوہ دیگر ایراد نمودہ شدہ است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیہ کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائیدن بہیمہ
بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکہ زائیدہ میشود چہارپایہ تام کامل سلیم الاعضا و تنتج بلفظ مجہول است از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکہ
بزایاند ناقہ را و متولی امر نتاج کرد و چنانکہ ذکر آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شدہ هل تحسون فیها من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بہایم زائیدہ شدہ ہیچ
بہیمہ بینی گوش یا دست یا لب بریدہ را و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد ہمچنان سالم میماند کہ بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را فطرة الله التی فطر الناس
علیها لازم گیرید خلقت خدا را کہ پیدا کردہ آدمیان را بر آن و دائم باشید بر مقتضای آن لا تبدیل لخلق الله نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا ذلك الدین
القیم آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنہ قال قام فینا رسول الله ابو موسی اشعری گفت کہ ایستاد میان
ما و خطبہ خواند برای وعظ و تذکیر یا و اہتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات بہ پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان الله تعالی لا ینام بدرستی کہ خدای تعالی
خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامہ کائنات این نخستین کلمہ است از آن پنج کلمہ چنانکہ شارحان گفتہ اند و کلمہ دوم ولا ینبغی له ان ینام و نمی آید از وی و نمی سزد او را کہ خواب
کند یعنی محال است بر وی خواب و باین جہت مغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین را چہ از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم یخفض القسط ویرفعه پست میکند قسط را و بالا می برد
آنرا قسط بکسر قاف و سکون سین مہملہ بمعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود کہ یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالی رزق را مر ہر کرا میخواہد و تنگ میکرداند بر ہر کہ
میخواہد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاہر تر و مناسب تر است بحدیث آیندہ کہ گفت بیدہ المیزان یخفض ویرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان کہ نازل است از
جناب تقدیر و اعمال ایشان کہ صاعد است بدرگاہ وی عزت تعالی و دانایندن مقادیر آنہا فرشتگان را کہ موکل اند بر آن و اشارتیست بقول حق سبحانہ و تعالی کل یوم هو فی شان و با آنکہ وی
تعالی حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجہ این کلمہ موکد و مقرر کلمہ دوم گردد کہ لا ینبغی له ان ینام است چہ ہر کہ در ہر لحظہ و ہر آن تصرف وی دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن
او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمہ چہارم یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار برداشتہ میشود و بالا بردہ میشود بسوی درگاہ وی عملہای بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملہای
کہ در روز میکنند وعمل النهار قبل عمل اللیل و برداشتہ میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ و عملی در آن واقع نشدہ کہ عمل شب بالا میبرند و شب نرسیدہ کہ عمل روز
بر برند و درین مبالغہ است در مسارعت ملائکہ موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بجانب عرض و مصاعد سماوات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چہ فرق
میان روز و شب جزء آنی لایتجزی نبود و یا مراد آن باشد کہ برداشتہ میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و ہر یک را جدا جدا بدرگاہ میبرند و
عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاہر تر است ولیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمہ نیز موکد لا ینبغی له ان ینام است کلمہ پنجم حجابه النور پردہ حق سبحانہ و تعالی و تقدس
نور است یعنی انوار جلال و اشعہ عظمت و کبریای او کہ مدہوش و متحیر میگردد نزد ملاحظہ و مشاہدہ آن عقول و بصائر و این پردہ بحقیقت راجع بخلق است کہ محجوب ایشانند حق سبحانہ بر مثال
دیدہ کور نسبت بآفتاب و حق سبحانہ تعالی را محجوب نتوان گفت کہ محجوب مغلوب و مقہور حاجب بود و ملکہ محتجب گویند کہ مستتر است بذات خود از جہت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا
و تواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محتجب است از جہت شدت ظہور و غایت پر نوری چنانکہ در محسوسات آفتاب کہ چون بسیار تابد دیدہ را خیرہ و تیرہ گرداند و در حقیقت
صفات کہ انوار ذات اند پردہ اویند و ذات را جز در پردہ صفات مشاہدہ نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و ہرچہ در ادراک درآید و مشہود گردد نور صفات است حق تعالی
ورای آنست بیت ہرچہ اندیشی پذیرای فنا است وانچہ در اندیشہ ناید آن خدا است و اگر پردہ صفات از میان برخیزد و ذات بحت تجلی نماید کائنات ہمہ در احدیت ذات مستہلک
و مضمحل گردند چنانکہ فرمود لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه اگر برداشتی این پردہ را ہر آئینہ بسوختی انوار ذات وی ہر چیز را کہ بنہایت
رسیدہ است بسوی آن چیز بصر وی تعالی کہ خلق وی باشند چہ بصر اللہ تعالی محیط است بتمامہ کائنات و رسیدہ است بنہایات آن بیت ہست از پس پردہ گفتگوی من و تو چون
پردہ برافتد نہ تو مانی و نہ من و سبحات بضمتین جمع سبحہ است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجہ او ست در قاموس گفتہ سبحات وجہ اللہ انوارہ و انوار را سبحہ
از آن خوانند کہ بینندگان و مشاہدہ کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیہ و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجہت ہیبت و دہشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانہ رواہ مسلم وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ید الله ملأی دست جود و کرم اللہ تعالی پر است کنایت از غایت زیادت غنا و کمال و سعت و نہایت
جود و عطای جل جلالہ و عم نوالہ لا تغیضها نفقة ناقص و تہی نمیسازد او را ہیچ نفقہ و عطا سحاء اللیل والنهار ریزندہ و سیل کنندہ است در ساعت ہای شب و روز یعنی دائم
و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا و مطر سحاح بتشدید باران سخت بارندہ ارایتم ما انفق منذ خلق السماء والارض خبر دہید مرا اگرچہ مقدار انفاق
و اعطا کردہ است وی تعالی از آن باز کہ پیدا کردہ است آسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس بدرستی کہ اعطا و انفاق و کم نساخت چیزی را کہ در دست او بود وکان
عرشه علی الماء و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمہ در حدیث اول ازین فصل گذشت وبیده المیزان و بدست قدرت و حکمت او ست ترازو

مخصص و بی فرع هست میکند و بر میدارد و ترازو را، تشریح این گذشت متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست خدا پر است چون عطا غالب
بر دست راست می‌باشد بخصوص یمین را ذکر کرده قال ابن نمیر ملآن گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار یعنی نمیر در حدیث خود بجای ملأی ملآن
گفت و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مؤنث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم
و تاخیر هم نیز کرده والله اعلم وعنه قال سئل رسول الله و هم از ابو هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم
بما کانوا عاملین خدایتعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت
کار ایشان را که اگر زنده میماندند و بلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنانکه دانسته است که کافر میمردند در آرد در آتش و این سخن مشکل است از ینجهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حقتعالی متعلق بود
بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن او بر ایمان یا بر کفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و قواعد شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که
بتقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال الضعیف تر و قوت لمته اند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حقتعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه نبود و نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او در این باب پس توقف کرد در آن یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد آنچه که داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت درآیند یا در آتش یا در جای
دیگر بجز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم آلهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته
اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت
و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و
دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف کرده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و بهیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی
درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد نیافته و هر چه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه واهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی
والله اعلم

الفصل الثانی

عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم بدرستی که
نخستین چیزیکه پیدا کرد خدایتعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس قال ما اکتب گفت چه نویسم قال گفت خدایتعالی اکتب القدر بنویس هر چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب
ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان وما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم
شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سماوات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش آلهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت برآن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد

وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الآیة روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و عابد
و ورع بود و از اولیای خدا بود و همجالس [illegible] زمان وی بر وی فضیلت می نهادند توفی سنة مائة [illegible] گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم الآیة و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشانرا چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از آیت وی نکرد از جهت آنکه ظهور که وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد
آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشانرا بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار ایشان تعالی الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشانرا بر ذاتهای
ایشان بجهت آن بود که مبادا گویند روز قیامت که بودیم ما از این غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیه قال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم بدرستیکه خدایتعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست خود و اسناد مسح بحضرت حقتعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر بادشاه کردند گویا بادشاه خود
بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله از قبیل متشابهات است تسلیم بحقیقت آن و تفویض بعلم الهی
عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حقتعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدایتعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای
بهشت وبعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة پس مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت خلق

۱۲ خدایتعالی که بتقدیر رسیدن بر بلوغ با ایمان مرد در آرد در بهشت آنرا که

خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون پس گفت پيدا كردم اينها را براى آتش وبعمل اهل آتش عمل ميكنند فقال رجل ففيم العمل پس گفت مردى از صحابه پس بجهت چيست عمل وتكليف بدان ودر چه
چيز فائده ميكند عمل يا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستيكه خدايتعالى چون پيدا كند
بنده را براى بهشت در كار ميدارد او را بكار بهشتيان حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة تا آنكه بميرد بر كارى از كارهاى بهشتيان فيدخله به الجنة پس مى درآرد آن بنده را بآن
عمل در بهشت واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار وچون پيدا كند بنده را براى آتش در كار ميآرد او را بكار
دوزخيان تا آنكه بميرد بركارى از كارهاى دوزخيان پس مى درآرد خدايتعالى آن بنده را بآن عمل در دوزخ يعنى در بهشت ودوزخ كه مى درآرد بعمل مى درآرد وعمل علامت آنست وبعمل
امر كرده وعمل نيز قضاى اوست پس عمل براى چه كنيم وفائده آن چيست وچه معنى دارد رواه مالك والترمذى وابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله گفت عبد الله
بن عمرو بن العاص بيرون آمد يعنى از خانه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفى يده كتابان وحال آنكه در هر دو دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو كتاب بود فقال پس گفت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم اتدرون ما هذان الكتابان آيا مى دريابيد كه چيست اين دو كتاب وچه نوشته اند در آن اهل تاويل گويند كه اين تمثيل وتصوير وتعبير است از معنى بصورت ومبالغه است
در تحقيق آن وتيقن بدان ومتكلم چون خواهد كه تحقيق قول خود نمايد وغير خود را تفهيم كند ومعنى دقيق خفى را بمشاهده سامع وانمايد تصوير كند آنرا بصورت واشارت كند بدان باشارت محسوس اگرچه
در خارج وعالم حس نيامده وچون كشف كرده شد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت اين امر ومطلع شد بر آن چنانكه شبهه وخفاى نماند در آن تمثيل وتصوير كرد معنى حاصل در قلب شريف را بجزئى كه او را
در دست اوست وحال آنكه در خارج كتابى نيست ونوشته نه واهل باطن وارباب مكاشفه گويند كه وجود كتاب حق است ومحمول بر حقيقت بى شائبه مجاز وتاويل امام حجة الاسلام در كيمياى سعادت گفته
كه امتياز خواص از عوام بدو چيز است يكى آنكه آنچه حاصل ميگردد مر عامه را از علوم بكسب وتعلم حاصل ميشود مر خواص را بى كسب وتعلم از نزد پروردگار عليم حكيم وآنرا علم لدنى خوانند ديگر آنكه آنچه عامه در خواب
بينند خواص آنرا در بيدارى مشاهده نمايند وحكايات مشايخ در اين باب بسيار است در كتاب الرؤيا بيايد ان شاء الله تعالى وچون خواص امت را اين مرتبه حاصل بود فكيف سيد المرسلين صلى الله عليه
وسلم بلكه ظاهر حديث آنست كه صحابه را آن دو كتاب نيز مينمود وليكن مضمون آنچه در آنها بود نميدانستند ومشايخ گفته اند كه هر كه اين اعتقاد ندارد در ايمان بحقيقت نبوت ندارد فقلنا لا نعلم ما در نميابيم كه
چيست در اين دو كتاب يا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنكه خبر دهى تو ما را واين التماس است از حضرت وى تا خبر دهد از آن فقال للذى فى يده اليمنى پس گفت آنحضرت عليه السلام در شان
آن كتابى كه در دست راست وى بود هذا كتاب من رب العالمين اين كتابيست از پروردگار جهانيان فيه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درين كتاب نامهاى بهشتيان است
ونامهاى پدران ايشان ونامهاى قبيلهاى ايشان بجهت تعيين وتمييز ثم اجمل على آخرهم پس اجمال كرده شده است بعد از تفصيل بر آخر ايشان چنانكه عادت اهل حساب است كه بعد از تفصيل اعداد
در آخر عدد مجمل نويسند كه چندين شد فلا يزاد فيهم پس چون چندين مبالغه در ضبط وتعيين كرده شده زياده كرده نميشود در ايشان تا ديگرى كه نوشته نشده است در ايشان درآيد ولا
ينقص منهم وكم كرده نميشود از ايشان تا آنها كه نوشته شده است كسى بدر رود ابدا هميشه ثم قال للذى فى شماله پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر آن كتاب را كه در دست
چپ وى بود هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم ابدا ترجمه اين عبارت از ترجمه عبارت اول
ظاهر شد فقال اصحابه ففيم العمل پس گفتند ياران آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس براى چيست عمل يا رسول الله ان كان امر قد فرغ عنه اگر هست امرى كه پرداخته شده است از وى فقال
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب ايشان سددوا وقاربوا راست گردانيد عملهاى خود در استقيم بر طريق حق وقاربوا وبجوئيد قرب خدا را وطاعت كنيد او را كذا قال الطيبى وبعض گفته اند
كه قاربوا تاكيد سددوا است يعنى طلب كنيد باعمال خود سداد واستقامت را وميانه روى كنيد در عمل ودور دور زويد از افراط وسختى كنيد ودر مجمع البحار گفته كه طلب كنيد سداد را يعنى
صواب را واعتدال را ميان افراط وتفريط واگر از آن عاجز آئيد قريب بآن كنيد ودر بعض روايات وقربوا آمده يعنى نزديك گردانيد ديگران را بعمل صالح حاصل آنكه عمل كنيد واز قضا وقدر ذكر
نكنيد فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستى كه بهشتى ختم كرده ميشود مر او را بعمل بهشتيان وان عمل اى عمل واگرچه عمل كند در مدت عمر هر عملى كه باشد نيك يا بد آخر ختم كار او
بر عمل نيك بود وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار ودوزخى ختم كرده ميشود مر او را بعمل دوزخيان وان عمل اى عمل اهل النار واگرچه عمل كند هر عملى كه باشد ثم قال رسول الله
بيديه اشارت كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيديه بهر دو دست خود وقول بمعنى اشارت بعمل آيد ودر احاديث اين لفظ باين معنى بسيار واقع شده فقال بيده وقال برأسه وقال بحاجبه
فنبذهما پس انداخت هر دو كتاب را از هر دو دست پس پشت خود ونبذ انداختن چيزى از دست بجانب پيش يا پس واينجا تفسيرش پس كرده اند اشارت تا آنكه اين امريست كه پرداخت كرده شده است
از آن وانداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرغ ربكم من العباد بپرداخت پروردگار شما از كار بندگان يعنى تمام كرد حكم ايشان را فريق فى الجنة
وفريق فى السعير گروهى در بهشت وگروهى در دوزخ رواه الترمذى وعن ابى خزامة بكسر خاى معجمه وبزاى تابعى است حديث او در رقى است وابو خزامه صحابى ديگر است حديث
او در غير رقى است كذا فى جامع الاصول عن ابيه روايت ميكند از پدرش قال قلت گفت گفتم يا رسول الله ارأيت رقى نسترقيها اى پيغمبر خدا خبر ده ما را از افسونهائى كه افسونگرى
ميكنيم بآنها ورقى بضم را وفتح قاف جمع رقيه بضم وسكون بمعنى افسون كه بدمند آنرا يا در گلو وبازو ببندند وحكم او آنست كه اگر بقرآن وادعيه ماثوره باشد درست است والا حرام واين معنى تفصيل
در كتاب الطب وآنرا بيايد ودواء نتداوى به وخورده از داروها كه تداوى ميكنيم بآن وتقاة نتقيها وپناههائى كه پناه ميجوئيم بدان وپرهيز ميكنيم از آفتها بآن مثل سپر وزره
وامثال آن هل ترد من قدر الله شيئا آيا باز ميگردانند اينها از قضا وقدر خدايتعالى چيزى را قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هى من قدر الله اين چيزها نيز از جمله قضا وقدر
الهى اند اگر خواسته است وتقدير رفته كه شفا بخشد وپناه دهد اسباب آنها را نيز ميسر خواهد گردانيد وتقدير منافات با اسباب وشرائط ندارد وهمه داخل تقدير است وتقدير بهمه را شامل است

ومحيط وهيچ چيز از احاطهٔ وی بیرون نرود رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ونحن نتنازع فی القدر وما بحث ونزاع میکردیم در مسئلهٔ قضا و قدر که چون است وچگونه است فغضب حتی احمر وجهه پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد
روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخسارهٔ وی دانهای انار فقال ابهذا امرتم پس گفت آیا باین چیز امر کرده شده اید
شما ام بهذا ارسلت الیکم آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت وعبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده نه بحث کردن در قضا و قدر آن سِرّیست آن سِرّ الهی را
او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید انما هلك من كان قبلكم حين تنازعوا فی هذا الامر هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر هنگامیکه تنازع
و بحث میکردند در شان قضا و قدر عزمت علیکم عزمت علیکم سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما ان لا تتنازعوا فیه که نزاع نکنید در این امر رواه الترمذی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی وروی ابن ماجة نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش محدثان
نحوه در جایی میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جایی که در لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثله گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن ابی موسی قال سمعت
رسول الله گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی خلق آدم من قبضة بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی
از خاک فی الصحاح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است قبضها من جمیع الارض که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را تا بگیرد آن
فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم باندازهٔ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلك
بعضی از ایشان سرخ وبعض سفید وبعض سیاه وبعض میان سرخ و سفید و سیاه والسهل والحزن وبعض نرم وبعض درشت سهل بفتح سین وسکون ها وکسر آن هر چیز مائل بنرمی و
زمین نرم ضد حزن بفتح وسکون زی درشت والخبیث والطیب وبعض پلید وبعض پاک و ناخوش و خوش وخبیث از زمین شوره که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات
باطنه است و چهار اول از ظاهره رواه احمد والترمذی وابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه
فی ظلمة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیهم من نوره پس بینداخت بر خلق از نور خود فمن اصابه من ذلك النور پس کسیکه رسید او را از آن نور اهتدی
راه راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطأه ضل و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام فلذلك اقول جف القلم علی علم الله پس از این جهت میگویم
خشک شد قلم تقدیر بر گذشت بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلایق از هدایت و ضلالت رواه احمد والترمذی گفته اند که مراد بخلق جن وانس است و احتمال دارد که مخصوص
بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بر آن از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آنرا از آیات بینه و حجج
نیرهٔ منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست ایصال
کرامت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند و محروم گردانید از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود اومن کان میتا فاحییناه
وجعلنا له نورا و فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او است جل وعلا اگر گفته شود که پیدا کردن
خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت
وخروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی برغبت کردند و بعضی بکره از جهت غلبهٔ سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند
القا کرد بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد مر آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بر آن تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات
ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیئ رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیئ غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت
حق والقای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ورطهٔ ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت است و این حدیث
اشاره بسابقهٔ تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفیق وعن انس رضی الله عنه قال كان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك ای گردانندهٔ دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب
بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تلقین و تعلیم امت است بطریق تعریض
و کنایت ولهذا انس گفت فقلت یا نبی الله آمنا بك ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو وبما جئت به و بدینی که آوردی تو آنرا فهل تخاف علینا پس آیا میترسی بر ما
زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان که اینه دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در
تصرف و قدرت الهی است یقلبها کیف یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل القلب حال و شان دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پری است در زمین دشت که یقلبها الریاح ظهرا لبطن میگردانند
آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشوند میگردانند رواه احمد وعن علی قال قال رسول الله
روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی آرد و مؤمن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد

بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن وبزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی وبپیغمبری من یا بطریق که بعثنی بالحق برانگیخته وفرستاده است
مرا الله تعالی بجانب کافهٔ خلق بحق و یؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و
فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن ببرانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن و یؤمن بالقدر چهارم ایمان
آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات وصفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی
وآن دو گروه اند کدام اند یکی مرجیه و دیگری قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنکه
ایمان قول بی عمل است و تسمیهٔ ایشان باین نام بجهت موخر گردانیدن و ساقط کردن ایشانست عمل را و اکثر برانند که مرجیه نام فرقهٔ جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را دخلی و اختیاری
در آن اصلا و نسبت فعل وی بمنزلهٔ نسبت فعل بجماد است چنانکه آسیا گشت وجوی روان شد و ایشان را مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آن را و مذهب ایشان
آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقهٔ قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت وی و اصل وی سکون با است نسبت بجبر
و صاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل سنت را مرجیه و جبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است
زیرا که اهل سنت و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر ولیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث
و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه ولیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نمیشوند بدان بلکه بتاویل میگریزند
از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آن را و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط در این است
و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هر چه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای
محدثین سخن است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول سیکون فی امتی
یعنی میباشد در امت من خسف و مسخ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن وذلک فی المکذبین بالقدر و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر است
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان و بها میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خذلهم الله رواه ابو داؤد وروی
الترمذی نحوه و از این حدیث معلوم کرد دکه در این امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی است چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب
ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعض گفته اند که مراد آنست که اگر در این امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم وعنه وهم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله
القدریة مجوس هذه الامة فرقهٔ قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال و اعتقاد
مجوس است که قائل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را یزدان و اهرمن و میگویند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعض علما راه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است
که اثبات شرکای لا تعد ولا تحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت مکنید ایشان را وان ماتوا فلا تشهدوهم و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را یعنی نماز مکنید بر جنازهٔ
ایشان یعنی رعایت مکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات رواه احمد وابو داؤد وعن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجالسوا اهل القدر همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم و حاکم مسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیهٔ کریمهٔ ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمده و حاکم را فاتح گویند
و در تفسیر فتاح که از اسمای حسنای الهی است تعالی گفته اند کشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد منع مفاتحت ایشان است ابتدا بمجادله و مناظره
با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و از اینجا معلوم کرد دکه سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکند در اعتقاد
و میتواند که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اسد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا از بحث
و جدال و قیل و قال رواه ابو داؤد وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند
که لعنت کرده ام من ایشان را لعنهم الله لعنت کناد ایشان را خدای تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را جواب داد و فرمود
که لعنت کرده است ایشان را خدا و اینچنین کلام را اهل عربیت استیناف گویند وکل نبی یجاب و هر پیغمبر قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید و
تقریر لعنت بر ایشان الزائد فی کتاب الله یکی از آن شش کس آنکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا معنی
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن وغیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و ارادهٔ حکم از کتاب درست است و شائع چنانکه کتب
بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر الهی است تعالی شانه و انکار کننده آن را چنانکه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم
تسلط و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظم و تکبر لیعز من اذل الله تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی و یذل من اعز الله و خوار و بیقدر گرداند کسی را
که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمهٔ سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبهٔ قهرمان خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان

وعالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله جانا نم استحلال کننده مر حرم خدا را که مکه است وآنچه گرد برگرد او است از زمین معین که آنرا حرام خوانند و وراء این زمین را حل گویند بکسر حا و
مستحل کسی که بکند درین حرم چیزی که حرام ساخته حقتعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتین ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گرداننده
چیزی را که حرام است و توربشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتی ما حرم الله
یعنی حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی از ایذای با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان واگرچه استحلال حرام
مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام
و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را
استحلال نماید عتاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما
ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بر وی چند کرده و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت سیادت
و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند بیت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی ولی چه سود
که قدر جمال خویش ندانی والتارک لسنتی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشانرا خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من است و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت
و قلت مبالات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق رواه البیهقی فی المدخل ورزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب او است
و روایت کرد رزین در کتاب خود وعن مطر بن عکامس رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف و بکسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت است معدود است در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس
و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را
که بمیرد در زمینی از زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد بیت ز کوی خویش
میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی میدواند یا اجل ما را رواه احمد والترمذی وعن عائشة قالت قلت روایت است از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله ذراری
المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه براری جمع بریت قال من آبائهم فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود
دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس گفتم یا رسول الله بلا عمل بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند قال فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین
خدا دانا تر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آنرا اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال اگرچه
بالفعل عمل نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بر وی چنین رفته قلت گفتم فذراری المشرکین پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست قال من آبائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود اند
حکم ایشان دارند قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین کلام درین مقام سابقا گذشته است فتذکر رواه ابو داود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الوائدة والموؤدة فی النار وائده زن گور کننده فرزند خود را زنده واکثر این کار را زنان میکردند و موؤده دخترک گور کرده شده رواه ابو داود و اشکال درین حدیث
آنست که وائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفر وی اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بوجوهات
متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این
حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است یعنی الموؤدة لها زیرا
که گور میکرد اطفال را دایه بامر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در ماده خاص است بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آنرا بر این قیاس نتوان کرد و حقتعالی حکم میکند در
بندگان خود هرچه میخواهد و وحی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد
و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز و جل فرغ الی کل عبد من خلقه
من خمس بدرستی که خدای تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات او است از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عز و جل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر آن است و فی اصل
فراغ پرداختن از کاری پس از آن بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ
شد از عمل هر بنده که چه کار خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات
و سکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت است باقامت و اثر بمعنی نشان پای است بر روی زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر سئل عنه یوم القیمة پرسیده میشود از آن سخن کردن در قیامت و من لم
یتکلم فیه لم یسأل عنه و کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض کردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن

ودرافتادن درآن مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بدان بیارند و ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد رواه ابن ماجة وعن ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب فقلت له آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه واجلهٔ ایشان بود پس گفتم مراورا که قد وقع فی نفسی شیء من القدر بتحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از رهگذر آنکه همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه وحکایت نفس بود فحدثنی بشیء بگو مرا از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدایتعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مواخذهٔ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک وی اند میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت لو ان الله عزوجل عذب اهل سمواته واهل ارضه اگر آنست که خدایتعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان و زمینیان را عذبهم وهو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسید او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است بتو نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بتو نگوئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد نگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه در می آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی پس آمدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت هرچه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن مسعود مانند سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب وابن مسعود وحذیفه اسناد نکردند و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم ننمودند و زید بن ثابت رفع نمود وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است و بعضی گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد بابن عمر که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلان کس و نام مردی برد که او مذهب قدر پیدا کرده بود و این بدعت در میان آورده میخواند بر تو سلام یعنی بر تو سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانانید مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی سلام و وی نیز میخواند بر وی سلام پس راست می آید که خوانانید او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرئه منی السلام پس مخوانان او را از جانب من سلام فانی سمعت رسول الله پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة یا گفت میباشد در این امت شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن خسف ومسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را و از اینجا معلوم شد که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سالت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجه النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند او که از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده بودند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه فلما رای الکراهة فی وجهها قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رایت مکانهما لابغضتهما اگر ببینی مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما با یا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه در احادیث همچنین بسیار آمده قالت گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بود حال او چیست و آن عبد الله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین واولادهم فی الجنة بدرستی که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند وان المشرکین واولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر و مادر اند و از برای دفع توهم خدیجه خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم و آنکسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم

با ایشان ذریت ایشان رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هرگاه که پیدا کرد خدا تعالی آدم را مالید بید قدرت پشت
او را یا امر کرد فرشته موکل را بر ارحام که مالد فسقط من ظهره کل نسمة پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم ونسمه بفتح نون وسین هر دم هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة
که خدا تعالی پیدا کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که درینجا توالد وتناسل خواهد بود و ذرات ذریات از پشت بنی آدم برآمدند وچون از همه از پشت آدم بود نسبت بوی
داد وجعل بین عینی کل انسان منهم وکردانید میان دو چشم هر آدمی از آنها آدمیان وبیصا من نور بریق ولمعان از نور وبیص بفتح واو وکسر موحده وصاد مهمله درخشش ثم عرضهم
علی آدم پس عرض کرد وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای رب ای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذریتک گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تواند
فرای رجلا منهم پس دید آدم مردی را از ایشان فاعجبه وبیص ما بین عینیه پس خوش آمد آدم را لمعان ودرخشش که میان دو چشم آن مرد بود فقال ای رب من هذا پس گفت
آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که بریق وی اکمل واجمل
وازید وانم باشد شاید که در آنجا آنی باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمودند والا یقین است که نور ولمعان سید رسل بیشتر وتمامتر وکاملتر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل
جزئی نیست فقال ای رب کم جعلت عمره پس گفت آدم ای پروردگار چند گردانیده عمر او را قال ستین سنة گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال قال چون آدم را داؤد
علیهما السلام خوش نمود ورابطه وداد ومحبت پیدا شد گفت آدم رب زده من عمری اربعین سنة ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند وعمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال
بود جاءه ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت
آدم اولم تعطها ابنک داؤد آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسر ترا که داؤد است فجحد آدم فجحدت ذریته پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او وپیدا شد میان
ایشان نیز انکار ونسی آدم وفراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره فاکل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسیت ذریته پس فراموش کردند اولاد او وپیدا شد
در ایشان نیز فراموشی وخطأ آدم وخطأت ذریته وخطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بمعین حمل کرد وخطا کردند ذریت او وخطا با ایشان راه یافت یعنی این صفت انکار ونسیان
وخطا از اصل آدم بود در اولاد وی از آنجا سرایت کرد رواه الترمذی مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این
کار بحکم جبلت وطبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر نزد پیری وکبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد واختیار وبعضی از
احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند واز آن منزه نیستند وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم وعن ابی الدرداء عن النبی وروایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را فضرب کتفه الیمنی پس بزد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را
که بزند شانه راست آدم را فاخرج ذریة بیضاء پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر گویا ایشان مورچهای خرداند ودر بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی
مروارید وبرین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد وبر تقدیر اول بیان مقدار است وضرب کتفه الیسری وزد شانه چپ او را فاخرج ذریة سوداء پس بیرون
آورد ذریت سیاه کانهم الحمم گویا که ایشان انگشتانند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنة اگر خطاب بآن گروه است معنی
کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت واگر خطاب بملائکه است که سخن از حال این گروه با ایشان میگویند معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را ولا ابالی وباک
ندارم از آن که ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک ومتصرف مطلقم هر چه میخواهم میکنم وقال للذی فی کتفه ودر بعض نسخ فی کفه الیسری الی النار وگفت مر آن گروه را
که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید ولا ابالی رواه احمد وعن ابی نضرة بفتح نون وسکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع
ومائة ان رجلا من اصحاب النبی روایت است از ابی نضره که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در
آمدند بوی یاران او یعودونه در حالتی که بیمار پرسی میکردند او را وهو یبکی وحال آنکه او میگریست فقالوا له ما یبکیک پس گفتند یاران او را چه چیز میگریاند ترا الم یقل رسول الله
آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک بگیر از موی بروت خود وپست وکوتاه کن آنرا ثم اقره حتی تلقانی پس برقرار دار آن را همچنان دوام
باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی وحال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده
ولابد آن بی اسلام نبود قال بلی گفت ابو عبد الله آری گفته وبشارت داده است ولکنی سمعت رسول الله ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می گفت
ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة بدرستی که خدا تعالی گرفت بدست راست خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را واخری بالید الاخری وگرفت جماعه دیگر را بدست دیگر وقال
وگفت هذه لهذه وهذه لهذه این قبضه واین جماعه که در دست راست اند مراین راست یعنی بهشت را واین جماعه دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی
وباک ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا ودر نمییابم ونمیدانم که در کدام ازین دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان ودر
آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز است وقادر مطلق هر چه خواهد بکند وگفته که می درآرم در بهشت هر کرا خواهم ومی افکنم در دوزخ هر کرا خواهم وباک ندارم وهیچ کس را
نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود وموجب گریه امینست بعضی العلماء گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده وبشارت شارع امنی واطمینانی حاصل میشود ولیکن

خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون می نهد و برین حال مبنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاش گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افگندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر بنی آدم گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادیست نزدیک بعرفات در میان
مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفة از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت
آدم هر ذریتی که پیدا کرد آنرا فنثرهم بین یدیه پس پراگنده کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مورچهای خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان روبرو و قبل بضمتین بمعنی مواجهت
و روبرو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن این ذرات مثل سخن کردن نمله
سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل یا نگوئید
روز قیامت که شرک نیاورد مگر پدران ما پیش از ما و کنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میکردی
ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق توحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادقه خبر بدان دادند و تذکار نمودند رواه احمد عارفان گویند
که این یاد دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سؤال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنانش بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش
علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود و پیر هروی قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود و آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند که در عالم آنکه ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است و آن
پس سرور انبیا صلوات الله و سلامه علیه شب معراج موسی را می بینیم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل حج می آید در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را تحقیقی
تحقیقی است در مقام خود مذکور و عن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد عقبه اولی را و بدر را کاتب وحی و از اصحابه و ملقب بسید القراء و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مأمور شد که سوره لم یکن
الذین کفروا بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل
و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده و لیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله
علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشان را فجعلهم ازواجا پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید ثم صورهم پس صورت
بخشید ایشان را فاستنطقهم پس گویا کردانید ایشان را فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد و المیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را و اشهدهم علی انفسهم و گواه کردانید
ایشان را بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع و الارضین السبع گفت پروردگار
تعالی پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را و اشهد علیکم اباکم آدم و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را گواهی
دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشان را بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا
نگوئید بروز قیامت ندانسته بودیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من و لا رب غیری و نیست پروردگار جز من
و لا تشرکوا بی شیئا و شریک نگردانید بمن چیزی را انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من سرانجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عهدی و میثاقی که یاد دهند
شما را عهد مرا و پیمان مرا و انزل علیکم کتبی و فرود آرم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا و الهنا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب
لنا غیرک و لا اله لنا غیرک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بآن و رفع علیهم آدم و برداشته شد و مشرف و مطلع کردانیده شد بر ایشان
آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فرای الغنی و الفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را و حسن الصورة و دون ذلک و دید نیکوصورت را و پایان تر و کمتر از آن
در نیکوصورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بدصورت و آنچه مختلف در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم
ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت
آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یکحال و بر یک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهادم که در دیگری نیست و
چون در یابد شکر گوید مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و هکذا و رای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود
مانند چراغها که میتابد بر ایشان روشنی خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة و النبوة مخصوص کردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت
تا حق آنها ادا کنند و از عهده آن بیرون آیند و احکام و شرائع و احکام الهی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
و هو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را
در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی و عیسی بن مریم تمام آیت اینچنین است و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن
مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و نسبتی بروح الله بود و او مصور

بجسم نساخت وهم در میان ارواح گذاشت فارسله الی مریم پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی رواه احمد وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم
نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون مذاکره و گفت و گو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که بسابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود بی آنکه سابقه از آنجا
ظاهر میشود و این مذاکره قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از آن منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله ناگاه
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که این همه مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا یعنی سیرت
باطن او که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه
چون بشنوید کوهی را که جنبید و دور شد از جای خود پس بتصدیق گرائید و باور دارید آنرا که ممکن است واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از
خوی و خصلت خود فلا تصدقوا به پس تصدیق مکنید بدان و باور ندارید آنرا فانه یصیر الی ما جبل علیه زیرا که بدرستی آن مرد میگردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس ابله و احمق و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و گول نمیگردد و بر عکس نیز و اما آنکه در
ظاهر بسبب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول و نادان گردد یا گول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه از این قبیل است
سخن در آن کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغییر و تبدیل پذیر نشود و در ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دیگر میرود
نه در این رواه احمد وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت روایت است از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام وجع همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال
دردی من الشاة المسمومة التی اکلت از آن گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اصابنی شیء منها نرسید مرا چیزی از درد
از آن گوسفند الا وهو مکتوب علی مگر که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من و آدم فی طینته وحال آنکه آدم در طینت خود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پاره گل و
خاست و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که این همه تقدیر الهی است که در ازل رفته
رواه ابن ماجة باب اثبات عذاب القبر چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشروعه که قدر مشترک از آن بحد تواتر
رسیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر
کند احادیث وارده درین باب و عذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب
افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه
او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوی که مرده را در او گور کنند چه بسا مردگان که در
آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از آن که آنرا اجزاء اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود
آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب دهد و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است
و کسی که در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب انکار نکند بیت کند هر چه خواهد بر و حکم نیست که پیدا و پنهان
نزد وی یکی است و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گرزهای ایشان که در احادیث واقع شده است
همه حق و واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر چشم
سر ما نیز بآن توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذرانید و صحابه در مجلس همه نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان
ایمان می آوردند و انکار را در اینجا ترددی هست فکل ایمان بر این باید کرد چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه
نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا بنوع دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافتن
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات است چنانچه ظاهر احادیث دال است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق
سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی باشد که ینبوع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهد او
خندق است و پیش از آن صغیر شمرده اند و را حاضر شد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فرمود مسلمان در وقتیکه
پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم فذلک قوله پس آن گواهی مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ثابت و برجای میدارد خدا تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مؤمنان بر قول ثابت

که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سؤالی است که مؤمن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است
چه دین اسلام همین است وفی روایة و در روایتی دیگر بلفظ این حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
نزلت فی عذاب القبر نزول آمده است در شان عذاب قبر یقال له من ربک گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خدا است ونبیی محمد و پیغمبر من
محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه بلفظ مصابیح اینچنین است اذا قیل له من ربک وما دینک ومن نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو
فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گور خویش وتولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران
وی انه لیسمع قرع نعالهم بدرستی که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب یعنی آواز پایهای ایشان را بر زمین میبرد واتاه ملکان میآیند او را دو فرشته فیقعدانه پس
می نشانند آنرا دو فرشته او را فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه
وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او است در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان بایطریق که در قبر مثالی از حضرت
ی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا مشاهدهٔ جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست
بشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد
ب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مؤمن که مصدق فضل و کمال و دلدادهٔ حسن و جمال او است میگوید اشهد انه
عبد الله ورسوله گواهی میدهم بدل و جان میگویم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ بر حق او است فیقال له انظر الی مقعدک من النار پس گفته میشود مر مؤمن را نگاه کن
ی نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود
ی نشستی از بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مؤمن هر دو جای اگر از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید که بجهت خلاص شدن
بلیهٔ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیهٔ بهشت و کافر را حال بر عکس این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود
بایشان چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کنت اقول ما یقول الناس بودم من که میگفتم در شان
ی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا طبعیت نکردی اهل حق را و اصل تلیت
ت بود واو را یا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن
مطارق جمع مطرقه بکسر میم وسکون طا خایسک آهنگران ضربة زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آنرا
به نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعدهٔ ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضرورت عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت
ود و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس
متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری را است تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات
من و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب
ریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در انتها نیز شریک باشد اما در مرتبه ابتدا تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا
غفرت او را والله اعلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده
نمود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
ی از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدک حتی
یبعثک الله الیه یوم القیمة پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانگیزد ترا خدا تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود در قیا
امت متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایت است از عائشه که یهودیه زنی در آمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن زن قصهٔ
اب قبر را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصهٔ عذاب قبر را
نشنیده بود و نام آنرا هرگز نشنیده حیران ماند و غریب میداشت آنرا فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر از عذاب
که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رایت رسول الله
ت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گذارده هیچ نمازی مگر آنکه استعاذه
و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را میدانست و وحی بدان آمده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبر میباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز در دعا ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه وعن
زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجله صحابه قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر بود نگذاشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی
بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود ونحن معه
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ حادت به ناگاه برمید و رم کرد و افکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله رمیدن و میل کردن فکادت تلقیه پس نزدیک
بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین و اذا اقبر ستة او خمسة و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی مات هؤلاء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در
کدام زمان از عالم رفته اند قال فی الشرك گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت
یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نمی بود در ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن نیندید
از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدا تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما
آواز عذاب را دیگر مرده های خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن میت نیست و خدا تعالی اگر خواهد عذاب
میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مؤمنان بدفن اموات ترك آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند این اشکال بچند وجه یکی
آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ناشنیدن ثقلین صیحه میت را گذشت
که اگر بشنوند کارخانه معیشت معطل و منقطع گردد پس ترك دفن از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مرده ها را دهشت و وحشتی
حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدیکه نزدیک آنها نمی توانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید و وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرده های خود و در
شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر
عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارك خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب
آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل
تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آن را و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آن را قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن قال فرمود تعوذوا بالله
من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنه دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان چون دفن کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه
در سیاهی دهشتی و وحشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت تا مکروه باشد و کبودی چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه
دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعض گفته اند که عرب دشمن را کبود چشمی از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود
چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللاخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگری را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت
ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت متمثل حاضر میشوند و بعض گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام از این دو گروه را افراد بیشمار است و نیز
گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو
در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سؤال هو عبد الله و رسوله وی بنده خداست و فرستاده او و اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله فیقولان
قد کنا نعلم انك تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره
پس گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش
ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را از حال
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان نمایم فیقولان نم کنومة العروس پس گفته میشود مر میت را
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل
خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار کند مگر محبوب بیاید و بیدار کند حتی یبعثه الله من مضجعه

ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی وان کان منافقا قال و اگر باشد میت منافق گفت میگوید سمعت الناس یقولون قولا شنیدم من مردم را که میگویند سخنی او در حق این مرد
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادری در نمی یابم حقیقت حال را فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک پس میگویند
فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آن را یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را بهم برآی بر وی و بپیچ او را فتلتئم علیه پس بهم
برمی آید و می پیچد زمین بر وی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا یزال فیها معذبا پس همیشه
هست وی در زمین عذاب کرده شده حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه وی رواه الترمذی وعن البراء بن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاتیه ملکان فیجلسانه می آیند مومن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فیقول ربی الله پس میگوید مومن پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس میگوید مومن وی فرستاده خدا سبحانه
فیقولان له وما یدریک پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت پس میگوید مومن خواندم کتاب
خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلک قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت الایة یعنی مراد بتثبیت در این قول جواب فرشتگان است
در قبر بر آن وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من
ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة
پس بگردانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت وافرشوا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بهشت وافتحوا له بابا الی
الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیاتیه من روحها وطیبها پس می آید مومن را
از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ویفسح له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود مر مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا
غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه
نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الکافر فذکر موته واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قصه موت او را قال ویعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانکه در دنیا مگر آنکه
گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر چشد آن را والله اعلم ویاتیه ملکان فیجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان من ربک
پس میگویند و می پرسند کیست پروردگار تو فیقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادری نمیدانم و در نمی یابم
فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول پس میگوید هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است در میان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که میدانم چه آوازه دین اسلام
و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود و ندانست چه معنی دارد و بدانکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و تشریف و اکرام اضافت
نواخت نه در کافر و اگر چه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص مومنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار پس بگسترانید
برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیاتیه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی
و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد قال گفت ویضیق علیه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتی تختلف فیه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای
پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بر وی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میزند از دیدن حال پریشان وی
و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بر وی معه مرزبة من حدید با وی کلوخ کوب است از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه بتشدید با و تخفیف آن نیز
خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا اینچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آئینه میگردد خاک فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن
مرزبه زدنی فیصیح صیحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هر چه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات
و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس کافر میگردد خاک و نابود ثم یعاد فیه الروح پس
باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او است بعث و اعاده
روح را طیبی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض اماتت
اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سؤال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر
هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سؤال و جواب نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند

و از احادیث که مذکور شد معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مر روح او را باشد با وجود موت و تعلق روح ببدن چنانکه
شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را بیابد روح او ما است فتدبر والله اعلم رواه ابو داؤد و عن عثمان رضی الله عنه انه اذا کان وقف علی قبر بکی روایت است از عثمان که
بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیته تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی
پس گفته میشد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی و تبکی من هذا و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن فقال ان
رسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الآخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت
فان نجا منه پس اگر برست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما بعده ایسر منه پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است از آن و ان لم ینج منه فما بعده
اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر هم از اول پیچیدند کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رأیت منظرا قط
ندیده ام من هیچ نظرگاهی زشت و ناخوش را هرگز الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست که محنت و شدت را یاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذی
و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عنه قال کان النبی و هم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن
المیت وقف علیه چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبیت
پس بطلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سؤال ملکین فانه الآن یسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داؤد و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سود کنند مر مردهارا و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و همین است مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت رضوان الله
علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت تلقین عزیمت است که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعیه و بعضی حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بروی خاک باید که بایستد
مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة که درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن فلان آنچه که بر آمدی تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار است و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون گفت این را
میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام
مادر میت ندانیم چه گوئیم گفت نسبت کنیم او را و نسبت کن که حوا مادر همه است انتهی و خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و خاتمه آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است
و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره هر آینه بر گماشته میشود بر کافر در گور او تسعة و تسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه و تلدغه حتی تقوم الساعة
می گزند کافر را تا آنکه برپا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آنرا اژدها گویند لدغ گزیدن است و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله
گرفتن بدندانهای پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهای از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی و روی الترمذی نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است و در لفظ مختلف و قال سبعون بدل تسعة
و تسعون و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آن را نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که مهربانی که در عالم
هست از وست و نود و نه را برای آن جهان نگاه داشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت او ادا ننموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است
یا گوییم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهای بروی گماشته شد انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثل
صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و وجهی نود و نه توان گفت و باعتبار هفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل والله اعلم

الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد
بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه وفات یافت یعنی بر جنازه او رفتیم فلما صلی علیه رسول الله پس هنگامی که نماز گذارد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم و وضع فی قبره و نهاده شد معاذ در قبرش و سوی علیه و برابر کرده شد خاک بروی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز ثم کبر فکبرنا پس تکبیر بر آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز

فضل پس گفته شده و پرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر را آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره
یعنی تسبیح و تکبیر از آنجهت گفتم که تحقیق تنگ گردید برین بندهٔ صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه کشاده داد و بیرون آورد خدایتعالی ازین دشواری و تنگی و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی
بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ این حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم کرده که تنگی قبر و ضغطهٔ آن میباشد اگرچه میت مردی صالح بود در غایت صلاح وحیه مرد
صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر گردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شده
یا سنت الهی براین جاری شده مثل ورود جهنم مر هر یکی را والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این آنکسی است که جنبید بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در بیان
معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت است از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وی
از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسر و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیهٔ وی چنانکه آمده که زمین و آسمان میگرید بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بر وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و شرف
و مبارک میگردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است بآنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرد و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است
وفتحت له ابواب السماء و کشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بروی از آن یا برای صعود روح پاک وی بر آن وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردید او را
یعنی بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه تحقیق تنگ کرده شده و قبض کرده شده قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خوانده است فذکر
فتنة القبر التی یفتتن فیه المرء پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نالیدند و
فریاد برآوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری اینچنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت
که اسما گفت حالت بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و درمیان آمد میان من و میان فهم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم برآمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت
ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی را که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال گفت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور تحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در
قبرها مبتلا کرده میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها قریبا من فتنة الدجال فتنه که نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت
عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون
درآورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می
نشیند میت در حالی که می مالد هر دو چشم خود را و یقول دعونی اصلی و میگوید بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا آن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن جواب
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است و این دلالت بر کمال ثبات حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود و دلالت
دارد بر رسوخ وی در ادای فرائض و مداومت و مواظبت وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف را شکستی تاریک شد جهان اکنون فتاد شام غریبان کجا روند نماز شام غریبان
چو گریه آغازم بمویهای غریبانه قصه پردازم رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت بازمیگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشغوب درحالتیکه نه ترسنده است و نه مفتون یعنی امین و خوشحال و فارغ البال
واصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن رانگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بودهٔ تو در دنیا فیقول پس میگوید ذنبابی
کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستادهٔ
خداست جاءنا بالبینات من عند الله آورد ما را معجزات ظاهره و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم فیقال له هل رأیت الله چون
گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و درین امتحان او است در تصدیق آنکه او فرستادهٔ
خداست فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکی را که ببیند خدایتعالی و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات

بیناتِ فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راء است وبتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف وفتح باء بمعنی جانب وجهت وهمچنین
در همجا فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش وقبح وی ومی بیند اورا که می شکند و پایمال میکند بعض وی بعض را این کنایت است از ازدحام وشدت زبانهای آتش
ودرهم وبرهم افتادن آنها در یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاك الله پس گفته میشود مرآن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدای تعالی از آن ودر بعض نسخ منه مذکور است
ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بآنکه ابر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی درخت
بهشت وآنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدك این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین و ایمان بوده تو در حیات دنیا وعلیه مت وهم برین یقین و ایمان
مردی تو ومت بفتح وکسر آن هر دو صحیح است وعلیه تبعث وهم بر ایمان ویقین برانگیخته میشوی از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این
کلام از برای تبرك وتحقیق واظهار شوق ورغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خاطر جمع دار به میشوی وخلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره
ونشانده میشود مرد بد در قبرش وسوء بفتح سین وضم هر دو لغت است فزعا مشغوفا ترسناك مفتون تباه فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مراورا در چه حال وکدام دین بوده
تو فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم ودر نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراورا چیست وصفا میز فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید
شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آن را فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی
وتازگی بهشت وچیزیکه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنك پس گفته میشود مراو را نگاه کن بسوی چیزیکه باز گردانیده است خدای تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی
النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس کشاده میشود مراورا شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او ومی بیند که می شکند بعض او بعض را فیقال له هذا مقعدك
پس گفته میشود مراورا این جای نشست تست علی الشك کنت بر شك بوده تو وعلیه مت وبر شك مرده تو وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی وبر شك برانگیخته میشوی
اگر خواسته است خدا رواه ابن ماجة باب الاعتصام بالکتاب والسنة فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن وچنگ در زدن بکتاب وسنت واعتقاد آوردن بحقیت
آن وعمل کردن بهر آنچه در آن واقع شده ودور بودن از بدعت ومذهب اهل اهوا ومراد بکتاب قرآن مجید است وسنت بمعنی سیرت وطریقه مسلوکه در دین آمده وبمعنی آنچه مواظبت
کرده بر آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب ومراد اینجا آنچه امر ونهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینه مقابلت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پیدا کرد در دین ما که این دین روشن وهویدا است ما لیس منه چیزیکه
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست در کتاب وسنت صریحا ونه مستنبط از وی ونه حکم کرده بصحت وی کتاب پس شامل شد اجماع وقیاس را ومراد چیزیست که مخالف ومغیر
آن باشد فهو رد پس آن چیز آن کس باطل ومردود است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و
صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که قرآن مجید است وخیر الهدی هدی محمد
وبهترین طریقها وسیرتهای نیك طریقه وسیرت محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست
کل بدعة ضلالة وهر بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است واز آنچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کرده
شده است بر آن آنرا بدعت حسنه گویند وآنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وکلیت کل بدعة ضلالة محمول بر این است وبعض بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و
تعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل کرده وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزهائیکه حفظ دین وملت بر آن موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنای رباطها
ومدرسها وبعض مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه ولباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان
وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهواء بخلاف سنت
وجماعت وآنچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه باین معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است
زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است وباین معنی لحد گویند آن حفره را که در یك جانب قبر بکنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیرا که نهی کرده شده است
از آن در زمین حرم چنانچه کشتن وجنگ کردن وشکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد
زیرا که اساءت ادب در مقام قرب شنیع تر وقبیح تر است ولهذا وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاه داشت حرمت وتعظیم این شریف پس رفت ودر
طائف سکونت ورزید ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را وشعار آن را چنانکه نوحه کردن وبر روی زدن وگریبان چاک کردن
بر سر مرده وفال بد گرفتن از طیور وامثال آن ومطلب دم امرء بغیر حق سوم طلب کننده خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر که
چه خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر وقبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت وذات او است وباید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند معصیت را این جمله حال است حال فاعل آنچه خواهد بود رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة
همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی مگر کسی که سرکشی کرد قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح و بیان قال گفت من اطاعنی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا
وچنگ در زند بکتاب و سنت درآید بهشت را ومن عصانی فقد ابی وکسیکه بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و درنیاید بهشت را رواه البخاری
وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم وحال آنکه آنحضرت
خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگران لصاحبکم هذا مثلا بدرستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه وحال عجیبی است
واطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملایکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه وحال را تا بداند و ثابت
بدان خبر دهد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان
وگفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است واین حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم توان درک کرد در
نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه
وحال عجیب او گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا قصه وحال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه وحال عجیب است که مردی بنا کرد سرائی را وجعل فیها مأدبة و ساخت
در آن سرا مأدبه را و مأدبه بهمزه و ضم دال مهمله طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله وبعث داعیا و فرستاد آن مرد
کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را درآمد در سرا و خورد از آن طعام ومن لم یجب الداعی
لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة وکسی که اجابت نکرد آن خواننده را درنیامد سرا را و نخورد از آن طعام فقالوا اولوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت
این قصه واین مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست فقال بعضهم انه نائم در این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است وقال بعضهم ان العین نائمة و
القلب یقظان وگفتند بعض که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند الدار الجنة مراد بسرائی که بنا کرده شده بهشت است والداعی محمد و
خواننده مردم را بآن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالی و تقدس اگرچه بطریق تشبیه است فمن اطاع محمدا و چون محمد بفرموده خدایتعالی میخواند پس کسیکه فرمان برداری
بکند محمد را صلی الله علیه وسلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را ومن عصی محمدا فقد عصی الله وکسیکه بیفرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم بیفرمانی میکند
خدا را ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس ومحمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شد و هر که تکذیب وی نمود
کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق میطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح
مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیطا می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و میگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر چه آورده ام
گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیطا می آید شما را تا آنکه میروم من و چون می آید توبیخ میکند
عالم را بر گناهان و میگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بالحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای
من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را رواه البخاری وعن انس قال جاء ثلاثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رض
آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبی در حالیکه میپرسیدند ایشان از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اخبروا
بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت آن ایشان اینقدر بود کانهم تقالوها بتشدید لام گویا که این سه تن کم پنداشتند
آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند و جناب
عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجا ایم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی ما را بجناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد وقد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وحال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدایتعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت
بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و نیک تنکر نیستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و دوام
حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت او ست بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز استقامت در رعایت
اعتدال و ادامت عمل است و بسا باشد که تکثیر و افراط در عمل منجر بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است
بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنبی وجود داشته باشد چنانکه صاحب مرتبه خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ

ابا ہل باش و ہیچ اندیشہ مکن اگرچہ آن بندہ گناہ نداشتہ باشد و توجیہ مشہور اینست کہ حسنات الابرار سیئات المقربین فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سہ کس اما من پس
عہد کردم کہ نماز گذارم در شب ہا ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا و گفت دیگری من روزہ میدارم روز ہمیشہ ولا افطر و نمی کشایم روزہ را و
قال الآخر انا اعتزل النساء و گفت دیگری من گوشہ میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این ہر دو زنی نداشتہ است مراد ظاہر است و اگر داشتہ باشد مراد از اعتزال
طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شما ئید کہ میگفتید چنین و چنین اما
واللہ انی لاخشاکم للہ آگاہ باشید بخدا سوگند بدرستی کہ من بتحقیق ترسکارترین شمایم مر خدا را واتقاکم لہ و پرہیزکارترین شمایم مر خدا تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزہ میگیرم
و میکشایم یعنی روزہ را یعنی گاہی میدارم و گاہی نمیدارم واصلی وارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم واتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس
منی پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست از من یعنی از تابعان من متفق علیہ وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت صنع رسول اللہ گفت عائشہ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
شیئا عملی را فرخص فیہ پس آسانی کرد در وی و مساہلہ نمود یعنی عمل رخصت کرد یا عمل رخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و رخص برخصت دادن و
آسانی کردن فتنزہ عنہ قوم پس تنزہ کردند و دوری جستند از آن عمل گروہی یعنی پاک ندانستند رخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول اللہ پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم فخطب فحمد اللہ ثم قال پس خطبہ خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای کہ تنزہ میکنند از عملی کہ میکنم من آنرا و
میفرمایم بآن فواللہ انی لاعلمهم باللہ پس بخدا سوگند بدرستی کہ من ہر آئینہ داناترین ایشانم بخدا واشدهم لہ خشیة و سخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال
تقوی و ترسکاری رخصت عمل میکنم ایشان لیاقت ندارند و چہ کس باشند کہ نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتها است از رفق بنفس و اظہار عجز و ضعف بشریت و مشاہدہ تخفیف و ترخص
پروردگار کہ بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لہذا فرمودہ اند کہ خدا تعالی دوست میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتهای او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتهای او متفق
علیہ وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جہت صغر و حاضر شد احد و خندق او را زخمی شد بر او رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواہی میدہم
من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان عبد الملک بن مروان سنة ثلاث وسبعین و بود عمر وی ہشتاد و شش و بعض گفتہ اند در زمان معاویہ وفات یافت قال قدم
نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینة گفت قدوم آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ را وہم یأبرون النخل و حال آنکہ اہل مدینہ لقاح میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن
میکردانیدند آنرا و آن چنین باشد کہ شکوفہ نر را در شکوفہ مادہ در آرند تا باذن خدا آبستہ گردد و یأبرون بفتح یا و سکون ہمزہ و کسرہ با و ضم او است و بضم یا و فتح ہمزہ و کسرہ با ہم شدہ در
روایتی ست فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق استفہام انکار ما تصنعون را چہ میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم
کہ میکردیم این عمل را و آبستن میکردانیدیم خرما را قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید کہ اگر نکنید شما این کار را باشد بہتر چون عمل جاہلیت است و مرآنرا تاثیری ظاہر نیست ناکردن
او اولی باشد فترکوہ پس بگذاشتند آن کار را فنقصت پس کم آورد خرما یا کم شد بار خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک لہ پس ذکر کردند این واقعہ را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون بفرمایم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا بہ پس بگیرید آن را بقوت
و کار بندید آنرا واذا امرتکم بشیء من رأیی و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتہاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید کہ خطا نیز بکنم ہمچنین آمدہ است صریحا در روایت آمدہ
حاصل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتہاد خود از ان منع کردہ بود نہ آنکہ وحی کردہ شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا کہ دید آنرا از امور جاہلیت و عادات آن و تاثیر آنرا در
زیادت و نقصان معقول نیافت پس آنکہ نظر فرماید در ان یا آنکہ شاید آنرا خاصیت باشد در ان بجریان عادت الہی تعالی ولہذا جزم نکرد بمنع بلکہ فرمود اگر نکنید بہتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم التفاتی نبود با مثال این از امور دنیا و بدان متعلق نبود غرض وی بدان از جہت عدم تعلق بعادت دنیا و
آخرت بدان و اہتمام نبودی مگر ببیان امور متعلق بدین و چون دید کہ مر آنرا خاصیتی ہست بجریان عادت الہی و منفعتی در اسباب داد دانستہ سکوت فرمود و اغماض نمود و
اینست معنی آنچہ در بعض روایات ہم درین قصہ آمدہ کہ فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی بکارهای و التفاتی بدان نیست والا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
داناتر است از ہمہ در ہمہ کارهای دنیا و آخرت رواہ مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی اللہ بہ جز این نیست کہ
قصہ و حال من و قصہ و حال چیزی کہ فرستادہ است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچہ خبر میدہم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی
قوما فقال مانند قصہ و حال مردی است کہ آمد قومی را پس گفت آن مرد یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی کہ من دیدہ ام لشکر را بدو چشم خود و انی انا النذیر
العریان و بدرستی کہ من خبر خوف رسانندہ برہنہ ام معنی این سخن آنست کہ عادت عرب بود کہ چون یکی لشکر را میدید کہ بغارت می آید برہنہ میشد و جامہ را بدست میگرفت و بلند
بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد کہ لشکری بغارت می آید یا دید تا آن کہ راہ خبر داری دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامہ را
از بدن میکشید و بلند میکردانید تا بجہت برہنہ میماند بعد از ان مثل شد در ہر امر ناگہانی کہ ترسیدہ میشود از ان و شبہہ نیست در آن و این ہر دو معنی در انذار آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بر وجہ اتم پیدا و ہویدا است از جہت ظہور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بدان فالنجاء النجاء بمد و مقصور ہر دو آمدہ و معنی
وی شتابی کنید شتابی کنید بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آنمرد را بعضی از قوم

بروایت مسلم

او فخادلجوا پس رفتند وگریختند شباشب وادلجوا بفتح همزه وسکون دال وبکسر همزه وتشدید دال بهر دو وجه خوانده اند واول بمعنی سیر از اول شب است وآخر وثانی سیر در آخر شب واول ابلغ واولیٰ است فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند بآهستگی ونرمی وآرام خود ومهلهم بفتح میم وها وبسکون ها نیز روایت شده است وطیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم وسکون ها وفتح تا بعد از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند وبسلامت رفتند وکذبت طائفة منهم وتکذیب کردند آنرا وخبر رساننده را وباور نداشتند خبر او را طائفهٔ دیگر از قوم وی فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند وبایستادند بجای خود ونگریختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر ودرآمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم واجتاحهم پس هلاک کرد ایشان را آن لشکر وغارت کرده وازبیخ برکند ایشان را فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصه وحال کسی است که فرمانبرداری کرد مرا وباور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی کرد چیز را که آورده ام من آنرا از دین وشریعت ومثل من عصانی وکذب ما جئت به من الحق وحال کسی که بفرمانی کرد مرا ودروغ داشت چیز را که آورده ام من آنرا از حق متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من همچو حال مردی است که افروخت آتشی را فلما اضاءت ماحولها پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانها که گرداگرد اوست یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرداگرد اوست یا روشن شدند مکانها که گرداگرد آتش اند ودر روایت بخاری چون آمده پس ضمیر راجع بر رجل است جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار گردانید پروانها واین جنبندها وکرمکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند در آن آتش که افروخته است آنمرد وجعل یحجزهن ودر ایستاد آنمرد ومنع میکند وبازمیدارد آن دواب را از افتادن در آتش ویغلبنه وچیره میشوند آن دواب بر آن مرد وبازنمی آیند از افتادن در آتش فیقتحمن فیها بفتح یا وتا وقاف وحای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند ومی افتند آن دواب در آتش بیفکر واندیشهٔ هلاک فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام جای بندازار شما را وبازدارنده ام شما را از آتش وانتم تقحمون فیها وشما ازدحام میکنید ومی افتید در آن وحجز بضم حاء وفتح جیم وسکون آن نیز گفته اند وزای در آخر جمع حجزه بضم وسکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع واین کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی وبگیرد جامهٔ او را خصوصا چون ازار را بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ گردد از جهت خوف کشاده شدن بندازار وانکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاری است ولمسلم نحوها ومر مسلم را مانند اوست با خلاف در بعض الفاظ وقال فی آخرها وگفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلک مثلی ومثلکم پس آن مذکور حال من و حال شما است که حدود الهی را که محارم ونواهی اویند اجتناب باید کرد ودور باید بود از آنها روشن وواضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد وشما در وی می افتید وبازمی میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بندازار شما را از آتش ومکرر میگویم هلم عن النار هلم عن النار بیائید بسوی من دور شوید از آتش فتغلبونی پس غالب می آئید مرا وچیره میشوید بر من وتقحمون فیها ومی افتید در آتش وتغلبونی بتشدید نون وتخفیف آن بقاعدهٔ نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا بآن چیز که هدایت وعلم است کمثل الغیث الکثیر همچو مثل باران بسیار است اصاب ارضا رسید آن باران بزمینی فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعهٔ لطیف وپاک وطیب از ارض آنچه بروید گیاه را ضد خبیث وطائفه وطیبه هر دو مرفوع اند در روایت قبلت الماء پذیرفت آن قطعهٔ زمین وفرو برد آب را فانبتت الکلاء والعشب الکثیر پس رویانید گیاه بسیار را وکلأ بهمزه مقصوره بر وزن ملأ گیاه تر باشد یا خشک وبعض مخصوص بخشک دارند وعشب بضم عین وسکون شین گیاه تر وکانت منها اجادب وبود بعضی از آن زمین زمین سخت که نگاهدارد آب را وفرو نبرد آنرا ونرویاند واجادب بجیم ودال مهمله جمع جدب وهمین است صحیح از روی روایت وموجود در اصول نسخ وقاضی عیاض گفته که چنین روایت کرده شده ایم ما در صحیحین بلاخلاف ودر قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در مادهٔ جیم ودال مهمله وبعض این لفظ را اجاذب بذال معجمه واحازب بحاء مهمله وزاء واجارد براء ودال روایت کرده اند وبعض اخاذات بکسر همزه وخای معجمه مخففه وذال معجمه مخففه ودر آخر تا جمع مؤنث نیز روایت کرده ومعانی این الفاظ در شرح مبین شده است وصحیح همان اول است و آن امسکت الماء نگاهداشت آن زمین آب را فنفع الله بها الناس پس سودمند گردانید خدای تعالی آن زمین سبب آن که نگاهداشت مردم را ودر بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآب که در آن زمین ایستاده فشربوا پس نوشیدند مردم وسقوا ونوشانیدند آن آب را وزرعوا وزراعت کردند بآن آب ودر بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن واصاب منها طائفة اخری ورسید آن باران طائفهٔ دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف وسکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ وبعض گفته اند زمین یکسان که نروید گیاه را ونگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلأ فذلک مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه وعالم ودانا وزیرک شد در دین خدا ونفعه ما بعثنی الله به ونفع کرد او را چیزی که فرستاده مرا خدای تعالی بدان چیز فعلم وعلم پس دانست دین او ودانانید دیگران را وفقه در لغت بمعنی فهم وماضی وی فقه بکسر قاف آید ودر شرع بمعنی علم دین وماضی وی فقه بضم قاف ودر حدیث هر دو وجه روایت آمده ثانی اکثر واشهر است ومثل من لم یرفع بذلک رأسا وحال کسیکه سر برنداشت بآنچه فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر وعدم توجه واقبال بدان ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به ونپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین وغیر منتفع بدان واز زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب وغیر منتفع وقسم آدم منتفع بدان ومنتفع نیز دو قسم آمد منبت وغیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین پاک که خورد از آب وسودمند گردید از آن در ذات خود وبرویانید گیاه را وسودمند گردانید غیر خود را ونیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل وزیادات عمل نکرد ودر آنچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت ومردم بدان منتفع گردیدند وآنکه سر برنداشت وتوجه والتفات بجانب علم نکرد وقطعا نشنید یا شنید وبدان عمل نکرد و

تعلیم نمود خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آن را و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند
و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معنی نکات و اسرار که شرح و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین محققین
مثل گیاهها که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آن را و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث
و وعات آن والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
تا قوله الی و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت این است که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست
محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هُنَّ اُمُّ الْکِتٰبِ این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ و آیتهای دیگر است
متشابهات برخلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی است و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر است که متشابه است علی الاطلاق
بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه بر این قسم است فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فَیَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ پیروی میکنند
چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِیْلِهٖ از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از برای
طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ و نمیداند حقیقت معنی آن را که مآل و بازگشت آن است مگر خدا وَالرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ یَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ و آنها که قوی و استوار اند
در علم و یقین اند میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و فهم محکم
را راه داده اند بمتشابه و او را در این حکمتها است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که کمال حرص دارند در حصول علم و درک حقائق اشیا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ و پند پذیر
نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون ببینی تو ای
عائشه ولیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که وعند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید
شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آنکسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است
ایشان را خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش
ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدل و نزاع مینمودند در آیتی از آیات
قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما
هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد
و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف
رحمت است و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بودند سلف بر آن و نهی کرده نشده اند از آن بلکه مأمور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بدرستیکه
بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسألته
پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سؤال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد
والا اگر محتاج بسؤال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان
دجالون کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغگویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا و از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در دین
خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را
از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی بهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عامتر از آن شامل اخبار مردم سیر فایاکم وایاهم پس
دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در
گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
دست حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه و هم از ابو هریره روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التوریة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را
بزبان عبرانی که لغت یهود بود و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم و تکذیب نیز مکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته

باشند

باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هر چه نقل کنند صدق و کذب محتمل است وقولوا آمنا بالله وما
انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما الآیة تا آخر آیت آنجا که فرموده است وما اوتی موسیٰ وعیسیٰ رواه البخاری وعنه
وهم از ابو هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا بس است مرد را از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع اینکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید ولیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست
که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی نیست هیچ پیغمبری که بر
انگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امة قبلی الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته ویقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقهٔ وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری هر محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی ع را که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر آنند که اصل در تسمیهٔ ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی
ع اند که حرفت ایشان کازری بود و کازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی ع ممتاز بودند و مشتهر
بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیهٔ اصحاب عیسیٰ بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت
بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیهٔ مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی ع حاجت نیست بلکه تسمیه آنها هر که باین صفت
برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد از آن بدرستیکه قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان
و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعهٔ دیگر که نه بر طریقهٔ اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکس است که پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس معنی آنکه هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب
و ناصر و معین بعد از ایشان جماعهٔ می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکنند ویفعلون ما لا یؤمرون و میکنند چیزی که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امراء سوء است اعاذنا الله من ذلک فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و درهم شکند کارخانهٔ ظلم و فسق
ایشان را پس وی مؤمن کامل است ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصهٔ از
کمال دارد ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متألم و متغیر شود دل وی بمشاهدهٔ افعال و احوال ایشان او نیز
مؤمن است در درجهٔ پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست پس از این مرتبه از ایمان مقدار دانهٔ خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسی که
بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت ولا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهای ایشان چیزی یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این
شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهای ایشان بسبب عمل و کسب ایشانست و اجرهائیکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست که عمل اوست ومن دعا الی
ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بر وی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفتهٔ
او ولا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند آن ثبوت گناه او را از آثام ایشان چیزی رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین
اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و در انجام است که بازگردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام
حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغریبی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمدند و هجرت نمودند و خبر تنی چند بعد و دنبودند و بازگشتن ایشان در آخر غریب
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر بمعنی اینست پس مر باید خوشی و خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت
ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز
بهمزه و تقدیم را بر زای الی المدینة بدرستیکه ایمان هر آینه گرد می آید و بسیخزد و باز میگردد بسوی مدینه که مواطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و
مدینه است و توجیه آن همانجا بگوئیم کما تأرز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد و میرود مار بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیه
بجهت آنست که این جانور درگرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز بر آوردن وی بعد در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی
بعد از هجرت میکرد بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه بر آوردن وی از آن ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارتست از احوال آخر زمان که دین مسلمانی

و وجود مسلمانان بکثر شود و خیر در مدینه وجود آن نادر باشد والصحیح آنست که این اخبارات از زمان خروج دجال که خیر در مدینه مطهره علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم
میگردد متفق علیه وسنذکر حدیث ابی هریرة در انجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسک در کتاب مناسک حج وحدیثی
معاویة وجابر و ذکر کنیم دو حدیث معاویه وجابر را که در اول یک حدیث اینست لا یزال من امتی والاخر وحدیث دیگر که در اول او ولا یزال طائفة من امتی است فی باب ثواب هذه
الامة در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست وحدیث جابر مذکور نشده الفصل
الثانی عن ربیعة الجرشی بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف است در صحبت وی و بود فقیه ناسک در زمن معاویه روایت میکند از عائشه وسعد وابی هریره روایت میکنند از وی پسر
وی ابو هاشم وعطیة بن قیس وغیر ایشان قال اتی نبی الله گفت آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زبان فرشته لتنم
عینک باید که خواب کند دیده تو ولتسمع اذنک و باید که بشنود گوش تو ولیعقل قلبک و باید که بداند دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کنید برای وی مثلی که می شنود و می فهمد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل
قلبی پس خواب کرد چشم من وشنیدند هر دو گوش من و دریافت دل من قال فقیل لی سید بنی دارا پس بیان کرده شد مثل وگفته شد مرا که مهتری بنا کرد سرای فصنع مأدبة پس ساخت
طعامی برای مردمان وارسل داعیا و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد در سرای و اکل من
المأدبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود ورضی عنه السید و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس است وسید را
در آن نفعی و غرضی نه ومن لم یجب الداعی و کسیکه اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة در نیامد سرا و نخورد از آن طعام وسخط علیه السید و خشم کرد و ناراض شد از وی
سید قال گفت آن فرشته یا راوی فالله هو السید پس خدای تعالی بمثابه آن سید است که بنا کرد دار را ومحمد الداعی ومحمد صلی الله علیه وسلم بمثابه آنکس است که مردم را بطعام میخواند والدار
الاسلام وسرای بنا کرده شده مشبه باسلام است والمأدبة الجنة و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن
بهشت است اینجا او را مشبه دار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم رواه الدارمی وعن ابی رافع مولی آنحضرت اول مر عباس را بود و بخشید او را بآنحضرت و چون بشارت داد
باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگرچه بود اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود در قول
مشهور غالب آمد بر وی کنیت او و مات فی خلافة علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین بضم همزه و سکون لام و کسر فا احدکم متکئا علی اریکته باید که نیابم من هیچ یکی شما را
تکیه کننده بر تخت آراسته خود کنایت است از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم وحدیث یأتیه الامر من امری در حالیکه می آید یکی از شما حکمی از احکام من مما امرت به
او نهیت عنه از آنچه امر کرده ام بآن یا نهی کرده ام از آن فیقول لا ادری پس بگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نکنیم جز آن را ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه چیزی که می یابیم در کتاب خدا پیروی
میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر
در قرآن و جاهل اند باینکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث
نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه احمد وابو داود والترمذی وابن ماجة والبیهقی فی دلائل النبوة وعن المقدام بن معدیکرب بکسر با صحابی کندی
نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده و شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله احدی وتسعون سنة قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الا انی اوتیت القرآن و ابدانا آگاه باشید بدرستیکه من داده شده است مرا قرآن ومثله معه و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن او است
از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جانب حق غایت آنکه وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکه بالفاظ و عبارات وی نیز احکام متعلق
باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث وجنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه نه چنین باشد و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده
معلوم شود الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول آگاه باشید که نزدیک است که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید خود این قرآن را
فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه پس چیزیکه بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بکنید وما وجدتم فیه من حرام فحرموه و چیزی که بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آن را و مکنید
و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آنست و ان ما حرم رسول الله کما حرم الله و بدرستی چیزی که حرام
گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی ما و الا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله
و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا یحل لکم الحمار الاهلی آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است
ولا کل ذی ناب من السباع و حلال نیست هر خداوند نیش از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن ولا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته
شده از زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح اصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسی که میان تو و میان او عهد بود و مراد یوی در حدیث ذمی است پس معنی باید که مال ذمی
که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی هم مال وی معصوم است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان یستغنی عنها صاحبها مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالکش او که
معاهد است این یا دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آن را و ببخشد مر کسی را که یافته است دوم آنکه شیئی قلیل خسیس باشد که در عادت نیازمندی آن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر

باشد لتعرف لا لقطه در آن اگر محتاج باشد جائز است و احکام لقطه بتفصیل در بابی می‌آید ان شاء الله تعالی ومن نزل بقوم فعلیهم ان یقروه و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر
آن نیست اینست که کسی که نزول کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب
نیست بلکه سمت از باب مروت و سیرت اهل ایمان است و لهذا این حکم را در صورت نهی آورد و نگفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در قرآن گفت
فان لم یقروه فله ان یعقبهم بضم یا و سکون عین و کسر قاف بمثل قراه پس اگر مهمانی نکنند آن قوم مر آن کس را پس می‌رسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل
آنچه فوت شد او را یعنی جای آن دارد که بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست و بکسر قاف و بر مقصور و بظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس
بعض گویند که این حکم در کسی است که مضطر است و اگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حالت مخمصه می‌باشد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری می‌فرستاد و سکان بوادی و مفاوز
بازاری بر پا نمی‌کردند که از آنجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت
خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزول کند در ابتدای اسلام واجب
بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد تا اینجا و روی الدارمی نحوه وکذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله و روایت
کرد دارمی هم چنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله و ایشان این کلام را که الا لا یحل الی آخره ذکر نکرده اند وعن العرباض بکسر عین مهمله و سکون را و بموحده و ضاد معجمه بن ساریة
بسین مهمله و را و یای تحتانیه صحابی است از اهل صفه و از کسانی که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد مات سنة خمس
وسبعین رضی الله عنه قال قام رسول الله عرباض بن ساریه گفت استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند فقال پس گفت آنحضرت ایحسب احدکم متکئا علی اریکته آیا گمان می‌برد یکی
از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن گمان می‌برد که خدای تعالی حرام نکردانیده است چیزی را مگر چیزی که در قرآن است الا و انی والله قد
امرت آگاه باشید و بدرستیکه من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام و وعظت و پند کرده ام ونهیت عن اشیاء و باز داشته ام مردم را از چیزها انها لمثل القرآن بدرستیکه آنچه امر و نهی و وعظ کرده ام
مر آنرا مثل مقدار قرآن است او اکثر بلکه بیشتر است از آن پس از آن بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم احکامی چند از آنچه نهی کرده است و در قرآن نیست بقول خود و ان الله لم یحل لکم ان تدخلوا
بیوت اهل الکتاب الا باذن و بدرستیکه خدای تعالی حلال نگردانیده است مر شما را که در آئید خانه‌های اهل کتاب را مگر باذن ولا ضرب نساءهم و حلال نگردانیده است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه
و خراج و مانند آن ولا اکل ثمارهم و حلال نگردانیده است خوردن میوه‌های ایشان را اذا اعطوکم الذی علیهم وقتیکه بدهند اهل کتاب شما را چیزی که بر ایشان است از جزیه و خراج رواه ابو داؤد روایت
کرد این حدیث را ابو داؤد وفی اسناده و در اسناد وی این شخص است که نام وی اشعث بن شعبة المصیصی است قد تکلم فیه تحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه والمصیصی
بکسر میم و تشدید صاد مهمله اولی و بفتح میم و خفت صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه بروزن سفینه نام شهری است بشام و تشدید داده می‌شود و عنه
و هم از عرباض بن ساریه روایت است قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات یوم یکروزی ثم اقبل علینا بوجهه پس توجه کرد بر ما بروی
مبارک خود فوعظنا موعظة بلیغة پس پند کرد ما را پندکردنی سخت رسان و مؤثر و قول بلیغ آنکه برساند وی بمقصود و بالغ بنیکوی رسد و بلیغ فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را رساند ذرفت منها
العیون اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرف بذال معجمه رفتن اشک از چشم ووجلت منها القلوب و ترسید دلها فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کان هذه موعظة مودع
گویا این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت هرچه کردنیست چیزی فرو نگذارد و هرچه گفتنی است بگوید و دل از تسور وداع دهلت گرفته می‌شود و محزون
میکرد دفاوصنا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی بکن مر و آسان تا دل ما بباید دارنجا رو دفقال اوصیکم بتقوی الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و ترس از خدا والسمع والطاعة
و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و بتقوی جمع شود وان کان عبدا حبشیا و اگرچه باشد حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است در اطاعت امرا والا بنده
امیر نبود یکی از شرائط امارت آزادی است و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه گنجشک و مسجد هرگز همچو آشیانه گنجشک
نباشد و لیکن مقصود مبالغه است در خردی و تنگی و تواند که بنده حبشی نسب سلطان کبیر بود پس تقدیر اطاعت وی لفرمود که سلطان واجب کرد و پس از آن علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود
بقول خود فانه من یعش منکم بعدی زیرا که بدرستی که کسی می‌زید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا پس بسر انجام آسید که ببیند اختلاف بسیار را کردم در سمع و طاعت امرا امن است از
فتنه که پیدا کرد دار اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس لازم گیرید چیزید سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد و رشاد در راه
یافتگانند و رشد و رشاد بیابان و به بودن خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که بهوای نفس
خود بدعتی پیدا کند و حقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان
رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آن را بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین بآن
حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند پس از آن مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تمسکوا
بها چنگ در زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین وعضوا علیها بالنواجذ و محکم بدندان گیرید آن را و نواجذ چهار دندان در اقصای
دندانها که آنها را اضراس حلم و اضراس عقل گویند و بعضی انیاب و مطلق اضراس گفته اند و ایاکم ومحدثات الامور و دور دارید خود را از کارهای نو پیدا شده که در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و بنام خلفای راشدین نبوده اند فان کل محدثة بدعة زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت است وکل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است
رواه احمد وابو داود والترمذی وابن ماجة این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوة لیکن این هر دو که ترمذی وابن ماجه ذکر نکرده اند قصه نماز گذاردن را
یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله لیکن حدیث از وعظنا موعظة ذکر کرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی راست تا راه راست را بما نماید ثم قال هذا سبیل الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیدم راه خدا است ثم خط خطوطا
عن یمینه وعن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن وقال هذه سبل وگفت این راهها است علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه بر سر هر یک
از این راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون می برد از راه راست وقرأ وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة پروردگار
عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت این است که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را کج و راست میروند
یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نگردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائی والدارمی بدانکه در این حدیث و در احادیث دیگر که درین معنی وارد
یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد است
و راه خداست پیروی کنید آنرا پس کشید در هر جانب شش خط مائل و فرمود این راهها است بر سر هر راه شیطانیست که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن و خواند این آیت را و گفته صاحب
مدارک پس میشود هر یکی از این دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در
مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از آن معتزله را بیست فرقه ساخته و شیعه را
بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم
شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست است و راه خدا است و دیگر همه راههای نار است و هر فرقه دعوی میکند که راه راست است و مذهب وی حق و جوابش آنست که این چیزی
نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است و مجرد عقل آنرا کافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص
احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و اهواء در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول احداث شده
و از صحابه و سلف متقدمین هیچ کس بر آن نبوده و ایشان متبری بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت که با آن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب
کتب سته وغیرها از کتب مشهوره معتمده که بناء و مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه وغیرهم از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و
اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند و لهذا نام
ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص
بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا و اهوای خود و دیگران بخلاف مثل معتزله و شیعه و آنها که در اعتقادات بر طریقه ایشانند تشبث بفلسفه و استرسال بآرا و اهوای ائمه ایشان
نموده و مشایخ صوفیه از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجه بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب
بوده اند چنانکه از کتب معتمده ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف لما
عرفنا التصوف عقائد صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت است بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و
کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابها بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست
و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلک من انصف بالانصاف و تجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق و هو یهدی السبیل و
عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و
پیرو چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله علیه وسلم در وقت
معارضه داعیه حق و باعثه هوی پس مراد نفی ایمان کامل است و اگر طبیعت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت واست مراد نفی اصل ایمان است و فرموده هوا تابع شود و نگفت
منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد رواه فی شرح السنة
روایت کرد این حدیث را محیی السنة در شرح السنة وقال النووی فی اربعینه و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد
صحیح وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زای و کسر نون صحابی است آمد بر آنحضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسی که زنده گرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که فراموش شده است بعد من تحقیق میرانیده شده و ضائع کرده شده است پس او را
من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس راست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوابهای کسانی که کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا
بی آنکه کم کرده شود و بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کارکنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان را اجر بکمال و تمام حاصل شود و هم این احیای سنت کننده را

دهنده را مقدار اجرهای ایشان ثابت میسکرد و من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله و کسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول ضد اختلاف

بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا باشد بر آنکس از بزه مقدار بزههای کسی که عمل کند بآن

بدعت کم میکند آن از بزههای ایشان چیزی را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی هریرة از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن کثیر بن

عبدالله بن عمرو عن ابیه عن جده وعن عمرو بن عوف انصاری است حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینه را رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیارز الی

الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی المدینة گفت و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو است چنانکه آنجا نیز اشارت

کرده شد ما نکه سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود و درینمقام اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعظیما و تشریفا والله اعلم ولیعقلن الدین من الحجاز

و هر آینه پناه میجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او وقتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد دیا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت

معقل الاروية من راس الجبل میجوید پناه جستن بز کوهی از سر کوه و بر آمدن او آنرا و اروية بضم همزه و سکون راء و تشدید یا بز کوهی و بعضی مخصوص ماده دارند ان الدین بدا وکسر

غریبا وسیعود کما بدا بدرستیکه دین پیدا شده است غریب و تنها و سرانجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغرباء پس خوشی شی و خنکی باد مر غریبان را وهم الذین یصلحون ما افسد

الناس من بعدی من سنتی و غریبان آنکسانی اند که نیکو میسازند چیزیرا که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من رواه الترمذی وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم لیاتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هر آینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق و مطابق یا یکدیگر و اصل

این ترکیب آنست که چون نعلین بدوزند طاقات آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل حذو بمعنی اندازه کردن و بریدن مثل ما وطابق النعل

بالنعل نیز گویند پس این تمثیل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا

لکان فی امتی من یصنع ذلک هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مراد بمادر زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد که کسی با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع

طبعی با نهی شرعی همراه است اما در زوجه پدر که مادر او است صورت امکانی دارد از جهت عدم مانع طبعی وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة و بدرستیکه بنی اسرائیل جدا شدند

بر هفتاد و دو مذهب وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة و جدا میشوند امت من آنها که ایمان آورده اند و روی بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد کلهم فی النار

همه ایشان مستحق در آمدن در دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد و الا بجهت عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند و قول آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخن بی دلیل است الاملة واحدة

مگر یک اهل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی وفی روایة

احمد وابی داود عن معاویة و در روایت امام احمد و ابی داود از معاویه اینچنین آمده است که ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة اهل هفتاد و دو ملت

در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت مسمی بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که راه راست بوده اند و این عبارت نیز در بین وآن اهل یک ملت

آمده است که وانه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستیکه شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تتجاری بهم تلک الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت

میکند در رگ و پی ایشان آن اهوا که متفرق شده اند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوت او که خوانده است ایشان را بآن مذهب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب

در صاحب خود و کلب بفتح لام علتی است که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بروی شبه مالیخولیا و سرایت میکند از وی بدیگری و نمیتواند که بجانب آب نگاه کند

و اگر بکند فریاد کند و بیطاقتی دارد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتی است که میریزد ماده آن بر مثانه بدن او و متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رگ

و پی چنانکه فرمود لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش هیچ رگی و بندی مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل هوا بصاحب این علت بجهت آنست که بر

صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل اهوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آنرا خورد

و تشنه بمیرد همچنین اهل هوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن بمیرند در بادیه جهل و ماویه بدعت جان دهند نسأل الله العافیة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی بدرستیکه خدای تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد شک راوی است که بجای امتی است محمد گفت علی ضلالة

بگمراهی و این خاصیت و منقبتی است که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که هرچه بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود ویدالله علی الجماعة و دست

قدرت و احسان الهی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حقتعالی اهل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانه مر ایشان را از برای استنباط احکام و اطلاع

بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گرداند حفظ و عصمت و سکینه او و بفرستد عذاب او و فاسد گرداند احوال او و بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب

او رضی الله عنهم بر آن بودند ومن شذ شذ فی النار و کسی که تنها افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بصیغه معلوم است و دوم مجهول

و معلوم نیز آمده و همچنین در حدیث آینده رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله و هم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور و اکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را و مراد اینجا

باتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس و در بعض نسخ درینجا بیاض است و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض

ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده وعن انس قال قال لی رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و
شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد وحال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکی را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی وذلک من سنتی ای پسرک من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه منست ومن احب سنتی فقد احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر آنست ومن احبنی کان معی فی الجنة و کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب
و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان
از سنت و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایت است از نهایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی
کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و در اینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته وعن جابر عن النبی روایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و
انکار امتهوکون انتم آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج مدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید کما تهوکت الیهود والنصاری
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بتحقیق آورده ام ملت و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و روشن و
خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر میبود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم
غیر ایشان زیرا که شرائع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا کسی که
بخورد حلال او عمل فی سنة و کار کند از جهت بودن او در سنت اگر چه قلیل باشد وامن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند
و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عامه ازین باشد و بوائق جمع بائقه است یعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او بوائق او و او تفسیر کرده اند
آنرا بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می درآید بهشت را فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار است
در مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال وسیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا
شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگر چه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان هلک هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا پس می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابد از عذاب و ثواب داده میشود در آن و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود و الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند
که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار برعکس آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد رواه الترمذی وعن ابی امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن الا اوتوا الجدل مگر آنکه داده شدند جدل
و جدل شدت در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل او برانداز ند بنای حق ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه
الایة این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة و سبب نزول این آیت
آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما هیزم دوزخید مشرکان خوشحال شدند و
فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی علیه السلام نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا میفرماید که مَا ضَرَبُوْهُ
لَکَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُوْنَ یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد
بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است و بالعکس و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن زبعری بکسر زای و فتح با و سکون
عین و فتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله روایت است
از انس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بارتکاب ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت
آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آنرا پروردگار تعالی و آسان کرده است آن کار را بر شما فیشدد الله علیکم تا بسبب آن شود که سخت
گیرد خدای تعالی بر شما و فرض گرداند آنرا و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و در مانید و باز گردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس بدرستیکه قومی سخت

گرفتند

گرفتند پس سخت گرفت خدا برایشان فتلك بقایاهم فی الصوامع والدیار پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه بفتح صاد عبادت خانهای
و دیر کلیساهای رهبانان ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا برایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت و انقطاع
از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبانان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند نه آنکه ما برایشان فرض کردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که احمد بن الحواری نزد
استاد خود ابو سلیمان دارانی رض وگفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و زههای کمان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این چیست
و چیاست ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص سوختن و گداختن اگر ده روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بهتر از ده
سال است که سوختی و گداختی رضای حق مطلوب است کما قال ولم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال معنی حلال وحرام ظاهر است ومعنی محکم ومتشابه در فصل اول در حدیث
عائشه رض معلوم شد ومراد بامثال قصص ومواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وحرموا الحرام وحرام کردانید حرام را
واعملوا بالمحکم وکار کنید بمحکم وآمنوا بالمتشابه وایمان آرید بمتشابه وبدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم واعتبروا بالامثال وعبرت گیرید وپند پذیر
شوید بامثال هذا لفظ المصابیح اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وروی البیهقی فی شعب الایمان وروایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان ولفظه ولفظ بیهقی اینست
فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را وقول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
در معنی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله وسلم الامر ثلثة احکام شرع سه نوع است امر بین رشده حکمی است که ظاهر و هویدا است
بره بودن او فاتبعه پس متابعت وپیروی کن آنرا وامر بین غیه وحکمی است که پیدا است ناره بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن ازان ویکسو شو از آن وامر اختلف فیه وحکمی است که اختلاف
کرده شده است واشتباه است در رشد وغی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن وطلب کن رشد وهدایت در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستیکه شیطان گرگ آدمی است میبرد ومیرباید آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند گرگ گوسفند
یاخذ الشاذة میگیرد گوسفندی را که رمنده است وانرا که رنده است بگله والقاصیة ومیگیرد گوسفندی را که دور رونده است از گله بی نفرت والناحیة وگوسفندی را که یک جانب افتاده است
اگرچه نگریخته ودور نرفته است وآنکه در درون گله است ایمن وسلامت است وایاکم والشعاب ودور دارید خود را از راهها میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت وبیرون
نیفتادن از راه سلوک است چنانکه فرمود وعلیکم بالجماعة والعامة وبرشما باد که لازم گیرید جماعت را واکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر وجمهور است چه اتفاق کل در همه احکام امت
ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را بمقدار یک بدست فقد خلع ربقة
الاسلام عن عنقه پس بتحقیق برکشید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی حاصل آن شد که شاید از قید اسلام وبند احکام آن برآید وربقه بکسر را وفتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
وهر حلقه در گردن گوسفندی اندازند وهر حلقه را ربقه گویند رواه احمد وابوداؤد وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما گذاشتم من درمیان شما دو چیز که گمراه نمیشوید مادام که چنگ درمیزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است کتاب الله وسنة
رسوله کتاب خدا وسنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی الموطاء روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است وموطا مقصور وممدود
هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومعنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او
مرسل نگردد واولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا گوید که بمعنی حذف اول اسناد است وعن غضیف بضم غین وفتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثه وتخفیف میم رض شامی
ودر صحبت وی اختلاف است ابن ابی حاتم وپدرش وابو زرعه گفته اند که صحابی است وعجلی گفته که تابعی ثقه است وابن سعد او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده وابن حبان در کتاب ثقات
آورده ووی گفته که من در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم وبا وی بیعت کرده ومصافحه نموده ام والله اعلم وبعضی بطا غطیف بدل ضاد گفته اند قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما احدث قوم بدعة نو پدید نکردند هیچ قومی بدعت را الا رفع مثلها من السنة مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار ومرتبه از سنت وچون احداث بدعت
رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة پس چنگ زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت
اگرچه حسنه بود زیراکه باتباع سنت پیدا میشود نور وبگرفتاری بدعت درمی آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا واستنجا بروجه سنت بهتر است از بنای رباط ومدرسه چه سالک برعایت آداب سنت
ترقی کند بمقام قرب وبترک او تنزل کند از آن واین موهبی میکرد وبترک افضل از آن تا بمرتبه قساوت قلب که آنرا رین وطبع وختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن حسان
رضی الله عنه قال وروایت است از حسان بن ثابت که شاعر وصحابی مشهور است واحوال وی در جای دیگر ذکر کرده شده است که گفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم پیدا
نکرد هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مگر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس بازنمی
گرداند ونمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة تابعی ثقة صحیح الحدیث است بی نظیر زمان خود بود وحدیث او در اهل مکه است

قال قال رسول الله گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم من وقر صاحب بدعة کسی کہ تعظیم وتبجیل کند خداوند بدعت را فقد اعان علی ھدم الاسلام پس بتحقیق مدد کند
بر ویران کردن دین اسلام چہ در توقیر وی استخفاف واستہانت سنت است واین میکشد بویران کردن بنای اسلام وبہمین قیاس در توقیر وتبجیل سنن آبادانی بنای اسلام خواہد بود بسبب تعظیم و
ترویج سنت رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ کسی کہ بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامی را کہ در اوست ھداہ اللہ
من الضلالة فی الدنیا راہ راست نماید او را خدای تعالی وبرہاند از گمراہی در دنیا ووقاہ یوم القیمة سوء الحساب ونگاہدارد او را روز قیامت از بدی وسختی حساب وفی روایة قال
ودر روایتی اینچنین آمدہ است من اقتدی بکتاب اللہ لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الاخرة کسی کہ پیروی کند کتاب خدا گمراہ نشود در دنیا وبدبخت نگردد در آخرت ثم تلا ھذہ
الایة پس خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را فمن اتبع ھدای فلا یضل ولا یشقی پس کسی کہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت است گمراہ نشود وبدبخت نگردد حاصل آنکہ دولت
وسعادت دنیا وآخرت در متابعت دین وشریعت است بیت زہی سعادت اگر خدمت توام کردہ کہ نیکبختی دنیا ودین بخدمت است رواہ رزین وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ان
رسول اللہ روایت است از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما گردانیدہ است خدای تعالی قصہ وحال دین را یا آنچہ در اوست
از محارم وحدود واحکام قرآن قصہ وحال او راست وعن جنبتی الصراط سوران واز ہر دو جانب آن راہ راست دو بارہ شہر است فیہما ابواب مفتحة در آن دو بارۂ شہر درہا
کشادہ وعلی الابواب ستور مرخاة وبر درہا پردہہا است فروہشتہ وعند راس الصراط داع وبر سر راہ شخصی ہست کہ خواندہ است مردم را یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست
روید بر راہ ولا تعوجوا وکج نروید وفوق ذلک داع وبالای آن خوانندہ دیگر ہست یدعو میخواند مردم را کلما ھم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب ہرگاہ کہ قصد میکند بندۂ
از بندگان کہ بکشاید دری را از آن درہا وبردارد پردہ را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحہ وای بر تو مکشا این در را فانک ان تفتحہ تلجہ پس بدرستی کہ اگر بکشائی تو آن در را میدرآئی
در او واگر میدرآئی بعذاب الیم مبتلی میگردی ثم فسرہ پس بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط ھو الاسلام پس خبر داد وگفت کہ راہ مستقیم
طریق اسلام است کہ بدان راہ بہشت جاودان میرسند وان الابواب المفتحة محارم اللہ وخبر داد کہ درہای کشادہ کہ پردہہا بر آن فروہشتہ افعالی است کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالی
آنہا را بر بندگان وان الستور المرخاة حدود اللہ وبیان کرد کہ پردہہای فروہشتہ حدہای خداست کہ میان بندہ ومحارم بستہ است کہ از آنہا نگذرد وفاصلہ باز دارندہ است بندہ را
از آن وآن عبارت است از احکام وی سبحانہ وان الداعی علی راس الصراط ھو القرآن وبیان کرد کہ مراد بداعی کہ بر سر راہ است قرآن است کہ میخواند مردم را براہ راست
وان الداعی من فوقہ وآنکہ خواندہ است بالای قرآن ھو واعظ اللہ فی قلب کل مؤمن آن پند دہندہ از جانب خدا است در دل ہر مؤمن وطیبی آن را تفسیر بلمۂ ملک کردہ کہ الہام خیر
میکند وتا این نباشد قرآن سود نمیدہد کار قرآن آنست کہ راہ مینماید ونشانہای راہ بیان میکند اما قبول افتادن آن وپند پذیرفتن بدان ورفتن براہ ورسیدن بمقصود بتوفیق الہی و
ہدایت وست کہ بندہ را بدان الہام میکند ودر دل وی پیدا آرد رزقنا اللہ رواہ رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان وروایت
کرد آن را احمد در مسند خود وبیہقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون وتشدید واو بن سمعان بکسر سین وفتح آن صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنہ وہمچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انہ ذکر اخصر منہ ولیکن اینست کہ ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصرتر از آنچہ روایت کردہ اند احمد وبیہقی وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال من کان مستنا
کسی کہ میخواہد رود در راہ راست را فلیستن بمن قد مات پس باید کہ برود در راہ راہ واقتدا کند بکسانیکہ بتحقیق از عالم گذشتہ اند فان الحی لا تؤمن علیہ الفتنة پس بدرستیکہ زندگان ایمن کردہ
نمیشود بر ایشان از فتنہ وابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت ونصیحت کرد ومراد بمردہہا صحابہ را داشت وبزندگان اہل زمان خود را جز صحابہ چنانکہ گفت اولئک
اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ھذہ الامة آن مردہہا یاران محمد اند کہ بودند فاضلتر از ہر کہ جز ایشانست درین امت ابرھا قلوبا ونیکترین امت از روی دلہا
واعمقہا علما ودورانداشتہ تر از روی علم واقلہا تکلفا وکمتر از روی تکلف وتصنع وریا ومراعات رسوم وعادات کہ متعارف است میان مردم وتکلف آن را بر خود نہند وتکلف در
لغت بخود گرفتن کاری بی فرمودہ رنج بر خود نہادن وتکلف پیش آیندہ بکاری کہ فزون باشد از حاجت وبیرون از طاقت اختارھم اللہ لصحبة نبیہ ولاقامة دینہ برگزیدہ است ایشان را
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم وبرای برداشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت واکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامۂ خلائق ایشان را برگزید ویاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق واخیار امت بودہ اند وجواہر نفوس ایشان برای انعکاس انوار ہدایت وایمان قابل تر ولائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید الزمہم
کلمة التقوی وکانوا احق بہا واہلہا وبودند سزاوارتر ولائق تر بکلمۂ تقوی ومستحق تر مر آن را ودر آثار آمدہ است کہ پروردگار تعالی نظر کرد در تمامۂ دلہای بندگان ویافت دل محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم روشن تر وپاک تر پس نہاد نور نبوت را در آن ویافت دلہای صحابہ را صاف تر ولائق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را واین خود ظاہر است چنانکہ ہیچ عاقل
نپسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند ومریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ورضی اللہ عنہم وعمرہا در سایۂ تربیت او بودہ وخدمت کردہ باشند وہنوز پاک وصاف نشدہ وبدرجۂ کمال
نرسیدہ باشند مریدان مشائخ را ببینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد ومنافقان خود بعد از نزول
سورۂ توبہ متعین شدہ واز میان مخلصان جدا گشتہ وفضیحت ورسوا شدہ بودند نعوذ باللہ من سوء الاعتقاد فاعرفوا لہم فضلہم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را واتبعوھم
علی اثرھم وپیروی کنید ایشان را وبروید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقہم وسیرھم وچنگ در زنید بآنچہ توانید از خوہا وروشہای ایشان فانہم کانوا علی
الھدی المستقیم پس بدرستیکہ بودند ایشان بر راہ راست در غایت راستی سبحان اللہ ابن مسعود با آن بزرگی وعلو شان در دین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق وی فرمود

در نیست لامتی را رضی شدم برای امت خود بدانچه راضی شد آن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافیة رواه رزین وعن
جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة نسخه از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول الله
هذه نسخة من التوراة این نسخه ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت ووجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتغیر وحال آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل پس گفت ابو بکر عمر را گریند ترا زنان گریه
کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب الایمان گذشت ما تری ما بوجه رسول الله نمی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی
وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه از روی
اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا بآنکه وی پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که وی
دین ما است وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدا که تعالی
ذات محمد در دست قدرت او است لو بدا لکم موسی اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر فاتبعتموه وترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل هر آئینه
گمراه میشوید و دور میافتید از راه راست ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر میبود موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا رواه الدارمی و
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لاینسخ کلام الله کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را وکلام الله ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا وکلام الله ینسخ
بعضه بعضا و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای صلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این
مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب
و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ بحدیث کتاب جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد بوده
باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن بدرستی
که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را اینچه منسوخ گردانید آن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد آنرا هر چهار قسم مذکور درست گردد
و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود و صحابیست نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت
و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله فرض فرائض بدرستیکه خدای تعالی فرض گردانید بعض اشیا را که فرائض است فلا تضیعوها پس ضائع نگردانید فرض را وحرم حرمات فلا تنتهکوها
و حرام گردانید بعض چیزها را پس نشکنید حرمت آنرا و مبالغه نکنید در پاره کردن حرمت آن وحد حدودا فلا تعتدوها و بست حدها را پس نگذرید و تجاوز نکنید از آنها
و سکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را بی آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نبود بلکه رحمت کرد و آسان ساخت
کار بر شما فلا تبحثوا عنها پس کاوش مکنید و مپرسید آنها را روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی دارقطن محله ایست از بغداد دارقطنی نسبت باو است
تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک کتاب العلم مراد علم دین است که متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوف است معرفت کتاب و سنت
بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها هم علم معاملت است و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق و صدق و مجاهدت
در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل
بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است
و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بر تفاوت مراتب و درجات آن الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة برسانید از جانب من دین و شریعت را اگر
چه آیتی باشد ظاهر از آیت آیات قرآن است ولیکن دلالت برسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشهور است و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هر گاه
امر کرده شده باشیم برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید است فائده مشعر بفیده او علامت است بر علم معنی که مراد داشته شده است
معان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگر چه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث بتبلیغ آن
بود که قرآن احتیاج بتبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایت کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یعنی مراد
آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقة ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که مگر
متحیر اند شما در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت میزنید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد و بیان فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان
بشنوید و بیان تحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ است باکی نیست و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقائع عجیبه هست که میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند

ساہل رود و نیز علم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب وسعتی دارد و بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا و من کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار و هر که دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ
بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جملهٔ کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بکفر داده
کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطا است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع رواه البخاری وعن سمرة
بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره که دو صحابی مشهوراند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث
یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان است در حکم ایشان است زیرا که چون اعانت
کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و روز آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در
عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود و ظن بکذب کافیست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک
نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نبود و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن
حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت است و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میگشاید دیدهٔ
بصیرت او را تا ادراک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام علیه و انما انا قاسم والله یعطی
و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر که میخواهد و هر چه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازهٔ استعداد جوهر و
شرف ذات چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز
آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از
اخیار قبائل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسند میکرد بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده
و افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن
در بوتهٔ مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت منور گشت و بهمان استعداد جوهر ذات و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد قول
وی که فرمود اذا فقهوا وقتی که فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و
کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل بیت حافظ علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که نیست
ادب لائق خدمت نبود رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی
و نیک بودی در این دو کس بودی و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عبارتست از تمنی زوال
نعمت غیر است جائز نبود و از حسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس باآنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است
که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس که مانند رجل آتاه الله مالا اول مردی است که داده او را خدای تعالی مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی
آنمرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده حق احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و هلکه بفتحتین ای اهلاکه و تعبیر باهلاک اشارت است
بکمال جود یعنی مالی بمیل دارد از آن چیزی را در حق و مرضیات و رجل آتاه الله الحکمة و مردیست دیگر که داده او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت فهو یقضی
بها و یعلمها پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور
شدند و تورپشتی گفته که روایت اول اوثق است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه
عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و زکاة و جز آن الا من ثلثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکی صدقه روان که بعد
وی ثابت و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید او علم ینتفع به یا علمی که نفع گرفته
میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استنساخ نیز والله اعلم او ولد صالح یدعو له یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود
آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا کسیکه بردارد و آسایش
دهد و دور کرداند اندوهی از اندوههای دنیا چنانکه کسی را کرب و مصیبت اکراه کرده باشد نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة دور کرداند
خدای تعالی از آنکس اندوهی از اندوههای آنحضرت ومن یسر علی معسر و کسیکه آسان کرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و

ادای آن حاجت آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او را است از وی بخشد و بخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة آسان کرداند بر وی
خدای تعالی در دنیا و آخرت ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة وکسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی
او را در دنیا و آخرت والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب
نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما و کسی که برود راهی را لاجل طلب میکند در وی علمی از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم
باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا الی الجنة آسان کرداند خدای تعالی آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در
بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند
واختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد باشد یا غیر مسجد ویتدارسونه بینهم و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق
معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست بضم و درست بکسر در اصل بمعنی یا صحت آید پس تغییر یافته بیکدیگر قومی به تلاوت و در بحث
قرآن در جای نشینند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل شهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا
و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه
در کتاب فضائل القرآن بیاید وغشیتهم الرحمة و بپوشد و در میگیرد ایشان را رحمت وحفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان وذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان خود و الزام حجت بر ملائکه که در شان
بعضی ایشان طعن میکردند بیت بنزم وصل خودم خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه و کسی که پس اندازد او را
عمل او پیش نیارد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بر وی روز قیامت از جهت عدم
ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردی است که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمته پس بشناساند الله تعالی آن مرد را
نعمت خود را که بر وی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع واول صحیح تر است بحسب روایت فعرفها پس بشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس گوید
وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم
در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت لان یقال جریء ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و نام و آوازه
خود تا گفته شود فلان دلیر است فقد قیل پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو عوض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود فرشتگان را
بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ ورجل تعلم العلم و دیگر مردی که آموخت علم را و علمه و آموزانید آنرا
وقرأ القرآن و خواند قرآن را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس شناسد وی آن نعمتها را اینجا نعم بلفظ جمع آمده و همچنین
در ما بعد قال فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکرگذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن میگوید آن مرد آموختم علم را و
آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن را قال کذبت میگوید وی تعالی کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا گویند مردم
که تو عالمی وقرأت القرآن لیقال انک قاری و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده شود
بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش ورجل وسع الله علیه و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی را و
واعطاه من اصناف المال و داده است او را از گونه گونهای مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها
لک میگوید آن مرد نگذاشتم هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمهٔ ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین رسوا کردن بیشتر و درازتر است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمیستاند علم را در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی
اتخذ الناس رؤسا جهالا میگیرند مردم سران قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسا بفتح
همزه و مد بر وزن فضلاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا واضلوا پس هم خود گمراه میشوند
وهم دیگران را گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف
رؤیت مشرف نشده و گفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه در وی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن بآنکس شقیق از ایشان است و بوده وی رضی الله عنه مخصوص با بن مسعود و از کبار اصحاب

انشاءالله تعالی

وی قال گفت شقیق کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد الله بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مرا و را
مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم هر آئینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود اما انه
یمنعنی من ذلک آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز انی اکره ان املکم این که من ناخوش دارم که ملول کردانم شما را وانی اتخولکم بالموعظة و بدرستیکه
من گاه گاه در مییابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول الله چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را به موعظت مخافة
السآمة علینا از جهت ترس ملامت بر ما متفق علیه و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد است و تعهد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت
کردن است چنانچه گویند فلان تعهد حال فلان میکند و تخونا بنون بجای لام نیز خوانده اند بتخول و تخون هر دو بیک معنی است و بعض تحولنا بجای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب
شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند و روایت مشهور و معتبر که در صحاح آمده تخولنا است بخای معجمه و لام وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا تکلم بکلمة اعادها
ثلثا روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میگفت سخنی باز میگردانید آنرا سه بار حتی تفهم عنه تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا
این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام آن سخن و احتمال ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است متقرر مشهور میان جمهور آنست که افاده دوام
استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن است چه در بسیاری
از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر واذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قومی پس سلام میکرد
بر ایشان سلم علیهم ثلثا سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را با حادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس
این حدیث را در توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و در درون طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس
و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و در درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار
هم نطلبیدند باید برگشت و سلوک آنحضرت همین است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دیگر است و ابی مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نامش
عقبة بن عمرو الانصاری نیز مشهور و بزرگ است قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن مرد انه ابدع بی بدرستیکه باز مانده شتر من
از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از سیر بجهت سستی یا کرانی بار فاحملنی پس سوار گردان مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست نزد من
شتر یا چیزی که شتر بدان توان خرید و کرایه کرد فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انا ادله علی من یحمله من راه مینمایم او را بر کسی که سوار کند او را و بدهد او را شتری فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر خیری پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت بر خیر در حکم خیر است و چون دلالت
متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود
و موصوف بحسن صورت و سیرت و محامد صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فجاءه قوم عراة پس آمدند
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گروهی برهنه تن مجتابی النمار او العباء پوشنده نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب می پوشند او العباء شک راوی است
که النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نوعی از گلیم است متقلدی السیوف شمشیرها در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند و میگوید بل کلهم
من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول الله پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لما رأی بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و فاقه
بیت من زبینوائی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد فدخل پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه ثم خرج پس بر آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت فامر بلالا
فاذن واقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر را آرد پس اذان گفت و تکبیر آورد بلال فصلی پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این
آیت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری که بیافرید شما را از یک ذات الی آخر
الآیة تا آخر آیت که آخرش اینست ان الله کان علیکم رقیبا بدرستیکه هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است والآیة التی فی الحشر و
خواند آیت دیگر را که در سوره حشر است و در وی تنبیه کرد بر تصدق و خیرات و آن آیت اینست که اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد بپرهیزید خدا را و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر کفته اند که بمعنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تصدق کند مرد
من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره از دینار خود و از درهم خود و از جامه خود و از پیمانه گندم خود و از پیمانه خرمای خود هر چه یابد و هر چه از دست آید حتی قال ولو بشق تمرة
تا آنکه فرمود تصدق کند اگر چه نیمه خرما باشد قال گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی که کاد کفه تعجز عنها نزدیک بود
که کف دست وی بر نتواند داشت آنرا بل قد عجزت بلکه تحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات حتی رأیت
کومین من طعام و ثیاب تا آنکه دیدم من دو توده انبوه را در جامها و کوم بفتح کاف و ضم آن نیز آمده توده از طعام و جامها بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز حتی رأیت وجه رسول الله
تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم یتهلل میدرخشد و روشن میکرد از خوشحالی کانه مذهبة گویا که روی مبارک او زر اندود است این لفظ را دو نوع

ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم ها و بنون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند یکی شکافی در کوهی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن تیل نگاه دارند و مقصود
تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و بسوی وجه
دیگر بضم میم و سکون دال معجمه و فتح ها بعد از وی تای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آزاد و معنی گفته یکی نقرهٔ زر اندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق
آن دوم جسم زر اندود و تشبیه اد روی مبارک را در حسن و نورانیت مذهب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای بیان فضل مردی که اول آورد صورا و بعد از وی دیگران
متابعت او کردند من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روشن نیک ادر مردم فله اجرها واجر من عمل بها من بعده پس مر او راست ثواب آن سنت
که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن فی الاسلام سنة سیئة وکسیکه بنهاد
و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بر وی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی
آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل
زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که بنهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصهٔ کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه وسنذکر حدیث معاویة وزود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را
که اولش اینست لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب این الامة که آخرین ابواب این کتاب است الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت
جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پای تخت ملک شام است
بنای دمشاق بن کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نه آمده ام از جهت حاجتی
دیگر قال فانی سمعت رسول الله گفت ابو الدرداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من سلک طریقا یطلب فیه علما کسیکه برود در راهی که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستیکه فرشتگان
هر آینه مینهند بازوی خود را بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گستردن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود
در طلب علم که طریق وصول بقرب حقتعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم و مطابق رضای حق است و یمکن که مراد بوضع اجنحه بازماندن است از طیران و فرود آمدن برای
استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن شعر بدان است معانی وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات
ومن فی الارض و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز والحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان
در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است ولیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه وارد شده است بهم یمطرون و بهم یرزقون
و سبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالی هر صنفی مر طالب علم را
استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میکرد دارد و بایشان و از این حدیث معلوم میکرد که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمانها و اوراء انشاء الله تعالی وهو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد
کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی میرسد و در گرفته است و چون فائدهٔ علم متعدی است و هم
عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائدهٔ وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است نیز
مناسب است اگر گویند که عالم بعبادت نخواهد بود و عالم بعمل با فضل نه و همچنین عبادت بعلم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جواب آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض
و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم تعلیم و تصنیف و جز آن نماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فائدهٔ
نشر علم که اشتغال آن در دین اکثر و اوفر و نفع آن بخلائق اعم و شامل است لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستیکه علما وارثان
پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند
بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را وانما ورثوا العلم و نگذاشته اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبی تمام از این سعادت یا مراد آنست
که آنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نگردد بادنی از آن رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر و نام
برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری نیز آن را در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده همان
حدیث است که آمده در طلب آن آمده بود یا توطیه و تمهید است که در مدح طلاب آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم وعن ابی امامة الباهلی قال
ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابیست و منسوب است بباهل ابن اعصر که جد کلان او است ذکر کرده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر
عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی که کدام از ایشان افضل است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیا و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است
ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ (وملائکته)
خود وحتی الحوت و تا ماهی در آب لیصلون علی معلم الناس الخیر هر آینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است باینکه
مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی ورواه الدارمی عن
مکحول مرسلا و روایت کرد دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و افقه اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال
ولم یذکر رجلان و ذکر کرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد و قال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد
کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را انما یخشی الله من عباده العلماء میترسند خدا را از بندگان وی مگر علما و سرد الحدیث الی آخره و ذکر کرد دارمی
این حدیث را تا آخرش وعن ابی سعید الخدری از مشاهیر صحابه است پدر او مالک بن سنان است فقیه نبیل کثیر حدیث است و از علما و فضلا و عقلا است و از اصحاب شجره است اول مشاهد او خندق است مشهور
شده بکنیت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته و علم از من اخذ کرده اید تابعان
و پیروانند وان رجالا یأتونکم من اقطار الارض و بدرستیکه مردان خواهند آمد شما را از اطراف زمین عرب و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین
اگر ... فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الایة ناطق بدانست فاذا اتوکم پس چون بیایند مر شما را فاستوصوا بهم خیرا پس بکنید بایشان نیکی او تعلیم کنید ایشان را علم دین و
تحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة الحکمة ضالة الحکیم و در روایتی
ضالة المؤمن سخن یا سخن علم و حکمت گم شده حکیم است یا گم شده مسلمان است فحیث وجدها فهو احق بها پس هر جا که یافت وی آنرا پس آن حکیم سزاوار تر است بآن چنانکه کسی گم شده خود را
در دست هر که یابد میگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن حق بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند که مرد دنی فقیر و حقیر میگوید بعض بزرگان گفته اند که اگر کسی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از بنده خود بشنود
و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسی که اهل او است و فقیه تر از وست چنانکه گم شده یابنده را سبیل او (هرکه)
آنست که تفحص کند و بصاحبش برساند و آنکه منع علم از مستعد و اهل آن جائز نباشد چنانکه گم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از اهل آن جائز نیست اعطای آن بنا اهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده
بیت بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راه زن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عموما همه کس را باید
باید کرد و حقائق و دقائق چند با اهل آن در میان باید نهاد و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانیکه در انکار و تردد بهانه طلبانند و در جواب حال سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را
قدس سره گفتند که دو کس از تو بیک مسئله پرسند هر یکی را جواب دیگر گوئی و باید که جواب آن یک مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم این باشد رواه الترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است
و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان (ابن عباس)
من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مرد دینی است که داده شده است در افهم در دین و فطن مدارک و موارد آن پس وی مرد دینی است که عارف است بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواطر
و تسویلات وی و اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تفاصیل آن از ما یجوز و ما لا یجوز است پس لابد بپرهیز خواهد بود از وقوع در محرمات و قلیل آنکه در استخفاف معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبد
که بسا در درجه او است در دین و سعی رواه الترمذی وابن ماجة وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم
طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه رح علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم درینجا علمی است که ضروری وقت مسلمانان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت صانع و صفات وی و علم بنبوت رسول
صلی الله علیه وسلم و بانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده و دانستن آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر
پیش از آن بمرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوئی است واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفاصیل
آنست و هر طائفه حمل علم کرده که مخصوص است و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد وواضع العلم عند غیر اهله
و نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب همچو در گردن اندازنده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابن
ماجه وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر را طلب العلم فریضة علی کل مسلم وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف و گفت
بیهقی این حدیثی است که متنش مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف است وقد روی من اوجه کلها ضعیف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدد و کلها
ضعیف اما شک نیست که چون طرق متعدده روایت کرده شده است بعض ببعض قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است در اینجا
باید نگریست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق دو خصلت اند که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقه فی الدین
یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه است پس آن را استعاره کردند برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام
دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانان را بجانب این دو صفت باشد و تغلیظ و تشدید است بر آنانکه بخلاف این دو صفت باشند رواه الترمذی و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور است وعن انس قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مر گناهان گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود چه هم
پیش ازین کرده است از گناهان اکثر و امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانکه در وضو و نماز و امثال آن لا درج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز چنین باشد والله اعلم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داود الراوی یضعف ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داود که نام وی نفیع بن الحارث است از اهل کوفه قاضی
همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داود صاحب سنن است که از ثقات و کبار محدثین است وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه سیر نگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه الجنة تا آنکه باشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم
میباشد و برکت آن در بهشت میرود و درین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم با ایمان میرود ان شاء الله تعالی و بقصد دریافتن این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود
حصول مرتبه اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت است هر که مشغول است بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه کسی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثم کتمه پس بپوشد آن علم را الجم یوم القیمة بلجام من نار لگام کرده میشود در دهان او از
آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رواه احمد وابو داود والترمذی ورواه ابن
ماجة عن انس وعن کعب بن مالک صحابی مشهور است از شعرای اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان او لیماری به السفهاء
یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند با جاهلان و بی خردان را و در شک اندازد ایشان را او یصرف به وجوه الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود و حاصل کند مال و جاه و صرف کند آنرا در کار از ایشان
دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار هر که علم را از برای حصول این اغراض طلب دارد در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبی از رباء و داعیه نفس باشد معذور است و احتراز از آن
در حکم نامقدور و این حکم ندارد چنانکه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که متضمن حکمتست حادث گرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی
بوجود آرد که تا بی تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد و زن آفریده که بی اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود
آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده گردد از آن نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند بمعنی دارد و نسأل الله العافیة رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن
عمر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی در رضای
او تعالی است یا بچه توجه آنچه وجه الله توان اراده نمود از امنیت که آنرا در طلب متاع دنیا محتقر گردانند بیت یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آنست که اگر علمی باشد
غیر از علوم دین و آنرا وسیله دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمه و مکروهه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معما و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من
دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضی نقل کرده و علما نیز نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا نیاموزد آن علم را مگر از برای آنکه برسد
بسبب و وسیله این علم متاعی را از دنیا این اتحاد دلالت است بر آنکه حرمان از ثواب و سعادت آنکسی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا و اگر مشوب و مخلوط بر آن باشد که نیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر اندازه
آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و رمزی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب داده شده است قدریه لم یجد عرف الجنة یوم القیمة نیابد آنکس بوی بهشت را روز قیامت نابیغی
یعنی ریحها تفسیر عرف است که بفتح عین و سکون را بمعنی بوی خوش آمده و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نبینند
و ابتداء به بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بینند که از در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و وحشت آن مقام و موقف راحت یابند
و دلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین بوی خوش محروم باشد و مقابله بحال او صعبت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا نضر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوبی روی و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر
و علو منزلت او و زیادت بهجت و سرور است در دنیا و آخرت میفرماید نضارت دهاد خدای تعالی بنده را که سمع مقالتی شنید کلام مرا فحفظها پس یاد گرفت آنرا ووعاها و گرد آورد و نگاه داشت
آنرا و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و مذاکره و اداها و بگذارد آنرا و برسانید یعنی بمردم همچنانکه شنید چنانکه امانت بصاحبش رسانند فرب حامل فقه غیر فقیه پس بسا بردارنده فقه یعنی
دارنده آنرا که غیر فقیه است و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و بسا بردارنده فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر است از وی پس باید چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند
مراد از آن بفهمد که این رسانده و تفهیم است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آن است که جائز است از کسی که عارف است باوضاع کلمات
و خواص تراکیب و علل و دقائق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع
نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب سته و غیرها بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است ثلاث لا یغل علیهن قلب مسلم سه خصلت است که کینه و عداوت نمیکند یا خیانت
نورزد دل مسلمان در حالی که برین سه خصلت است لا یغل را بچند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول
نیز بمعنی خیانت و این را زیاده تحقیق است که در شرح مذکور است آن سه خصلت کدام است یکی اخلاص العمل لله خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بسمعه و ریا نباشد بلکه قطعا ملاحظه
غرض و عوض نبود والنصیحة للمسلمین دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و اعانت کردن ایشان را ولزوم جماعتهم و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن فان دعوتهم واماند

محیط من وراءهم زیراکه دعای مسلمانان احاطه میکند وشامل میگردد کسی راکه در رای ایشانست وراء بالمد بمعنی پس و پیش هر دو آمده واین علت التزام جماعت است ومن بفتح میم وکسر آن هر دو روایت است و وجه ربط
این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبداً آنست که چون ترغیب کرد در اداء آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مسلمانان و لزوم
جماعت مسلمانان نبود اداء مذکور حصول نگیرد و اتمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود و اداء همین کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود ورواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجة
والدارمی عن زید بن ثابت وروایت کرده اند آنرا این پنج کس از زید بن ثابت الا ان الترمذی وابا داؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخر را
که ثلث لا یغل علیهن الی آخره است وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع
منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه کناد خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برساند آنرا همچنانکه شنیده آنرا فرب مبلغ اوعی له من سامع پس بسا کسیکه رسانیده شده بوی
حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده ما آل معنی این حدیث همه مضمون حدیث سابق است با اندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است رواه الترمذی وابن ماجة ورواه الدارمی
عن ابی الدرداء وگفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرضی و فائده نبودی جز امیدواری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم بپرهیزید حدیث کردن از من مگر چیزیرا که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من است تا در ورطه
دروغ بر بستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بربندد بر من عمدا و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش و در شرح این کلام در فصل اول
در حدیث اول گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم یذکر و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود ناآنکه مستند بنقل خود داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را
از آتش دوزخ وفی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب
بضم جیم وضم دال وفتح دال نیز آمده نام ابو ذر غفاری است ولیکن غالب کردی کنیت اوست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است جندب بن عبد الله بجلی از صحابیست که حسن بصری و
محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است وگفته اند مشهور آنست که وی علقمی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قسری است تا درین حدیث کدام یکی از این مراد است فالله
اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس بتحقیق
خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و ثواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد در حکم خطا دارد و این بعکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند بر صواب است یعنی بنیل اجر و ثواب و کلام در تحقیق
تفصیلی دارد در مجمل آن تفسیر است و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است این معنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد
و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم رواه الترمذی وابوداؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و
مد و فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد بمراء درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه احمد وابوداؤد
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما
یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند در آن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند بدین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض یعنی پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند
که این آیت مخالف آن آیتست و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمیز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود وانما نزل کتاب الله
یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا الا که تصدیق میکند بعض او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه میدانید از کتاب خدا
و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان کنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه نمیدانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بدانندهٔ او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد
عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد وابن ماجة وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف فرود آورده
شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که بدین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست
اکثر بر آنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش
آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند و همچنین میخواندند
تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که بدین باب بامر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع
کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات که چیزی اندک و متفق شدند بر آن صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء
سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در این لغت متقرر بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعض گویند که مراد بحروف سبع قراءات
سبعه است که همه متواتره و ثابت اند بی شبهه و برخی احکام قسم آنیست از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل است

ازامر و نوع قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است
و عرب هفت را باینمعنی استعمال میکنند زیرا که این عددیست که قاعدهٔ زمان و مکان برآنست کذا قالوا والله اعلم لکل آیة منها ظهر و بطن هر آیتی از آن حروف سبعه که قرآن بر آن نزل است
و در بعض نسخ لکل آیة منه و این ظاهرتر است و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی هر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان میفهمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی بر آن مطلع اند
یا مراد بظاهر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینماید آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بروایت است و تاویل آنچه متعلق بدرایت است و بعض گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و ببطن
عمل کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و ببطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار ولکل حد مطلع بضم میم و فتح طای
مشدد جای بلند که بر آن برآیند و بر پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یک از ظهر و بطن را حدی و نهایتی است و هر حد و نهایت را مقامی است که بترقی و صعود در آن مقام
اطلاع واقع میشود در آن حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و علمیکه بظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع
ظاهر و عمل بمقتضای آن تا تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک
ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکی از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر هر حکم و مانند آن حدود
و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و علما را در آن طبقات منازل و مقامات است بعضا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی
و انجح است والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة علم اصول دین و شریعت سه است
آیة محکمة یکی آیتی که محکم است اشارت بکتاب الله و تخصیص بآیت محکمه بجهت آن است که آن ام الکتاب و اصل او است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هر چه جز او است از متشابهات
محمول بر آنست و علومیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان او سنة قائمة یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن او فریضة عادلة یا فریضه ایست که مثل و عدل
کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس وما کان سوی ذلک فهو فضل و هر چه که هست از مواد علوم جز این پس آن
فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در مالایعنی و آنچه خیر نیست در وی فضول کسی که مشغول باشد بمالایعنی بیت هر چه قال الله و نه
قال الرسول فضله باشد فضل میخوان ای فضول رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن عوف بن مالك الاشجعی صحابیست اول مشاهد او خیبر است و بود با وی رایت اشجع
روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان است و قصه مشتق است
از آن و قاص کسیکه قصه را بر وجهی که هست گوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آمده قاص واعظ را گویند و مراد اینجا اینمعنی است میفرماید که قصه نمیخواند و وعظ نمیگوید الا امیر
که حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشانرا از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند او مامور یا کسی که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس
حکم او حکم امیر است او مختال یا مردی متکبر متعجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوا ریا میکند و تصدر میجوید و مختال اینجا بمعجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض
این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و در این جا است در قصص و وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود گوید پیدا کند از میان علما
کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و از اینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و ارشاد
و هدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جایز نبود چنانکه مشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضی از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است که مفوض است بامام و هر که
نائب او باشد رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده وفی روایته او مراء و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی ریا ورزنده بدل
لفظ او مختال که در روایت ابو داؤد واقع شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم کسی که فتوی دهد بی علم کان اثمه علی من افتاه
باشد گناه بر گردن کسی که استفتا نمود و پرسید از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است او شده اما اگر عمدا با وجود مردی دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس برین هر جا افتا بمعنی استفتا
باشد و این بتقدیری است که افتا اول بلفظ معلوم باشد و او را بلفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است او را و باینمعنی ظاهر
تر است ومن اشار علی اخیه و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با وی و مصلحت طلبیده بامر یعلم ان الرشد فی غیره بکاری که میداند که صلاح کار وی در خلاف آن کار است
فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است باینمعنی وارد رواه ابو داؤد وعن معاویة قال ان النبی گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم نهی عن الاغلوطات نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی را بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار
فضیلت خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا کردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد
چنانکه دیگری او را در مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جایز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس هارون رشید
کرد والله اعلم رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن بیاموزید فرائض و قرآن را وعلموا الناس
و بیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین چون در مقابلهٔ قرآن واقع شده

وبعض

مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع شده است وبعضی از فوائض علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله گفت ابو درداء بودیم

ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم خود را بسوی آسمان وتیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس

وحی آمد با قرب اجل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس پس گفت این وقت آن است که در ربوده شود در وی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا

منه علی شیء تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابی هریره بطریق روایت واین عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه قال قال رسول الله — لویشید ۴

صلی الله علیه وسلم ولیکن چون راوی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وی باین لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد ومقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود یوشک

ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر وطول سفر یطلبون العلم در حالیکه طلب میکنند علم را فلا یجدون

احدا اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ یکی را دانا تر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه و مذکور است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن

انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک وشیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد الرزاق ومانند این

سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار ومشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحق بن موسی گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان

بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد وشنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود واز علما وزهاد وقت — مدینه ۴

خود بود واز اولاد عمر بن الخطاب واسمه عبد العزیز بن عبد الله ونام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی وعبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک گفت وحی

بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت ونام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است وکلام درینجا در شرح بطول وتفصیل ذکر کرده ایم وپوشیده نماند که در تعیین و

تشخیص مراد از عالم مدینه یقین احتمال تنگ است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته وچون امام مالک در زمان خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود وباین بلده طیبه خصوصیتی وارتباط

وملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بر وی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی وپس وپیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما ومجتهدان وامامان بوده اند که خارج از حد عد وحصر باشند

وظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر ومقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد وکذا قیل واین قول انسب است بصواب

والله اعلم وعنه وهم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم واعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است واعلم بلفظ ماضی از اعلام نخوانده عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم این حدیث است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستیکه خدای عز وجل یبعث می انگیزد و پیدا میکند لهذه الامة برای نفع این امت وتقویت — وتایشید

دین وی علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو میکرداند وتازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داود بدانکه اکثر مردم از این حدیث

چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید ونصرت دین وترویج وتقویت سنت وقلع وقمع بدعت ونشر علم واعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده

که در مائة اولی فلان بود ودر مائة دوم فلان وبعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد وبر جمع ونیز مخصوص نیست بعلما وفقها بلکه

شامل است ملوک وامرا وقواد واصحاب حدیث وزهاد وعباد وعلمای نحو وارباب سیر وتواریخ واغنیا واسخیا که اموال بر شیار از علما وصلحا ومصارف خیر صرف کنند وباعث ترویج وتقویت دین گردند

وجمیع طوائف که بوجود ایشان قوتی وکمالی در رواجی در دین پیدا آید انتهی واگر عموم بلاد ودیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعه پیدا شوند باین صفت دور نباشد

والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بضم عین وسکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از قضاعه قال قال رسول الله گفت

ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند ویاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب وسنت را من کل خلف عدوله

از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند ومی اندازند از علم تغییر از حد درگذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل

حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین ودور میکنند دروغ بستن اهل بطلان را وانتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود از شعری یا قولی واینجا کنایت از — بدروغ ۳

کذب است وتاویل الجاهلین ودور میکنند تاویل جاهلان را که بعلم ودانش آیات واحادیث را تاویل کنند واز ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت کرد این

حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت است از مجهولان وکثیر الغرائب ومردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است

وما مون لیکن مدلس بود ومات سنة ست وتسعین ومائة عن معاذ بن رفاعه در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است وصحیح معان بن رفاعه بنون مکان فا و در وی نیز اختلاف است بعض او را ثقه

گویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه ومعان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بود که

اصل کتاب درینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول او العذری وسند کحدیث جابر و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی

السؤال یعنی شفای جهل ودرماندگی سخن پرسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت وحال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند وقوی وتازه گرداند بآن علم دین اسلام را

نه برای آنکه حاصل کند مال وجاه دنیا ولذات وشهوات نفسانی را فبینه وبین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او ومیان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت و

این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ولهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا وهم از حسن است بطریق ارسال قال

سئل رسول الله کفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی
المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض را ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم والاخر یصوم النهار ویقوم اللیل ومرد
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالم است کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم آن
ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی از این دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی
المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی مرد عالم که صفتش این است که نماز فرض را میگذارد پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار ویقوم
ثواب این
اللیل بر این مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی و
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و تفطن است
در آن ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیازمندی آورده شود بوی فائده رساند مردم را وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیازی شود از وی بی نیاز کرداند خود را از ایشان
رواه رزین حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نکرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نکردد مطلقا و ترک افادهٔ علم نکند بلکه اگر
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افادهٔ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نمایند بی نیاز کردد از ایشان
بسطامه
و مشغول کردد بعبادت مولی و بخدمت علم از کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولی ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی
کفت هیچکس نماند اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری کفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات
سنه سبع ومائة ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که کفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان
ابیت فمرتین و اگر ابا می آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بر آن میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار فان اکثرت فثلث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت
از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را ولا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را از این قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق در آن مطلوب است ولا الفینک
تاتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم و نیابم من ترا بر این حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ کوئی
فتقطع علیهم حدیثهم پس سببی بر ایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آن کردد که ملول کردانی ایشان را ولکن انصت و لیکن خاموش نشین فاذا امروک پس وقتی که بفرمایند
والتماس نمایند از تو حدیث را فحدثهم وهم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد
قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید که بحکم بشریت که نشستن از آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و هیبت دین نماند یا ربکه مصلحت
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان را از آن سخن باز دارد و نظر بمصلحت وقت باید کماشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن
روز کار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظر السجع من الدعاء و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب فوات خشوع و تضرع کردد فاجتنبه پس پرهیز کن
و یکسو شو از آن فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من دریافته ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلک نمیکردند سجع را
در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیهٔ ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة
بثای مثلثه بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابیست اسلام آورده در هنگامیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوک میکرد و از اهل صفه بود و نزول میکرد به بصره بعد از آن بشام رفت
و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض کفته اند نود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را
وتعلیم
پس دریابد آنرا کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی اجر طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تدریس که بکند آنرا
خواهد کرد یا ثواب عمل که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم ثابت
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن شرط یاری است در طلب مردن مقصود جامی از طلبم گفته که چیست
مقصود او همین که دهم جان در این طلب رواه الدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته
بعد موته بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه ونشره علمی است که دانست آنرا و پراکنده ساخت آنرا و در بعض
نسخ علمه بتشدید آمده و بر این وجه ونشره تفسیر و بیان او است یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت او است وولدا صالحا ترکه و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود او مصحفا ورثه
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود او مسجدا بناه یا مسجدی که برآورد او را او بیتا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا
کرد آنرا او نهرا اجراه یا جوئی که روان ساخت آنرا او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته یا صدقه که بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود و حیات
خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن که برآورد و در این ابحاث تاکیدیا
این متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان کفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقهٔ جاریه کردد

واگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقهٔ جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد هم داخل صدقه است رواه ابن ماجة
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
ان الله عز وجل اوحی الیّ انه من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکه برود راهی او پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت له طریق
الجنة آسان گردانم برای او راه بهشت را ومن سلبت کریمتیه وهرکه بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را اثبته علیهما الجنة جزا و ثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را
کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم افتاده وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة و زیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه
بسیار بود وملاک الدین الورع وقوام و نظام کارخانهٔ دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب
از شبهه و باصطلاح بعض تقوی کاملتر و تمام‌تر است از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی است رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال تدارس
من العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک ساعت از شب بهتر است از زنده گردانیدن تمام شب و نماز
گذاردن در آن احیای لیل و معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را گویا که شبی که در وی برنخیزند و نماز نکنند در آن مرده است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میگردد دیگر زنده
گردانیدن نفس خود را چه خفته و بیکار در حکم مرده است رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله روایت است از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم مر بمجلسین فی مسجده گذشت بر دو مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعهٔ دیگر بمذاکرهٔ علم
فقال کلاهما علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو ایشان ثابت و قائم‌اند بر نیکی و کار نیک میکنند واحدهما افضل من صاحبه ولیکن یکی از آن
دو اهل مجلس فاضل‌تر و بهتر از یکدیگر است اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند
از وی حصول مقصود و مدعای خود را حصول مدعای ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعهم و اگر میخواهد منع میکند
و نمیدهد واما هؤلاء فیتعلمون الفقه او العلم ویعلمون الجاهل واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکرهٔ علم اند پس می‌آموزند فقه را یا علم را شک از راوی است و می‌آموزانند جاهل را
فائدهٔ ایشان نقد است و متعدی بغیر فهم افضل پس ایشان فاضل‌ترند از جماعهٔ اول وانما بعثت معلما و فرمود من که آنچه مبعوث شده‌ام و فرستاده نشده‌ام مگر آموزانندهٔ علم و تعلیم کننده ازینجا
فجلس فیهم پس بنشست در میان این قوم که مذاکرهٔ علم میکردند بالاتر از این چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم با ایشان بنشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایان ازین
معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغه الرجل کان فقیها پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبهٔ علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان
بیابد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها کسیکه یاد گیرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته‌اند
که مراد بمقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده بعثه الله فقیها برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرهٔ فقها و کنت
له یوم القیمة شافعا وشهیدا و باشم من او را روز قیامت شفاعت کننده مرگناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف
کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته‌اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این
علم شریف بدان توفیق یافته تمام آن اربعین است وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا آیا میدانید که کیست
بیشتر و رسنده‌تر از روی جود و کرم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الله اجود جودا
خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجوده من بعدی و جوادترین نوع انسان
و در بعض نسخ اجود هم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا
وحده می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال امة واحدة شک راوی است که بجای امیرا وحده است واحدة گفت یعنی تن تنها
مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که انَّ اِبْرَاهِیْمَ کَانَ اُمَّةً مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی العلم یکی حریص در علم
لا یشبع منه سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند تشنه‌تر میگردد ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد از آن روی البیهقی
الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال و گفت بیهقی که قال الامام
احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرده هذا متن مشهور فیما بین الناس متن این حدیث مشهور است
میان مردم ولیس له اسناد صحیح و نیست او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته این حدیث ضعیف است و لیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت
پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آن را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده‌اند وعن عون بن عون تابعی زاهد عابد فقیه ثقة روایت

بحکمه

میکند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابوحنیفه قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا
دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا و لا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی
خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس بنهایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ پس خواند عبد الله مناسب برای تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این آیت را کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی قال قال گفت عون گفت عبد الله الآخر یعنی للجانب دیگر که رضای حق است زیادت در حق
علما این آیت است انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواه الدارمی وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اناسا من امتی بدرستیکه بعضی مردمان از امت من سیتفقهون فی الدین نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند
در دین و یقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان و نعتزلهم
بدیننا و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود ولا یکون ذلک و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را
کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختیست خاردار که میوه ندارد کذلک لا یجتنی من قربهم الا یعنی حاصل کرده نمیشود از قرب
امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان و تعبیر از آن کوتاه است یعنی با حذف مستثنی مفهوم میکرد و مستثنی را حذف کرد و تعریض تمام قال محمد بن الصباح کأنه یعنی الخطایا گفت محمد
بن الصباح که شیخ بخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد است ثقة از موالی مصنف سنن گویا میخواهد آنحضرت مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن
اشارت است بآن که زبان در صحبت ایشان چنان و چندان است که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لو ان اهل العلم صانوا
العلم اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را و وضعوه عند اهله و مینهادند علم را نزد اهل آن و قابل آن لسادوا به اهل زمانهم هر آینه مهتر شدندی
بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاهدارد علم نیز عزت او را نگاهدارد و لکنهم بذلوه لاهل الدنیا و لیکن اهل علم در باختند علم را برای اهل دنیا و نگاه نداشتند از ایشان لینالوا
به من دنیاهم تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان فهانوا علیهم پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه و سلم یقول
میگفت من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کسیکه بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاه الله تعالی هم دنیاه بسنده شود او را خدای تعالی
مقصود دنیای او را و من تشعبت به الهموم احوال الدنیا و کسیکه متفرق و پریشان گردانند او را قصدهای او که احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال الله فی ای اودیتها
هلک باک و پروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد آنکس رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم
تا آخره و رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله و روایت کرد آن را بیهقی از ابن عمر از قول وی من جعل الهموم الی آخره و اول حدیث را روایت نکرد وعن الاعمش
ابو محمد سلیمان الاسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قراءت بود یکهزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که فوت نشده از وی
تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین و مات سنة ثمان و اربعین و مائة و در وی تشیع بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفته اند قال قال رسول الله
گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آفة العلم النسیان آفت علم فراموشی است و این در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم
آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من آله وفضل الله لا
یعطی العاصی و اضاعته ان تحدث به غیر اهله و ضایع و هلاک گردانیدن علم این است که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اهل علم و قابل آن رواه الدارمی مرسلا وعن سفیان
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لکعب روایت است از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند و رسوخ
یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند که
عمل میکنند بآنچه علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه چیز بیرون کشید نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید
علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا گفته اند الطمع یسیر الاسود ذبابا طمع شیر را از کنس میسازد و با طمع گرگ حق گفتن دشوار است مثنوی طمع بند و دفتر حکمت
بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگوی طمع را سه حرف است هر سه تهی ازان نیست مر مطمعان را بهی منقولست از شیخ ابوالعباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادم و از مردی که میشناخت بنصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین رواه الدارمی
وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را و عبد الله بن بسر را دیده و از انس شنیده ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته میتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابیست عن ابیه قال سأل رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم عن الشر از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم چنانکه دیگر
معنی موافق تر است بجواب و در مراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر نیز آید میگویند فلان شر الناس و میگویند اشر الناس که در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی نیکی و نیک و نیکوتر می آید
حدیث ناطق و معنی خیر است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تسألونی عن الشر مپرسید مرا از شر و سلونی عن الخیر و بپرسید مرا از خیر یقولها ثلاثا گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بد و نشان دادن بطائفهٔ مخصوص بدی بخاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس آنگاه کرد
مدح ایشان و تدارک و تلافی آن کراهت نمود ثم قال یشیر فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء دانا و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند و ان خیر الخیر خیار العلماء و بدرستیکه بهترین
نیکان نیکان علما اند زیراکه علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان بخلق تیشیر سرایت میکند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال ان من شر
الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدرستیکه از جملهٔ بدترین نزد خدا از روی قدر و مرتبه بروز قیامت عالم لا ینتفع بعلمه عالمی است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل
نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا ترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده در وی بصیغهٔ مجهول است البته رواه الدارمی وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنیده از عمر و
علی و شنیده از وی شعبی و غیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آنرا و هدم
بمعنی شکستن و پست نمودن آید و اینمعنی نیز مناسب است قال قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او و
جدال المنافق بالکتاب و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه بشبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوای شهوت خود و جبر کردن دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه
الدارمی وعن الحسن قال العلم علمان روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب پس یکی علمی است که در دل است فذلک العلم النافع
پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیهٔ ماثوره وعلم علی اللسان و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرد در دل و نورانی نساخت
دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد
داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چه ابدان کار نکردید و از اینجا گفته میشود وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان افتاد رواه الدارمی
و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و یکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگسترد و فراخ کرد آنرا
در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک
حقایق اشیا و شیخ امام ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت ثابت در آن زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی
نمائه امور نیک و بد و سفید از آن مشابه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از آن علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است
که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور
اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت آن و است و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و با جمله
علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجهٔ عمل است و اول را علم وراثت و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعاءین دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده و
وعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف یا باعتبار احتواء و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم
اما یکی از آن دو وعای علم پس پراکنده کرده ام آنرا در میان شما و اما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم و اما علم دیگر اگر پراکنده کنم آنرا و ظاهر کردانم بریده میشود این بلعوم
بضم با و سکون لام و ضم عین راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری و گفته اند که با اول مراد علم احکام و اخلاق است که مشترک است
میان خاص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما باصطلاح اهل عرفان
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بدست بعضی از بچگان قریش خواهد بود و ابو هریره
میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را بنام نام و یا مراد احادیث است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی از آن اخبار میگفت و لذا نگاه
آن بصریح نمیرسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت کودکان اشارت میکرد بامارت
یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و برفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود
حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان نبود بیشک در دائرهٔ علم و دین انچنین علما امت پس مکابره است
و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد هر ظاهری را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد
بود که مراد بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون فهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در فهم و انکار آن و در حکم ظاهر معذور
هم باشند و معنی از قطع و اظهار آن از جهت باشد نه بسبب مخالفت او مر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است و لیکن در حدیث ابی هریره اشارت
بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجه دو قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگر اکابر از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان آنرا حکم کردن بقبل ادخال او بعید نیست

این نحو دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم
یعلمه فلیقل الله اعلم و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بآن بدانید فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکه از جمله علم و دانش آنست
این که بگوئی تو مر چیزیرا که نمی دانی الله اعلم چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست نوعی از علم است واین است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه
گفته است خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدی و نیستم
من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزیرا که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا سیدا نامند وامر رسانیدن آن میکنند میکنم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از
اشیای غامضه که فهم ما بآن نرسد ودعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقولست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه وفاکهة وابا پرسیدند که معنی اب
چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود و بل هذا الا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در صدد دریافت آن تکلف و ما لا یعنی است
وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است در علم و ورع و تعبیر خواب آیتی بود و چیزهای غرائب از وی درین باب منقول است قال ان هذا العلم
دین این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است فانظروا عمن تاخذون دینکم پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست باهتمام و احتیاط
در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند
رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست و میان نام پدر او واو را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفته اند بیش
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند
که عمل بدان دارند ثابت و راست باستید و براه راست بروید فقد سبقتم سبقا بعیدا پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم است مراد آنست
که دریافته اند اهل اسلام و صحابه رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیزیرا و هر که بعد از ایشان بیاید اگرچه عمل کند مثل عمل ایشان
نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغه مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شما را و پیش دستی بردند بر شما آنها که متصف بودند و هستند باستقامت
و سلوک طریق مستقیم وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست را و میگذارید راه راست را هر آینه بتحقیق گمراه شوید گمراه
شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب
الحزن پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه گرد ناآورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
وما جب الحزن و چیست جب حزن و چه مراد است از آن قال واد فی جهنم فرمود وادی است در دوزخ که یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة پناه میجوید از آن دوزخ
هر روز چهارصد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است
بزبان و پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قیل گفتند صحابه یا رسول الله ومن یدخلها و کیست که در آید آن وادی را قال القراء
المراؤن باعمالهم فرمود می در آیند او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قراء عالمان و متعبدان نیز اطلاق میابد چه علم از قرآن حاصل میکردند و عبادت بحکم اوست رواه الترمذی
وکذا ابن ماجة وزاد فیه و زیاد کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام را که وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء و بدرستیکه از جمله دشمن داشته ترین
قاریان بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قال المحاربی
یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنه خمس و تسعین ومائة مراد بامرا جائران و ظالمان اند
و مارو ندگان براه دین و شریعت اعاذنا الله وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان نزدیک است
که بیاید بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوی و عمل از وی نی ولا یبقی من القرآن الا رسمه و باقی نماند از قرآن
مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تدبر و تفکر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن مساجدهم عامرة مسجدهای ایشان آبادان است که در می آیند در وی
از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود وهی خراب من الهدی و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت و علم و عبادت علماؤهم شر من تحت ادیم السماء
دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان روی وی است و ظاهر آن من عندهم تخرج الفتنة از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین باعانت
ظالمان و ستمکاران وفیهم تعود و باز هم در ایشان باز میگردد بسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی همان
ظالم را بروی بگمارد تا دمار از روزگارش برآرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکنند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء و مات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت
زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزیرا از فتنه و ابتلا فقال پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم و آن فتنه
و ابتلا در وقت فوت علم است و انعدام قلت گفتم یا رسول الله وکیف یذهب العلم و چگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن و حال آنکه ما میخوانیم قرآن را و میدانیم احکام آنرا

پسران خود را و بفرزند ایشان ابناؤهم و پسران ایشان ابناؤنا پسران ما پسران خود را الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود فقال ثکلتک امک زیاد گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة بدرستیکه تو دم من هر آئینه گمان می بردم ترا دانا تر و فهیم تر مردی در مدینه
عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی گمان بردی که قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست اولیس هذه الیهود و
النصاری یقرؤن التورية والانجیل آیا نیستند این جماعه یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کنند
ایشان را از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة روایت کرد این حدیث را
باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی از ابی امامه
وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا
مردم را تعلموا الفرائض وعلموها الناس بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض و بیاموزانید آنرا مردم را تعلموا القرآن وعلموه الناس بیاموزید قرآن را و بیاموزانید
آنرا مردم را فانی امرؤ مقبوض زیرا که بدرستی من مردی ام که قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن والعلم سینقبض
و علم زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد ویظهر الفتن و پیدا میشوند فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن حتی یختلف
اثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرض چه جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا
کند حق را از باطل رواه الدارمی والدارقطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به
حال علمی که نفع گرفته نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله چو حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آنرا کتاب الطهارة طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی است ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا اسم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفایی هست در شرح آنرا ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت
از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود و مشهور همین است و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آید
کذا قیل الفصل الاول عن ابی مالك الاشعری صحابی مشهور است عم ابو موسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان
طهارت نیمه ایمان است این مبالغه است در بیان بلندی قدر طهارت که بمرتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا مناسبت آن بنصف ایمان چون شد که ایمان پاک میشد گناهان را که پیشتر از آن کرده همچنین
وضو پاک میشد گناهان را ولیکن ایمان پاک میشد همه صغائر و کبائر را و وضو پاک میشد مگر صغائر را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعض
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو او است مبالغه و اگر شطر بمعنی جزو داشتند لفظ نصف آن ایمان
گفتند گویا بمعنی ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور تخلیه است و این همه بر تقدیری
که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات او است و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان بر این تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد ولیکن این نیز مبالغه است
گویا که داخل است در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد که ترازو را پر سازد و سبحان الله
والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض واین دو کلمه پر میکند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک از راوی است که تملآن گفت بلفظ تثنیه
یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلام اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجهش آنست که سبحان الله اعتراف است
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنها است چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و
نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و پر است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شهود
ذات و صفات و اسمای الهی که افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آنرا اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی
اندک پذیر و بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمانها و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید ولیکن چون این آسمان و زمین امری معین
مکشوف است ذکر کرد آنرا و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و ظهور معارف و یا روشن کننده روی است بظهور سیمای
صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب
ظهور نور او است روز قیامت که روان میگردد پیش روی وی و جانب راست مؤمنان مصلی چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم والصدقة برهان و مال بدرویش
دادن برای خدا دلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است بر طالب جسد او بر آنکه آن قرضی است که داده است بخدا و ذی تعالی
والصبر ضیاء و شکیبائی نمودن از معصیت خدای و پای داری بر طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب روشنائی کامل است چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا
در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرموده وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که مدار کار عبادت بر تمام صبر

صبر هست در تمام طاعات و عبادات از اقسام صبر اند محتمل است که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمهٔ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ مراد داشته اند والقرآن حجة
لك او عليك و قرآن دلیل است بر سود تو و مدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه نداشتی کل الناس یغدو
همه آدمیان بامداد میکنند هر یکی از ایشان و غدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب فبائع نفسه پس فروشنده و صرف کننده است ذات خود در کاری که متوجه است بآن فمعتقها
او موبقها پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گرداننده و مهیا گرداننده است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه در وی آرنده است اگر
آن کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطهٔ عذاب افکند بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری رواه مسلم وفی روایة و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که ولا اله الا الله والله اکبر تملآن ما بین السماء والارض اینچنین گفته است
صاحب مصابیح و تمام میگوید لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین نیافته ام این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولا فی الجامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده ولکن ذکرها الدارمی ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله
والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملآن ما بین السموات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را
در فصل اول درست نباشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات
آیا راه ننمایم شما را بر عملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزی را چنانکه اثر و نشان آن
نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است قالوا بلی گفتند صحابه بلی راه بنما ما را آن عملها
یا رسول الله قال فرمود آن عملها اینست اسباغ الوضوء علی المکاره بتمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آب آنها را در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب
چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا وکثرة الخطا الی المساجد و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجد چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد رفتن بوقار و آهستگی
باشد که سبب بسیاری گامهاست وانتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد
و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد فذلکم الرباط پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن
و ربط تن اسپان و دلهای خود در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شایسته نشستن در سرحد هست در مقابل شیطان و لشکر او است تا دخل نکند و تواند که اشارت بتمام اعمال ثلثه باشد که
مذکور شدند زیرا که اینها می بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را وفی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم
الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین مکرر گردانید این لفظ را دو بار بجهت تاکید تقریر رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا و در روایت ترمذی سه بار مکرر
گردانید و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد دو سه بار مکرر گردانید و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک که آورد دو بار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضا فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن
خرجت خطایاه من جسده می برآید گناهان او از تمام تن او حتی تخرج من تحت اظفاره تا آنکه می برآید گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضا العبد المسلم چون وضو میکند بندهٔ مسلمان او المؤمن شک راوی است فغسل
وجهه پس میشوید روی خود را خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه به دو چشم خود یعنی گناه چشم
مع الماء همراه آب او مع آخر قطر الماء یا گفت بیرون می آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمدهٔ گناهان وی اگر آن بچشم است
تخصیص بآن کرد فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می آید
هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطرهٔ از قطرهای آب فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه
مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب حتی یخرج نقیا من الذنوب
تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم
تحضره صلوة مکتوبة نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فیحسن وضوءها پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن و
خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بسجده گاه دارد و تمام همت و حضور بر آن کار دارد و بجز آن مشغول
نباشد و ببدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نبندد و بعضی بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در
تفسیر قوله سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون گفته اند که خائف و متذلل باشند و نظر را بسجده گاه لازم دارند و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی می برد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل
وی هر آینه خشوع میکرد اعضای او و بعضی گفته اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار و رکوعها و نیک کند رکوع نماز را

تخصیص رکوع کرد بسجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مستقدمه سجود است و نیز رکوع سخت تر است که مصلی خود را گرفته استاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در
نماز یهود و نصاری رکوع نباشد الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب یعنی هیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و هیئت مگر آنکه باشد این صفت این نماز پوشنده و محو کننده مر چیزرا
که پیش از این کرده است از گناهان مالم یؤت کبیرة مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ مالم یأت نوشته یعنی تا نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر
تر است و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را وذلک الدهر کله و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون
زمانی ندارد رواه مسلم وعنه انه توضأ و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد فافرغ علی یدیه ثلثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار ثم تمضمض
واستنثر پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بفشاند بینی را استنثار بثای مثلثه بمعنی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد
ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثم غسل یده الیسری الی المرفق
ثلثا پس بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ثم مسح براسه پس مسح کرد بسر خود و مسح کرد ایندو دست بر سر ثم غسل رجله الیمنی ثلثا پس بشست پای راست خود را
سه بار ثم الیسری ثلثا پس بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید ثم قال رأیت رسول الله پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست ثم قال من توضأ وضوئی هذا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوی من که اینست
ثم یصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل اینست و اکثر شمرده است فاضل باشد لا یحدث نفسه فیهما بشیء در حالیکه حکایت نکند نفس خود را در این دو
رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آنرا دفع کند و قرار نگیرد و از حضور باز ندارد و زیان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد یا سنت راتبه نیز
کفایت است و نیت این نماز تحیت الوضو باشد و وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو
معنی ندارد اما مسجد بملاحظه عظمت و مشاهده روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد بجای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی متفق علیه واللفظ للبخاری وعن عقبة بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است والی بود در مصر از جانب معاویه
بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و در مصر بمرد سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی
کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ نیست هیچ مسلمانی که وضو سازد
فیحسن وضوءه پس نیک سازد وضوی خود را ثم یقوم فیصلی رکعتین پس برخیزد پس بگذارد دو رکعت مقبل علیهما بقلبه ووجهه در حالیکه وی پیش آینده و رو
نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و بروی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب ظاهر تر است الا وجبت له الجنة مگر واجب کرده و لازم افضل الهی تعالی
بهشت رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ نیست از شما هیچ یکی که وضو کند فیبلغ او
فیسبغ الوضوء پس برساند بنهایت یا تمام و کامل کند وضو را و این شک راوی است ثم یقول پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و
فی روایة و در روایتی چنین آمده که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة
مگر گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است یدخل من ایها شاء در آید از هر در این درها که خواهد بجهت تمامه بهشتها را یکی اعتبار کرده و هر یکی از آنها را در گفت و گاهی هر کدام
بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم هکذا رواه مسلم فی صحیحه همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود والحمیدی فی افراد مسلم همچنین روایت کرد آنرا حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست وکذا همچنین روایت کرد ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما
رویناه و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را وزاد الترمذی و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محی السنة فی الصحاح وحدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث
اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره و حدیث اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد که پیش از کلمه ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر
کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان بیاید آورد و ابن الجزری
در حصن حصین بعد از ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و النسائی و الحاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء بدرستیکه امت من خوانده میشوند و خطیر یا بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدد
اسپی که هر چهار دست و پای وی سفید باشد و این استعاره است روز قیامت بوی هم دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا باغر محجل فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل

پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اصابع آن تقصیر
دارند بخلاف غسل اقدام که عادت ریختن آب بسیار است در ان والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه شوید و اطالت تحجیل بآنکه بازوها
تا بالای آن و پاها تا بالای ساق شوید و از ینجا معلوم شود که غره در متوضی مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی غره را ببیاض الوجه والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان است تا آنجا که میرسد آب
وضو و بعضی از حلیه نور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود و ذکر کرده شده است این وجه با آنکه حلیه بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و هیئت است و آنچه بمعنی نور است حلی بفتح حا
و سکون لام و بضم حا و سکون لام و تشدید یا است و جواب داده است که میتوان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه مجاز بود رواه مسلم الفصل الثانی عن ثوبان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا استقامت ورزید در اعمال و بر راه راست روید و میل بچپ و راست مکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون
این امری بود در غایت صعوبت فرمود ولن تحصوا و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بوجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم
و بعضی از اهل اولیا را بقدر و اندازه متابعت و محاذات بحقیقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر تنبیه اینجا سخنی است مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فرمود شیبتنی سورة هود پیر کردانید مرا سوره هود و گفته اند که این اشارت است بامر فاستقم کما امرت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را این امر بجهت امت بود که فرمود و من
تاب معک و لهذا تخصیص بسوره هود کرد والا این امر در سوره شوری نیز آمده و در آنجا ذکر امت نیست و الحق چنین میباید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت و محض
سلامت است که توهم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد ما زاغ البصر و ما طغی فافهم اللهم صل و سلم علیه و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای حق او در جمیع
افعال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمده و خلاصه عبادات است اگر در وی استقامت ورزند و راست بایستند تدارک و تلافی همه تقصیرات کرده باشند و آن نماز است پس فرمود واعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوة و بدانید که بهترین و مقرب ترین عملهای شما نماز است پس نگاه دارید شروط آنرا و رعایت کنید آداب آنرا و ادا کنید حقوق آنرا پس از ان اشارت فرمود بمقدمه
آن که آنرا نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت و لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط نورزد در رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد و
بجد است که نماز را بوجه کمال ادا کند رواه مالک و احمد و ابن ماجة و الدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضا
علی طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر مراد آن خواهد بود که ورای جزای که متعین است بر فعل زیاده بر آن ده حسنه نیز میلیسند یا
مراد آنست که ده وضو مینویسند هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب است و گفته اند که این مقید است بآنکه
میان آن دو وضو نماز نیز گذارده باشد فرض یا نفل و بعض مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نماز نیز نگذارد بعد از وضوی اول رواه الترمذی الفصل الثالث عن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت و مقدمه در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید کشاده نمیشود و در بهشت
نیز بی نماز در آورده نمیشود و این مبالغه و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت میسر نبود و لهذا تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت و مفتاح
الصلوة الطهور و کلید نماز و مقدمه او طهارت است پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد رواه احمد وعن شبیب بفتح شین معجمه و کسر بای موحده بن ابی
روح بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوة صحیح واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب بیکدیگر صحیح نیست و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را
کنیت شبیب داشته اند و نام پدرش نعیم گفته اند بضم نون بر تقدیر شبیب بر وزن حبیب روایت میکند عن رجل من اصحاب رسول الله از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح گذارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سوره روم را فالتبس علیه پس مشتبه شد قراءت بر وی
و التباس پوشیده شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگذارد و فارغ شد از ان قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومهایی که نماز میگذارند با ما لا یحسنون الطهور
نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آنرا و انما یلبس علینا القرآن اولئک و پوشیده میکنند بر ما قرآنرا آن گروه ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت
که سید رسل صلوات الله و سلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات او ست در قرب حضرت رب العالمین صحبت یکی از آحاد امت که ترک
سنن و بعض آداب وضو کرده که عبادت مقصود نیست متاثر گردد چه جای دیگران که مصاحبت و مخالطت اهل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند رواه النسائی وعن رجل
من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی یدی او فی یده در دست من یا در دست خود شک از راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بکف دست پنج بار یعنی پنج کلمه قال گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نصف میزان است و الحمد لله یملؤه و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را
زیرا که متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود و الحمد لله یملأ المیزان و التکبیر
یملأ ما بین السماء و الارض و الله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است و الصوم نصف الصبر و روزه نصف صبر است و جهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است
بر طاعات و از معاصی و روزه قامع تر است شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده باعتبار شب و روز و در روز

صبر در روزه است پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمان است توجیه این در حدیث اول از باب گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن وعن عبدالله الصنابحی بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد وابو عبدالله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبدالله صنابحی صحابیست وابو عبدالله
صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند خرجت الخطایا من فیه بیرون
می آیند گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی واذا غسل وجهه خرجت
الخطایا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی حتی تخرج من تحت اشفار عینیه تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای رویدن موی در پلک
چشم فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی حتی تخرج من تحت اظفار یدیه تا آنکه
بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو دست وی فاذا مسح براسه خرجت الخطایا من راسه حتی تخرج من اذنیه پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه
بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است ولهذا مسح برای گوش آب جدا نمیگیرند بلکه همان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز
مسح میکنند چنانکه بیاید فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو
پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو همه گناهان پاک میشود ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد ونماز گزاردن
او زیادتی بر پاک شدن از گناهان وسبب میگردد سبب رفع درجات ونافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند وولد ولد را نافله خوانند وتهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده
بر وی فرض بود رواه مالک والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت کند وامر کند شرع را اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم وتثلیث الباء وبکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان وانا ان شاء الله بکم لاحقون وبدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده
وشما را دریابنده ایم وکلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عزوجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد در رسیدن موت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ذکر سابقان کرد واشارت التصور فرمود تقریبا ذکر لاحقان که بعد ازین بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت فرمود وددت انا قد راینا اخواننا دوست میدارم
وآرزو میبرم که کاش من وکسانی که با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد ازین بیایند قالوا اولسنا اخوانک گفتند صحابه که با آنحضرت صلی الله علیه بودند آیا برادر تو نیستیم آنها یا
و ما نیستیم برادران تو یا رسول الله قال انتم اصحابی فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه وبیگاه وخواص درگاه منید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل
واخواننا الذین لم یاتوا بعد وبرادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سؤالی دیگر کردند که بیشک ترا فردای قیامت امت خود را باید شناخت ودریافت تا
شفاعت کنی و امداد واعانت نمائی ایشانرا فقالوا پس گفتند صحابه کیف تعرف من لم یات بعد من امتک چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو ونه دیده تو ایشانرا
یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارایت لو ان رجلا له خیل غر محجلة خبر ده مرا اگر ثابت شود که مردی است که مر او را اسپانند سفید روی سفید دست
وپا بین ظهری خیل دهم بهم میان اسپان یکسر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر الا یعرف خیله آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست وپا اند در میان
اسپان دیگر که سیاه یکرنگ اند قالوا بلی گفتند آری می شناسد یا رسول الله قال فرمود فانهم یاتون غرا محجلین من الوضوء پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت
از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست وپا ومی شناسم ایشانرا باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد امت مرحومه خود را وفرمود
وانا فرطهم علی الحوض ومن سبقت کننده وپیش رونده ام ایشانرا تا کار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشانرا در درگاه عزت ساخته گردانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آب
اسپان از دلو ورسن پاک کرد در چاه وحوض آن راست کند وبهمین مناسبت علی الحوض فرمود ومقصود تهیه جمیع اسباب وآلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء
رواه مسلم وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیمة من نخستین کسی ام که دستوری
داده میشود مرا در سجده روز قیامت وانا اول من یؤذن له ان یرفع راسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مرا که بر دارد سر خود را از سجده وتحقیق این حال در
حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سرای عزت ودرگاه صمدیت باریتعالی در آید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین بسجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار
ای محمد صلی الله علیه وسلم وبخواه ای محبوب من هر چه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هر چه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد وزبان بشفاعت خلائق بگشاید ودر تحت باب
شفاعت بیاید چنانکه فرمود فانظر الی ما بین یدی پس نگاه میکنم بسوی خلقی که ایستاده اند پیش دو دست من یعنی پیش من فاعرف امتی من بین الامم پس میشناسم امت خود را از
میان امتهای دیگر ومن خلفی مثل ذلک ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق وعن یمینی مثل ذلک ومی بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالی مثل ذلک
واز جانب چپ مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فیما بین نوح الی امتک
در میان مدتی مدید که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت او است میان پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت هم غر محجلون من اثر الوضوء امتان من
محجل اند از اثر وضو لیس احد کذلک غیرهم نیست هیچ یکی باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت است

وازینجا لازم نمی آید که دیگرانرا وضو نباشد چنانکه بعض مردم ازینجا فهمیده اند واعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم ومی شناسم ایشانرا یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشانرا نامهٔ
اعمال ایشان بدست راست ایشان واعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم ومی شناسم ایشانرا باین که میروند پیش پیش ایشان فرزندان خود در یشان از ظاهر این حدیث مفهوم میکردد که این دو صفت
نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد ما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح واظهار کرامت ایشانست نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواه احمد باب
ما یوجب الوضوء باب در بیان چیزهائی که واجب میکرداند وضو را وآن چیزها هست که میشکند وضوی سابق را و واجب میکرداند وضوی دیگر را وموجب وضو وسبب آن اگرچه بحقیقت ارادهٔ صلوة است
مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل
صلوة من احدث قبول کرده میشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه بسازد وضو واین در حق کسی است که آب دارد واگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک
واگر آب نیابد ونه خاک وقدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز گذارد از برای نگاهداشت حرمت وقت واگر پیش از یافتن آب وخاک وقدرت بر آن بمیرد
آثم نگردد واگر یافت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال
غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده ومذی بفتح میم وسکون ذال و بکسر ذال معجمه وتشدید یا بیرون آید رطوبتی که در آن مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت
قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته
از وجود دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها واین از کمال حیا وادب حضرت مرتضی است و تنبیه است دانا را در ذکر حکایت شهوت وآنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را ووضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو ودال مهمله بر وزن مذی آن
آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد ومنی اگر بشهوت وجهیدن بیرون آید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت توضؤا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده ورسیده است آنرا آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم این را دو تاویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت است واین را وضوی طعام گویند
دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث
ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آنرا ابو داؤد وغیر
ما جاز ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید قال ان رسول الله گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانه گوسپند را ثم صلی ولم یتوضأ
پس نماز بگذارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس برخاست بنماز
و وضو نکرد و نسخ حدیث او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است آنرا آتش صحیح ترست ومفید است تاخر ترک وضو را از وضو و ام
حدیث ابن عباس وام سلمه معلوم ومتیقن نیست متفق علیه وعن جابر بن سمرة صحابی است خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابیست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین وقیل
وسبعین ان رجلا سأل رسول الله روایت است از جابر بن سمرة که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ من لحوم الغنم آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت فلا تتوضأ اگر میخواهی وضو بکن واگر میخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد و پرسید انتوضأ من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمهٔ ثلثه این حدیث منسوخ است
یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد واگر گفته شود که بر تقدیر ارادهٔ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست وحال آنکه دسومت که علت مشروعیت او است در هر دو موجود است
گوئیم توانیم که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم قال گفت پرسید آن مرد اصلی فی مرابض الغنم آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان قال نعم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آری بگذار قال اصلی فی مبارك الابل گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نی مگذار و گفته اند که نهی از گذاردن نماز در نشستگاه شتران بجهت نجاست نیست
وعلت کراهت بیم تشویش وقت وفوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران وجنبیدن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند رواه مسلم و در روایتی آمده است که نماز مگذارید در نشستگاه•
شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی هست و نیز آمده که سگ سیاه شیطانست و شتر شیطان ولیکن بگذارید در جای نشست گوسفندان که اینها برکت
و در حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از چارپایهای بهشت اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا
چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی یعنی پیچش باد و جنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آنست واشارت است که مؤمن را باید که نماز وی وجای آرام وی در مسجد باشد حتی

در نشستگاه

یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی او و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است برآمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و ازینجا معلوم کرده که
اگر کسی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود
رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شرب لبنا نوشید شیر را فمضمض پس آب در دهن کرد وقال
ان له دسما و فرمود بدرستیکه مر شیر را چربی هست که میباید از آن دهان شست و ازینجا معلوم کرده که هرچه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهن باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود
اگرچه مانع قرأت نیاید دهان شستن از آن مستحب است متفق علیه وعن بریدة بضم با و فتح راء و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان را
و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت و او را ساعی جمیلهاست در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر
نیز نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذارد چند نماز و بروایتی پنج نماز
روز فتح بیک وضو ومسح علی خفیه و مسح کرد بر هردو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا پس گفت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه بتحقیق کردی تو امروز
چیزی را که لم تکن تصنعه نبودی تو که میکردی آنرا فقال عمدا صنعته یا عمر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر رواه مسلم بدانکه عادت شریفه آن بود که
برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم جواز چند نماز بیک وضو کرد و بعضی گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بسواک
نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی گفته اند که بحکم نص اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا الآیة وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود پس آن منسوخ گشت و لیکن در فتح الکلام
سورهٔ مائده کلام است والله اعلم وعن سوید بضم سین مهمله و فتح واو بن النعمان بضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از وست از مشاهد
است و از اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است انه خرج مع رسول الله روایت میکند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام خیبر در سال غزوهٔ خیبر حتی اذا کانوا بالصهباء
تا چون بودند و رسیدند بصهباء بفتح مهمله و سکون ها و مد وهی من ادنی خیبر و صهبا نام موضعی است نزدیک خیبر صلی العصر بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را ثم دعا بالازواد
پس طلبید توشها را که همراه بود فلم یوت الا بالسویق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثری پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فاکل رسول الله پس بخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و
اکلنا و خوردیم ما نیز ثم قام الی المغرب پس برخاست بنماز مغرب فمضمض و مضمضنا پس مضمضه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مضمضه کردیم ما نیز ثم صلی ولم یتوضأ پس نماز بگذارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز نکردیم پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح نیست وضو واجب در این صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی یافتن یعنی از خروج ریح از شکم و در حاشیه نوشته است که نزد امام احمد
بخروج ریح از قبل نیز وضو می‌شکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل و اجمع کتب مذهب ایشان است یافته نشد والله اعلم رواه احمد والترمذی وعن علی رضی الله عنه قال روایت است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه که گفت سألت النبی پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن المذی از حکم مذی فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل جواب داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است از
مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نپرسیده بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجود اشتباه میان مذی و منی آنرا نیز ذکر کرد و پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود بپرسد پس
مقداد فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید پس اسناد سؤال اینجا بخود مجاز است یا قضیه متعدد بود والله اعلم رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مفتاح الصلوة الطهور کلید از کشادن باب نماز و در آمدن در ان بی آن میسر نگردد طهارت است وتحریمها التکبیر و چیزیکه حرام میکرد در مبادی هر کاری که غیر نماز است تکبیر است
تکبیر تحریمه که میگویند باین معنی است چنانکه برای حج احرام می بندند و بعضی چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میکرد وتحلیلها التسلیم و چیزی که بآن از نماز بر آیند و آنچه حرام گردانیده شده بود
بدان حلال گردد سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام برآید هرچه حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که ظاهر دلالت دارد که تحلیل
بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد و فرض آنکه بی
او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز فرمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی رواه روایت کرد این حدیث را
ابوداؤد والترمذی والدارمی از ابی هریره رض ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید و روایت کرد ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز وعن علی بن طلق
بفتح طا و سکون لام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ طلق بن علی است و آن
وی خود حدیث دیگر در همین فصل آورده است اذا فسا احدکم چون کند کسی از شما یعنی بی وضو شد بسبب آمدن بادی از راه معتاد فلیتوضأ پس باید که وضو کند ولا تأتوا النساء
فی اعجازهن و میائید زنان را بجماع مکنید ایشانرا در دبرهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر است چون ذکر کرد فسا را که خارج است از دبر و شکننده است
طهارت را ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن بر آن چون یا تعذر پلیدی مانع از تقرب جناب الٰهی است حال بر آن بیاده چه خواهد بود رواه
الترمذی وابو داؤد وعن معاویة بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه نیست هر دو چشم که بند سر دبر و کاو بکسر او
بند سر مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بندی است بر دبر او و بیرون نمی آید از وی بادی و چون بخفت بند
از آن کشاده میشود و بیرون می آید از وی بادی چنانکه فرمود فاذا نامت العین استطلق الوکاء پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر و از اینجا است که خواب تکیه

زده ناقض وضوست که سبب استرخای بر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان بند سرین هر دو چشم است فمن نام فلیتوضأ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رواه ابو داؤد وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد این حکم بوجوب وضو مر نائم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس از جهت حدیثی که بصحت رسیده است از انس قال کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار میبردند گزاردن نماز عشا را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسهم تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینهای ایشان ثم یصلون ولا یتوضؤن پس نماز میگزاردند و وضو نمیکردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نباشد و از این حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر هیأتی که مقعد در آن متمکن باشد بقیاس آن یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داؤد والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل مگر آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون بجای این عبارت که ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا بدرستیکه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا که بدرستی که شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست میگردد بندهای او و چون سست شد بندها بیرون می آید چیزی از شکم او رواه الترمذی وابو داؤد وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادرزاده ورقه بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو اسم است ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه فقال وهل هو الا بضعة منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضوست بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس فرج بباطن کف بی حائل ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانچه متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن طلق از پدرش که در متن مذکور شده و شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آمده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم النخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام محی السنة هذا منسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابو هریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابو هریرة عن رسول الله و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود ولیس بینه وبینها شیء در حالیکه نیست درمیان ذکر و دست وی چیزی حائل فلیتوضأ پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن بسرة و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره حکم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را مراسیل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تاخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است وعن عائشة رضی الله عنها

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه عائشه رض گفت كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم احيانا كه بوس ميكرد بعضى از زنان خود را از حديث ترمذى معلوم ميگردد
كه اين كنايت از خود داشت ثم يصلي ولا يتوضأ پس نماز ميگزارد و وضو نميكرد رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة اين مسئله نيز مختلف فيه است ميان حنفيه وائمه
ديگر كه آيا سودن بدست زن را ناقض وضواست يا نه ائمه ثلثه ميگويند ناقض است بشهوت يا بي شهوت زن اجنبي باشد يا نه بتفصيلي كه در كتب ايشان مسطور است ونزد شافعي مس امرأة اجنبي بشرط
آنكه هر دو كبير باشند نه صغير ناقض است ونزد ما ناقض نيست تمسك ايشان بآيت قرآن است كه اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ اما نزد ما مراد بلمس اينجا جماع است چنانكه در كتب تفسير معلوم شده است
ودليل ما حديث عائشه است كه در صحيحين آمده كه گفت كه در نماز شب كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميخواست مي بودم من در خواب ومي بود هر دو پاي من در سجده گاه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم پس چون بسجده ميرفت غمز ميكرد پاهاي مرا ومي كشيدم من پاها را وچون بر ميخاست باز دراز ميكردم پاها را باز غمز ميكرد ولابد در غمز كردن مساس واقع ميشد پس مس كردن
امرأة ناقض نباشد واين حديث عائشه كه مذكور شد از عروه از عائشه است وليكن شافعيه در اين حديث سخن دارند چنانكه مؤلف گفت كه وقال الترمذي لا يصح عند
اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة يعني اسناد اين حديث كه عروه از عائشه روايت كرده است صحيح نيست زيراكه در وي روايت حبيب بن ثابت است از عروه وحبيب
بن ثابت سماع از عروه ندارد وظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنكه عروه از عائشه سماع ندارد واين غلط است زيراكه سماع عروه از عائشه مشهور وثابت ومتحقق است واين معنى
بنظر در عبارت ترمذي در جامع وي ظاهر گردد چنانكه در شرح نقل كرده ايم واين حديث را ابراهيم تيمي نيز از زهاد وعلما وثقات تابعين است از عائشه روايت كرده است ودر آن
نيز ترمذي طعن كرده چنانكه گفت وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها وليس بصحيح نيست اسناد ابراهيم تيمي از عائشه وقال ابو داؤد هذا مرسل وابراهيم التيمي لم
يسمع عن عائشة وابو داؤد نيز گفته كه اين حديث مرسل است بجهت آنكه ابراهيم تيمي از عائشه روايت كرده ووي از عائشه سماع ندارد وجواب از اين كلام آنست كه حديث مرسل
نزد ما مقبول ومعتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلك في موضعه وعن ابن عباس قال اكل رسول الله ابن عباس گفت خورد پيغمبر خدا صلى الله عليه و
سلم كتفا گوشت شانه را ثم مسح يده بمسح بكسر ميم وسكون سين كان تحته پس ماليد وپاك كرد دست خود را بپلاسي كه بود در زير پاي وي ثم قام فصلى پس برخاست پس گزارد
نماز را پس معلوم شد كه وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود ونيز از اينجا معلوم شد كه شستن دست ودهان اگرچه چربي وآلودگي در طعام نباشد لازم نيست ومسح بكسر ميم پلاس و
پلاس نيز فارسي معرب است بمعنى گليم رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ام سلمة انها قالت قربت الى النبي صلى الله عليه وسلم جنبا مشويا فاكل منه
ثم قام الى الصلوة ولم يتوضأ ام سلمه گفت نزديك گردانيدم بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم پهلوي بريان كرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوي نماز ووضو نكرد
رواه احمد الفصل الثالث عن ابي رافع مولاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب آمد بر وي كنيت قبطي بود ونخست غلام عباس رضي الله عنه بود
پس بخشيد بآنحضرت صلى الله عليه وسلم وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را حاضر شد احد را ومشاهد ديگر را كه بعد از او است قال اشهد
لقد كنت اشوي لرسول الله صلى الله عليه وسلم بطن الشاة روايت است از ابي رافع كه گفت گواهي ميدهم بتحقيق بودم من كه بريان ميساختم براي آنحضرت صلى الله عليه وسلم
شكم گوسفند را يعني آنچه در شكم باشد از دل وجگر وجز آن ثم صلى ولم يتوضأ پس ميخورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم شكم گوسفند را ونماز ميگزارد ووضو نميكرد رواه مسلم وعنه
قال اهديت له شاة وهم از ابي رافع است كه گفت بهديه فرستاده شد مر او را گوسفندي فجعلها في القدر پس كردانيد ابو رافع آن گوسفند را در ديگ تا بپزد فدخل رسول الله
پس درآمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال ما هذا يا ابا رافع پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چيست اين كه در ديگ است اي ابا رافع فقال شاة اهديت لنا پس گفت
ابو رافع اين گوشت گوسفندي است كه بهديه فرستاده شده است براي ما يا رسول الله فطبختها في القدر پس پختم آن را در اين ديگ قال ناولني الذراع يا ابا رافع گفت
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم اي ابا رافع وآنحضرت صلى الله عليه وسلم را گوشت ذراع خوش مي آمد بجهت آنكه زود پخته ونرم ميگشت فناولته الذراع ابو رافع
ميگويد پس دادم آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ذراع ثم قال ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع ديگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع ديگر ثم قال
ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع ديگر فقال پس گفت ابو رافع يا رسول الله انما للشاة ذراعان نمي باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع وهر دو داده شد ديگر از كجا دهم
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما انك لو سكت لناولتني ذراعا فذراعا ما سكت آگاه باش اگر تو خاموش مي ماندي
ونمي گفتي كه گوسفند را جز دو ذراع نميباشد هر آينه ميدادي تو مرا ذراعي بعد ذراعي مادام كه خاموش ميبودي يعني ميدادي ذراع هرچند مي طلبيدم بطريق معجزه گويا كه در ظهور چيزي از عالم غيب
بطريق خرق عادت مشروط است كه از آن انكار نكنند وترددي راه ندهند تا خللي در ماده يقين نيفتد والله اعلم ثم دعا بماء پس طلبيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آب فمضمض فاه پس مضمضه كرد دهان
مبارك خود را وغسل اطراف اصابعه وبشست كرانهاي انگشتان خود را از اينجا معلوم ميشود كه در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نيست شستن همان قدر كه چرب باشد كفايت است
ثم قام فصلى پس برخاست آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گزارد نماز ثم عاد اليهم فوجد عندهم لحما باردا پس باز گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوي اهل وعيال ابي رافع پس يافت نزد
ايشان گوشت سرد را فاكل ثم دخل المسجد فصلى ولم يمس ماء پس بخورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن گوشت سرد را پس درآمد مسجد را پس گزارد نماز را ومساس نكرد آب را رواه احمد روايت كرد
اين حديث را احمد از ابي رافع ورواه الدارمي عن ابي عبيد وروايت كرد آن را دارمي از ابي عبيد الا انه لم يذكر ثم دعا بماء الى آخره مگر آنست كه ذكر نكرد دارمي اين عبارت را كه ثم دعا تا آخر
آن وعن انس بن مالك قال كنت انا وابي وابو طلحة جلوسا گفت انس بودم من وابي بن كعب وابو طلحه نشسته در جايي جمع حاضر است فاكلنا لحما وخبزا پس خورديم ما گوشت ونان را

ثم دعوت بوضوء پس طلبیدم من آب وضو را فقالا لم تتوضأ پس گفتند آن دو کس چرا وضو طلب میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا پس گفتم من وضو میکنیم از جهت این طعام که خوردیم ما فقالا
انتوضأ من الطیبات پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منک وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس مراد بوضو که در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن است یا اخبار است از نسخ رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة
الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده و مس کردن مرد زن را بدست خود من الملامسة از جمله ملامسة است یعنی آنکه ذکر کرده است آن را حق تعالی در قرآن مجید
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ و ایجاب وضو کرده بدان بعد از ان بیان کرد آن را بقول خود ومن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء و کسیکه بوسه کند زن خود را یا مساس کند
او را بدست خود پس واجب است بروی وضو رواه مالک والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من قبلة الرجل امرأته
از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجب است وضو رواه مالک وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ابن عمر گفت که
عمر بن الخطاب میگفت که بوسه کردن از جمله لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته و اینها دلالت دارد
که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما ناکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید
که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده و صدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است و نزد ائمه ثلثه ناقض همان است
که بیرون آید از یکی دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفت رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا راٰه روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دارقطنی و گفت عمر بن عبد العزیز
اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است رضی و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه سبع وخمسین ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان و یزید بن خالد و یزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم باب آداب الخلاء ادب نگاهداشت حد هر چیزی و بعض گفته اند که نگاهداشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و
تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح و مد آبدست جا و در اصل بمعنی جای خالی الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از آن اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب
برای قضای حاجت در اینچنین جای نشینند میفرماید چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی مکنید بسوی
قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا و لیکن روی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینه مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه
جنوبیست و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی و پشت بجانب مغرب یا مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق
و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله یعنی صاحب مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث
نهی از استقبال و استدبار در دشت و جای گشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار کرد بر آورده و خانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای
حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی بر آمدم
بالای خانه حفصه رض که از امهات المؤمنین و دختر عمر بن الخطاب است برای بعض کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی
حاجته قضای حاجت انسانی میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را و روی آرنده شام را و مکه با شام متقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند
پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند روی بشام کرد و پس از این حدیث معلوم کرد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد متفق علیه و بدانکه این مسئله
مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استدبار آن در بول و غائط حرام است چه در صحرا و چه در خانها و نزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و
بهر جانبی جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم رفته اند و بروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است نه در استقبال و شمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار
آورده و نیز گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت و در آنجا فرقی نکرده میان صحرا و خانه و مطلق گفت
و حدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن و پا دراز کردن بآنسو و جواب
از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آن را در نیافته و تعمق
نظر در آن نکرده و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق توان کرد و در شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله روایت است
از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل
القبلة لغائط او بول از روی آوردن ما بقبله برای آبخانه و شاشه وان نستنجی بالیمین و نهی کرد از استنجا کردن ما بدست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی بکلمه

او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت واین نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ و
بجنباند و سر عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول واین قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن
پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از
شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند وان نستنجی باقل
من ثلثة احجار و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن واین مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط
نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر از ان حاصل کرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم
او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و بهر دو سنگ را گرفت و سرگین را بیانداخت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان
باین حدیث مذکور از سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ واین تمسک بتقدیریست
که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث وان نستنجی برجیع او بعظم و نهی کرد از
استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان لسا است که نجاست را دور نکرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که اینها
توشهٔ جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم کردد رواه مسلم وعن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل
الخلاء یقول چون می درآمد آبخانه را میگفت اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث متفق علیه خبث بضم خا و با جمع
خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با
باشد و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید و غایت آنکه هر که
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل میکند و میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن
اماکن بخواند در اوان شروع کردن در ان مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند در بوقت دخول بخواند در دل نه بزبان و هر که منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال مر النبی گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین بدو گور فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انهما لیعذبان بدرستیکه صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی
که ان ایشان بیاور کاری که شاق و دشوار بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیز در دین کاری آسانست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند
در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از ان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت
میان خود و بول و نگاه نمیداشت از ان خود را و احتیاط نمیکرد تا نرسد شاشهٔ بول بوی و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایتی دیگر که مسلم راست چنانکه گفت و فی روایة لمسلم
لا یستنزه من البول و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکی نمیکرد از بول و نمی احتیاط میکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لا یستبرئ نیز آمده از براءت
که نزدیک بمعنی نزاهت است و در روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا و استنتار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت نرم نرم تا قطره از بول که در وی مانده باشد تمام بیرون آید واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة و اما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه رسانیدن و نقل کردن سخن یکی با دیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است
و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جایی که فرموده هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که
سخن چین در بهشت نه در آید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن
قتل حادث کردد و چندین شرها دیگر پیدا آید ثم اخذ جریدة رطبة پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود فشقها بنصفین پس پاره کرد آن شاخ
تر را بدو پاره ثم غرز فی کل قبر واحدة پس بخلانید در هر قبری از ان دو پاره را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن
پاره از شاخ تر در هر قبر فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا کردم این کار را بامید آنکه سبک کردانیده شود عذاب ازین دو قبر
تا آن زمان که تر مانند این دو شاخ پاره و خشک نشوند متفق علیه و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشتن تخفیف عذاب تا مدت رطوبت این شاخها بر چیست بعض
مردم بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشئ در کریمهٔ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ شئ حی است و حیات چوب تا زمانی است
که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شئ را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و تمسک
کنند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمهٔ اهل علم و قدوهٔ شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث
انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواسته در تخفیف عذاب پس قبول
کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمهٔ لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سید انبیا

صلی الله علیه وسلم بیت اگر تو دست بسانی بگور مرده دلان ❊ روان مرده در آید بعیش در بدنش وبعض گویند که علم آن مفوض و موکول است بعلم نبوت تا آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول
از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد بدر آوردن دو جریده در قبر تا شاید که دران جا سری باشد و سبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه چیست
آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایهٔ
ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایهٔ آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان
برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب این معنی است و گفته اند که مراد براه بیشتر راهی است که مسلوک است نه مهجور که بطریق ندرت کسی از انجا میگذرد و نیز گفته اند که مراد راه
مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار رواه مسلم وعن ابی قتادة ابو قتاده بن نعمان ظفری از اهل عقبه و بدر است و تمامهٔ مشاهد را حاضر شده و در روز بدر یا روز انصاریا
احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او افتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود و وی برادر ابو سعید خدری بود از
مادر مات سنه ثلث و عشرین وابو قتادهٔ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله و در حضور وی بدر را اختلاف است و احد را و مشاهدی که بعد از است حاضر
شده مات سنه اربع و خمسین و بعض گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده و همه مشاهد او را حاضر شده و معلوم نشده که در حدیث مراد کدام یکی از این دو است قال
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون بنوشد آب یکی از شما باید که دم نزند در درون
آوند آب بی آنکه جدا گرداند دهان را از آوند تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینداز د و آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت
آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و آب به سه نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء فلا
یمس ذکره بیمینه و چون بیاید یکی از شما در آب خانه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع
از برای طیبات است ولا یتمسح بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه مساس ذکر بیمین لازم آید و نه استنجا بیمین و در استنجا از غائط
امر ظاهر تر است بی اشکال متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر هر که وضو کند باید که استنثار کند یا بی مثلثه
بمعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر و کسیکه استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که بکمتر از سه نکند و کلام درین گذشت و استجمار
استعمال جمار که بمعنی سنگریزه است و مراد بآن استنجا است و بمعنی بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر و بعض این حدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند و سخن در آن در فصل اول
از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در می آمد خلا را پس میداشتم من و پسری دیگر و گفته اند مراد بدان ابن مسعود است که اداوه و مسواک و نعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حوالهٔ وی بود و ملقب
باین لقب است اداوة من ماء اداوه را از آب و اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند وعنزة و بر میداشتم من و آن غلام عنزه را
وعنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر
میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و اغراض دیگر فیستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باب بعد از تنقیه بحجاره تا تعلیم کند مرامت خود را که شستن باب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است متفق علیه الفصل الثانی عن انس قال کان النبی گفت
انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد
رسول الله و از اینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید پرهیز برا که در وی نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود نبرد و در بعض شروح گفته که این شامل است اسمای تمام
انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد دیانة والله اعلم رواه ابو داؤد والنسائی و
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داؤد هذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی و ابو داؤد و نسائی روایت کرده اند
و ترمذی آنرا حسن و صحیح خوانده و ابو داؤد منکر گفته و نسائی از هر دو ساکت مانده وفی روایته وضع بدل نزع و در روایت ابو داؤد وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد
خاتم خود را و این لازم کشیدن است که از دست میکشید و بجای می نهاد وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراه احد گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال
دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجای که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نه بیند و معنی اول اظهر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است
کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را بچشم نه بینند بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمره ایست در شرع و
عرف و عادت نزد اهل مروت و احتیاط وادب رواه ابو داؤد وعن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات
یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را

در بیخ دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدکم ان یبول چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جایی مناسب
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشاشهٔ بول نرسد رواه ابو داؤد وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه بر نمیداشت جامهٔ خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در نشستن رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد
لولده میستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی که مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم اذا اتیتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم
دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را وامر بثلثة احجار و امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار
بردن سه سنگ در استنجا ونهی عن الروث والرمة بکسر را و تشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت و نحو
که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه ونهی کرد از آن که استنجا کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد و استطابه بمعنی استنجا است زیرا که پاک میکرداند جسد را بازالهٔ نجاست رواه ابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی
و چیزهایی که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست وکانت یده الیسری لخلائه وما کان من اذی و بود دست چپ وی
برای متوضای او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار چون برود یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که برد با خود سه سنگ را یستطیب
بهن که استنجا کند و پاک گرداند با آنها فانها تجزئ عنه زیرا که بدرستی سه سنگ بسندگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک گردانید و از عین نجاست
کرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت آب نیست و اگر با آب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بیهقی
از حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را بآب را ما شما می رید ریدنی رواه
احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا
بالعظام استنجا مکنید بسرگین و استخوانها فانها زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که
استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چارواهای ایشان و اضافت مجموع بجن درست است که چارواهای ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که گشت داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز خشت خورده رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر
لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که زاد اخوانکم من الجن وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا که صحابیست معدود
است در مصریان امیر گردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع و اربعین و مرد بشام سنه ست و خمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة
ستطول بک بعدی ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد بر تو پس از من و دریابی مردمی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت فاخبر الناس
ان من عقد لحیته پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر برآنند که مراد مرغول گردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها یکه نه
اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آن را در معرکهای جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن
و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر وجه است تا راه زنند و روی میپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا یا کسی که قلاده سازد در گردن بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن
اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن و زیان نا کردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند مراد بر
بستن جرسها است در گردن اسپان یا بستن مهره ها در گردن اطفال از برای دفع چشم بد او استنجی برجیع دابة او عظم یا استنجا کند بپلیکی ستور چارپایان یا باستخوان فان محمدا
منه بریء پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از اینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و نارضائی جناب نبوت است
ارتکاب کبائر و فواحش را خود چه گویند رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر کسی که سرمه کشد در چشم
باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر
یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بهر تقدیر
این امر واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده در آن اختیار دارد چنانچه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند ایتار را پس تحقیق نیک کرده باشد و کسی که
نکند پس نیست بزه و گناه و تنگی ومن استجمر فلیوتر و کسی که استعمال جماره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند پس بتحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست ومن اکل فما تخلل

فلیلفظ

فليلفظ وما لاك بلسانه فليبتلع وکسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزیکه بخاید و بیرون می آرد از گوشهای دهن پس باید که فرو برد
وعلت دران آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه ها می برآرد و اگر یقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است
به یقین در هر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است
کراهت در اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست ومن اتى الغائط فليستتر وکسیکه بیاید آنجا نرا پس باید که پرده
کند تا پوشیده شود در وی کشف عورت نشود فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا من رمل پس اگر نیابد چیزی که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فليستدبره
پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده کرده مراد را دخل یار است باین جهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فان الشيطان
يلعب بمقاعد بني آدم پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش و گشادن و نمودن
کردن عورت ایشان و انداختن رشاشه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت ننماید در وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه
شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریگ و اینهمه تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسیکه بکند خوب میکند و کسیکه نکند حرج نیست رواه
ابو داؤد وابن ماجة والدارمي وعن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابیست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن رفت بصره و بنا کرد
آنجا سرای و وفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری وغیرهم مات سنه تسع وخمسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في مستحمه باید که بول
نکند یکی از شما در غسلگاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود ثم يغتسل فيه پس از وی غسل میکند در آن جایگاه یعنی دور است
از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا او يتوضأ فيه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند فان عامة الوسواس منه زیرا که اکثر وسواس از اینجا پیدا میشود که چون بول کند
در جایی و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد و از آنجا چکیده های آب بر وی می افتد و در وسواس می افکند و رفته رفته تمکن میگیرد و این در جائیست که آب راه روی نداده و جای
سخت است و اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان ها پس باکی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي الا انهما لم يذكرا مگر اینست که ترمذی
و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثم يغتسل فيه او يتوضأ فيه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود
و باعث حدوث وسواس میگردد ولیکن بصریح ذکر نکرده اند وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهمله اولی و اخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابیست متاخر الاسلام بصری است
و حدیثها دارد ایشانست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم في جحر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن
سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که شاید ماری یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رساند و در حکایات آمده است
که سعد بن عباده که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد و جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را و انداختیم دو تیر که خطا نکرد
دل او را رواه ابو داؤد والنسائي وعن معاذ رضی از اکابر صحابه و علمای انصار است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة بپرهیزید سه کار را که محل لعنت و مظنه آنند البراز في الموارد یکی آنجا نه کردن در جاهائیکه مردم فرود می آیند و مجالس گاه ایشان آنست یا مراد
موارد جاهای کنار آبی است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند وقارعة الطريق دوم در جاهائیکه جای پا کوب مردم است یعنی محل مرور ایشان والظل و سیوم در زیر سایه
مردم در سایه او می نشینند و خواب میکنند رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج
الرجلان يضربان الغائط باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه و می نشینند كاشفين عن عورتهما کشاده و برهنه کننده اندام نهانی خود را يتحدثان در حالتیکه
سخن میکنند بیکدیگر فان الله يمقت على ذلك زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را برین فعل شنیع دور از مقام شرم و مروت رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة
وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة بدرستیکه این آبخانها و منزلها جاهای حاضر شدن جن و
شیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح حا و ضم نیز آمده و در اصل بمعنی بستان و نخلستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن اطلاق آبخانها را
نام شد فاذا اتى احدكم الخلاء فليقل پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن و بگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحیح لفظ و تحقیق
معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين اعين
الجن وعورات بني آدم پرده میان چشمهای جن و اندام شرم آدمیان اذا دخل احدهم الخلاء چون خواهد که در آید یکی از ایشان بمحل قضای حاجت را ان يقول آنست که بگوید بسم الله
رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب واسناده ليس بقوي گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است
و مردم با اختلاف است که ثقه است یا نه وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از متوضا میگفت غفرانك یعنی میطلبم غفران ترا و ندا از تو آمرزش ترا و معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان در این حالت یا از تقصیر در وفای شکر
نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد و بعضی از مشائخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که

اندیشه کند. در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب رواه الترمذی و ابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابوهریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از
روی یا سنگ که آنجا خورده میشود و در وی گاهی وضو نیز ساخته میشود یا در رکوة بفتح را و کسر وضم نیز آمده و سکون کاف آوندی که از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع
الاصول گفته او خرد از چرم که از اصوفیه همراه دارند و او برای شک راوی است یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب
ثم مسح یده علی الارض پس میمالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر در شستن دست ثم اتیته باناء آخر پس می آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب
در آوندی دیگر فتوضأ پس وضو میکرد و گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو ببقیهٔ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کم از قدر کفایت
مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جدا آورند از استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه ابو داؤد وروی الدارمی و
النسائی معناه و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظی دیگر وعن الحکم بن سفیان ثقفی است و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در مضطربات و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابو داؤد و
النسائی و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعض گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است با آب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح آنست
که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله بکند آنرا با آب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا
راه نیابد و تعلیم امت است آن والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا تقاطر کند چه آب قابض بول است
خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بتصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آب و میپاشید بر فرج خود وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون
یا بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه هاشمیه است قالت
کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان امیمه بنت رقیقه که خواهرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزاست یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه
است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چهارپایهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می خفت بر آن بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما و خبر آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگی نادانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام
وی یافته میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه ابو داؤد والنسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا
ابول قائما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه الترمذی وابن ماجة و همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس
جامه و ترک مروت و آنکه مؤلف میگوید رحمه الله علیه قال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه
بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم خاکروبهٔ گروهی فبال قائما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر گفته شده است در توجیه
این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که نیز او را عارض شده بود اما عذری که
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند درد بوده در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب با ایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته و حاکم حدیثی از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی
بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بر آن ممکن نبود مگر
آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن بود و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و قابل
نشستن نبود و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن برایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند و وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است دبر را پس تواند که در آنوقت در او علتی عارض بود که
بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد والله اعلم الفصل الثالث
عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما عائشه گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده فلا
تصدقوه پس راست گو مدانید او را ما کان یبول الا قاعدا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمیکرد مگر نشسته رواه احمد والترمذی والنسائی و تطبیق این حدیث

والله اعلم

بحدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که
بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه مبنی بر اعذار است بیرون از دائره اعتبار است وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام
اتاه في اول ما اوحي اليه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را ابن آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب
بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء والصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وضو را و نماز را و این
تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گذارد در حضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آسانتر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و ترکرد بآن اندام شرم خود را
یعنی آن موضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر
کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را او گرفت کفی از آب بعد از وضو و پاشید آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب بدکف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن بروایت فتح مشهورتر است رواه احمد والدارقطني و
عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءني جبرئيل فقال آمد مرا جبرئیل علیه السلام پس گفت يا محمد اذا توضأت
فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول ترمذی این حدیث را غریب گفته
و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث حسن ابن علی بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عائشة رضي الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت
كلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لكان سنة و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آینه میشد سنتی که
در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی برایشان رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الاية لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و
مراد بدان گروه انصار اند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور ای گروه انصار بدرستیکه
خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهوركم پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند ونستنجي بالماء و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا بحجار
و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این ثنا گفتن حقتعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعليكموه پس لازم گیرید
شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضي الله عنه قال قال بعض المشركين گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان وهو يستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت
و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل اني لارى صاحبكم يعلمكم بدرستیکه من هر آئینه می بینم یار شمارا کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند
شمارا چیزها حتى الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت و آداب آن وخراءة بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر خرء
بضم خا و همزه پس افکنده آدمی و جز آن قلت اجل گفت سلمان گفتم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این بجای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت او ست برامت
و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد مارا که رو نکنیم بجانب قبله در وقت
نشستن بقضای حاجت ولا نستنجي بايماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نكتفي بدون ثلثة احجار و بس نکنیم کمتر از سه سنگ که ليس فيها رجيع ولا عظم نیست
در آن سرگین و نه استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده
وعن عبد الرحمن روایت است از عبد الرحمن بن حسنه بفتحات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابیست شنید ابو موسی اشعری را
قال خرج علينا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفي يده الدرقة و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقه بدال و را
و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب بود و دوال نبود فوضعها پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل گردانید آنرا درمیان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فبال اليها پس بول کرد بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا اليه يبول كما تبول المرأة نگاه کنید بجانب
این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود داشته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبي پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ويحك وای تو ای مرد بی حیا

دوجه کراهیت که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و دردناکی بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگرچه مقام آن بود که گویند ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل یعنی یکی از ایشان را کانوا اذا اصابهم البول بودند بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامه ایشان را بول قرضوه بالمقاریض می بریدند آن موضع از بدن یا جامه را بکاردها فنهاهم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را فعذب فی قبره پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او و ازین عمل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق حجاب و تستر را با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درینجا مبالغه دیگر است در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مطعن فیه بود آن هست که او را درینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعاً و عقلاً و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب رواه ابوداود وابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابوداود و ابن ماجه از عبدالرحمن بن حسنه ورواه النسائی عنه عن ابی موسی و روایت کرد آن را نسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی موسی اشعری وعن مروان الاصغر همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه از تابعین بصره روایت کرد از او مسلم و بخاری یک حدیث قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة مروان الاصغر که ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر که بنشانید شتر باربردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها پس نشست در حالیکه بول میکند بجانب قبله یا راحله فقلت پس گفتم من یا ابا عبدالرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بلی انما نهی عن ذلک فی الفضاء گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده نشده است از آن مگر در جای کشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلة شیء یسترک پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد فلا باس پس نیست باک رواه ابوداود وعن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آنجا نه میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر مر خدای را که بیرون برد از من چیزی که برنجاند و آزرده کرداند و مکروه آید و نقض کرده عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک است وعافانی و صحت داد و برهانید مرا از احتباس آن یا برآمدن و دنباله آن رواه ابن ماجة وعن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن علی النبی هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة بضم حای مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان با استخوان یا سرگین یا انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین چیزها روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان است و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریح بآن در آنجا نمی یابیم والله اعلم فنهانا رسول الله پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذلک از آن رواه ابوداود

باب السواک

سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و سواک کردن سنت است باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از مجر و طهر موکد تر است و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در دهن و بدن بسیار است و سواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و سواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبو و مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی بمقدار شبر باید که بعرض کشند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان است و در بعض روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا کسی دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست است

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودیم که در مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بتاخیر العشاء هر آینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر یا بد که تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل صلوة و واجب میگردانیدم سواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاهر تر است چه سواک برای تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند متعسر است خصوصا بر وجه سنت و الله اعلم متفق علیه وعن شریح بن هانئ از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت پدر او را ابو الحکم چون قدوم آورد بر روی آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام است گفت شریح گفت پس تو ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در واقعه جمل و صفین با وی بود و ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان و سبعین قال سألت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها بای شیء کان یبدأ رسول الله بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته چون می درآمد خانه خود را یعنی نخست کاری که پس از درآمدن در خانه میکرد چه بود قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود و شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محادثت با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بمسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است مرامت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت میورزید و از آن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه بسا از مجالس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آن قدر نیست که سکوت در آن تغیری بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کنایت است از گذاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه درآمدی اول کاری که کردی نماز

نقل بود والله اعلم رواه مسلم وعن حذيفة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من الليل يشوص
از برای نماز تهجد از شب یشوص می‌مالید و می‌شست و پاکیزه میکرد فاه بالسواك دهن خود را بمسواک و تهجد بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا
تهجد گفتند و تهجد بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة بتهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد متفق علیه وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم عشر من الفطرة ده خصلت از فطرت است وفطرت بالکسر آفرینش وفطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی
که بر آن مولود زاید که بمعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بجهت اتفاق شرائع
بر آن حکم جبلت گرفته که مخلوق است آن آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر آن نیز جائز است
و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده و پس از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند قص الشارب یکی از آن ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موییها است
که بر لب بر رسته است و مختار کوتاه کردن آنها است چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب
این حدیث است که احفوا الشوارب واعفوا اللحى احفا پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در احفا است که چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعدا است و زیاده گذاشتن بنا لهای بروت که آنرا سبال گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه و بعض
صحابهٔ دیگر منقول است و اعفاء اللحية دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور قدر یک مشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بر آن بگذارد نیز جائز است بشرطی که از حد
اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده همین است و نزد بعض مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن
لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که ایشانرا قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریقهٔ مسلوک در دین است یا بجهت آنکه ثبوت آن بسنت است
چنانکه نماز عید را سنت گفته اند والسواك سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت واستنشاق الماء چهارم آب در بینی کردن است در وضو وقص الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست که ابتدا از سبابهٔ دست راست کند و ختم با بهام آن نماید چنانکه از سبابهٔ دست راست ابتدا کند و بترتیب با انگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ
بترتیب تا ابهام وی برسد و ختم با بهام میکند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا ابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل رجلین است و نیز گفته اند که گرفتن ناخن روز جمعه مستحب است و
جزای نیز در آن نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخن بگیرد تا جمعهٔ دیگر از هر بلا در امان باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب یوم الخمیس خوابس اوخسب
و این حروف رموز اسامی اصابع است و بعض گور کردن ناخن را مستحب داشته اند و اگر بیندازند نیز باکی نیست و انداختن آن در مستوضا و مغتسل مکروه است و مورث بلا است و گرفتن ناخن بدندان خوب
نیست که مورث فقر و برص است کذا نقل عن شیخ امام ها. عارف عبد الوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن
و هرچه از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن همراه کنند شاید که ایشان را در آنجا سندی استنباطی باشد والله اعلم وغسل البراجم ششم شستن براجم
پاک داشتن آنها است و براجم نام بندهای انگشتان است و پیچش پوست آنها که چرکها در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشد و شستن تمامهٔ معاطف بدن
که مظنهٔ اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن ونتف الابط هفتم برکندن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و اولی و اوفق
سنت کسی را که از نخست عادت کرده نتف است نه حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رائحهٔ کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی
آن و گفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی نبود و درینجا سخن است و اما وجود رائحهٔ کریهه و اوساخ و مانند آن در سائر مبارک بدن وی محاشا و کلا و هو الطاهر الزكي من الفرق
الى القدم بیت از فرق تا قدم همه جان است آن نهال گویا همه ز آب حیاتش سرشته اند بالا تر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی رائحهٔ طیبه فایح میشد و فضلات او را زمین
فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین رباعی خوبان گل گلشن حیاتند همه شکر لب و شیرین حرکاتند همه از آدمیان غرض همین ایشانند وان باقی دیگر حشرات اند همه
وحلق العانة هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موئی است که بر فرج روید یا موضعی که در آنجا روید و ستردن موئی که بر قبل و دبر و گرد بر گرد آنست نیز مستحب است و نتف و نوره در حکم آنست
و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زنان را نتف بهتر است وانتقاص الماء نهم کم کردن آب است و این را دو معنی گفته اند یکی استنجا که آب در وی صرف
مینماید و کم میکند چنانکه گفت یعنی الاستنجاء و این کلام راوی است دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چه بول باستعمال آب باز گردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرو می آید و تقاطر
میکند و برین وجه انتقاص بقاف است و در روایتی بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلاء معلوم شد قال الراوي گفت راوی
حدیث ونسيت العاشرة و فراموش کردم خصلت دهم را الا ان تكون المضمضة مگر آنکه باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن رواه مسلم وفي رواية
الختان بدل اعفاء اللحية و در روایتی الختان آمده بکسر خای معجمه بجای اعفاء اللحیه چنین گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید لم اجد هذه الرواية ثابتة من اين
رواية في الصحيحين ولا في كتاب الحميدي نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را ولكن ذكرها صاحب الجامع ولیکن ذکر کرده است این
روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود وكذا الخطابي في معالم السنن و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او است عن ابي داود برواية عمار بن
یاسر و ختان سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کنند امام با ایشان چنانکه اذان و

امثال آن و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان بعض گویند روز هفتم است چنانچه حقیقه و نزد بعضی هفت سال و نزد بعضی ده سال و نزد بعضی ده و نزد
بعض هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصا نزد ما که سنت است و الا ایجاب واقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و آنکه در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ ختان
ختان میکردند مراد به بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن به درجه قوت و سن تمیز و این دلیل آنجا علیست که ختان او واجب گویند **الفصل الثانی عن عائشة**
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **السواک مطهرة للفم** مسواک پاک کننده است مر دهن را مطهره بفتح میم وسکون طا و بعض بکسر میم تصحیح کرده اند بصیغه
آلة **مرضاة للرب** راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی واسطه برای که سبب تحصیل و تتمیم وضو و پاکی دهن است که مقصد مناجات و قرائت قرآن و ذکر است بیت هزار بار بشستم دهن بمشک
گلاب هنوز نام تو بردن هزار بی ادبی است رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی و روی البخاری فی صحیحه بلا اسناد و روایت کرده این حدیث را
بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت وعن ابی ایوب صحابی انصاری مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت وصول در منزل او نمود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقا داده
گفت مقام درینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد پس همینها اقتصار کرد یا در آنوقت همین مقدار وحی شده و وقتی دیگر زیاده بر آن شد الحیاء یعنی شرم داشتن است و مراد انقباض نفس است
از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فواحش و هتک مروت و الا حیا صفت غریزی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیاری نیست و یروی الختان و روایت کرده میشود الختان بجای الحیا
و این مناسب تر است بانمقام چنانکه در عشر فطرت مذکور شده و در بعض روایات والحنا آمده بکسر حای مهمله وتشدید نون وگفته اند که این روایت خطا و تصحیف است چراکه مراد استعمال حنا در دست
و پا است پس آن تشبه بنسا است حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا والتعطر والسواک دوم استعمال بوی
خوش بود و سوم مسواک کردن والنکاح و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است رواه الترمذی وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز فیستیقظ
پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت است الا یتسوک قبل ان یتوضأ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو کند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده
رواه احمد وابو داؤد وعنها قالت کان النبی ودهم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یستاک مسواک میکرد فیعطینی السواک
لاغسله پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا فابدأ به فاستاک پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم بدان بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت و غایت محبت وی وگویا
آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت نه مجرد شستن ع میان عاشق و معشوق رمزیست ثم اغسله بعد از آن میشستم مسواک او را و ادفعه الیه و باز میدادم مسواک را
بآنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد رواه ابو داؤد وازینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند واز دهن جدا ساختند
بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان **الفصل الثالث** عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام
اتسوک بسواک روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر
پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فناولت السواک الاصغر منهما پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را فقیل لی کبر پس گفته شد مرا بده بزرگتر را
فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم مسواک را بزرگتر از آن هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن او به بزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال این مثل
طعام و شراب و طیب و غیر آن متفق علیه واحمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را به بزرگ ترین قوم
و وحی دا امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا به بزرگ ترین قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود وعن ابی امامة ان رسول الله روایت است از ابی امامه
باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط نیامد مرا جبرئیل هرگز الا امرنی بالسواک مگر آنکه امر کرد مرا
بمسواک کردن لقد خشیت ان احفی مقدم فی بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که بیست کنم و از بیخ بر کنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه وسکون حای مهمله وکسر فا ملفظ
مضارع از احفا بمعنی سودن و پست کردن رواه احمد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک هر آینه بتحقیق
بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این با مبالغه است در رعایت امتثال این امر و کردن این فضیلت یا اعتنا و اعتذار است بامت در تشدید و مبالغه چنانکه
عادت اهل کرم و مهربانی و حسن اداء در تکلیف و تحمیل رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که بمسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین یعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان وعنده رجلان و نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند احدهما اکبر من الآخر یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواک پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت
اظهار فضیلت مسواک ان کبر تفسیر آنست که اعط السواک اکبرهما بده مسواک را بزرگتر این دو را رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاک لها زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی علی الصلوة التی
لا یستاک لها بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آن را سبعین ضعفا هفتاد چند این کنایت از

کثرت است یا مراد خصوص این عدد است واللہ اعلم رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن ابی سلمۃ تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاہیر تابعین و اعلام ایشان ثقہ امام کبیر کثیر الحدیث
واسع الروایۃ احد الفقہاء السبعۃ بالمدینۃ روایت کردہ اند از وی زہری و شعبی و غیر ایشان مات سنۃ اربع و تسعین و قیل اربع و مائۃ عن زید بن خالد الجہنی صحابی مشہور است مات بالکوفۃ
سنۃ ثمان و سبعین من عبد الملک وقیل فی آخر ایام معاویۃ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت لولا ان اشق علی امتی
اگر نمی بود ترس آنکہ در مشقت اندازم امت خود را لامرتہم بالسواک عند کل صلوۃ ہر آئینہ واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد ہر نماز ولاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث
اللیل و ہر آئینہ تاخیر میکردم نماز عشا را تا ثلث شب قال گفت ابو سلمہ فکان زید بن خالد پس بود زید بن خالد یشہد الصلوات فی المسجد حاضر میشد نماز ہا را در مسجد و
سواکہ علی اذنہ و مسواک او بر گوش او میبود موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسندہ لا یقوم الی الصلوۃ الا استن نمی استاد برای نماز مگر کہ مسواک میکرد
ثم ردہ الی موضعہ بعد از آن مینہاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود رواہ الترمذی و ابو داؤد الا انہ لم یذکر مگر آنست کہ ابو داؤد ذکر نکردہ است این عبارت را کہ و
لاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح باب سنن الوضوء سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقہ
و راہ و روش آمدہ و در شرع بمعنی آنچہ امر و نہی کردہ پیغمبر خدا و خواندہ مردم را بدان صلی اللہ علیہ وسلم بگفتار و کردار از آنچہ نازل نشدہ بدان کتاب اللہ و گاہی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آمدہ خواہ
دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاہی بمعنی آنچہ مواظبت کردہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن با ترک احیانا این ہمہ اصطلاح است و ثالث مشہور ترست میان اصولیان و
مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم از فرائض و سنن و آداب کہ در وضو میکرد الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا استیقظ احدکم من نومہ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید یدہ پس باید کہ البتہ فرو نبرد دست خود را
فی الاناء در آوند آب حتی یغسلہا ثلثا تا آنکہ بشوید دست را سہ بار دست شستن کہ پیش از وضو سنت است بدین حدیث ثابت است و آنکہ مقید ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجہت
آنست کہ چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی ہوا موضع استنجا عرق کند و باشد کہ دست بر آنجا افتد و پلید گردد و ہیچ
فرمود فانہ لا یدری این باتت یدہ زیرا کہ در نمی یابد یکی از شما کہ کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود کہ نخست دستہا را بشوئید و سہ بار بشوئید تا پاک و
نظیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امری مسنون و مستحب است کہ بر طریق احتیاط بدان حکم کردہ اند نہ فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاک است و آب کہ در روی دست
فرو برد نیز پاک میماند زیرا کہ پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست و مجرد توہم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل کہ دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشستہ
دست در آب انداز د آب نجس گردد و باید دانست کہ در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت کہ مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچہ در صورت
برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاہر حدیث سنیت آن مخصوص ہمین صورت است و مطلق متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا
استیقظ احدکم من منامہ فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود و بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید کہ بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار
پراگندہ انداختن چیزی را فان الشیطان یبیت علی خیشومہ زیرا کہ بدرستیکہ شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای ساختن وی ہمین بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع
و افہام و عقول از ادراک آن قاصر و احاطہ امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور آنست کہ شارع بدان خبر دادہ ہمین است کہ ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند
و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی کہ ہمسایہ تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیہ است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فہم معانی آن و باعث گردد بر فطرت و
کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینہا ہمہ مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در آنجا نشستہ چنانکہ فرمود بترک تسمیہ بر طعام شیطان ہمراہ میخورد و بترک ذکر نزد خواب ہمخوابہ میکرد و این نیز احتمال دور
طریق دارد و این وجوہ مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین واللہ اعلم متفق علیہ و قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم و گفتہ شد مر عبد اللہ بن زید را کہ از کبار انصار است
و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند قاتل مسیلمہ کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرۃ سنۃ ثلث و ستین و عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ
دیگر است و او را صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم پرسید ند از وی کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ چگونہ وضو
میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد اللہ بن زید آبی را کہ بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیہ پس بریخت آب بر ہر دو دست
خود فغسل یدیہ مرتین مرتین پس بشست ہر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض و استنثر ثلثا پس آب در دہن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن
سہ بار ثم غسل یدیہ مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست ہر دو دست را دو دو بار تا ہر دو آرنج ثم مسح رأسہ بیدیہ پس مسح کرد سر مبارک خود را بہر دو دست
خود و مسح دست تر بر عضو کشانیدن است بر اندام فاقبل بہما و ادبر پس پیش برد ہر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تعبیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود کہ بدأ بمقدم
رأسہ آغاز کرد مسح را بپیش از سر خود ثم ذہب بہما الی قفاہ پس برد ہر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست ثم ردہما پس باز گردانید ہر دو دست خود را حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منہ تا آنکہ باز آمد بجای کہ آغاز کردہ بود از آنجا اینمعنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجہ مسنون و مستحب آنست کہ بنہاد ہر دو دست را سہ انگشت
پیش سر خود و ابہام و سبابہ را جدا دارد و ہر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سہ انگشت مذکور را بجانب پیش پس مسح کند بیرون ہر دو گوش خود را بہر دو ابہام و درون ہر یک را بہر سبابہ
ہمچنین نقل کردہ شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کردہ کہ بنہد ہر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد تا از سوی قفا بر وجہی کہ در گیرد تمام سر را پس مسح کند ہر دو انگشت ہر دو گوش را و اینکہ مستعمل

[۲] شیطان
من

[۳] وجہ ثلثا آنست کہ روی سہ بار غسل فرمود

[۳] قفا بعد از آن بنہد ہر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب

نمیکرد و آب را بطریق رد زیرا که استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش بآب سر منیاید مگر بآبی که مسح کرده است بدان سر را ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای خود را در این حدیث در شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را و پاکیزه بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده رواه مالك والنسائی روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن ولابی داؤد نحوه و مر ابی داؤد را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکی است و در لفظ مخالفتی دارد ذکره صاحب الجامع ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مؤلف ذکر کرده بقول خود وفی المتفق علیه و در حدیث بخاری و مسلم آمده که قیل لعبد الله بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را فاکفأ منه علی یدیه پس سرنگون کرد آوند را و ریخت آب را از آن بر هر دو دست خود فغسلهما ثلثا پس شست هر دو دست را سه بار ثم ادخل یده پس در آورد دست راست یعنی در اناء فاستخرجها پس برون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من کف واحدة پس آب در دهن و بینی کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا پس کرد آنرا سه بار ثم ادخل یده پس در آورد دست خود را فاستخرجها پس برون آورد آنرا فغسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ثم ادخل یده فاستخرجها فغسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین پس در آورد دو دست خود را پس برون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یده فاستخرجها فمسح برأسه پس در آورد دست خود را پس برون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود فاقبل بیدیه وادبر پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن معلوم شد ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ثم قال هکذا کان وضوء رسول الله پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرد که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت وفی روایة فاقبل بهما وادبر بدأ بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه ثم غسل رجلیه این روایت از متفق علیه بجای فمسح برأسه فاقبل بیدیه وادبر واین موافق است بآنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدانچه مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمه آن نوشته شد و اما این روایات دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید وفی روایة فمضمض واستنشق ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب در دهن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفی اخری و در روایت دیگر از متفق علیه چنین آمده که فمضمض واستنشق من کفة واحدة پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا پس کرد آنرا سه بار وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است چنین آمده فمسح رأسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ وفی اخری له و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب و غرفه بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن پری یکمشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه بفصل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بقول صحیح آنست که بهر دو بسه غرفه کند هر یک مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل با مجموع شش غرفه باشد و هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت وی است بقیاس چه بینی و دهان هر یک عضوی علیحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سائر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده که وصل جائز نیست نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل هم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک بآب تازه دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال توضأ رسول الله گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و شست اعضا را مرة مرة یک یکبار لم یزد علی هذا زیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شست اعضا را دو دو بار رواه البخاری وعن عثمان رضی الله عنه انه توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستنگاه مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اریکم وضوء رسول الله آیا ننمایم و ندانم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار رواه مسلم پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یک یکبار بود و زمانی دو دو و بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود و اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضوی آن درست بود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت جبر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این بصورت زیادت نیست و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و باوجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این صورتها هم مستفاد است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست

جهت صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار فضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه است و شافعی
گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی **وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله** باز گشتیم ما
با پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم من مكة الى المدينة** از مکه بسوی مدینه **حتى اذا كنا بماء بالطريق** تا آنکه رسیدیم بار سر آبی که در راه مکه بود **تعجل قوم عند**
العصر شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ باشد و میگذشت **فتوضؤا وهم عجال** پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی
کنندگانند در وضو و عجال بکسر عین و فتح جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان **فانتهينا اليهم** پس رسیدیم ما بایشان **واعقابهم تلوح** و پاشنهای
پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی **لم يمسها الماء** نرسید بآنها آب **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم ويل للاعقاب من النار** وای مر پاشنهای را
از آتش دوزخ چون باعث عذاب و خشکی پاشنها او دانست ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد و هو الظاهر و
ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ **اسبغوا الوضوء** کامل و تمام کنید وضو را چنانچه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر
مقدار یک ناخن خشک بماند وضو درست نبود **رواه مسلم** و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و برین مذهب اند جمهور فقهای
امصار و آثار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و
عبد الله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو
و وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لا تعد و لا تحصی اصل مرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت نشده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ کردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان
روایت کرد که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از کا بر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میکرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند
بر حکمی و درینجا خلافی نقل میکنند که بعض قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان هر دو و جوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی
غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریقه احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه
سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله غسل است والله اعلم
وعن المغيرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورده عام الخندق و بعض گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویة بن ابی سفیان و صاحب رای و مشورت او است
قال ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح
اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق
سر است کل یا بعض اگر چه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است
و ناصیه چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر یکبار از آن واجب یافتی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام
احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعض مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة
مسح الراس مع مالک و امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود **وعلى العمامة** و مسح کرد بر
دستار محمول بر آنست که چون ادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و
تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تیمم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تورپشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطریق عادت دست بر عمامه کذرانید راوی توهم کرد که مسح کرد بران والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد
بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول و کمی فرمود **وعلى الخفين** ناظر بمعنی است و تورپشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از
فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند
روشنی آفتاب والله اعلم **رواه مسلم وعن عائشة** رضی الله عنها **قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يحب التيمن** گفت عائشه که بود آنحضرت دوست
میداشت آغاز کردن از جانب راست **ما استطاع** تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود **في شأنه كله** در کارهای خود همه کارهای
خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس ازان بیان کار و تفصیل آن کرد بقول خود **في طهوره** در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست
شستی آنگاه چپ و همچنین در اعضای دیگر که ... **وترجله** و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی **وتنعله** و در نعلین پوشیدن اول پای راست درآوردی متفق
عليه و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن و پا در موزه آوردن و در مسجد درآمدن و مسواک کردن و از موضع

و پاهای ایشان شستی
ص

بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی عانه تراشیدن و در حلق تراس بعض بهین محلوق اعتبار کرده اند و بعض بیمین حالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک
الحج والاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در روی آغاز بچپ است
و این همه بجهت شرف و کرامت راستی است چنانکه نوشته دست راست شرف دارد بر نوشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ ع راستی
در همه جا معتبر است الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه
و نعلین و موزه و جز آن واذا توضأتم و چون وضو کنید فابدؤا بمیامنکم پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در بعض روایات بایامنکم و هر دو بیک معنی است اول جمع
میمنه و ثانی جمع ایمن رواه احمد وابو داود وعن سعید بن زید یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است
سبحان الله العظیم وبحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام رواه الترمذی وابن
ماجة ورواه احمد وابو داود عن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیه وزادوا فی اوله و زیاده کردند احمد
و ابو داود و دارمی در اول حدیث این کلام را که لا صلوة لمن لا وضوء له پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا
را و تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این
حدیث بر نفی کمال است اما روایت احمد و ابو داود و دارمی که مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالی است که فرمود اذا قمتم الی الصلوٰة
فاغسلوا وجوهکم الآیة یعنی و چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد تعلیم وضو فرمود وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خداوند تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نکرد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه و این امارت سنیت
و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است وعن لقیط بر وزن کریم بن صبرة بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود
است در اهل طائف قال قلت لقیط بن صبره گفت گفتم یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء خبر ده مرا از وضو که چون میباید کرد و کمال وی در چیست قال اسبغ الوضوء
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کامل و روان ساز بلیغ وضو را وخلل بین الاصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل
اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف و آنرا اگر نکند باکی نیست و لیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را و در تخلیل انگشتان
دست از وی دو روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب
خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر بسکیدگی چنانچه ... متصل باشند چنان بی تکلف آب میان آنها نه در آید واجب است تخلیل و وعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در هدایه
آورده است محمول بر این صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم
کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست در آوردن بعض در بعض است وبالغ فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی وبالغ فی المضمضة والاستنشاق و حد
مضمضه پر کردن دهن است تا به ... سنت آب تا بحلق برسد و نزد بعض گردانیدن آب ... در تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی و رود و مبالغه در آن که تا بینی
جذب کند و نزد بعض شیدن آب ... الا ان تکون صائما مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم فساد روزه و
مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین
رواه ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة والدارمی الی قوله بین الاصابع یعنی این عبارت که بالغ فی الاستنشاق الا
ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل
اصابع یدیك ورجلیك چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پای خود را رواه الترمذی وروی ابن ماجة نحوه و
قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر راء و آخر دال و
شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلك چون وضو کردی مالید و نرم میکرد اصابع رجلیه بخنصره انگشتان هر دو پای خود را بانگشت
خورد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعض گفته اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسانتر است و نیز خدمت
بخردان مناسب تر است رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ
کفا من ماء بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب فادخله تحت حنکه پس می در آورد آنرا زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون

دہان وتحت حنک زیر زنخدان واین تر داشتن وی بود کہ از تمامہ اوست نہ بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند فخلل به لحیته پس تخلیل میکرد بآن بعض از آب لحیہ خود را قال ہٰکذا امرنی ربی اینچنین امر کردہ است مرا پروردگار من رواہ ابو داؤد وعن عثمان ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخلل لحیته روایت از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد لحیہ شریف خود را رواہ الترمذی والدارمی بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ و در بعضی ازان سخن ہست وترمذی از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است کہ عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کردہ است وتخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف وفضیلت است نزد امام ابی حنیفہ ومحمد واصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی ونزد شافعی نیز سنت است وامام مالک گفتہ کہ رسانیدن دست بآن وجنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی ونزد امام احمد در روایتی واجب است وگفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو روا باشد واگر عمدا کرد اعادہ کند وکیفیت تخلیل لحیہ آنست کہ در آرد انگشتان را از زیر لحیہ ببرد جانب فوق وتخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در آنست وعن ابی حیة بفتح حای مہملہ وتشدید تحتانیہ نام وی عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کردہ از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال گفت رأیت علیا دیدم علی را رضی اللہ عنہ توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس بشست ہر دو کف دست خود را حتی انقاہما تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا پس آب در دہان کرد سہ بار وآب در بینی کرد سہ بار وغسل وجهه ثلثا وشست روی خود را سہ بار وذراعیه ثلثا وشست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار ومسح برأسه مرة ومسح کرد بر سر خود یکبار ثم غسل قدمیه الی الکعبین پس بشست ہر دو پای خود را تا دو پاشنہ ثم قام فاخذ فضل طهوره پس ایستاد علی رضی اللہ عنہ پس گرفت بقیہ آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آن آب را وحال آنکہ وی ایستادہ است ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول اللہ پس گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از اینجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ خوردن جائز باشد وبعض آنرا مخصوص بآب وضو داشتہ اند وتفصیل کلام درین مسئلہ وبیان اختلاف دران در باب الاشربہ بیاید ان شاء اللہ تعالی رواہ الترمذی والنسائی وعن عبد خیر بفتح خای معجمہ وسکون تحتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم ہست دریافتہ زمن آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وملاقات نکردہ وصحبت داشت علی بن ابی طالب را وبود از کبار اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ مامون روایت کرد از ابو بکر وعلی وصد وبیست سال عمر یافتہ وروایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی اللہ عنہما قال نحن جلوس ننظر الی علی گفت نشستہ بودیم ما نگاہ میکردیم بجانب علی رضی اللہ عنہ حین توضأ ہنگامی کہ وضو کرد فادخل یده الیمنی پس در آورد دست راست خود در بعضی در آوند آب فملأ فمه پس پر کرد بآب دہن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در دہن ومعنی مضمضہ جنبانیدن آب است در دہان واستنشق وآب در بینی کرد ونثر بیده الیسری وبیفشاند بینی را بدست چپ خود فعل هذا ثلث مرات کرد این را سہ بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول اللہ کسی کہ خوشحال میگرداند ورا کہ نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فهذا طهوره پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضوی پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود واینجا آنچہ روایت کرد ہمین مضمضہ واستنشاق است بر وجہی کہ مذکور شد ما ناکہ مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ واستنشاق واستنثار وتثلیث آنہا بود ودیگر آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است وکیفیت باقی وضو معلوم بود واختلافی دران نبود واللہ اعلم رواہ الدارمی وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ قال رأیت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مضمض واستنشق من کف واحد مضمضہ کرد واستنشاق کرد از یک کف آب فعل ذلک ثلثا کرد آنرا سہ بار اینجا نیز مقصود ہمانست کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود رواہ ابو داؤد والترمذی وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح برأسه روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود واذنیه وبر ہر دو گوش خود باطنهما بالسباحتین مسح کرد باطن ہر دو گوش کہ جانب روا ست بدو انگشت کہ نام آنہا سباحتین ہست ومشہور مسبحتین است بجہت اشارت بآنہا نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانہ وتعالی وآن انگشتی ہست کہ متصل انگشت نر است وانگشت شہادت نیز گویند واین نام اسلامی است ودر جاہلیت آنرا سبابہ نام است از سب بمعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند ودر وقت سب بدان اشارت مینمودند وہم ازینجہت ذکر این نام مکروہ پنداشتند وگاہی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق مییابد ودرینجا نیز در بعض نسخ بالسباتین واقع شدہ وظاهرهما بابهامیه ومسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ جانب سر است بہر دو انگشت خود رواہ النسائی وعن الربیع بضم را وفتح بای موحدہ وکسر یای تحتانیہ مشددہ بنت معوذ بضم میم وفتح عین وتشدید واو مکسورہ در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ نجاریہ از مبایعات تحت الشجرہ صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انها رأت النبی کہ وی دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس مسح کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر خود را آنچہ پیش است از وی وآنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش وپس وصدغیه ومسح کرد ہر دو صدغ خود را وصدغ بضم صاد میان گوش وچشم وموی فرو افتادہ برین موضع واذنیه ومسح کرد ہر دو گوش خود را مرة واحدة یکبار وفی روایة انه توضأ وآمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد فادخل اصبعیه پس در آورد سر ہر دو انگشت خود را فی جحری اذنیه در دو سوراخ ہر دو گوش وجحر بتقدیم جیم بر حای مہملہ سوراخ رواہ ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین دو روایت ہم ابو داؤد وروی الترمذی الروایة الاولی وروایت کرد ترمذی وایشتین را از آنہا رات تا مرة واحدة واحمد وابن ماجة الثانیة وروایت کرد احمد وابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضأ تا اذنیه بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار واین احادیث صحیح است ودر بعض احادیث مرتین نیز آمدہ وآنرا

موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده چنانچه آمده همین است که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است
و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری
گفته که در هیچ طریقی از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم بر آنند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ
ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه به آب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح به آب جدید
بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر
سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم **وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه** روایت است از عبد الله
بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را **بماء غير فضل يديه** به آبی که غیر آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و بتری
آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از اناء گرفت و کافی نیست تری
باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غبر بباء موحده من فضل یدیه یعنی بآبیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان
روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید پس اولی و افضل همان باشد و آب باقی نیز در دست روا باشد **رواه الترمذي ورواه**
مسلم مع الزوائد ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن
زوائد را در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح رأس است بآب جدید اقتصار نمود فافهم **وعن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله** روایت است از
ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم قال** گفت ابو امامه **وكان** و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **يمسح المأقين** مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق و موق
مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای سیلان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و
بمعنی ثانی ملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت **وقال** و گفت ابو امامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **الاذنان من الرأس** گوشها از سر است و داخل در واست وازینجا
دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه آب جدید و در حکم اول ائمه اربعین متفق اند و نزد بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند
ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی و ایشان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش با آب سر است مذهب ما است و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب
وی زیرا که غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را
آب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال آب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی والله اعلم **رواه ابن ماجة وابو داؤد و**
الترمذي وذكرا و ذکر کرده اند ابو داؤد و ترمذی که **قال حماد** گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است **لا ادري** در نمی یابم که این قول **الاذنان من الرأس**
من قول ابي امامة از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته **او من قول رسول الله** یا از قول پیغمبر خدا است **صلى الله عليه وسلم** و عبارت حدیث که مؤلف
آورده محتمل هر دو معنی است و تردد حماد هم ازینجا ناشی است **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي** آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر
صلى الله عليه وسلم يسأله عن الوضوء در حالیکه می پرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی **فاراه ثلاثا ثلاثا** پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا
سه سه بار **ثم قال هكذا الوضوء** پس فرمود همچنین است کمال وضو **فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم** پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس بتحقیق بد کرد
و از حد درگذشت و ظلم کرد **رواه النسائي وابن ماجة وروى ابو داؤد معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول**
روایت است از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی شنید پسر خود را که میگفت **اللهم اني اسألك القصر الابيض عن يمين الجنة** خداوندا
سؤال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت **قال** گفت عبد الله **اي بني سل الله الجنة** ای پسرک من بطلب از خدا بهشت **وتعوذ به من النار** و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تحکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص صفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که خدا ترا از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت درآرد **فاني سمعت رسول الله**
پس بتحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم يقول** میگفت **انه سيكون في هذه الامة قوم** بدرستیکه شان این است نزدیک است که باشند درین
امت گروهی که **يعتدون في الطهور والدعاء** میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد درگذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب است و
اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا بحد وسواس کردن و در دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن **رواه احمد**
وابو داؤد وابن ماجة وعن ابي بن كعب صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه **عن**
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی است در وسواس افگنده که گفته میشود و نام برده
میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افگندن مردم را در آن یا این صفت
انسانی است که بجهت وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند **فاتقوا وسواس الماء** پس بپرهیزید وسواس او را که در وضو می آرد و در اسراف

آب می‌اندازد و از حد سنت بیرون می‌افکند رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی عند
اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب است که جز یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة
زیرا که ما نمیدانیم هیچ یکی را که مسند آورده باشد آن را جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی وهو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند
و اختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشهٔ جامهٔ خود و از اینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک
کردن و مالیدن برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه
بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة جامه که ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء می‌چید و میگرفت بآن خرقه آب را از اعضای خود پس از وضو از اینجا معلوم شد
که جامهٔ علیحده داشت برای نشف اعضای وضو رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست ایستاده یعنی قوی نیست برپا
وابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که روایت کنندهٔ این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را روایت
کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تکبر
باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا که در وی ازالهٔ اثر عبادتست و آب
وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن علیه از وی شنیده اند
و ائمهٔ دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بوده و ابن معین گفته که لیس بشیء قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را
که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینهٔ مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و از
عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد
نمود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر
نزد جابر بیامد جابر کبیر السن شده بود و اعمی گشته می‌پرسید که کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد فاطمه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر می‌در آورد
و برگردن و بر سینه و بغل وی میگذرانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می‌شمید بیت ای گل ز تو خوشنودم تو بوی کسی داری ای سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند
و میگفت بپرس از من یا ابن اخی هرچه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث از وی بسیار یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال روایت
میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثك جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا آیا حدیث
کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا
جابر بدان رواه الترمذی وابن ماجة وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار وقال هو نور علی نور و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت
بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصهٔ تجلی وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا گفت
عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار وقال و فرمود هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم این وضوی تمام
کامل است وضوی من و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضوی پیغمبران سابق نیز بهمین نهج
و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت بدا لخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بر آن دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی
ضعف الثانی فی شرح مسلم و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول الله
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث و بود یکی از ما که بسنده
میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضو نمی‌شکست پس بعض میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بر آن و بعض میگویند
که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا بی وجوب والله اعلم رواه الدارمی وعن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا و بای موحده
مشدده و او پسر عبد الله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است تحمل میکرد او را مالک
و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علامات سنه احدی و عشرین و مائة قال قلت گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی است و ثقه
قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة ارأیت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز طاهرا

کان او غیر طاهر باوضو باشد یا بی وضو عمن اخذه از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت فقال پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ حدثته اسماء بنت
زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلانتر از وی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد
پیش از عمر و حاضر شد وقعهٔ بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد اللہ
بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبد اللہ بن عمر را ان عبد اللہ بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد اللہ بن حنظلة غسیل که پدر و پسر هر دو
صحابی اند و حنظلهٔ غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان بغسیل لقب یافته مشهور است و عبد اللہ در روز وفات آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم هفت ساله بود و رؤیت
کرد از حضرت صلی اللہ علیه وسلم و وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعه حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل بادیهٔ شقاوت گشت حدثها ان
رسول اللہ حدیث کرد عبد اللہ بن حنظله اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰة بود که امر کرده شده بود بوضو برای
هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر باوضو میبود یا بی وضو فلما شق ذلك علی رسول اللہ پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و
سلم امر بالسواك عند کل صلوٰة امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمهٔ شریف وی منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز
الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبید اللہ بن عبد اللہ فکان عبد اللہ یری ان به قوة علی ذلك پس بود عبد اللہ بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را
قوت است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است ولیکن اولویت و افضلیت آن مر کسی را که تواند کرد باقی است فافهم ففعله حتی مات پس کرد عبد اللہ
بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ روایت است
از عبد اللہ بن عمرو که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیه
وسلم چیست این اسراف آب ای سعد قال افی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسراف هست و در آب که عزیز الوجود و کم یاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال
نعم گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم آری در آب اسراف باشد وان کنت علی نهر جار و اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف در یصورت متصور نیست
و بعض گویند که اگرچه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین است آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچه در اکثار آب در نهر
جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثم هست رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی اللہ علیه
وسلم قال من توضأ وذکر اسم اللہ کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستیکه وی پاک میکرداند تن خود را همهٔ آن ومن توضأ ولم
یذکر اسم اللہ لم یطهر الا موضع الوضوء و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیکرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه
گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوٰة بود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را
حرك خاتمه فی اصبعه می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضوست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود جنبانیدن وی سنت
است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجة الاخیر روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث
اخیر را باب الغسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزیکه بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب
سر شستن هر دو بیاید و غسالة بضم غین آبیکه بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگر را بر غسل نیز آمده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبهٔ زن و شعبه بضم شین پارهٔ از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو
ران و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت انداز دزن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد
غسل یعنی بر مرد و زن وان لم ینزل و اگرچه انزال نکند و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه وعن ابی
سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل
مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام
محی السنة رحمه اللہ هذا منسوخ گفت محی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از
آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب
شد انزال شود یا نه وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیکردد اگر
چه خوابی کرده و لذتی که چشیده یاد دارد پس بر تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتدای اسلام بود و پس از آن منسوخ
گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی ولم اجده فی الصحیحین و نیافتم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این
اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است

ونا نظر بی که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده وعن ام سلمة قالت قالت ام سلیم گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله
ان الله لا یستحیی من الحق ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است از سؤال کردن علیه فهل
علی المرأة من غسل اذا احتلمت پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم
گفت آنحضرت آری غسل بر زن است اذا رأت الماء چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین است فغطت ام سلمة وجهها پس پوشید ام سلمه روی خود را از جهت شرم وقالت
وگفت یا رسول الله او تحتلم المرأة آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی قال نعم گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید آب از وی تربت یمینك خاک آلوده باد دست
تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن اینچنین بان زد عرب شده که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجبا
تو ای ام سلمه که اینچنین می گوئی و نفرت خود در رگ منکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آبی منی نیست فبم یشبهها ولدها پس بچه چیز و بچه سبب مانند می شود فرزند زن را
و متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است وزاد مسلم بروایة ام سلیم و زیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود ان
ماء الرجل غلیظ ابیض بدرستیکه آب مرد سطبر است و سفید وماء المرأة رقیق اصفر و آب زن تنک است و زرد فمن ایهما علا او سبق پس هر کدام از آب مرد یا زن که
بالا برآید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد یکون منه الشبه میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است
یا غالب مانند مادر شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة چون غسل میکرد از جنابت
بدأ فغسل یدیه آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دالّ است در شستن پایها پیش از
ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از آن غالبا هر دو میکرد گاهی چنان و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و در هدایه گفته که تاخیر غسل
رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی ماند به آب غسل و لای پس شستن آنها فایده ندارد و اگر فرضا بر سنگ و تخته باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود والله اعلم و نیز دلالت دارد
بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد در ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو
مبارک می شست باین کیفیت که فرمود ثم یدخل اصابعه فی الماء پس می در آورد انگشتان خود را در آب فیخلل بها اصول شعره پس تخلیل میکرد بانگشتان بیخهای موی
خود را ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه پس میریخت بر سر خود سه کف آب به هر دو دست خود ثم یفیض الماء علی جلده کله بعد از آن میریخت آب را بکثرت
بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد متفق علیه و درین روایت ذکر غسل فرج نیست وفی روایة لمسلم و در روایت دیگر مر مسلم را آمده که یبدأ آغاز میکرد غسل را فیغسل
یدیه قبل ان یدخلهما الاناء پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه درآرد آنها را در آوند آب ثم یفرغ بیمینه علی شماله پس میریخت آب را بدست راست بر
دست چپ فراغ ریختن آب فیغسل فرجه پس می شست فرج خود را ثم یتوضأ پس وضو میکرد وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه
وسلم گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا آبیکه بدان غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین هر دو روایت است فسترته
بثوب پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده فصب علی یدیه و ریخت آنحضرت بر هر دو دست خود فغسلهما پس شست هر دو دست را
ثم صب علی یدیه فغسلهما پس ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را ثم صب بیمینه علی شماله پس ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود
یعنی دو بار ریخت و دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت فغسل فرجه پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ فضرب بیده الارض و بعد از
فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین فمسحها پس سود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقاء ثم غسلها پس بشست آن دست را
ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج ثم صب علی رأسه وافاض
علی جسده پس بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود ثم تنحی پس یکسو شد از آنجائی که غسل کرده بود فغسل قدمیه پس شست هر دو پای خود را این حدیث صریح است
در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد فناولته ثوبا
میمونه میگوید رض پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و مالد بدن او را و بچیند آب را فلم یأخذه پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن او در حدیث
دیگر آمده که آورده دم مندیل را پس نفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک کردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب
یا مباح و بعض گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم فانطلق وهو ینفض یدیه پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست
خود را ظاهر در افشاندن دست افشاندن است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید دست مفشانید و بعض گفته اند که مراد بنفض اینجا جنبانیدن آنهاست در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن زیرا
که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است از مقام متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که
مذکور شد بخاری است و مسلم همین را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض از کیفیت غسل کردن وی از حیض فامرها کیف تغتسل پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت

آنرا ثم قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و ضاد معجمه بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف مفتوحه و صاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسك
تبسم فرمود و آن زن را بگیر پارهٔ از مشک یا پارهٔ از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده در قول و در روایتی
من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم ابجهت شدت فقر قدرت بر آن کجا بود که مشک استعمال کنند اما مجیب روایت همان قوی تر است
دفعا گفته اند که مستحب است مر زن را که پارهٔ از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بر آن خواهد بود و بالجمله با آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها
پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نا فهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی سبحان الله تطهری
بها فاجتذبتها الی عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعض نسخ فاجبذتها بتقدیم با بر ذال و جذب و جبذ هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعی بها اثر الدم پس گفتم من برای فهمانیدن معنی
تطهر طلب کن و بچین بآن قطعه نشان خون را که در فرج است یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن حیثیت متفق علیه وعن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله
انی امرأة اشد ضفر راسی من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را وضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است افانقضه لغسل الجنابة
آیا پس بشکنم آنرا از برای غسل جنابت فقال لا پس گفت آنحضرت مشکن انما یکفیك ان تحثی بسکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بریزی بر سر دو کف دست علی راسك بر سر خود ثلث
حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و در معنی پری دو کف دست ثم تفیضین علیك الماء پس میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی رواه
مسلم وعن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد ویغتسل بالصاع وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد الی خمسة امداد و گاهی غسل بزیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بحساب اهل دیار خود فرود آورده
تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبر شاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری ابدالله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یکپاو میشود و یک سیر شاهی
کم بس چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود از ین تعیین و تحدید نیست
که بزیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان کردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است متفق علیه
وعن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما قالت قالت عائشة گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل
انا و رسول الله بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی وبینه از یک آوند که میان من و او میبود و آن آوند قدحی بود که
سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرنی پس زود می شتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب حتی اقول
دع لی دع لی تا آنکه میگفتم من بآنحضرت بگذار برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب گیرم قالت گفت معاذه که راوی حدیث است وهما جنبان و حال آنکه آنحضرت و عائشه
هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب میکند و زیان ندارد و سبب
که رفتن آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکرد آب چه ضرورت مرتفع میکرد و تا آنکه
باین قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در
زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که میفرماید
که زن غسل نکند ببقیهٔ آب مرد و غسل نکند مرد ببقیهٔ آب زن و درین صورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت مینمود و بیشتر آب
میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شده است عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید
انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم
مردی که می یابد در جامهٔ خود یا بر بدن خود تری را ولا یذکر احتلاما و یاد ندارد خواب احتلام و لذت آنرا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل غسل کند وعن الرجل الذی
یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که خواب دیده است ولا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه نمود نیست غسل بر وی مسئله
اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامهٔ خواب به بینند و ندانند که از کیست و بکدام یک از ینها غسل واجب کرده جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است
و بر وی است غسل و بعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی قالت ام سلیم گفت ام سلیم مادر انس رض که حاضر بود
و شنید این مسئله را هل علی المرأة تری ذلك غسل آیا هست بر زنی که به بیند مثل این را یا دیداری خواب را و مقصود وی آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد قال پس جواب
داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری غسل واجب است بر آن زن و زن آب منی دارد ان النساء شقائق الرجال بدرستیکه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست
از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان و اقتضاء وجود منی از قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه و هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پارهٔ دیگر گویند و لهذا برادر را
شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگر اند از یک اصل اند که آن آدم است علیه السلام رواه الترمذی وابو داود وروی الدارمی وابن
ماجة الی قوله لا غسل علیه ترمذی و ابو داود این حدیث را تا آخر روایت کرده اند و دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب و

در روایت ایشان مذکور نیست وعنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان چون درگذشت
ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هردو ختان ملاقات و مساس کنند و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه کردن آنرا می برند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون
مانند تاج خروس پس عائشه تفسیر باید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب میگردد غسل بر مرد و زن فعلته انا و رسول الله کرده ام من و پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آنرا فاغتسلنا پس غسل کردیم ما هردو رواه الترمذی وابن ماجة پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و مجرد دخول
حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب میگردد غسل مگر آنگاه که آب منی و مهاجران گفتند که
واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشه رفتم و گفتم سوالی دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هرچه میخواهی
و شرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسی افتاده که خبردار است یعنی من خبردارم ازین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار
شعبهٔ زن و مس و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم کرده که مراد بمجاوزت ختانین مماست آنهاست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که بر تن آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة
و پاک بشوئید آنجاها را از آنکه نه در زیر موی است یا بیقین از عهدهٔ غسل برآمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و شبو بفتحات رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذاك ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که
روایت کنندهٔ این حدیث است پیری است که بجهت کثرت غفلت و نسیانی بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بروزن عظیم است و وجیه بفتح واو و
سکون جیم و بای موحده تا آخر نیز خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترك موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یکموی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا وکذا من النار کرده شود باوی چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ قال علی رض گفت علی
مکرر فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس ازین جهت دشمن داشتم موی سر خود را پس ازین جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی بریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن دشمن را کند کنایت است
از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید رواه ابوداؤد واحمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هرسه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و
دارمی تکرار نیاورده اند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی وابوداؤد و
النسائی وابن ماجة وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح آن
جائز است چیزی است که بدان سر شویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما وهو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد یجتزئ بذلك بسند کی میکرد در شستن جهان آبی که پاک میکرد
سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء و نمیریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات اول اکتفا نمیکنند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر میریزند و غالبا خطمی در آب بکثرت میبود چنانکه تغیر نمیداد آب
را از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد رواه ابوداؤد وعن یعلی قال ان رسول الله گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رأی رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت آنحضرت
بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام داشت تعلیم کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت مر خدا را واثنی علیه و ثنا خواند بروی تعالی و بستود مر او را بیان و تغییر حمد است ثم قال پس گفت
آنحضرت ان الله حیی بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع ایشان ستیر بروزن صدیق بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر دوست میدارد آنرا از بندگان شرم ساری او پرده پوشی را یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی هرچه ممکن است از ایشان
فاذا اغتسل احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی خود را که این نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق آلهی تعالی و تقدس رواه ابوداود
والنسائی وفی روایة و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که قال ان الله ستیر گفت آنحضرت که خدا تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما
که غسل کند فلیتوار بشیء پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز آمده
انصاری لقب و سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت ٧ او را بامر آلهی تعالی قرآن شنوانید و روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله
عنه کاتب وحی قال انما کان گفت ابی بن کعب بود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصت در آغاز دین اسلام حکم کرده بود که از جماع بکنید و انزال نکنید
ثم نهی عنها پس نهی کرده شد ازین رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل اول بیان آن گذشت رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنمرد انی اغتسلت من الجنابة بدرستیکه من
غسل کردم از جنابت وصلیت الفجر و گذاردم نماز بامداد را فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز گذاردن بمقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است
او را آب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدك اجزأك پس فرمود آنحضرت با مرد اگر بودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود

صلی الله علیه وسلم ٧

در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود دیگر کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکرد و تنها از نمی الله کنار رود اگر گویند مسح در غسل چون یافتکا کند جوابش آنست که مراد بمسح اینجا غسل خفیف است و غالب
آنست که چون دست تر بر آن موضع کشند کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعضی گفته‌اند که این حکم سابق بود و بعد از آن منسوخ شد رواه ابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال كانت
الصلوة خمسين بود نماز در شب معراج پنجاه والغسل من الجنابة سبع مرات و بود غسل از جنابت هفت بار وغسل البول من الثوب سبع مرات و بود شستن بول از جامه
هفت بار فلم يزل رسول الله پس همیشه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يسأل سؤال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتى جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة
وغسل الثوب من البول مرة تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار رواه ابو داؤد و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج
مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی
ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالب
آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت كذا في الهداية باب مخالطة الجنب وما يباح له باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر
و نوم با جنابت بعد از وضوء مانند آن جنابت در لغت بعید دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت
واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت آمیختن کسی با کسی مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشاربت و امثال آنست و این همه جائز است با جنب و وارد شده است
در احادیث الفصل الاول عن ابى هريرة رضى الله عنه قال لقينى رسول الله گفت ابو هریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وانا جنب و حال آنکه من جنب بودم فاخذ
بيدى پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشيت معه پس رفتم با وی حتى قعد تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و سل بر
کشیدن شمشیر از نیام فاتيت الرحل پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح راء و سکون حاء مهمله رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود فقال اين كنت يا ابا هر پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریره و هر بکسر هاء و تشدید راء یعنی گربه و هره تا مؤنث آن و هریره مصغر هره است فقلت له پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را
و موجب بیرون رفتن را فقال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب سبحان الله ان المؤمن لا ينجس بدرستیکه مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده‌اند و غسل برآن
واجب گردانیده لهذا بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی جائز هذا لفظ البخارى این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مسلم راست معنی وی یعنی
مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده وزاد بعد قوله و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وی که فقلت له این عبارت را که لقيتنى وانا جنب فكرهت ان اجالسك حتى
اغتسل یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار بر آمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم وكذا للبخارى فى رواية اخرى و همچنین آمده است
مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر رضى الله عنهما قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة
من الليل که بدرستیکه شان این است که میرسد او را جنابت از شب فقال له رسول الله پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم وضو کن و بشوی عضو
خود را پس خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدرت طهارت نوم است مر جنب را چون این اگر پاک بخواب رفت متفق عليه وعن عائشة رض قالت كان النبى
صلى الله عليه وسلم اذا كان جنبا فاراد ان ياكل او ينام گفت عائشه بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضأ وضوءه للصلوة وضو میکرد
مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امری مستحب است نه واجب متفق عليه وعن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم
اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ثم اراد ان يعود پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءا پس باید که وضو کند میان هر دو
نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند رواه مسلم وعن انس قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يطوف على نسائه بغسل واحد بود آنحضرت که میگشت
گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای هر جماع غسلی علیحده نمیکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره والا در نوبت
یکی بحجره دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طواف بر جمیع نسا با اذن صاحب نوبت باشد والله اعلم وعن عائشة قالت كان النبى
گفت عائشه بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه ذکر میکرد خدا را و میخواند او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت
نمیخواند و ذکر بی وضو نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است رواه مسلم وحديث ابن عباس سنذكره فى كتاب الاطعمة
و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمه ان شاء الله تعالى الفصل الثانى عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبى
گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر صلى الله عليه وسلم فى جفنة آبی که در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند فاراد رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان يتوضأ منه پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقالت پس گفت آن بعضی از ازواج یا رسول الله انى كنت جنبا
بدرستیکه من بودم جنب و این آب بقیه آبی است که از غسل جنابت من مانده بود فقال ان الماء لا يجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم که آب جنب نمیشود یعنی نجس
نمیکند بغسل کردن جنب آن و رسیدن دست و بدن وی بدان رواه الترمذى وابو داؤد وابن ماجة وروى الدارمى نحوه وفى شرح السنة عنه عن
ميمونة بلفظ المصابيح و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پس

غسل کردم من از جنابت و زیادہ ماند در وی آبی از بقیۂ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کردہ ام یا رسول اللہ از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب نمیباشد جنب و ی جنابت و در روایتی
که آب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مراد از بقیه غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیه غسل آب زن و در آخر فصل ثالث بیاید که مهر دو
منع نهی است جواب این همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یغتسل
من الجنابة ثم یستدفئ بی غسل میکرد از جنابت پیشتر گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم گردد و مرا بجای جامه خود میساخت که با آن گرم شود قبل ان اغتسل
پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است رواه ابن ماجة و روی الترمذی نحوه وفی شرح السنة بلفظ المصابیح و در حدیث مسلم آمده است
که عائشه حائض میبود و آب میخورد پس با آنحضرت میداد پس می نهاد آنحضرت دهن خود در جای دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد وعن علی رضی الله عنه قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم یخرج من الخلاء بیرون می آمد از آبخانه فیقرئنا القرآن پس میخوانید ما را قرآن او یاکل معنا اللحم و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو ولم یکن یحجبه او یحجزه شک از راوی است
و معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را عن القرآن از خواندن قرآن شیء هیچ چیز لیس الجنابة مگر بودن جنب رواه ابو داؤد والنسائی و روی ابن
ماجة نحوه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب نخواند حائض و نه جنب خواه مرد یا زن شیئا من القرآن
هیچ چیز از قرآن رواه الترمذی پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت
گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعض دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار را باکی نیست وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم وجهوا هذه البیوت عن المسجد روی گردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه با آن سو نزد و در عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید فانی لا احل المسجد لحائض
ولا جنب زیرا که بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و مکث نیز مبرین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است
و الله اعلم و ظاهر حدیث بعموم و اطلاق مؤید مذهب ما است رواه ابو داؤد وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیه
صورة در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی است ولا کلب و نمی آیند خانه را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید ولا جنب و نمی در آیند در خانه که در وی جنبی است مراد
کسی است که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل میسر و د چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیری که وضو نکند رواه ابو داؤد والنسائی وعن عمار بن یاسر مولای
بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفه را خود در آورد که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از آنهاست مستضعفین است که عذاب کرده شده اند
از طرف مشرکان او را میسوختند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد بدر را و تمامی مشاهد را
و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد
و بکشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائکة سه کس اند که نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان جیفة الکافر یعنی مرده کافر و بعض از آنکه کافر مراد دارند
مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر است والمتضمخ بالخلوق و مرد بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب مشهوری است که در وی غالب زعفران است و درین زجر و تشدید است در منع
آن والجنب الا ان یتوضأ و جنب مگر آنکه وضو کند رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند
و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند ان فی الکتاب الذی کتبه رسول الله بدرستیکه در کتابی که نوشته است آن پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم مر عمرو بن حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای که آنحضرت او را در ناحیه ای از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود و کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان
فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسی که پاک است و مراد از حدث طاہر ۷
داشته اند رواه مالک والدارقطنی وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة نافع که مولای ابن عمر است و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعض
گفته اند از مغرب است و از کبار تابعین و ائمه اثبات است مات سنة سبع عشرة و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت فقضی ابن عمر حاجته پس ادا کرد ابن عمر آن حاجت خود را
وکان من حدیثه یومئذ ان قال و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت مر رجل فی سکة من السکک گذشت مردی در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد
بمعنی راه هموار و برابر فلقی رسول الله پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وقد خرج من غائط و حال آنکه بتحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آنجا او بول یا از
پیشاب کردن شک از راوی است فسلم علیه پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلم یرد علیه پس باز نگردانید آنحضرت سلام بروی یعنی نداد جواب سلام وی حتی اذا کاد
الرجل ان یتواری فی السکة تا وقتی که نزدیک بود آن مرد که پنهان گردد در کوچه ضرب رسول الله زد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه علی الحائط هر دو دست
خود را بر دیوار و مسح بهما وجهه و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را ثم ضرب ضربة اخری فمسح ذراعیه پس زد بهر دو دست بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد هر دو دست
خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد ثم رد علی الرجل السلام پس باز گردانید بر آن مرد سلام را و قال انه لم یمنعنی ان ارد علیک السلام و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام
بر تو چیزی الا انی لم اکن علی طهر مگر آنکه نبودم من بر طهارت رواه ابو داؤد ظاهر نظر در حدیث آینده آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت
اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی است اگر چه مراد بدان اینجا معنی سلامت است و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خدا و نام خدا تعالی را و لیکن این مشکل میشود با آنکه در صحیح آمده است که وی

صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در ہر وقت بہر حال واگر گویند کہ مراد تابع ذکر قلبی است گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی نزد خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذی و عافانی الحدیث و تسمیہ پیش از
وضو نیز گذشت کہ بآن میداشت ورا از قرآن ہیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازند و مانند آن میگویند کہ عزیمت آنست کہ بی وضو نام خدا نگیرند و آنچہ شما ذکر
کردید ہمہ از قبیل رخصت است کہ برای تعلیم جواز و تسہیل امر بر امت آنرا ذکر کردیم من بخدا توفیق کہ این جواب جاری نمیکردد و در تسمیہ قبل الوضو چہ از قبیل عظیمت است بی شبہہ بلکہ ہرچہ وارد شدہ در موضع خاص سنت
ذکر آن کما لا یخفی پس خلاصہ آنست واللہ اعلم کہ ذکر خدای تعالی بی طہارت جائز است لیکن با طہارت افضل واکمل و اولی است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الہی حال ذکر وارد شدہ کہ نگذاشت او را
کہ ذکر نام وی کند بی طہارت خصوصا در رد سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ و لیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در آن مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و مہد بعید و دلیس تیمم کرد
و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافیست با وجود قدرت بر آب فافہم وعن المہاجر بن قنفذ انہ اتی النبی روایت است از مہاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و
ذال معجمہ در آخر نام کہ او خلف بن عمیر و مہاجر لقب او ست کہ آنحضرت فرمود ہذا المہاجر حقا و صحابی قرشی تیمی است و بعض گفتہ اند اسلام او روز فتح است و حسن بصری و غیر وی از وی روایت کردہ اند کہ وی آمد پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وسلم وہو یبول و حال آنکہ آنحضرت بول میکرد فسلم علیہ پس سلام کرد بر آنحضرت فلم یرد علیہ پس رد نکرد آنحضرت سلام او را حتی توضأ تا آنکہ وضو ساخت
اینجا چون ہم غایب شد ایں علم دفوات رد بود تا وضو ساختن تاخیر کرد و پس از جواب سلام وی داد ثم اعتذر الیہ پس عذر خواہی کرد بوی و قال و فرمود انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی
طہر بدرستیکہ من مکروہ میدانستم کہ ذکر کنم نام خدا مگر بر طہارت رواہ ابو داود وروی النسائی الی قولہ حتی توضأ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روایت کرد نسائی
تا قول وی حتی توضأ و قصہ اعتذار ذکر نکرد و قال و گفت نسائی این عبارت را کہ فلما توضأ رد علیہ طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل است بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام معذور باید از عذر بادیکہ اعتذار
کند بسوی وی تا منسوب بکبر نشود و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ادای عبادت متعذر تواند گفت لاکن تاخیر از جہت وجوہ مشروعہ بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید
بود بر آنکہ سلام بر بول کنندہ کردہ است و ترک کلام و کراہت آن در قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیہ ساحت عزت و عظمت وی تعالی کہ ذکر شود در چنین وقتی از جہت بودن سلام از اسمای وی
تعالی واللہ اعلم الفصل الثالث عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون ثم ینام و بود آنحضرت کہ جنب میشد پس خواب میکرد
ثم ینتبہ ثم ینام بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت در خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس
ہمان وضو میبود و از غیر وی صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ خواب ناقض است اما ظاہر آنست کہ ما بقی نشود کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت در طہارت نوم کافی است اگرچہ بعد از وی بیدار شدہ بعد از آن بخواب رفتہ است واللہ اعلم
رواہ احمد وعن شعبۃ قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابۃ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت یفرغ بضم یا و کسر را بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری میریخت
آب بدست راست خود بر دست چپ سبع مرار ہفت بار ثم یغسل فرجہ پس می شست فرج خود را فنسی مرۃ کم افرغ پس فراموش کرد ابن عباس یکبار کہ چند بار ریختہ است فسألنی پس پرسید مرا کہ چند بار
ریختہ شدہ است آب فقلت لا ادری پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم کہ چند بار شستہ شد فقال پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ لا ام لک وما یمنعک ان تدری یعنی و در مر ترا یا مبادا کہ
ترا چہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن آن لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور کردہ و ازینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و
مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید ثم یتوضأ وضوءہ للصلوۃ پس وضو میکرد ابن عباس ہمچو وضوی وی برای نماز
ثم یفیض علی جلدہ الماء پس میریخت بر بدن خود آب ثم یقول ہکذا کان رسول اللہ پس میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتطہر غسل میکرد و مبالغہ میکرد در
طہارت رواہ ابو داود بدانکہ آنچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سہ بار است و در فصل الاول از باب الغسل ہم از روایت
ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد معین پس آنچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجہت
مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانی در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستی بود کہ در دست چپ وی بود و این جواب افادہ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند کہ نجاستی سخت بود کہ حاجت
مبالغہ در غسل نزد و سبع عدد وی است کہ روی کمال دارند و اگر گویند کہ آن اتفاقا بود و از ابن عباس سوال او از شعبہ نزد نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد با آنچہ گفتہ ہمہ بر وجہ رعایت عدد است
وعن ابی رافع مولای آنحضرت است و بعض گفتہ مولای عباس بود کہ بآنحضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبطی است اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہدی کہ بعد از وی است
و گفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد قال ان رسول اللہ گفت ابو رافع کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ گشت روزی
روزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان یغتسل عند ہذہ و عند ہذہ و حالیکہ غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد ہر کدام غسل علیحدہ کرد قال فقلت لہ
گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا آیا نمیکردانی یا چرا نمیکردانی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی والا مخففہ شد و ہردو روایت
است قال فرمود ہذا این ہر بار جدا کردن غسل ازکی زیادہ شوندہ تر است از روی ثواب و اطیب و خوش آیندہ تر است نفس را و اطہر و پاک تر و نظیف تر است و ظاہر آنست کہ این ہر سہ بیک معنی است
یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برای ظاہر است و تزکیہ و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیہ برای ازالہ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیدہ
و ازینجا ظاہر شد کہ از آنجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسہیل امر بر امت بود رواہ احمد و ابو داود وعن الحکم بن عمرو صحابیست
نزول کرد بصرہ را و معدود است در ایشان و والی کردانید او را زیاد بر بصرہ و پس از آن عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنہ خمسین یا احدی و خمسین روایت کردہ از وی حسن بصری و غیر وی قال
نہی رسول اللہ گفت نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل از وضو کردن مرد بفضل طہور المرأۃ ببقیہ آب طہارت زن خواہ بقیہ آب وضو باشد یا غسل

رواه ابوداؤد وابن ماجة والترمذی وزاد وزیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی او قال بسورها یا گفت وضو نکند مرد بسور زن وسور بضم سین و
سکون همزه بقیه شئ وبیشتر اطلاق وی بر بقیه طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیه آب طهارت است وشک راوی در مجرد لفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال
الشیخ ابن حجر وقال وگفت ترمذی هذا حدیث حسن وعن حمید الحمیری قال حمید بضم حا وفتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا وسکون میم تابعی جلیل القدر است واز قدمای صحیح
تابعین از ثقات بصریین وائمه ایشانست ومحمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره وافقه ایشان بود وگفت لقیت رجلا صحب النبی ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم اربع سنین چهار سال کما صحبه ابوهریرة چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره که در غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد قال نهی رسول الله
گفت آنمرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل از غسل کردن زن بزیادتی بقیه آبی که غسل کرده است بدان آب مرد او یغتسل الرجل بفضل المرأة
یا غسل کند مرد به بقیه آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد زیاده کرده است مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که و
لیغترفا جمیعا وباید که آب بگیرند از ظرف هر دو واز مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز ذکر رفت دو غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب
الغسل اشارت بدان کردیم اما اینقدر عفو است ومنهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد رواه ابوداؤد والنسائی وزاد احمد فی اوله وزیاده کرده است امام احمد
از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده است آنحضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز او یبول فی مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن
رواه ابن ماجة عن عبد الله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث است واگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده
و بیهقی گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة واغتسال المرأة بفضل ماء رجل واگر ثابت شود محمول است بر نسخ وشیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از امت تا آن
رفته ومحال است که حدیث صحیح باشد وهیچکس تا آن عمل نکرده وسوی آن نرفته باشد ودرین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند وبطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه
در شرح بتفصیل بیان کرده ایم باب احکام المیاه باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان وآب زمین وچشمه وغیر چشمه که دریا است وآب ایستاده وروان وقلیل وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل وپس
خورده حیوانات وآب حوضها که در بیابانها میباشد وآب گرم شده در آفتاب وغیر آن از آنچه درین باب مذکور شده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه رضی الله عنه
وسلم لا یبولن احدکم باید که بول نکند یکی از شما فی الماء الدائم الذی لا یجری در آب ایستاده که نمیرود وروان نیست ثم یغتسل فیه پس روی غسل میکند در آن آب واین گویا
علت نهی بول از نهی کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب وحال آنکه غسل میکند در وی متفق علیه باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد وبحث میآید در غسل در وی
وجائز و بعضی گفته اند که اگر خود کثیر هم باشد ومتنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند وعادت کردد ورفته رفته آب تغیر یابد ومراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ
وبو ومزه ونهی بر تقدیر اول برای حرمت است وبر تقدیر ثانی برای کراهت وقید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد ونزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد وهر چند جاری باشد مکروه است
وقید اغتسال اتفاقیست ووضو نیز همین حکم دارد وغائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر وبد تر از آن گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است ودر شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه وممنوع است از جهت
ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هرجا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی وفی روایة لمسلم قال ودر روایتی مر مسلم را آمده است لا یغتسل احدکم فی الماء
الدائم وهو جنب غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده وحال آنکه وی جنب است واینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد ومعنی قلیل وکثیر در فصل ثانی معلوم گردد قالوا کیف یفعل
گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند یا ابا هریرة قالت گفت ابوهریره یتناوله تناولا بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست وغسل کند بیرون آب واینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست
در آب درآرد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی وعن جابر قال نهی رسول الله گفت جابر نهی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد از بول کردن در آب ایستاده رواه مسلم وعن السائب بن یزید حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است وحاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش حامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینة
قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت خاله من یا رسول الله ان ابن اختی وجع بدرستیکه
پسر خواهر من درد ناک ورنجور است فمسح راسی پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا ودعا لی بالبرکة ودعا کرد مرا ببرکت وزیادتی خیر ثم توضأ پس وضو کرد آنحضرت
فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیه آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته وگفته اند که ظاهر احتمال اول است واکثر علما بر آنند چنانکه
در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است واگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه بنجاست آب مستعمل مشکل
میکردد که گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند وخود چگونه طاهر نباشد وبتن پاک او رسیده وزوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز از
بدن شریف تاثیر وسرایت نکرده وحال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر وباطن بزکی ومطهر است ثم قمت خلف ظهره پس ایستادم
من پس پشت آنحضرت فنظرت الی خاتم النبوة پس نگاه کردم بخاتم نبوت بین کتفیه میان هر دو شانه آنحضرت مثل زر الحجلة مانند زر حجله بتقدیم زای مکسوره بر رای مهملة و
حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانه عروسی وآنچه زینت میباشد مثل خرگاه که تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن ودر بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضه کبوتر وآن
گوشت پاره بود با رنگ گل بغایت نورانی ودرخشانی ودر بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له ودر ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور واین خاتم نبوت بجهت آن گفتند

که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود بر آنکه وی نبی موعود بود یا علامتی بود که وی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت آن را از کتف مبارک برداشتند و بدین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر از این بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه

الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سئل رسول الله گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض از حال آبی که میباشد در بیابان و صحرا از زمین وما ینوبه من الدواب والسباع و حال آنچه نوبت بنوبت میدر آیند در آن آب از چارپایان و ددان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن فقال اذا کان الماء قلتین پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث بر نمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در آن و قله بضم بمعنی خم عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن آب کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه و کوهان و تارک سر و جز آن را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که بر میدارد او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آن را قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه بمقدار سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعضی گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقیست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل سیر شاهی است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد ما دام که رنگ و بوی و مزه آب تغیر نیابد الا آنکه نزد امام احمد نجاست البول و غائط سیلان کننده باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که هر آب نجس چون بر رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیری خاصیت است در طهارت آب والله اعلم رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة وفی اخری لابی داود و در روایتی دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که فانه لا ینجس و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح شده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن المدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بر آن نکرد والله اعلم و گفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر آب و تحدید در تنجس و عدم آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست و علماء وی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگر چه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و بیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و عامه علما از فقها و محدثین بر آنند که اگر تغیر یابد متنجس میگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بئر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد لون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد هر چه بقلتین رسد کثیر و هر چه کمتر از آن باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی که اگر آب بقدری بود که بجنبانیدن اجزای وی از هم جدا نگردد نزد بعضی بغسل و نزد بعضی بوضو و نزد بعضی بگرفتن بدست بی شدت و عنف کثیر است و الا قلیل و نزد متاخرین مشائخ مساحت قرار یافته نزد بعضی بده در ده و نزد بعضی بیازده در یازده و نزد بعضی بیست در بیست و بعضی ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم

وعن ابی سعید الخدری قال گفت قیل گفته شد یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم باء موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره وهی بئر یلقی فیها الحیض و حال آنکه آن چاهیست که انداخته میشود در وی حیض بکسر حاء و فتح یا جمع حیضه بکسر و سکون خرقه حائض بخون حیض آلوده ولحوم الکلاب و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان والنتن و انداخته میشود در وی نتن بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبوست فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه این آب چاه پاکست پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آن وقت جاری بود و راهی بساطین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر بود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم و در بعضی روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی

وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستیکه ما سوار میشویم در دریا را ونحمل معنا القلیل من الماء و بر میداریم با خود اندکی از آب فان توضأنا به عطشنا پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا بگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوْرًا یا مخالفت وی با آب آسمان در اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب وی والحل میتته و حلال است خود مرده او مراد ماهی است که او را ذبح میکنند و میته بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و بر آوردن او است از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید ان شاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی

وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابو زید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را لیلة الجن در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک

چه چیز است در مطهره تو قال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طيبة وماء طهور نبیذ نیست جز خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه
رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را این مقدار ابو داؤد وزاد احمد والترمذی واحمد و ترمذی نیز زیادت کردند که فتوضأ منه پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ
که در مطهره بود وقال الترمذی ابو زید مجهول و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن
حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را جز این
یک حدیث نیست و بعض ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال و بصحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است
فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش و سمت استاذ خود تا که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود لم اكن ليلة الجن مع رسول
الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم و چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد
صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنهند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه احوال
و احکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت
کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده بتحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجا نشاندند و دائره کرد و خطی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مکالمه و مفاوضه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده
شده است آنجا باید نگریست والله اعلم وعن كبشة بنت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابی قتادة و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری
که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تخلف از غزوه تبوک مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز
صحبت است کذا فی التقریب ان ابا قتادة دخل علیها روایت میکند کبشه که ابو قتاده درآمد بروی یعنی بر کبشه فسكبت له وضوءا پس بریخت کبشه برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض
روایات فسکبت بلفظ متکلم آمده فجاءت هرة تشرب منه پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود فاصغی لها الاناء پس مائل و کج گردانید ابو قتاده برای گربه ظرف آب را
تا بآسانی آب بخورد حتی شربت تا آنکه بخورد گربه آب را قالت كبشة فرآنی انظر الیه گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب وی یعنی از روی تعجب از آنکه ماند گربه را تا از ظرفی که
در وی آب وضو نهاده بود بخورد فقال پس گفت ابو قتاده اتعجبين يا ابنة اخی آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع نه چنین
باشد و اخوت اسلام خود باقیست قالت فقلت نعم گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم از آن فقال ان رسول الله پس گفت ابو قتاده بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال
گفته است که انها ليست بنجس بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی انها من الطوافين عليكم او الطوافات
بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شما آیندگان است اگر مأخوذ است از طوافین است که بمعنی ذکور است و اگر مأخوذ است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ
آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافين فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وی گرد
شما بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خورده او کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم
باشد بر هر تقدیر باعث مسامحه مسامحا آمد و نزد امام ابو حنیفه سور هره مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و
ائمه دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انها من الطوافين آورد نجاست را بکراهت رواه مالك
واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن داؤد بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهريسة
الی عائشة داؤد بن صالح دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفته اند مولای ابو قتاده انصاری بود و از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر او
بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها قالت گفت مادر وی که هریسه برده بود فوجدتها
تصلی پس یافتم عائشه را که نماز میکند فاشارت الی ان ضعيها پس اشارت کرد بجانب من که بنه هریسه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و
نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقهیه آمده است که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر فجاءت هرة پس آمد گربه فاكلت
منها پس خورد پاره از آن هریسه فلما انصرفت عائشة من صلوتها پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود اكلت من حيث اكلت الهرة خورد هریسه را از همانجا
که خورده بود گربه گویا این تعجب کرد و پرسید فقالت ان رسول الله پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال انها ليست بنجس گفته است که گربه
پلید نیست و پس خورده او پلید نه انها من الطوافين عليكم بدرستیکه گربه از جمله گردندگان است بر گرد شما و گفت انی رأيت رسول الله بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم يتوضأ بفضلها وضو میکرد با آبی که باقی میماند از گربه رواه ابو داؤد وعن جابر قال سئل رسول الله گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انتوضأ بما افضلت الحمر آیا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران قال نعم فرمود آری وضو کنید وبما افضلت السباع كلها و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان

نیز همه درندگان رواه فی شرح السنة و ازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است و نزد ما سور سباع نیز نجس است زیرا که آن متولد است از لحم وی که نجس است و مذهب
امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او و احادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن است و اگر بصحت برسند مراد حوضها و غدیرهای بزرگ خواهد بود که در بیابانها است
چنانکه بیاید و اگر درندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد و باین جانب هیچکس نرفته فائده در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامهٔ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد
پلید نگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانهای وی رطوبتی نیست و در حالت مزاح بلبها میگیرد و آنها رطب اند کذا قال
الشمنی وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو و میمونة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و در بعض گفته اند هند اسلام
آورد در سال فتح روایت میکنند از وی علی و ابن عباس و جماعهٔ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از چهلمین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میمونه بنت حارث که از امهات
المؤمنین است فی قصعة فیها اثر العجین یا آبی که در کاسهٔ کلان بود که در وی اثر و بقیهٔ خمیر بود و گفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیة و نزد ما اگر تغیر
یابد یکی از اوصاف آب بشیئ طاهر رواست مگر اینکه آب را از طبع وی که سیلان است برآرد رواه النسائی وابن ماجة الفصل الثالث عن یحیی بن عبد الرحمن قال
ان عمر رضی الله عنه خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین مدنی ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت
که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود حتی وردوا حوضا تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد
حوضک السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند و درمی آیند برای آبخوردن در حوض تو درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض
لا تخبرنا پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را آن یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود فانا نرد علی السباع و ترد علینا زیرا که ما فرود می
آییم بر درندگان و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار که گاهی ما می آییم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواه مالک و زاد رزین
قال روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که زاد بعض الرواة فی قول عمر زیادت کردند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این را که گفت وانی
سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول لها ما اخذت فی بطونها میگفت مر سباع راست چیزیکه گرفتند در شکمهای
خود و نوشیدند از آب وما بقی فهو لنا طهور و شراب و چیزیکه باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده و نوشیدنی وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و
مدینه اند ترد ها السباع والکلاب والحمر فرود می آیند و درمی آیند از درندگان و سگان و خران عن الطهر منها پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود
از آن فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و ما راست آنچه باقی ماند طهور و پاک کننده رواه
ابن ماجة وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب فانه یورث البرص زیرا که آن در میآرد
غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را رواه الدارقطنی این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در تخریج آمده
از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد وفی السنن وابن حبان از
انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند برص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی الا از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی نیز آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدوق ضعیف است
و دارقطنی از طریق دیگر آورده و منذری و غیر آن را تحسین نموده است والله اعلم و دیگر بدانکه قول عمر رض که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب
حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و خوردن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بران خواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع از آن چنانکه در بعض طب که اطبا از آن منع کرده اند
گفته اند باب تطهیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس ینجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم
هردو آمده و نجاسات بلفظ جمع آورد در تبیین ارادهٔ انواع او است که مختلف است احکام آن الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شرب الکلب فی اناء احدکم چون آب خورد سگ در آوندی از شما فلیغسله سبع مرات پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار متفق علیه وفی روایة لمسلم
و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که فرمود طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولغ خوردن سگ آب باطراف زبان و
مذهب ۷۰ ص آن مخصوص است بدرندگان ان یغسله سبع مرات بشستن آن ظرف است هفت بار اولهن بالتراب نخستین از آن هفت بار شستن بخاک است [illegible] شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار
اکثر محدثین است و مذهب ائمهٔ ثلثه هم همین است الا الامام ابوحنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا آنکه در ابتدای اسلام بود و پس
از آن منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابوداؤد اخرهن آمده و در ترمذی اولهن او اخرهن و در روایتی نزد بزار احدهن آمده و در روایتی از امام
احمد هشت بار بشویند هشتم بار بخاک وعنه قال قام اعرابی گفت ابوهریره ایستاد اعرابی یا دیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم بود و اعراب گویند
فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناوله الناس پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبی پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله

علیه وسلم دعوه بگذارید او را که بول کند وهریقوا علی بوله سجلا من ماء وبریزید بر جای بول او دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا و
این بر تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد وبعضی گفته اند که سجل بفتح سین وسکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بهمین و برین تقدیر او برای تخییر باشد و ثواب آنست که هردو بمعنی
دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین نیز که برانگیخته شده اید وپیدا کرده نشده آید دشواری دهنده واین صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق ومهربانی و
سهولت وسماحت ودین وشریعت موصوف است صحابه را که تبعان اویند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب وتحریض برفق ولطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاری واین حدیث
دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت وغلبه وبر آنکه غساله نجاست ورشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه وبدن وزمین یا از حصیر بر زمین چکید وعلما را درینجا اختلاف است
مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است واگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است واگر جدا گردد ورنگ وبوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار وطیبی
گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد وکندن زمین وبرداشتن خاک از آن واجب نیست ونزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد واگر تا
خشک شدن نگذارند زمین بباید کند وخاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهی ومعلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند ومن گفتم شاید توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در آنجا
نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد وبوی ورنگ بول بجهت غلبه آب بر طرف شود وپاک بخشک شدن شده باشد وحدیث
از بیان ساکت است والله اعلم وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء
اعرابی ناگاه آمد اعرابی فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه مه مه کلمه وازینجا
معلوم میشود که تناول ودر افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را وازرام بتقدیم زای بر راء قطع کردن بول کسی را وزرم منقطع شدن بول واشک وغیر آن ودرین غایت شفقت ومهربانی وحلم وکرم است
از آنحضرت بر غربا ونادانان ولهذا منع کرد ونصیحت نمود او را بنهایت نرمی وشفقت وحکمت در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد ودر قطع بول بر وی ضرر راه است وبا وجود
آن جاهای آن پلید میگردد ومواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند
آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست ونمی سزد مر چیزی را از بول وپلیدیها
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن ونماز گذاردن وقرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی وامر رجلا
من القوم وفرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فشنه علیه پس آورد آن مرد دلوی از آب پس بریخت آن را بر بول و
شن بسین مهمله ریختن واگر بریزد وپریشان کند بشین معجمه ودر حدیث مهمله است در نسخ متعدده معتبره ودر بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهما قالت سألت امرأة رسول الله گفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است وفضائل ومناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر است پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله أرأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض وحیضه بکسر حاء وفتح آن هر دو
آمده است کیف تصنع چکند وچگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة
چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان وناخنان ثم لتنضحه بماء پس تر شود آن را ونضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول
بر شستن است ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز بگذارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطاء
بن یسار از اهل مدینه وکبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنه سبع ومائة قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله
عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس
بیرون می آمد آنحضرت بنماز واثر الغسل فی ثوبه ونشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت می بود متفق علیه وعن الاسود وهمام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زاده علقمه
بن قیس است وبود اسن از عم خود وخال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته وخلفای اربعه را دیده واز اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم وغیر او هشتاد حج وعمره
بآورده وبود صائم تا وقت موت وختم میکرد در دو شب مات سنه اربع او خمس وسبعین وهمام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه وعلمای آن روایت میکند از ابن مسعود وعائشه وجز ایشان
از صحابه وروایت کرد از وی ابراهیم وغیر وی مات سنه خمس وتسعین پس روایت میکند این دو تابعین عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که میمالیدم
منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود وهمام از عائشه وبروایة علقمة والاسود عن عائشة
نحوه وروایت کرد علقمه واسود از عائشه مانند آن وفیه ودرین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگذارد آنحضرت در آن واین احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذ
هب ما ومذهب مالک وبروایتی از احمد نیز هست ونزد شافعی ومشهور از مذهب احمد منی طاهر است ودلیل ایشان آنست که منی اصل وماده پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس است ودارقطنی و
طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی است وآب حلق است کفایت میکند ترا که بمالی آن را

بخورد یا بحجت دلیل با احادیث است که وارد شده در غسل ازان بقدری که برای تسهیل امرست بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای طهارت
جوابش آنکه این خلاف ظاهرست و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمني والقيء و آنکه ایشان گویند
که منی اصل آفرینش دوستان خداست علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میکرد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل
اولیای خداست اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قيس بنت
محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند انها اتت بابن لها
روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مراو را بود صغير لم ياكل الطعام پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را الى رسول الله آورد نزد پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم فاجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود فبال على ثوبه پس بول کرد آن پسر بر جامه
شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فنضحه ولم يغسله پس پاشید آب را بر آن جا و نشست آن را متفق عليه بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی
و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسله آن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و نقل از
طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و فشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود
آنحضرت بریزید آب بر وی بحیثیتی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر میباید پس در هر دو غسل هست ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجه فرق میان صبی و
صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که بابت ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست است از آنچه گندیده
و تباهی آرد بوی خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد نه بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و بعضی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در ماکول میته
کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب
آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابوحنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس نیست و از سلف منقول است که با استخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع
میکردند و دندانها و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی آبائه الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور
آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان لغه اند که نام حیوان دیگر است دریائی که آن را ذبل خوانند و بعضی گویند که نام سلحفاه بحری است والله اعلم وعنه قال تصدق على مولاة
لميمونة بشاة و هم از ابن عباس روایت است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که ام المؤمنین میمونه را بود گوسفندی فماتت پس مرد آن شاه مرده و افتاده بود فمر بها
رسول الله پس گذشت بر آن شاه مرده افتاده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را فدبغتموه پس دباغت میکردید
آن را فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها ميتة پس گفتند اهل خانه میمونه این شاه خود مرده است و انتفاع بدان حرام فقال انما حرم اكلها پس فرمود آنحضرت حرام نیست
مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق عليه وعن سودة زوج النبي روایت است از سوده که از ازواج مطهره پیغمبر است صلى الله عليه و
سلم قالت ماتت لنا شاة گفت سوده مرد ما را گوسفندی که ما را بود فدبغنا مسكها پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم مازلنا ننبذ فيه
پس همیشه بودیم ما که نبیذ میساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتى صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاري

الفصل الثاني

عن لبابة بنت الحارث ام الفضل هلالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت كان الحسين بن علي رضي الله عنهما
في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فبال على ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا واعطني
ازارك لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مر ازار خود را حتى اغسله تا آنکه بشویم آن را قال انما يغسل من بول الانثى گفت آنحضرت شسته نمیشود جامه مگر از بول دختر
وينضح من بول الذكر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد وابو داود وابن ماجه وفي رواية لابي داود والنسائي
عن ابي السمح و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال گفت يغسل من بول الجارية ويرش من بول الغلام شسته
شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم بنعله
الاذى چون پی سپر کند یکی از شما با پوشش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع ازان نفرت آرد و اطلاق او بر پلیدی و ... ازین جهت است فان التراب له طهور
پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است و مراد بنجاست خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف چون
دلک کرده آید آن را بارض زایل میکرد مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است از رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند

کار مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان آنکه مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد بودن تراب
مطهر آنست که متعلق می‌شود به پی سپر کند نجاست را بعد از ان برود اثر آن تراب پس میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول
مسجد و وطی او است زیرا که طهارت درینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن ارض
و متلوث کرده و بدان بلکه مس یابس است آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواه ابوداؤد ولابن ماجة معناه روایت کرد این حدیث را
ابوداؤد باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی به لفظی دیگر آورده وعن ام سلمة قالت لها امرأة و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی انی اطیل ذیلی بدرستیکه
من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را وامشی فی المکان القذر و میروم در جای پلید یعنی او را چه چیز پاک کند و بشویم یا چکنم فقالت گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یطهره ما بعده پاک میگرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میروی خاکی که بدامن میرسد پاک میگرداند او را چنانکه
در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس می باید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعهٔ از تابعین
بر آن رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد . رواه مالك واحمد والترمذی وابوداؤد والدارمی فقالا و
گفته اند ابوداود و دارمی که المرأة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن که پرسید از ام سلمه ام ولد است مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن امرأة مجهول
نباشد و این حدیث مطعون نگردد وعن المقدام ابن معدیکرب بکسر را صحابیست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و فود آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت
و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنة سبع وثمانین قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع
از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن والركوب علیها و از سوار شدن بر آن پوستها مراد گسترانیدن آنهاست در زیر و نشستن بر آنهاست یا بر زمین انداختن و سواری
کردن و علت نهی آنکه گفته اند که آن از سیرت جباران و دواب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موهای میته نجس است و پاک نمیگردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند شد رواه
ابوداؤد والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح که نام وی
عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای
درندگان رواه احمد وابوداؤد والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب آن وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش و درین روایت
مخصوص بافتراش کرد وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای پوستهای درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعضی
قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بجهت نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخهٔ اصل درینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس و سنده
جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی سره و قوی است وعن عبد الله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان آنحضرت را و نشناخته لشده او را
روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله گفت آمد مارا کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة
که سود مند نشوید از خود مرده باهاب ولا عصب نه بپوست و نه پی رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب
امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد در صحت احادیث وارده در طهارت آن کلام کنند و بعضی از ایشان که التزام صحت آنها میکنند عموم قول آنرا که فرموده است حرمت
علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت هر جزویست با آنچه مقصود از اوست و مقصود از اهاب انتفاع بدو است چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیثی
از دار قطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب و نه به پی و این مشعر است که نهی
بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که مثل این بآحاد تخصیص کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری
و مسلم آمده که حرام از میته اکل او است نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر است و حدیث عبد الله بن حکیم ضعف و تشطری دارد که
مقاومت با آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن است و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم است والله اعلم و مؤلف بعد از این حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت
دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باینکه مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت است پس گفت وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بپوستهای میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظهٔ منع از اضاعت و اسراف
امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالك وابوداؤد وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه که گذشتند
بر آنحضرت چند مرد از قریش که یجرون شاة لهم مثل الحمار میکشیدند گوسفند مرده که مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب اماسیدگی فقال لهم رسول الله
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها کاشکی میگرفتید شما پوست او را قالوا انها میتة گفتند که این گوسفند خود مرده است پوست او را چگونه
گیریم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست را پیرایند رواه
احمد وابوداؤد وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت

میکند از وی حسن بصری و غیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوك آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال
نهم علی اهل بیت بر اهل خانه فاذا قربة معلقة پس ناگاه مشکی آویخته بود فسأل الماء پس طلبید آنحضرت آب فقالوا پس گفتند اهل خانه یا رسول الله انها میتة این قربه از پوست میته است که دباغت
داده شده است قال دباغها طهورها فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست رواه احمد وابو داؤد الفصل الثالث عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت
روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده فکیف
نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم وقتیکه باران دا ده میشویم قالت گفت آن زن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه
دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن قلت بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهذه بهذه پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است با این راه که گندیده است یعنی از این راه گندیده
اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث وام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال هر دو دارد و نیز تقریر نیست که طهور
در نجاست باشد والله اعلم رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا
نتوضأ من الموطئ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی رواه الترمذی این بر محمول است بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق
میشد نه ترکه آلوده میشد چه شستن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می
آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن رواه البخاری
واین بر تقدیری است که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی مسجد آلوده گردد و پس آب نمی پاشیدند از مجرد در آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بود در اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت
آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بندها تا آنکه یک فقیهی امر کرد بر بکشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یوکل لحمه روایت است از براء بن
عازب که صحابی مشهور است گفت و مو منیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر و در روایت جابر این چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اکل لحمه فلا باس ببوله
چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک واحمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابی یوسف نجاست خفیفه است
از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جای بود که جانب نقیض حکم اولی و احری است والله اعلم رواه احمد والدار قطنی باب المسح علی
الخفین بدانکه مسح موزه جائز است بسنت و اجماع و آثار مشهوره تا بحدیکه اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان رواة
آن را از صحابه زیادت از هشتاد و در آن گذشته اند عشره مبشره از ایشان و ابن عبد البر گفته میدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیه وحسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد
میکردند مسح خفین را و کرخی گفته است میترسم کفر آنرا که قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاریکه در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن آنکه
مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پای است و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را
اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برهنه کردن پا و شستن بعض گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام
نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل بشرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادت گفته که امر آنحضرت
صلی الله علیه را تکلف نبود در هیچ جانب نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای بشوید و اگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد
انتهی الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه و فتح راء ابن هانئ بهمزه در آخر از جمله اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است و آنحضرت او را مکنی بابو شریح
ساخته قال سألت علی بن ابی طالب رض عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه ها که حکم آن چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را ویوما ولیلة للمقیم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم غزوة تبوك روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبل الغائط پس بصحرا آمد آنحضرت بجانب فضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آفتابه خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت
قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هر گاه که باز گشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که
استعانت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم فغسل یدیه ووجهه پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را و روی خود را وعلیه جبة من صوف و
بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه که جیب دارد و قبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه بهمه شامل است ذهب یحسر عن ذراعیه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند
و برهنه کند هر دو و بازوی دست خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه و انداخت جبه را بر هر دو
دوش مبارک خود و این جبه آنست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بر وی جبه رومیه بود و تنگ بود و از اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده است ولیکن میگویند که آن را در سفر میپوشید و
غسل ذراعیه و بشست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته پس مسح کرد موی پیشانی خود را که آن را چهارم حصه سر میدانند وعلی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح سر و در اقامت سنت چنانکه
تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع خفیه مغیره میگوید پس میل کردم و خم شدم و دست برآوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار دو

وكش موزه ها را زیرا که من در آورده ام پایها را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و درینجا کلامی هست که در شرح آن را ذکر کرده ایم فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه ثم رکب و

رکبت بعد از ان سوار شد آنحضرت و سوار شدم من فانتهینا الی القوم پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوة و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا اشارتی از حضرت یافته

بودند که اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید ویصلی بهم و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة و بتحقیق گذارده بود وی با قوم یک رکعت

فلما احس بالنبی پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذهب یتاخر رفت که پستر شود و آنحضرت بامامت پیش آید فاومی الیه پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد

الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود باش فادرک النبی پس دریافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف فلما

سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه پس هرگاه سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز با وی فرکعنا الرکعة التی سبقتنا پس گذاردیم ما رکعتی را که سابق

شده بود آن رکعت ما را و گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار

دیگر با بی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است الفصل الثانی عن

ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابو بکره بنا در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت

میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانروز و مر مقیم را یک شبانروز اذا تطهر فلبس خفیه وقتی که طهارت کرد و پس پوشید هر دو موزه خود را ان یمسح علیهما که مسح کند بر آن در وضوئی که بعد

ازین خواهد کرد رواه الاثرم فی سننه روایت کرد این حدیث را اثرم بثای مثلثه در سنن خود وابن خزیمة والدارقطنی و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی وقال الخطابی هو صحیح الاسناد

و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش هکذا فی المنتقی اینچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف نام کتابیست خطابی است وعن صفوان بن عسال بفتح عین مهمله و سین

مشدده صحابیست ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا گفت بود آنحضرت که امر

میکرد ما را وقتی که میبودیم مسافر و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر است چنانکه صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا ثلثة ایام ولیالیهن که تا سه روز موزهای خود را از پایها سه روز

و شبهای آن الا من جنابة مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و هم بر آن مسح باید کرد

و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شرح آن را بیان کرده ایم رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی گفت وضو ساز انیدم پیغمبر خدا را صلی الله

علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی فی غزوة تبوک در جنگ تبوک فمسح اعلی الخف واسفله پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آن را که جانب پایان قدم است

رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی و گفت ترمذی هذا حدیث معلول این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح اند در صحت آن و گفت

وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد فقالا لیس بصحیح

پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست وکذا ضعفه ابو داؤد و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و وجه ضعف این حدیث و خبر گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است

بلکه بورا د بروزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجا بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجا و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح

علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه

وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها رواه الترمذی وابو داؤد وعنه قال توضأ النبی صلی

الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة

جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آن را جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی

گفته جرموق موزه گشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابو حنیفه اگر

ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه در ونی میرسد گویا که هم بر آن مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد

وابن عباس صح

شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بر وی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین الفصل الثالث

عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین فقلت پس گفتم من بطریق استفهام یا رسول الله نسیت و امر نکردی

کردی یعنی شستن پایها را که برکشیدی موزه ها را قال بل انت نسیت گفت بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل بهذا امرنی ربی باین امر

کرده است مرا پروردگار من عز وجل و من نه فراموش کرده ام نه فراموش کردن شستن پایها را گویا اول بار است که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد

پس فرمود امر الهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته رواه احمد وابو داؤد وعن علی رضی الله عنه انه قال گفت امیر

المؤمنین علی لو کان الدین بالرأی اگر میبود کار و بار دین بر رای و حکم عقل لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالای آن از جهت

بودن جانب پایان محل تجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد وقد رأیت رسول الله و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه مسح میکرد بر ظاهر

یعنی بر بالای موزه های خود رواه ابو داؤد وللدارمی معناه روایت کرد این حدیث را با این لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی

درمقابلهٔ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است باب التیمم تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصهٔ ابتدای مشروعیت تیمم
آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرها وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را مردم
بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخواست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدا تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این مگر نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس خیزانیدند شتر
مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز
پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آن را مگر
آنکه گردانید خداوند تعالی آن را برای تو و برای مسلمانان خیر و برکت بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای چهره دوم برای دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفها دست و اول قول
ابوحنیفه و صاحبین و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذهب
مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و قول عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان
میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند و تمامهٔ این بحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم الفصل الاول
عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که بیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان به سه خصلت و سه فضیلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة گردانیده شده است صفهای ما در معرکهٔ جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف
فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است والصافات صفا قسم است بملائکه و مصلین وجعلت لنا الارض کلها مسجدا
و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضع باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است
که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزی مباح نه باشد و بنا نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه وجعلت تربتها
لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است و شک نیست که تیمم آرا رواه مسلم و از این حدیث تخصیص آنچه برای تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی
روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهر چه از جنس زمین است و آن هرچه با آتش نگدازد و نرم
نشود و نسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز
هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد لذا قیل و بعض گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که
ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص
و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بحد و بیشمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است والله اعلم
وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سی سال صاحب فراش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم
ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس پس نماز بگذارد مر مردم یعنی امامت کرد ایشان را فلما انفتل پس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز اذا هو برجل معتزل
لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملتبس است با مردی در گوشه نشسته که نماز نگذارده است با قوم فقال ما منعك یا فلان ان تصلی مع القوم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گذاردن با قوم قال اصابتنی جنابة ولا ماء گفت آن مرد مانع اینست که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
علیك بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را فانه یکفیك زیرا که وی بسنده است ترا و صعید بمعنی خاک آید و بعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین است و غالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث
نه برای جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر
المؤمنین عمر فقال انی اجنبت فلم اصب الماء پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب
مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیهٔ از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح
زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم هست یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض
گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی فقال عمار لعمر پس گفت عمار
مر عمر را اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم فاما انت فلم تصل فاما تو که عمر بن خطابی نگذاردی نماز را و توقف کردی در آن بگمان
آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند واما انا فتمعکت و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود
و از ینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد باجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی

۷ این آیت

غسل را اعاده نکرد فصلیت عمار گفت پس از ان نماز گذاردم من فذکرت ذلك للنبی پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیك هکذا پس گفت آنحضرت که جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برای بیان هکذا که مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض بهر دو کف دست خود زمین را ونفخ فیهما ودمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را و دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست راست و پشت دست چپ را بدست چپ و در بعض روایات بواو آمده تبقدیم وجه بر کفین وبعکس نیز آمده و در بعض ثم آمده بتقدیم کفین بر وجه و ازینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند این آمده وفیه و در روایت مسلم اینچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیك ان تضرب بیدیك الارض بسنده بود ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس تر میدمیدی بهر دو کف دست را ثم تمسح بهما وجهك وکفیك پس مسح میکردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور و شیخ محی الدین نواوی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن آن که زدن دست بر زمین اینچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم بتمامه آنچه حاصل میکرد دو بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعض روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز جهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین یا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم بتمامه بود و بعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ایدی ذکر کنند و مراد ید دارند در رسا شد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح واقوی است والله اعلم وعن ابی الجهیم بضم جیم وفتح ها و سکون یای تحتانیه بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت بالنبی گفت ابوجهیم گذشتم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت علیه پس سلام کردم بروی فلم یرد علی پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بحا مهمله و تا مثناة تراشیدن یعنی خشک از جامه و برگ از درخت و جز آن بچیزی بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود و عادت شریف بود که چوبی سر کج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان میرسانیدند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت ناظر بهمعنی است و کاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یده علی الجدار پس نهاد دست خود را بر دیوار فمسح وجهه وذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را ثم رد علی پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلاء گذشت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین ونیافتم من این روایت را در صحیحین ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است آنرا محی السنة در شرح سنه از طریق شافعی وقال و گفته است هذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستیکه خاك پاك کننده مسلمان است وان لم یجد الماء عشر سنین اگرچه نیابد آب را فرضا ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاك و تنبیه برین که خاك خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که برساند و فرو کند آنرا بشره خود را یعنی اندام خود را امیس بضم یا و کسر میم از امساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضو است و بشر بفتحتین بشره بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان ذلك خیر زیرا که بدرستی آب نیکو است و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا رواه احمد والترمذی وابوداؤد وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر قال خرجنا فی سفر گفت جابر بن عبدالله انصاری بیرون آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه فی رأسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد فاحتلم پس محتلم شد آن مرد فسأل اصحابه پس پرسید یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم قالوا ما نجد لك رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر علی الماء حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآنست فاغتسل پس غسل کرد آن مرد فمات پس مرد فلما قدمنا علی النبی پس هرگاه که ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه قال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند او را بکشد ایشانرا خدای تعالی و ازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد حقیقت ثابت باشد الا سألوا اذا لم یعلموا چرا سؤال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العی السؤال پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مگر رسیدن بوی بکر سؤال کردن و پرسیدن از دانایان انما کان یکفیه ان یتیمم نیست جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد و یعصب علی جرحه خرقة و می بست بر جراحت خود جامه پاره ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بر آن خرقه ویغسل سائر جسده و می شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن رواه ابوداؤد وروی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة

پس درآمد وقت نماز ولیس معهما ماء ونبود با ایشان آب فتیمما صعیدا طیبا پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز ثم وجدا الماء فی الوقت پس یافتند
آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة بوضوء پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضو ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری ثم اتیا رسول الله
پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی تو طریقه و سلوک او در دین که بر تقدیر نا یافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است واجزأتک صلوتک و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ و
اعاد و گفت آنحضرت مر آنکس را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر
رواه ابو داؤد والدارمی روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی وروی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ وقد روی هو ابو داؤد
ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابو داؤد نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال الفصل الثالث عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة بجیم مضموم
و فتح میم شده فقال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابو الجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام
کرد آن مرد بر آنحضرت فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح
کرد بروی مبارک خود و هر دو دست خود ثم رد علیه السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجه و ذراعین آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه
مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس
بزدند بکفهای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس باز گشتند پس زدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را یعنی الی المناکب والآباط تا دو شانها ظاهر و تا بغلها از باطن
من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابو داؤد این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب
و آباط آمده و غالبا نظر قوم بدان اقتدا که اید درآیت تیمم مقید بغایت نیامده و ید تمام کل است از غیر ملاحظه فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم میگردد و جمهور
نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم باب الغسل المسنون بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و
نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین
باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهه بن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله
بن عمر از حدیث موطا آورده که عبد الله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مؤلف
غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و او را مگر از جهت آن ذکر نکرد که در مباحث مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعة ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است
از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب آورده معلوم گردد الفصل الاول
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و معنی خبر
آنست که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه بکند و بعض گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه
معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب
علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما در هر هفت روزی یک روزی
مراد روز جمعه است یغسل فیه رأسه بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد کوفه را بعض گویند بصره را معدود است در بصریین
و والی بود بر آن و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین وقیل ست و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو کند روز جمعه فبها پس بآن خصلت و نعمت یعنی بدا اصل فضیلت طهارت را یا معنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین خصلت که در ادای فرض کافی است
و نعمت و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل ومن اغتسل فالغسل افضل و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است رواه احمد وابو داؤد

والترمذی

والترمذی والنسائی والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل کسیکه شوید میت را پس باید که غسل کند
از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل وجز آن رواه ابن ماجه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه وزاد وزیاده کرده است احمد والترمذی وابوداؤد این را که ومن
حمله فلیتوضأ وکسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند وگفته اند که مراد بحمل میت مس او است واین وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت
حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز واین ملائم معنی ثانیست وبعض گفته اند که بر داشتن میت قربت است وقربت با طهارت اولی است وبر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست وهمچنین غسل
بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما اینست ودر جامع الاصول می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند
از مهاجران وگفت که من روزه دارم وامروز سخت برد است آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست واز موطا می آرد که ابن عمر تجهیز وتکفین کرد پسر را که مر سعید بن زید را
بود وبرداشت او را پس از آن در آمد ونماز گذارد ووضو نکرد ترمذی گفت که درین باب از علی وعائشه نیز حدیث آمده است وحدیث ابی هریره حسن است وگفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل
دهد میت را بعض گفته اند واجب است بر وی غسل واجب اینست ونزد بعض بر وی وضو وبعض گفته اند که مستحب است غسل واقل آنست که وضو کند وعبد الله بن المبارک گفته که نه غسل کند ونه وضو
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز من الجنابة از جنابت
ویوم الجمعة ودر روز جمعه ومن الحجامة واز خون کم کردن ومن غسل المیت اما غسل از جنابت واجب است ودر روز جمعه سنت واز حجامت وغسل میت مستحب واز جمع کردن این چیز
بجنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کردیم رواه ابوداؤد ماند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد
وبعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از صاحب اظهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت
وصاحب جامع وی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت آنرا ذکر کرده است واصحاب وی نیز ذکر کرده اند والله اعلم وعن قیس بن عاصم صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم واسلام آورد در سال
نهم وچون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر وبود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین روایت میکند از وی حسن بصری وغیر او انه اسلم روایت است از قیس بن عاصم
که وی اسلام آورده فامره النبی پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر که غسل کند بآب وبرگ کنار واین امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است
استعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهیر وتنظیف است رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام
باشد چنانکه در لفظ ابی داؤد آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل وگفته اند که اصح آنست که امر کرده شود داخل باسلام تعیین بعد از آن غسل داده
شود واختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب وثانی اصح است وهمچنین مستحب است که شسته شود جامهای او وحلق کرده شود وختان نموده شود الفصل الثالث عن عکرمة
مولای ابن عباس فقیهی که وتابعین است اصل او از بربر است باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا روایت است از عکرمه که گفت بعض مردم
از عراق آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد نمیکنم غسل را روز
جمعه واجب ولکنه اطهر ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است یا پاک تر است صاحب وی وخیر لمن اغتسل
وغسل بهتر است مر کسی را که غسل بکند ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب وکسیکه غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب وآثم نمیگردد وی بترک آن وساخبرکم کیف بدأ الغسل گفت ابن
عباس وبسرانجام است که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت غسل بروز جمعه کان الناس مجهودین بودند اکثر مردم بمشقت یابندگان در کار معیشت یلبسون الصوف میپوشیدند جامهٔ
پشمینه بجهت فقر ونارسائی ویعملون علی ظهورهم وکار میکردند بر پشتهای خود وکان مسجدهم ضیقا وبود مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ مقارب
السقف نزدیک بود سقف وی ودر بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا اجزای سقف اند وآورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود انما هو عریش نبود مسجد مگر
خانهٔ سایبان از شاخهای خرما وهمچنین بود سقف آن مسجد وعریش نیز آن خانها را گویند که برای سایه بسازند فخرج رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار — که برای سایه ص
در روزی گرم وعرق الناس فی ذلک الصوف وخوی کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند حتی ثارت منهم ریاح آذی بذلک بعضهم بعضا تا آنکه بسبب آن
ایشان بوهای که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعض را فلما وجد رسول الله پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح آن بوها را قال گفت یا ایها
الناس ای مردم اذا کان هذا الیوم چون باشد این روز یعنی روز جمعه فاغتسلوا غسل کنید ولیمس احدکم وباید که بساید یکی از شما افضل ما یجد من دهنه بهتر وخوشتر از آنچه
بیابد از روغن خود وطیبه وخوشبوی خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی وتوانگری وفراخی وخیر مال را اکثر گویند ولبسوا غیر الصوف و
پوشیدند جز جامهای پشمینه را وکفوا العمل وکفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند ووجه معیشت هم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت ووسع مسجدهم
وفراخ کرده شد مسجد ایشان ونخستین کسی که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود وپس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب بعض الذی کان یؤذی بعضهم بعضا من
العرق ورفت پاره از آنچه ایذا میکردند بعض مردم بعض را از عرق رواه ابوداؤد وحاصل این حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد وچون علت — بسبب آن ص
منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای علت چنانکه برطرف شد سهم مولفة القلوب بر طرف شدن علت آن وبعض گفته اند که غسل اول واجب بود وبعد از آن منسوخ گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید است
وبعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جایی که وارد شده است تاکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود وبعلت مذکور سابقا

در غایت تاکید و مبالغه بود پس از آن تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم **باب الحیض** حیض [illegible] سیلان است
حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی و حیض نیز از او است و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت
آنرا نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف
میگردد بحکمت الهی بتغذیه ولد و از این جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگرداند آن خون را که ماده حیض
بود و بدین سبب کم است که مرضعه حیض آید و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی میماند چون مصرفی ندارد و بیرون می آید و اغلب در ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا خون
کند بیرون آید و اما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان
ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث آمده
شده است منافات بنساء بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بواسطه مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم **الفصل الاول** عن انس
قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان **لم یواکلوها** با هم نمیخوردند با آن زن **ولم یجامعوهن فی البیوت** و نمی
در آوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها **فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی** پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یهود که حق است یا باطل
فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی برای دیهود این آیت را که **ویسئلونک عن المحیض الآیة** تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض **قل هو اذی** بگو در جواب ایشان که حیض
اذی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکشد **فاعتزلوا النساء فی المحیض** پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض **ولا تقربوهن حتی یطهرن** و نزدیک
مشوید بزنان تا آنکه پاک شوند **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم** در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب قرب زنان در حال حیض **اصنعوا کل شیء الا النکاح** بکنید با
زنان هر چیز از موافقت و مجالست و مخالطت مگر جماع **فبلغ ذلک الیهود** پس رسید این سخن یهود را **فقالوا ما یرید هذا الرجل** پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم **ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه** که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز **فجاء اسید** بضم همزه و فتح سین مهمله **بن حضیر** بضم حای مهمله و فتح ضاد
معجمه **وعباد** بفتح عین و تشدید موحده **بن بشر** بکسر بای موحده و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی **فقالا** پس گفتند **یا رسول الله ان الیهود تقول کذا و
کذا** بدرستیکه یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین **فلا نجامعهن** پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن
بلفظ استفهام و در بعض فلا تجامعهن بلفظ نهی مخاطب **فتغیر وجه رسول الله** پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما**
تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند **فخرجا** پس بیرون آمدند آن دو صحابی **فاستقبلهما هدیة من لبن** پیش
آمد این دو کس را شخصی که می آورد پیشکش از شیر **الی النبی** بسوی پیغمبر **صلی الله علیه وسلم فارسل فی آثارهما** پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را **فسقاهما**
پس نوشانید ایشان را شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست **فعرفا انه لم یجد علیهما** پس دانستند آن دو صحابی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان **رواه مسلم وعن عائشة** رضی الله عنها **قالت کنت اغتسل انا والنبی** گفت عائشه بودم من که غسل میکردم با پیغمبر **صلی الله علیه و
سلم من اناء واحد** از یک ظرف **وکلانا جنب** و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت **وکان یأمرنی فاتزر** و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار ببندم
در میان خود پس ازار می بستم و اتزر بتای مشدده آمده بمقتضای قاعده صرف فأتزر بیاید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است **فیباشرنی** پس می بود و مباشرت میکرد بدن خود را با بدن
من **وانا حائض** و من حائض میبودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است
و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که
گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جز وطی هر چه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را در اینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است
و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است
والا نه **وکان یخرج رأسه الی** و بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم **وهو معتکف** و حال آنکه آنحضرت معتکف میبود **فاغسله**
پس میشستم من سر مبارک او را **وانا حائض** و من حائض میبودم و از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است
متفق علیه وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائض **ثم اناوله النبی** پس میدادم آنرا
پیغمبر را **صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ** پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من **فیشرب** پس می نوشید از غایت محبت و عنایتی که بمن داشت **و
اتعرق العرق** و میبودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان **وانا حائض** و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت
از وی خورده شده است **ثم اناوله النبی** بعد از آن میدادم آن استخوان را به پیغمبر **صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ** پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من
و در اینجا فیاکل نگفت گویا مقصود همان دهن نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت **رواه مسلم**

عنها قالت

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من ومن حائض میبودم وحجر بفتح حاء وکسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن
پس میخواند آنحضرت قرآن را متفق عليه وعنها قالت قال لي النبي گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد بده وبیار برای من خمره را از مسجد
وخمره بضم خاء معجمه وسکون میم ورا سجاده خرد از حصیر بیمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد وگرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند وبگیرد فقلت اني حائض پس گفتم
من که من حائضم چگونه دست در مسجد درآرم فقال پس گفت آنحضرت دست درآر باکی نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو رواه مسلم وعن
ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگذارد در مرط بکسر میم وسکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضه
علي وبعضه عليه پاره از آن گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت وانا حائض وحال آنکه من حائض بودم متفق عليه وازینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است جز فرج والا
نماز در جائیکه پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امرأة في دبرها
کسیکه بیاید حائض را یا زنی را در دبرش خواه حره باشد یا امت تا جماع کند او را در جای پس او كاهنا یا بیاید کاهن را ومنجم در حکم اوست تا بپرسد اخبار از وی وتحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب
طب وغيره خواهد آمد ان شاء الله تعالى فقد كفر بما انزل على محمد پس بتحقیق کافر شد بدانچه فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما
ودر روایت ابن ماجه ودارمی چنین آمده که فصدقه بما يقول یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید واعتقاد کند که وی راست میگوید فقد كفر پس بتحقیق کافر شد
بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال وتصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است واگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است ومقصود تغلیظ این شنائع وتشدید بر آنست وشیخ ابن حجر مکی در
شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در آن پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات
دین باشد وباستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید با آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهی وبرین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر وسخت تر ومنکرتر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت
وشناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست وقال الترمذي وگفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث الا من
حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة نمی شناسیم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه ووی از ابی هریره وگفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است
بر تغلیظ وگفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسناد وی وابو تمیمه الهجیمی نام وی طریف بن مجالد است انتهی ودر تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در وی لین است
از طبقه سادسه است ودر میزان الاعتدال گفته که لیس به باس ودر کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را ودر نود وهفت رفته از عالم ودر تهذیب گفته که یحیی بن معین
گفته است که وی ثقه است وعجلی گفته آنست ان شاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم يا رسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض
چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب امام ابی حنیفه است و با وجود آنچه مرود
والتعفف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن وباز ایستادن از آن فاضل تر است از ترس آنکه مبادا واقع شود که حرام است واما آنحضرت مامون است از آن رواه رزين وقال
محيي السنة اسناده ليس بقوي روایت کرد این حدیث را رزین وگفت محیی السنه که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا وقع الرجل باهله وهي حائض وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فليتصدق بنصف دينار پس باید که تصدیق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک یک
روپیه وثمن آن باشد وبعض یک دینار گفته وبعض عتق رقبه گفته وبعض گفته در آغاز خون دینار ودر پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون ونصف دینار بعد از انقطاع وبعض
عتق رقبه گفته طیبی گفته که اکثر برانند که کفارت آن استغفار است وبرین شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة
وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار وهم از ابن عباس است از آنحضرت که فرمود وقتیکه باشد حیض
خون سرخ پس کفارت آن دینار است وچون باشد زرد کفارت او نصف دینار است واین موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است ودر پایان
آن نصف واحتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه الترمذي وگفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمده واین قول بعضی از اهل علم است وامام احمد واسحاق باین
قائل اند وابن مبارک گوید که استغفار کند بپروردگار خود ونیست کفارت بروی واز بعض تابعین نیز همچنین منقول است وسعید بن جبیر وابراهیم نخعی از ایشانند الفصل الثالث عن زيد
بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب واز اکابر تابعین است وامام زین العابدین علی
بن الحسین در مجلس او می نشست وسماع حدیث میکرد باقی احوال در جای دیگر نوشته شده وارسال میکرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت آمرد ما يحل لي من امرأتي
وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تشد عليها ازارها
استوار می بندی بر وی ازارش را ثم شانك باعلاها پس کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است وما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است رواه مالك
والدارمي مرسلا وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا
فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزدیک نمیشدیم یعنی ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتى نطهر وقریب نمیشدیم از وی تا آنکه پاک میشدیم رواه
ابو داود ظاهر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض وجواب میدهند باآنکه شان ایشان

بآنحضرت و نگاهداشت ادب اینچنین بود که ملاحظه میکردند از خود جرأت و مبادرت میکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را خود می طلبید پس میرفتند و بعض گفته اند که این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت
و مخالطت لیکن مدار که در اکثر نسخ فلم نقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داؤد همچنین است و بعض فلم تقرب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و یا
از قربان است بمعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام وی عاذل است والفاظ که مشتق است از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل
میشوند و بعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون و اغمی از اغماء و ذلک سماعی و حکم وی حکم معذوران است مثل سلس بول و مانند آن و وی نماز میگذارد و روزه میدارد و
جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حای مهمله و فتح موحده
و سکون تحتانیه و شین معجمه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است و قرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی
امرأة استحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس مانم نماز را قیاس بحیض که همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن
درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا مان نماز را انما ذلک عرق ولیس بحیض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض
چون در هر ماهی البته چند روز میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه واجب گردانیدند قضای روزه بعد از آن حکم استحاضه — قضای روزه
بیان فرمود و بقول خود فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة پس چون پیش آمد ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است
این در مذهب است و نزد ائمه دیگر در مبتدئه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است و اگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض
ترجیح کرده اند و ظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم واذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم پس بشو از خود خون را ثم صلی پس نماز بگذار متفق
علیه الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت او را پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود باین نشان فاذا کان ذلک
فامسکی عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی پس چون باشد خون دیگر یعنی غیر سیاه پس وضو
کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة قالت
ان امرأة کانت تهراق الدم بضم تا و فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است علی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام
التی کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش
از آن که برسد او را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلک فلتغتسل
پس چون پس خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را و ثفر بمثلثه
و فای مفتوحتین پاردم ثم لتصلی پس باید که نماز بگذارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است و جائز نیست او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن رواه مالک و ابو داؤد
والدارمی وروی النسائی معناه وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدر وی از جد وی قال یحیی بن معین و در تعیین نام — ثقه است
جد عدی اسمه دینار نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی — یحیی بن معین
مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه و صدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة
که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها آن روزها که بود آن مستحاضه حیض
میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس غسل میکند و تتوضأ عند کل صلوة و وضو میکند در وقت هر نماز و تصوم و تصلی و روزه میدارد و نماز میگذارد رواه الترمذی و ابو داؤد
وعن حمنة بفتح حای مهمله و سکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحه بن عبیدالله
گرفت قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه
تا طلب فتوی کنم او را و اخبره و خبر دهم او را از حال خود و واجده خود فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات
المؤمنین است فقلت پس گفتم یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرنی فیها پس چه میفرمائی مرا
در حکم آن استحاضه قال قد منعتنی الصلوة والصیام بتحقیق منع کرده مرا استحاضه نماز و روزه را قال انعت لک الکرسف گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پاره پنبه اگر بکنی بدان فرج خود را
و کرسف بضم کاف و سین پنبه فانه یذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر و تا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض و استحاضه متحقق نگردد قالت گفت
حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر است از این که باز دارد آن را کرسف قال فتلجمی بفتح تا و لام و جیم مشدده فرو بند لجام به بند فرج خود را یعنی جامه به بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود
کرسف یا بی آن و ظاهر اول است قالت گفت حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر از آن است قال گفت آنحضرت فاتخذی ثوبا پس بگیر جامه را یعنی به لگام قالت هو اکثر من

ذلک

ذلك كفت ازین هم بیشتر است انما اثج ثجا اینست خون نیست که میریزم خون ازین ریختنی ریخت مانند باران فقال النبی پس کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرك بامرین مرانجام است
کرا امر کنم ترا باید. وچیز اهما صنعت هرکدام یکی ازان دو را که بکنی وقوت آنانا وقدرت بر آن داشته باشی بر بدیکری اجزأ عنك من الآخر بسند کی میکند ترا از دیکری یا همارا برفع ونصب هردو
خوانده اند وان قویت علیهما واکر قوی وقادر باشی بر هر دو که هرکدام را که میتوانی کرد فانت اعلم پس تو دانا تری بانچه اختیار میکنی ازان دو وقال لها کفت آنحضرت رضی الله عنه ادر بیان حقیقت
استحاضه وتسلیه وتعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خلط وحیرت که افتاده تو در ان مکر رکضه از رکضات
شیطان یعنی افساد واضرار از شیطان وتلبیس وتخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو وطهارت ونماز تو واصل رکض دفع وجنبانیدن پا وزدن بدان وبرانکیختن اسپ برای دوانیدن وازینجا
معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها کرفتار میکرداند که بدان از عبادت پروردکار تعالی باز میدارد وبعد ازان بیان آن دوا میکند ومیفرماید فتحیضی بفتح تا
وحاء ویاء مشدده ستة ایام او سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی وصلوة وصوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل
مشارك اند در سن وقرابت ومسکن یا مخیر کردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف وغالب در عادت زنان وتواند که او برای شك بود وآنحضرت یکی ازین دو عدد
ذکر کرده باشد وآنکه فرمود فی علم الله معنیش اینست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته وتشریع نموده است
مر مردم را واکر رای او شك باشد این قول راوی میشود ومعنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از کذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند
حتی اذا رأیت انك قد طهرت تا آنکه چون دیدی ودانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بکذشتن ایام مذکوره واستنقأت وپاکیزه شدی بحسب اعتقاد فصلی ثلثا
وعشرین لیلة پس بکذار نماز بیست وسه شب بتقدیر یکه ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا وعشرین لیلة یا بیست وچهار شب اکر مدت حیض شش روز قرار دهی وایامها
ودر روزهای این شبها یعنی وضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذورانست وصومی وروزه دار فان ذلك یجزئك پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وکذلك فافعلی کل
شهر وهمچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض کیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبیست وسه روز یا بیست وچهار روز نماز وروزه کن کما تحیض النساء چنانکه
حیض می بینند زنان وکما یطهرن وچنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن وطهرهن در وقت حیض خود وطهر خود وبعد ازان بیان امر ثانی ازان دو امر کرد که مخیر کردانید در ان
بقول خود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر واکر قوت داری در ایام استحاضه بعد از کذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت وتعجلین العصر وشتابی کردن عصر وکذاردن
آن در اول وقت فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر پس یك غسل کنی وجمع کنی میان این دو نماز که ظهر وعصر است وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم
تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین وتاخیر کنی مغرب او شتابی کنی عشا را بکذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی وجمع کنی میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را وجمع را میان
این نمازها وتغتسلین مع الفجر واکر قوت داری که یك غسل دیکر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن آنرا وبکذار بآن نماز فجر وصومی وروزه بدار ان قدرت علی ذلك اکر قدرت
داری بر آنچه ذکر کرده شد وتاخیر ظهر ومغرب از وقت که کفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از کذشتن وقت بکذارد در وقت عصر وعشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه
از کلام طیبی معلوم میکردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بر ان وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را وآنرا جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده
حدیث آینده نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر وعصر دیکر برای مغرب وعشا وغسل دیکر برای فجر وصورت دیکر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارتست بآن زیرا که ازین عبارت مجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میکردد واین مذهب امیر المؤمنین علی وعبد الله بن
مسعود وابن الزبیر وجماعة از تابعین هست وطیبی کفته که این مذهب اشبه والیق است بفقه ومذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد واین مذهب اشبه است باین حدیث که در
وی تسهیل وتیسیر هست نسبت بغسل برای هر نماز واشارت باین است که کفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی واین یعنی غسل کردن بر وجه
مذکور خوش آینده تر است نزد من ازین امر دیکر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل وتیسیر بر امت ودر حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار ایسرهما رواه
احمد والترمذی الفصل الثالث عن اسماء بنت عمیس بضم عین وفتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبد الله وابو داؤد ص
بن جعفر را ومحمد وعون را پس هجرت آورد بمدینه وچون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق وتولد کرد محمد بن ابی بکر را وچون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابی طالب پس
زائید برای وی یحیی وبود از خادمان ومحبان ومخلص فاطمة زهرا واهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب وعبد الله بن عباس وابو موسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین
قالت قلت کفت اسما کفتم یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین وچندین مدت یعنی
مدت دور ودراز فلم تصل پس نماز نکذارده فقال رسول الله پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستیکه
این علت از شیطان است که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه کذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم وسکون را
وفتح کاف نام آوند کلان است که کرفته میشود در وی آب برای غسل فاذا رأت صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب واین علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد کونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اکرچه ظاهر نیست واین غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر میباشد وعصر یوم در ان وقت مکروه است
مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر وعصر را یك غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا

واحدا وغسل کنند از برای مغرب وعشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا وغسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت وتوضأ فیما بین ذلک
در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر وعصر وبرای عشا در صورت غسل برای مغرب وعشا اینچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح ودر حواشی نوشته اند که مراد نوافل است
در اوقاتی که در میان این نمازها است اگر خواهد نفل بگذارد وضو بکند رواه ابو داود وقال وگفت ابو داود روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد ودشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز
بیک غسل تمام شد بعون الله وتوفیقه وی کتاب الطهارة والحمد لله تعالی میکند آغاز کتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنی دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوة از جهت گفتند که
مشتمل است بر این معنی وصلی بمعنی بریان کردن گوشت وتصلیه بمعنی سوختن آن بآتش ونیز صلی بمعنی نرم کردن چوب وراست گردانیدن وی بآتش نیز آمده واین معانی نیز مناسب است بحقیقت
نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش مجاهده ومیسوزد گناهان او را وراست میگرداند از اعوجاجی که در طبیعت او است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه والجمعة الی الجمعة ونماز جمعه تا نماز جمعه دیگر ورمضان الی رمضان وروزه ماه رمضان
تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفارت کننده وپوشنده وپوشاننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها اذا اجتنبت الکبائر وقتی که پرهیز کرده شوند و
پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده وبخشیده نمی شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد وگفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر کرده موجب
تخفیف در کبائر شود واگر از گناهان صغیره وکبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند وچون
بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز کرد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفراند وصلاحیت آن دارند اگر یکی نشد دیگری بشود ومثلا اگر یکی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد
واگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد واگر همه شوند مجموع مکفر گردد وباعث زیادت تکفیر وتنویر شود در مثال چراغهای متعدد افروخته شده که هر یکی در روشن کردن خانه
کفایت دارد وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئی که روان است
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل میکند وی در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه شیئ آیا باقی میماند از چرک وریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیزی
قالوا گفتند صحابه در جواب آنحضرت لا یبقی من درنه شیئ باقی نمی ماند از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس حال
ومثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند وپاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب
من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را وگفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه وسین مهمله از قبیله انصار بود خرما میفروخت زنی بروی
آمد تا خرما بخرد پس او را از آن زن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر وشیرین تر از این است پس بدین بهانه زن را درون خانه برد وبا وی بوس وکنار کرد زن گفت از خدا بترس
چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را از این حال پس آنحضرت هیچ نگفت وفرمود تا حق تعالی چه فرماید
بعد از آن آنحضرت نماز کرد فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که واقم الصلوة طرفی النهار وبرپا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد وشبانگاه است مراد
نماز صبح وشبانگاه ظهر وعصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من اللیل وبگذار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند ومراد بدان نماز مغرب وعشا است وزلف
بضم زا وفتح لام جمع زلفه بمعنی قرب ونماز شام وخفتن نزدیک بروز ودر آن روشنی باشد چنانکه ظلم جمع ظلمت وبعضی از طرفی النهار نماز صبح وظهر وعصر ومغرب مراد داشته اند صبح و
ظهر یک طرف وعصر ومغرب طرف دیگر وزلفا من اللیل را بخصوص عشا گردانیده ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود این است بدرستیکه نیکیها میبرند بدیها را ومراد ببدی
گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز وروزه وهرچه این آیت را بر عموم حمل کرده اند ودر سیئات کبائر را نیز داخل داشته وجمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر است بدلیل احادیث
که دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله الی هذا آیا مر است این حکم واین فضل مخصوص بمن است قال گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم
مر همه امت مراست وکلهم مبالغه است در تاکید ودر بعض روایات کلهم نیست وفی روایة ودر روایتی اینچنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کسی است که عمل کند بحسنات
از امت من متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام وکرده ام فعلی را
که موجب حد است فاقمه علی پس بپا کن حد مرا بر من وبزن حد مرا قال ولم یسأله عنه گفت انس ونپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است وحضرت الصلوة و
حاضر شد نماز ودر رسید وقت آن فصلی مع رسول الله پس گذارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الیه الرجل
پس هرگاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گذارده تو نماز با ما قال نعم گفت آری گذارده ام نماز با شما
قال گفت آنحضرت فان الله قد غفرلک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزیده مر ترا گناه ترا او حدک شک راوی است که ذنبک گفت یا حدک متفق
علیه بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه وخوردن وآنحضرت حکم کرد بآمرزیده شدن آن بسبب نماز که ادا کرده بود با آنحضرت پس از این معلوم
میگردد که کبائر نیز مکفر میشوند مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت ونیز ظاهر آنست که پرسید آنحضرت تحقیق

علما نماز گذار دوست حق

ناکردن که صغیره کرده بود یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت آن پرسید و هم از جهت
گفت آن مرد در کرت ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هر چه حکم خداست اقامت نما کذا قالوا اکنون مرد بخدا توفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گذاردن همراه
آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند و بگذارد دو رکعت و او این گفته است
کاتب حروف در مدینه مطهره افتاد و در بعض زیارات شریف امید که بر ثواب باشد و پرتوی از نورانیت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن
مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یک از عملها محبوب تر و فاضلتر است نزد خدا تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب
تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت مرا باین اعمال یا باین کلمات ولو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت
میکردم از آنحضرت و می پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت والتفات آنحضرت است ولیکن
رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده
که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گذاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت باشند
و نیز آمده که الافضل الاعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنست که دائم کنند و بر آن
مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در آن راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات
چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و یا بجمل
وجوه فاضلترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظه وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که
نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصل نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس حایل باشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان بر افتاد
فاصله بر طرف شد این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز
و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک ایشان تکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند
واجب است قتل وی اگر چه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس و زندان تا وقتی که بگذارد نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عبادة بن صامت
و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی
پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن کسی که نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگذارد آنها را در وقت شان
واتم رکوعهن وخشوعهن و تمام و کامل بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم در آن تهاون میکنند
کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را و مراد وعده حق تعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعده او حق است و خلف در ان جائز نه تعبیر بعهد کرد که متعهد
میگردد و لازم میکند کسی خود و نگاه میدارد آنرا ومن لم یفعل ذلک و کسی که نکند آنرا و نگذارد نماز را بر آن وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن
وی ان شاء غفر له وان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر آنکه تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب
نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه احمد وابو داود وروی مالک والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله
عنه روایت است از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را وصوموا شهرکم و روزه دارید
ماه خود را که رمضان است وادوا زکوة اموالکم و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود واطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند
امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکند تدخلوا جنة ربکم می در آئید بهشت پروردگار خود را رواه احمد والترمذی وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده حال این اسناد در موضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین
امر کنید فرزندان خود را بنماز گذاردن در حالی که ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را بر ناگذاردن
نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وفرقوا بینهم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرهیز
از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پدید می کند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر
بطاعت کرده شود و در هفت سال دیگر که در جهد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در آن فرمود تا اگر نکند بزنند و تادیب نمایند و هم از جهت

فرموده کہ تفرقہ کنید در مضاجع کہ وصول بحد بلوغ مظنہ شہوت و وقوع در مفسده است رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب وکذا رواه فی شرح السنة عنه و ہمچنین
روایت کرد محی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب وفی المصابیح و در روایت کرده در کتاب مصابیح عن سبرة بفتح سین مہملہ و سکون بای موحده بن معبد بفتح میم و بای موحده صحابیست ساکن مدینه نوزده
حدیث روایت کرده وعن بریدة رضی الله عنه بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا و
بینهم الصلوٰة عہد عامانی کہ میان ما و میان منافقان است نماز است و ما کہ منافقان را نمی‌کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میکردانیم بجہت آنست کہ ایشان تشبہ بمسلمانان در انقیاد ظواہر احکام دارند
و عمده در ان حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فمن ترکها فقد کفر پس ہر کس کہ از ایشان بگذارد نماز را پس بتحقیق ظاہر شد کفر او و بیرون آمد از دائرہ اسلام و جاری نمیکردد در روی
احکام و یحتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول و فقد کفر رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة الفصل
الثالث عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این مرد ہمان ابو الیسر است کہ قصہ او گذشت یا دیگری است و ظاہر تعیین است
از جہت اختلاف و مغایرتی کہ در ہر دو حدیث است والله اعلم فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة من سیده ام و ملاعبت کرده ام با زنی و گرفته ام او را
در نهایت مدینه و جانبی دور از ان وانی اصبت منها ما دون ان امسها و بدرستیکه من رسیده ام از ان زن و کرده ام با وی آنچه جز جماع و پایان تر از او است مانند بوس و کنار و جز آن فانا هذا
فاقض فی ما شئت پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من ہر چہ میخواہی فقال له عمر پس گفت مر آنمرد را عمر رضی الله عنه لقد سترك الله بتحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال را بر مردم
آشکارا نساخت لو سترت علی نفسك اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود و حکم ہم ہمچنین است کہ گناه پوشیده را تو بہ ہم پوشیده باید کرد و آشکارا کردن گناه پوشیده ہتک حرمت شریعت است
قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا گفت عبد الله بن مسعود و جواب باز نداد آنمرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رضی بدین سخن کہ گفت فقام الرجل
فانطلق و ایستاد آنمرد و روان شد فاتبعه النبی پس فرستاد در پس آنمرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را فدعاه پس خواند او را وتلا علیه هذه الآیة و خواند بران مرد
این آیت را که واقم الصلوٰة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذلك ذکری للذاکرین آن یاد دادن و
پند کردن است مر یاد کنندکان را این تتمه آیت است کہ در آنجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس گفت مردی از قوم و بعض گفته اند کہ آن مرد عمر است رضی الله عنه و بعض گفته اند معاذ بن جبل
یا نبی الله هذا له ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست خاصة فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافة بلکہ برای مردم است ہمہ رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم خرج زمن الشتاء روایت است از ابی ذر کہ آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان والورق یتهافت و حال آنکہ برگہای درختان می افتاد پیاپی چنانکہ در خزان می افتد فاخذ
بغصنین من شجرة پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال گفت ابو ذر فجعل ذلك الورق یتهافت پس افتادن گرفت برگہای آن درخت بیشتر از آنچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت است
کہ جنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت وندا کرد مرا کہ یا ابا ذر قلت لبیك گفتم بخدمت ایستاده ام چہ میفرمائی یا رسول الله قال گفت آنحضرت ان العبد المسلم
لیصلی الصلوٰة یرید بها وجه الله بدرستیکہ بنده مسلمان ہر آئینہ میگزارد نماز را در حالیکہ میخواہد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبہ غرض و عوض بلکہ بمحض امتثال امر و طلب رضای وی تعالی
فتهافت عنه ذنوبه پس پیاپی می افتد از بنده گناہان او کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة چنانچہ می افتد این برگہا از این درخت و تهافت در ہر دو جا برفع روایت است و در نسخ
بنصب نیز آمده رواه احمد وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ہا رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما کسیکہ بگذارد دو رکعت
نماز را کہ سہو و غفلت نکند در ان یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگذارد غفر الله له ما تقدم من ذنبه بیامرزد خدای تعالی مر او را ہر چہ گذشتہ است از گناه وی یعنی صغائر رواه احمد وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوٰة یوما روایت است از عبد الله بن عمرو کہ آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فقال پس گفت
آنحضرت من حافظ علیها کسیکہ نگاہبانی کند بر نماز یا دامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن کانت له نورا باشد مر او را نماز سبب نورانیت وبرهانا و حجت قوی
ونجاة و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیامة روز قیامت ومن لم یحافظ علیها و کسیکہ محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجه مذکور لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة
نباشد نماز برای وی نور و نہ برہان و نہ نجات وکان یوم القیامة و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وهامان وفرعون وابی بن خلف با این کافران کنایت است از در آمدن او
در دوزخ و تغلیظ و تشدید است دران اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جای بدتر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای قریش است کہ آنحضرت او را بدست شریف خود در روز جنگ
او را اشقی الناس گویند رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله عبد الله بن شقیق کہ از ثقات تابعین است
و کبار ائمہ اثبات است از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع دارد مات سنة ثمان و مائة گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوٰة
اعتقاد نمیکردند ہیچ عملی را کہ ترک او کفر باشد غیر نماز رواه الترمذی وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم ان لا تشرك بالله شیئا کہ انباز مکردان بخدا چیزی را و کافر مشو وان قطعت وحرقت و اگرچہ پاره پاره کرده شوی و سوختہ شوی و حیثیت با خذ عزیمت و قطعت بتخفیف
و تشدید ہر دو روایت است و حرقت بتشدید ولا تترك صلوٰة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانستہ و اگر خواب بر دیا فراموش کرد آن چیزی دیگر است فمن ترکها
متعمدا فقد برئت منه الذمة پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیده و دانستہ پس بتحقیق بیزار شد از وی عہد مسلمانی و بر آمد از دائرہ اسلام ولا تشرب الخمر و منوش شراب را فانها
مفتاح کل شر زیرا کہ وی کلید ہر بدی است چہ مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در ہر بدی کشاده شد و لہذا او را ام الخبائث خوانند رواه ابن ماجة باب المواقیت

مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مخصوص برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعض معانی و حکمتها درین میتوان
یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانهٔ نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل و از اسباب تحصیل معیشت معطل و حکم میت داشت و برآمدن روز حیاتی نو نصیب
وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانهٔ این نعم و تلافی تقصیرات ماگذشته فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و غیر آن
مخصوص گشت بشکرانهٔ آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر
ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت تعشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کرد نماز برای اتمام شکر
نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت است برایمانست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانهٔ نعم است و چون نعمتهای الٰهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یکساعت
از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدهٔ اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در
شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی هر انکو غافل از حق یکزمانست ‌ دران دم کافرست اما نهانست ‌ اگر آن غفلتش پیوسته بودی ‌ در اسلام بروی بسته بودی نعوذ بالله من الکفر و
الکفران **الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس** ابتداء ببیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست
که بجماعت گذارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل
کردن آفتاب است از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش انکه میفرماید **وکان ظل الرجل كطوله** و باشد سایهٔ شخص مقدار درازی وی در
فیء زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در انجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد و رای این سایه تا وقتیکه سایهٔ مثل آن چیز گردد وقت پیشین است **ما
لم يحضر العصر** ما دام که حاضر نگردد عصر و درنیاید وقت وی یعنی گشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک
نسبت کرده اند و در شرح بیان شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر **ووقت العصر ما لم تصفر الشمس** و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی
شخص است ما دام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد
و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمهٔ ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص است بمثل قامت وی و بعد از آن
وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و روایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلیه
و دلیل ایشان در هدایه آنچه گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد
و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم **ووقت صلوة المغرب ما لم يغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب آفتاب است
تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید و عامهٔ اهل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفهٔ از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول
میکند پس میپوشد آنرا دیوارها و مکان دیده میشود که غائب شد و چون غائب گردد بیاض یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی
دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب باعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمهٔ مذهب شافعی است گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا
در هردو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمهٔ دیگر است و شیخ محیی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحهٔ صریحه ثابت است
بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است والله اعلم **ووقت صلوة العشاء الى نصف الليل الاوسط** و وقت نماز
خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر است چه نصف شب
معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب درازترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم و بر تقدیر این حد وقت مختار است
و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است **ووقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس** و وقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر
حدیث دال آنست که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعض گفته اند وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است **فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة** پس چون برآید آفتاب
باز ایستادن از نماز **فانها تطلع بين قرني الشيطان** زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجههٔ آفتاب و نزدیک میکند
سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که می پرستد آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار به وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند و بسوی
او سجده می آرند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات
دیگر نیز کرده اند که در شرح مذکور اند **رواه مسلم وعن بريدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله** گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم عن وقت الصلوة**
از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست **فقال له صل معنا هذين يعني اليومين** پس گفت آنحضرت مر آن مرد را بگذار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نمازها را

فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر برآرد فاقام الظهر پس تکبیر برآورد وی ظهر را ثم امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بيضاء نقية وحال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و نقاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حين غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر ثم امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حين غاب الشفق هنگام ناپیدا شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را حين طلع الفجر هنگامیکه برآمد صبح صادق درین روز بگذارد آنحضرت نماز را در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز کدام است فلما ان كان اليوم الثاني پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را بسرد کردانیدن وقت و گفت پس سرد ی کن درگذاردن ظهر فابرد بها پس سردی کرد دران فانعم ان يبرد بها پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد کردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام سوق حدیث دلالت کند که این ابراد و مبالغه دران بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کرده اند و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است و تا آنکه در وقت که این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید وصلى العصر والشمس مرتفعة وگذارد نماز عصر را درین روز دوم وحال آنکه آفتاب درین روز بلند بود و لیکن اخرها فوق الذي كان تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گذاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه بران حمل میکنند بقرینه روایات دیگر وصلى المغرب قبل ان يغيب الشفق وبگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق گذارد فافهم وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل بگذارد عشا را بعد از رفتن یک بار از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم وصلى الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة پس گفت آنحضرت کجاست آن سوال کننده از وقت نماز و کیست آن فقال الرجل انا پس گفت آن مرد منم یا رسول الله قال وقت صلوتكم بين ما رايتم فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آنرا شناختید و ما بین آن همه وقت است رواه مسلم الفصل الثاني عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين امامت کرد مرا جبریل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلى بي الظهر حين زالت الشمس پس بگذارد بمن ظهر را در وقتیکه گشت آفتاب وكانت قدر الشراك و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال و خلاصه آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آن را فیء زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض جا باشد که در وی در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم حزیران و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بسمت الراس و تفاوت آن حسب عرض بلد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریقها است مذکور در کتب وصلى بي العصر حين صار ظل كل شيء مثله و بگذارد جبریل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز و رای سایه اصلی وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و بگذارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار وصلى بي العشاء حين غاب الشفق و گذارد با من عشا را هنگام ناپیدا شدن شفق وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم و گذارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گذارد فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا گذارد با من ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه و گذارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است که مثبت زیادت اند وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و گذارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم کرد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم وصلى بي العشاء الى ثلث الليل و گذارد با من عشا را تا ثلث اخیر شب وصلى بي الفجر فاسفر و گذارد با من فجر را پس اسفار کرد ثم التفت الي بعد از آن روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم والوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داؤد والترمذي الفصل الثالث عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و ائمه اثبات است در فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میکردد ان عمر بن عبد العزيز اخر العصر شيئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد گذاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه فقال له عروة پس گفت مر او را عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهر زاده عائشه صدیقه و پسر اسما بنت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئيل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد فصلى امام رسول الله پس بگذارد نماز پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود ش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگذارد در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن و اعتقاد وی که لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود فقال له عمر اعلم ما تقول يا عروة پس گفت عروه را عمر بن عبد العزيز بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است با وی از بهر آن گفت تا عظمت شان روایت و در این تنبیه و تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت رسول الله شنیدم از بشیر بفتح با ابن ابی مسعود که نیز از کبار تابعین است و ابومسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه وسلم یقول میفرمود نزل جبرئیل فامّنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه پس گذاردم نماز با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه
ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است یحسب بضم سین باصابعه خمس صلوات در آن حال که میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک
خود پنج نماز را و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهرتر است و بر هر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خود ش هست احوال شریف را متفق علیه
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت بجانب گماشتهای خود ان اهم امورکم عندی الصلوة بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد
من نماز است ذکر کلمهٔ عندی برای تهدید و مبالغه است که از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات
آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسیکه ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که جز نماز است ضایع کننده تر خواهد
بود چه هر که عمدهٔ ارکان دین و اهم مهمات آن نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیء ذراعا پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگذارید نماز ظهر را وقت بودن فیء
زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این بجاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فیء زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات
الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آن وقت که باشد سایهٔ یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت او است والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگذارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید
پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب والمغرب اذا غابت الشمس و بگذارید
مغرب را وقتیکه ناپدید گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگذارید عشا را وقتیکه غائب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام
فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است بسبب بیقراری دل و بی آرامی بر کسی که تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم
بادیة مشتبکة و بگذارید نماز صبح را و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی هست رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و
سلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گذاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة
اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایهٔ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین والا این هر دو وقت
برابر است و بر هر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی
هفت قدم او است رواه ابو داؤد والنسائی باب تعجیل الصلوة باب بیان در فضیلت شتاب گذاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعی نماز گذاردن در اول وقت
افضل است مطلقا الا تعجیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت راه دور میرود نه برای
آنکسیکه تنها میگذارد یا مسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالک نزدیک بانست الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گذار را تبرید افضل
داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین هست و لیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل هست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است و تعجیل در وی مستحب است باجماع
و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل هست و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که آفتاب
تغیر راه نیابد نیز افضل میدارند و این معنی بتفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث بیان کرده شود انشاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال دخلت انا و ابی علی ابی برزة
الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة
میگذارد نماز فرض را در چه وقت میگذارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگذارد نماز نیمروز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و
وجه تسمیه بودن او ست پیشین نمازی که گذارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لابد این در غیر صیف خواهد بود از جهت
ورود ابراد در وی قولا و فعلا و یصلی العصر و میگذارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در
نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثلیه میباشد و این محل
تردد است ونسیت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی نگفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت
نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد
غیبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان میخوانند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم
قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گذاردن نماز عشا والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در وی رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب
تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لایعنی نبود وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود
آنحضرت که برمیگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار

وگزاردن نماز فجر در روشنی و یقرأ بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تا صد وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که ولا یبالی بتاخیر
العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشاء تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق‌اند ولا
یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی‌آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه
باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت
میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبدالله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان
یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگزارد آنحضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگزارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن
و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن برجل زنده بود و ازینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که زردی
نگشته چنانکه مذهب حنفی است والمغرب اذا وجبت و میگزارد مغرب را وقتیکه می‌افتاد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر و میگزارد عشاء را
بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکردند و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته‌اند که امام ابوحنیفه
و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته افضل است و لیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و اوجب
میگردد والصبح بغلس و میگزارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول نمیشدند و در عشا بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرقه گونه راه می‌یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس بیا بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک
معنی است و بعض گفته‌اند که غبش بمعجمه پیش از غبس است بمهمله و بعد از غلس و هر سه در آخر شب است و غبش بمعجمه در اول شب نیز استعمال می‌یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام
واگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر در نیم روزها سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میرسید و ازینجا معلوم میگردد
که سجده بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری وما نا که آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت
بیشتر میباشد و بخلاف است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس در آیید بسرد یعنی بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه
ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می‌افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده
و در بعض روایات آمده که در سایهای دیوارها میرفتند و دیوارها دران زمان هفت گز بود و بعض تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی بنسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض
شافعیه گفته‌اند بعید است و بودن او سردتر بنسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثرتر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح بنسبت به نیم شب تجربه میگردد هرچند که آفتاب نزدیکتر می‌آید و
نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در هدایه میگوید که سخت ترگرمی بلاد دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه ابراد
وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی
میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجدها می‌شتابند و مشقت می‌کشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف
ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد باوجود آنکه همه در یک منزل جمع می‌بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی
تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی بخاری را از ابی سعید خدری بلفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و در این
روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی او است واشتکت النار
الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی وارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز
نطق و استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است فقالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا و ازدحام
آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس برآوردن و دم زدن که مراد بدان بانه زدن و
بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان نفس فی الشتاء ونفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس نفس برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد
در قول وی اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهریر سخت تر آنچه می‌یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می‌یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند
متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر بخاری را چنین آمده که فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می‌یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می‌یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او است و حکمت در منع از نماز در شدت با وجود مشقت آنست که سلب

تشبیه میکنند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهرتر است و اینجا سخن است یکی آنکه شکایت کردن و اذن دادن وی و دم سرد برآمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقهٔ زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر قلعی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ سخت تر میساخته باشند نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر میگذارد نماز دیگر را والشمس مرتفعة حية وحال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی شوب زردی می بود فیذهب الذاهب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن فیأتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال وبعض جایها از عوالی مدینه بر چهار کروه می بود و نحوه یا ما شد این مقدار مسافت و نزدیک تا آنست و این قول زهری است که راوی از انس است تا بکدام جا میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از اینجا لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلین بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلك صلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عمدا بی عذر گذارد نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد یجلس یرقب الشمس می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب وکانت بین قرنی الشیطان و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت قام برمیخیزد برای نماز فنقر اربعا پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر هشت سجده میباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا باراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون سر بیک بار برنداشت گویا هر دو سجده یک حکم سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم است به بیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر آنکسی که در میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله برفع و نصب هر دو روایت است و بروایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی باصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم نصب است و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس بتحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که آن بکفر و ارتداد است یا موت بران بنابر اختلافی که در آنست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازها است و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمدا کافر است و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوة رواه البخاری وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس میگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها را میدید که آن در روز هم می نماید مقصود بیان تعجیل مغرب است و آن مستحب است باتفاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة گفت عائشه بودند آنحضرت و اصحاب وی که میگذاردند نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و یک ثلث از شب است پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر از این است چنانکه معلوم شد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح و هم روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آینه میگذارد نماز بامداد را فینصرف النساء متلفعات بمروطهن پس میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو و بدنهای خود را بچادرها و گلیم های خود ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی و پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که اگر کشاده باشند البته شناخته میشوند در چنین قسم آن تاریکی که در آن وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض مشخصات میتوان شناخت و تاریکی در آن وقت آن قدر بود که شناخته نمیشدند آن و این حدیث با آنچه در حدیث ابی برزه گذشت که میشناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن نزدیک است و این از دور متفق علیه وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است و حافظ مفسر اکمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة سبع عشرة و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی پس بگذارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گذارد آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلوة پس گفتیم مر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان در آمدن ایشان در نماز قال

گفت انس قال قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطه کوتاه نه دراز و قدر برفع و نصب هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از ینجا حکم
تاخیر سحور کرده میشود و تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین بحسب معتاد اهل کردن آن متعذر است اگر سحور را بگاه تر از ین وقت بخورند اصلح است رواه البخاری وعن ابی ذر رضی الله عنه
قال لی رسول الله گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو بادشا
کرده مخالفت ایشان اثارت فتنه است یمیتون الصلوة میمیرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا او یؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و فاضل
قلت فما تأمرنی ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار نماز را در وقتش فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار
با ایشان نیز فانها لک نافلة پس بدرستی نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم و از ینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد
ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گذارد و دیگر بگذارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در ان وقت و عدم مشروعیت نفل سه
رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از انچه مخالفت جائز و بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند و بتحقیق واقع شد آنچه خبر داد آنحضرت صادق و بودند
این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویة بن
ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعی کرد با معاویه پس طلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و له قصة
طویلة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید
آفتاب فقد ادرک الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و هر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو
رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام گرداند نماز را متفق علیه و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز
فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابوحنیفه و اصحاب وی برآنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابویوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند
تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در ان نیست پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا نا واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص
است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس طریان نقصان بسبب غروب فاسد نمیگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث
تعمیم است و در [illegible] عام [illegible] است که در حاشیه ذکر کرده شده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر
وقتیکه دریابد یکی از شما یک سجده یعنی رکعت از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را یا رکعتی دیگر واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح
قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته و چون دریابد یعنی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده
رکعت است رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها کسیکه فراموش کند نمازی یا خواب کند غافل از آن فکفارتها
ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نماز اینست که بگذارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری اینجا ذکر کرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد
بیداری یاد خواهد آمد وفی روایة و در روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مر آنرا که همان وقت ادا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق
علیه وعن ابی قتادة ابوقتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابوسعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چرا آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب
خواب و نسیان شد مثل بیهوده نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی
قال واقم الصلوة لذکری زیرا که بدرستی و راستی خدایتعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
ان النبی روایتست از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا اتت یکی نماز چون بیاید
یعنی در آید وقت آن و اتت بدو تای فوقانیه است و آنت بنون و تا با مد الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر است و اول تصحیف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه
وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است بتفاق و در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر نکند والایم اذا وجدت لها کفوا
سوم زن بی شوهر وقتیکه بیابی مراو را کفو و بفتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوهر ندارد بکر بود یا ثیب رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت از نماز و گذاردن نماز در ان سبب رضای خدای تعالی است مگر آنچه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر و اسفار در فجر تا آنجا که تاخیر سبب تکمیل
نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است یعنی در گذشتن از مؤاخذه مصلی یا برای نه و تفصیل مذهب ائمه در اول وقت در اول باب
معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند رواه الترمذی وعن ام فروة قالت سأل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل ام فروه

بفتح فاء وسكون را صحابیه انصاریه است وبعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضلتر است قال الصلوة لاول وقتها فرمود گذاردن نماز در
اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان ولابد در اول وقت گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل
خوانده اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی وابو داؤد وقال الترمذی لا یروی الحدیث
روایت کرده نمیشود واین حدیث الامن حدیث عبد الله بن عمر العمری مگر از حدیث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که با این نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین
ومائة وھولیس بالقوی عند اهل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ وضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن بواسطه شغل عبادت او زاهد بود واز حفظ حدیث وضبط
آن باز داشته واو برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه وثبت بود واحمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد وعمری بسیار ند سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در آن واقع شده است ودر
شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله گفت عائشه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین هیچ نمازی را
در آخر وقتش دو بار حتی قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نمازی را
در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است وآن هم دران بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس بگذارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم واما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است زیرا که
مقصود گذاردن با امامت است ودر روایتی الا مرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد وظاهر آنست که مراد گذاردن بغیر قصد تعلم وتعلیم باشد وبعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها آخر
انحال شریف است بعد از تزوج وی وا را آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم واین سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع
بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم وشافعیه آن همه را حمل بر عذری وضرورتی کنند وترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده وگفته است که این حدیث غریب است واسناد او متصل نیست وعن ابی
ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه ومشاهیر ایشانست وآنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا یزال امتی بخیر همیشه امت من پیوسته بنیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام ما لم یؤخر والمغرب مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را الی ان تشتبك
النجوم تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم رواه ابو داؤد ورواه الدارمی عن العباس واز ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید واگر کمتر ازین واقع شود با کی
ندارد یا گویند که اشتباك نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کمتر بود ونیز درین حدیث اشارت کونه می توان یافت بود دانشفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباك نجوم جائز باشد ولیکن
مکروه است واین حالت بعد از حرمت است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودی سخت پنداشتن من مر امت را تاخیر عشا را
لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آئینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب ودر بعض شروح گفته که این شك راوی است وهر کدام که
ازاین دو در صحاح نیامده بی شك واقع شده وظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة در تاریکی بگذارید این نماز را یعنی نماز عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید
باین نماز بر باقی امتها ولم تصلها امة قبلکم ونگذارده است آن را هیچ امتی که پیش از شما بود وچون در تاریکی شب بگذارید مشقت بیشتر خواهد بود وفضیلت بیشتر خواهد داشت رواه ابو داؤد
واین حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا وحمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق وتیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از صغار صحابه است
واول مولودی است در انصار بعد از هجرت ودر وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة
العشاء الآخرة گفت نعمان بشیر که من دانا ترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد وعشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت آن را در وقت افتادن ماه وغروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن
شفق سرخ ودرین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث رواه ابو داؤد والدارمی وعن رافع
بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر وحاضر شد احد را ومشاهدی را که بعد از وست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر
اسفار کنید بفجر ودر روشنی بگذارید آن را فانه اعظم للاجر پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد وثواب رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی ولیس عند النسائی
ونسائی این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند واسفار صبح انکشاف وتنور و
انتشار اوست وهر چه جز این گفته اند تاویل وتکلف است وحد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند وبعد
از فراغ از نماز اگر فسادی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ وضوء ونماز پیش از طلوع آفتاب وگفته اند که ابو بکر وعمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند ومذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول
وقت بتاریکی گزاردن ومیگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین کرده شود طلوع صبح بطلوع کرده وعدم مبادرت نزد ظن بطلوع وبیشك اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود واین
تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این عظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را وبعض گفته اند که امر باسفار
در شبهای ماه تاب است للاحتیاط از جهت تبیین فجر در آن شبها وطحاوی که از ائمهٔ مذهب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کنند وختم باسفار وجمع کنند میان هر دو بتطویل قرائت وگفته اند که این
تاویل احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هر دو باسفار کنند وچندان تاخیر نکنند که شك در طلوع آفتاب افتد ودر روایتی از امام محمد

تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت است و حدیثی که معاذ بن جبل می آرد که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن بفجر و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند
و گفته اند که این روایت بر تقدیری است که همه حاضر آیند یا بعض حاضر آیند و بعضی بیایند تا خیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است
در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در خیریت که افضل است
نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل
قرأت و فرمود فتان انت و حال آنکه تطویل قرأت در نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس
متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند
که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که منصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در
وقتی بود که زنان مامور بودند ببیرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث

عن رافع بن خديج قال كنا نصلي العصر مع رسول الله
بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ينحر الجزور بعد از ان نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مونث است کذا فی
الصراح فيقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم يطبخ پس پخته میشد فنأكل لحما نضيجا قبل مغيب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق
علیه ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کرده که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و امامین و بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در
بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر یا همچنین میگذاردند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محکی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر
عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان
تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در
وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوار افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون فروتر از ان آمد تغیر یافت وعن
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال مكثنا ذات ليلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء
الآخرة از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است فخرج الينا حين ذهب ثلث الليل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی
ما هنگام رفتن ثلث شب یا که بعد از وی فلا ندري اشيء شغله في اهله پس در نیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانه وی او غير ذلك یا غیر آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری
پیدا شد که مشغول داشت فقال حين خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تنبیه و تثبیت ایشان انكم لتنتظرون صلوة ما
ينتظرها اهل دين غيركم بدرستیکه شما هر آئینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آنرا هیچ اهل دینی از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان يثقل على امتي و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من لصليت بهم هذه الساعة هر آئینه میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را به تکبیر آوردن
فاقام الصلوة وصلى پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میکرد که گذاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی
در اول وقت نیز میگذارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون دیر می آمدند دیر میگذارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع وستین و قیل سنه ست وستین قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصلي الصلوات نحوا من صلوتكم بود آنحضرت میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات وكان يؤخر العتمة بعد صلوتكم شيئا ولیکن بود که
تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ناگذاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگذارند یا بعد از وی وكان يخفف الصلوة و بود
آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله
تعالی رواه مسلم وعن ابي سعيد قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید خدری گذاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها فلم يخرج
پس بیرون نیامد یک شبی حتى مضى نحو من شطر الليل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدكم بگیرید نشستگاههای خود را یعنی صفها
را نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم ما نشستگاههای خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل دین میگذاردند
نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمیبرد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد حاضرند نماز
عشا گذاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که وانكم لن تزالوا في صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نمازید مادام که انتظار میبرید نماز را
ولولا ضعف الضعيف وسقم السقيم و اگر نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لأخرت هذه الصلوة الى شطر الليل هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب

ازین

ازین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن بنماز ظهر از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت استحباب ابراد دران وانتم اشد تعجیلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن بعصر از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر میگردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سخت گرمی سرد می کرد نماز ظهر را واذا کان البرد عجل چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است که نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء قصه این است سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گذاردن نماز در وقت مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه برود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اصلی معهم آیا نماز بگذارم با ایشان نیز قال نعم و سود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابو داؤد وعن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و صاد مهمله بن وقاص بتشدید قاف صحابیست اکثر بصره مسعود داشت در ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من یؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان میگذارید نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر کردن ایشانست فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگذارید نماز همراه ایشان ما دام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد و اگر بجانب قبله نگذارند واز ربقه اسلام بیرون آیند نمی باید گذارد رواه ابو داؤد وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان روایت است از عبید الله قرشی نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان انک امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی و نزل بک ماتری و فرود آمده است تو بلای حادثه که می بینی و یصلی لنا امام فتنة و نماز میگذارد برای ما و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که بر انگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشیر بود و نتحرج و پرهیز میکنیم و باز میمانیم از بزه و نمیخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل آنکه با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری

بن عدی ۷ رضی الله عنه ۷

باب در توابع و متممات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن

الفصل الاول عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رویبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است عداد وی در کوفیین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گذارده است پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگذارد و بر این مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و مراد در آورده نمیشود در آتش دوزخ فتدبر و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن پروردگار تعالی خواهد بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة کسی که بگذارد دو نماز بامداد و شبانگاه را امید در آید بهشت را اکثر برانند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائكة باللیل وملائكة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و برداشتن اعمال ایشان ویجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن دران اینست ثم یعرج الذین باتوا فیکم پس بالا میروند آنانی که شب کردند در میان شما فیسألهم ربهم پس میپرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن میپرسد از برای اظهار فضیلت و مباهات میان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا میپرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد کیف ترکتم عبادی چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم وهم یصلون

پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد و اتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف
و سکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگذارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان
و زینهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که طلب نه کند شما را خدای تعالی بچیزی از ذمهٔ خود یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مؤاخذه کند شما را
بران یعنی مرنجانید گذارندهٔ نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی
گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستیکه شان این است که هر که طلب کند خدا او را بچیزی از ذمهٔ خود دریابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی
نار جهنم پس سرنگون اندازد خدای تعالی او را بروی وی در آتش دوزخ رواه مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف
و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آئینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت نداء و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن نداء و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هر آئینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود
چه ابراد در آن مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر بامداد رفتن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر بهر نماز است و مخصوص بظهر
نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید ان شاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة و
الصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز عشا و صبح است هر آئینه بیایند آنرا و نده بر هر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت رفتن نداشته باشد می آیند باین
طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوٰة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست
هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گذارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در این دو
نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آئینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء
فی جماعة کسیکه بگذارد نماز عشا را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیمه شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسیکه گذارد نماز صبح
بجماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاست که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمهٔ شب یا مراد آنست که بگذاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و
بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامهٔ شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب
باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبهٔ اعراب بر نام نماز مغرب ویقول الاعراب هی العشاء
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشاست یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است وقال و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء باید که غالب نیایند
که عشاست که آنرا عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم
تا قول وی من بعد صلوٰة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی اعراب است
بغلبه نا کردن و لیکن در حقیقت مر مسلمانان راست نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم کرد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب
بطالت است باید نگاه داشت و بعد از آنکه نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیهٔ اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازالهٔ خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح
تای دوم و کسر آن در معنی بر تقدیر فتح آنست که زیرا که بدرستی نماز عشا در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاست
باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی تاریکی است و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوٰة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آنکه عتمه بمعنی تاریکی است و نماز
همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیرالمؤمنین علی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آنرا غزوهٔ احزاب خوانند و در تردد جنگ و تیراندازی چهار نماز فوت شده و دران میان نماز عصر نیز بود و پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز
عصر فرمود حبسونا عن صلوٰة الوسطی منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر صلوٰة العصر که نماز عصر است ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا پر کناد خدای تعالی
خانهای ایشان را و گورهای ایشان را از آتش و این دعاست برایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب
آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نه حق خواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوٰة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابوحنیفه و احمد و
جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود و دیگر مجال خلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث بود یا نرسیدن
آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم الفصل الثانی عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم صلوٰة الوسطی صلوٰة العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوٰة وسطی نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و
گفته است هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی
بقرآن باعتبار بودن قراءت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قراءت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده‌اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می‌آید قال فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل وملائکة النهار حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود
میکنند بآسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و فرود می‌آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند یکدیگر را در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات
ندارد با آنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز وارد بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی الفصل الثالث عن زید بن ثابت وعائشة رضی الله عنهما قالا
الصلوٰة الوسطی صلوٰة الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته
در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشه صلوٰة الوسطی صلوٰة الظهر و این قول دو صحابیست و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده‌اند وعن زید بن ثابت
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوٰة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین را در نیم
روز ولم یکن یصلی صلوٰة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب از این نماز فنزلت حافظوا علی الصلوٰة والصلوٰة
الوسطی نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضل تر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوٰة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده‌اند و این دو صفت
در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر فاضل تر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی پس برای
اثبات آن میگوید و قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوتین و پس از وی نیز دو
نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول
باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد وابوداود وعن مالک بلغه ان علی بن ابی طالب و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما کانا یقولان الصلوٰة الوسطی
صلوٰة الصبح روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند که صلوٰة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز
و دو نماز شب و وصف مشترک است میان آنها رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد
شده است در آنکه صلوٰة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی
همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و نزد [illegible] رضی الله عنه
وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را میگفت من غدا الی صلوٰة الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس و کسی که بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آنست
که نماز نگذارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود رواه ابن ماجة باب الاذان اذان در لغت بمعنی
دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعض گفته‌اند که ابوبکر صدیق نیز دیده و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعض بعد چهارده تصریح کرده‌اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن
صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیرالمؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا سراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیده‌ام این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده‌ام مگر در این ساعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر پس از پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این
کلمات را در اذان برای نماز گویند و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا به مدینه آمد و درین باب با اصحاب مشورت کرد و بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان
شنیده بود بزمین سنت اذان باشد والله اعلم الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی الله عنهم آتش و ناقوس را
فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز و حاصل قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون
بمدینه قدوم آوردند خواستند که وقتی معین کرده شود برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا
چون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده‌اند بچوب
بزرگ و دراز که زده میشود بچوب خورد کوتاه و میزنند آنرا ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده منسوب به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده میشود در آن

و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا نفته شده میشود که نار نمی‌نمایند مگر مراد آن باشد که آتش افروختن در آب آتش پرستان است و مناسب آن
خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده
شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دو گان دو گان گوید الفاظ آنرا و ان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق گرداند اقامت را یگان یگان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این است
که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان
و اقامت هر دو دو گان دو گان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است اینجا بآن مذکور نیست قال
اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این
حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز
تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعض
گفته نام او س و بعض سلمه و بعض سلمان و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو
بنفسه گفت ابومحذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی
دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود
فرمود پستر باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را باواز
پست میگویند باز میگردند و باواز بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی را اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس
و قدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که اذان ظاهر
میکرد و که تعلیم تکرار شهادتین برای آنست نه برای تشریع بود در شرح آنرا نقل کرده ایم حی علی الصلوة حی علی الصلوة روی آرید و شتابی کنید بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح
شتابی کنید بخیری که سبب نجات و پیروزیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان الاذان علی عهد رسول الله
گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین دو دو بار والاقامة مرة مرة و بود کلمات اقامت یک یک بار غیر انه کان یقول غیر آنکه
بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة مکرر دو بار رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم
علمه الاذان تسع عشرة کلمة روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این قاعده ترجیع است والاقامة سبع عشرة کلمة و تعلیم کرد او را
اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوة زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است
اول الصحیح بهتر منسوخ است باین والله اعلم رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجة وعنه قال قلت و هم از ابی محذوره روایت است
که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم راسه گفت ابومحذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این
اشارت است بآنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن
حجر قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان با بی محذوره میگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک بردار بدین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین
نیست که اول دو بار پست میگوئی و باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را باواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است ثم تقول پستر میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشهادة پستر بلند
میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابوداود وعن بلال رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت بلال گفت مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوة الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و بازگشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام
کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر چنانچه در زمان نبوت بود و سنت است همین بهتر و بعد از آن علمای کوفه حی
علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از آن متاخرین در
جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است فاما امیر المؤمنین علی انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدی در آمد و مؤذن را

مجوس را

شنید

شنیدکه درخود نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد که مبتدع است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی
عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول الله روایت
است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت مر بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فروهشته گو و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت
گوئی شتابی کن و تیز گو واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بکردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غائط چون درآید در آنجا برای قضای حاجت خود ولا تقوموا
حتی ترونی و برنخیزید برای نماز بجهت تکبیر برآوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در فقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوٰة گوید باید برخواست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون
می آمدند رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است واسناده مجهول
واسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی معین نیست جز ممکن دخول وقت و اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف
نکرده در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی
معدود است در بصریین قال امرنی رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن که اذان گوئی فی صلوٰة الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود فاذنت پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن بدرستیکه برادر صدا
یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله صدا باشد او را برادر آن قبیله میخوانند ومن اذن فهو یقیم و هر کس که اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابو داود
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا المدینة گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون فراهم می آمدند
فیتحینون للصلوٰة پس اندازه میکردند و می طلبیدند وقتی که بیایند دروی برای نماز ولیس ینادی بها احد و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلک پس
سخن کردند و مشاورت نمودند روزی درین باب فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزدند
وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود که میدمیدند آنرا فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰة آیا میگیرید
ناقوس و قرن را و برنمی انگیزید مردی را که آواز کند و بخواند بنماز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قم فناد بالصلوٰة ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست
که مراد اینجا مجرد ندا کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بوده پس از آن دیدن خواب سبب
تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوٰة جامعة متفق علیه وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال روایت است از عبد الله
بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل بناقوس که ساخته
شود لیضرب به للناس لجمع الصلوٰة تا زده شود و او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال درآمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که
یحمل ناقوسا فی یده برمیدارد ناقوسی را در دست خود فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع به گفت آن مرد چه میکنی آنرا قلت
ندعو به الی الصلوٰة گفتم میخوانیم مردم را بدان ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ادلک علی ما هو خیر من ذلک آیا نمیخواهی ناقوس این راه نمایم و تعلیم نکنم ترا بر چیزی
که آن بهتر است از آن فقلت له بلی پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما بچیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت آن مرد تقول میگوئی الله اکبر الی آخره
تا آخر اذان بر کیفیت سابق وکذا الاقامة و همچنین میگوئی اقامت را و تشنید مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتیت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب فقال انها لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خواب راست است
ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع است
در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و جتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس برخیز با بلال فالق علیه ما
رأیت پس القا کن بروی چیزی که دیدهٔ در خواب فلیؤذن به پس باید که اذان بگوید بلال و اعلام کند بآنچه دیدهٔ تو فانه اندی صوتا منک زیرا که بدرستی نرم تر و بلندتر و شیرین
و بهتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال فجعلت القیه علیه پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بر وی ویؤذن به و اذان میگوید وی بدان قال گفت
عبد الله بن زید فسمع بذلک پس شنید این قصه را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وهو فی بیته و حال آنکه عمر در خانهٔ خود بود فخرج یجر رداءه پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید
ردای خود را یقول میگوید یا رسول الله والذی بعثک بالحق سوگند بخدا که فرستاده است ترا براستی لقد رأیت مثل ما اری هر آئینه بتحقیق دیدم من مانند آنچه نموده شده است
عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شد وی را یا می یابم یعنی دارد والله
اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رؤیت یا بر رؤیت تو که از پیش حق الهام و ناطق تصدیق

یا بلال

وصوابی رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجة الا انه لم یذکر الاقامة مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگر اجتماع شده وقال الترمذی وگفته است ترمذی
هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس لیکن تصریح نکرده است قصه ناقوس را لفظ حدیث نزد وی اینست که گفت عبدالله بن زید چون صبح کردیم آمدیم نزد آنحضرت
پس خبر دادیم مر آنحضرت را بآن خواب پس فرمود که این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که بیست او بلند تر و نرم آواز تر از تو القا کن بروی آنچه گفته شده است مر ترا و باید که ندا کند بلال بآن پس
چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید ردای خود را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدا آنکه فرستاده است ترا براستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی
میگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فذلک اثبت وعن ابی بکرة قال خرجت مع النبی گفت ابی بکرة ثقفی که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت که نمیگذشت بهیچ مردی از آن مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز
او حرکه برجله یا میجنبانید او را بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسی را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن رواه ابو داؤد وعن مالک بلغه روایت
از مالک که رسیده است او را ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح که مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد پس یافت مؤذن که او را گفته بود فوجده
نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر که بکرداند این کلمه را در اذان صبح از
حدیث ابی محذوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت
خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفته باشی و مانا که این سنت در مدینه بعد آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیرالمؤمنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم رواه فی الموطا
وعن عبدالرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت عبدالرحمن حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است
عن ابیه از پدر خود که عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف و را و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت است
صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقه ثالثه و پسر وی عبدالرحمن مستور است از طبقه سادسه روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبدالرحمن روایت میکند
از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر ابیه و جده هر دو راجع بابی است فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا
ان یجعل اصبعیه فی اذنیه آنحضرت فرمود بلال را که بکرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان در گوش
بلند کرداننده تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجة باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در انست که اذان گفتن
فاضلتر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند که حقوق امامت بتمام بجا میتواند آورد امامت افضل است والا اذان و سخن کرده اند در آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس
نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند که مراد امر باذان است
واین روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دارقطنی تصریح نیز آمده است
که امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابوحنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و بنشست در میان و مختار و ظاهر کلام سغناقی آنست که امامت نیز
خود کرد و فقه بر واجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت
فعلی و در قاری قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاوية قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة مؤذنان دراز گردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن
بهشت و امتداد دیدهای ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و نوازش که معرفت و بعض اعناقا روایت
کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت رواه مسلم وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان وقتی که
آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد وله ضراط در حالتی که شیطان تیز میزند حتی لا یسمع التأذین تا نشنود اذان را بعض گفته اند
که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیزی بزند عجیب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان
با آوازی که پر میکند گوش او را باز میدارد از شنیدن خود آن و اذان را تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله و اهمال صادین یعنی سخت دویدن فاذا
قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد حتی اذا قضی
التثویب اقبل تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه حائل میگردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را یقول اذکر
کذا اذکر کذا میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را لما لم یکن یذکر یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند
رکعت گذارده است متفق علیه اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را دهشت و رعب
می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگر چه وی مقدمه نماز است اما از عجب و ریا عاری است و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و از ان [illegible] شیطان
را می آید و قرآن نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع

مدی

مدى صوت المؤذن جن ولا انس ولا شيء میشنود غایت آواز مؤذن را از جن و نه انس و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات الا شهد له يوم القيمة مگر آنکه گواهی میدهد برای او
روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و نهایت آن و تخصیص ذکر غایت بجهت آن کرده که چون گواهی میدهد کسی که آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد
پس آنکه از نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاري وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن
چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید فقولوا مثل ما يقول پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید ثم صلوا علي پس درود فرستید بر من فانه من صلى علي صلوة صلى الله عليه بها عشرا
از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب
است ثم سلوا الله لي الوسيلة پس سؤال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را فانها منزلة في الجنة زیرا که وسیله درجه است در بهشت که لا ينبغي الا لعبد من عباد الله نمیسزد
آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا وارجوا ان اكون انا هو و امید میدارم که باشم من آن بنده فمن سأل لي الوسيلة پس هر که بخواهد و سؤال کند از خدا برای من وسیله را حلت
عليه الشفاعة فرود آید بر وی و واجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم و وسیله در لغت سبب و دست آویز و توسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیله کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی
او بعمل و مراد بوسیله که بسؤال آن برای پیغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد او است در آنحضرت جل جلاله و عظم شانه که سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت
و مرتبت در بهشت نیز اثر و نتیجه آن قرب و درجه است و باین جهت تفسیر آن بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تادب است مر حضرت آلهیه را و بحقیقت کنایت است از جزم و تیقن بحصول آن
چه رجای حبیب در حضرت محبوب هرگز خیبت نپذیرد وعن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال المؤذن وقتی که بگوید مؤذن الله اكبر الله اكبر فقال احدكم
پس بگوید یکی از شما الله اكبر الله اكبر ثم قال پس بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پس بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله
قال بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حي على الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حي على الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله در احادیث در اجابت حیعلتین
همین کلمه آمده و آنچه بعض مردم میگویند ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع میان حیعله و حوقله روایتی است از حنابله ثم قال الله اكبر الله اكبر قال الله اكبر الله اكبر ثم قال
لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص دخل الجنة در می آید بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من قال حين يسمع النداء کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روایت بیهقی آمده اللهم اني اسألك بحق هذه الدعوة التامة
و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقیست و بحقیقت اتم قول لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است
والصلوة القائمة اشارت است بمضمون حي على الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه پس این بیان و تاکید دعوت تامه شود آت محمدا الوسيلة والفضيلة بده محمد را صلى الله عليه
وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و ایستاده کن محمد را صلى الله عليه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامیست که ستوده شود صاحب وی
بزبان همه کس و رشک برند بر وی تمامه خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت
در سراپرده عزت در آید و این در باب شاید و در حدیث آمده است که پروردگار تعالی حمدی با آنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را
بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حله خضرا پوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه رضای او است بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلى الله عليه وسلم چیست و صدر و سلطان آن
مجلس و معرکه کیست نظم آن چشم و چراغ اهل بینش سلطان سریر آفرینش در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند چشم دارم که بجا از همه افزون باشی الذي وعدته آن مقام
محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا حلت له شفاعتي يوم القيامة هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من
مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگر چه همه امت گنهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعت
خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم
بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبري وجبت له شفاعتي این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاري وعن انس رضي الله عنه قال كان النبي گفت انس بود پیغمبر صلى الله
عليه وسلم يغير اذا طلع الفجر غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت سخت دوانیدن اسپان برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت
میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید وكان يستمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسك پس اگر می شنید بانگ نماز را می
ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانند والا اغار و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت خطابی آمده است که اگر قومی اذان گفتن
ترک دهند مستحق قتال میشوند اگر چه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا يقول پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید الله اكبر الله اكبر فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على الفطرة بر فطره اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بایمان وی ثم قال پس گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرجت من النار این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی
از آن فنظروا اليه پس نگاه کردند بسوی وی تا ببینند که کیست فاذا هو راعي معزى پس ناگاه وی چراننده بزها است و معزی بکسر میم و سکون عین و زای معجمه بمد و قصر و بفتح میم نیز
و سکون عین جمع ماعز است رواه مسلم وعن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع المؤذن کسی که بگوید هنگامی که میشنود [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است
غفر له ذنبه آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین
صلوٰة بین کل اذانین صلوٰة درمیان هر دو نماز اذان است ثم قال فی الثالثة بعد از آن فرمود در کرت سوم لمن شاء مر هر کرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد
نگذارد متفق علیه بدانکه مراد بدو اذان ایجا اذان واقامت است اقامت را اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و امام حسین را حسنین
یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام واقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز بگذارد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب
یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او است اما
در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب برمیخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگذاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از
خانه بیرون می آمد و ایشان در نماز می بودند و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض گذارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان برده اند
که این دو رکعت سنت مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگذاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده
شده بود از گذاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و بردارنده و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس نگاه میدارد قراءت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع
دریابند او را و نگاه میدارد بر ایشان افعال صلوت و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا
راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنین و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود
نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بجهت مر هر کدام را فافهم رواه احمد وابو داؤد والترمذی والشافعی وفی اخری له بلفظ المصابیح و در روایت دیگر مر شافعی را
بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اذن سبع سنین کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای او کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی
وابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را وفات یافت در مصر سنة ثمان وخمسین قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی مرضی است از آن زن چراننده گوسفندان فی راس شظیة الجبل در سر بلندی کوه
یؤذن بالصلوٰة ویصلی اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگذارد نماز را فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بنده
من که اینست یؤذن ویقیم الصلوٰة اذان میگوید و برپا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من در ترک سنت و وجود خلل از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدی تحقیق آمرزیدم
این بنده خود را وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم
القیمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن عبد ادی حق الله وحق مولاه یکی بنده که بگذارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون
بفرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردی که امامت کرد گروهی را
وایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ینادی بالصلوات الخمس دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم
ولیلة هر روز و شب رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته تا
نماز گوینده آمرزیده میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که
اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت را که از مکان اذان است تا جائی که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوته ویشهد له کل رطب ویابس و
گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا
گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دادند جن وانس بطریق اولی دهند وشاهد الصلوٰة یکتب له خمس وعشرون صلوٰة و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را
بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گذارد به بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه
رسیده ویکفر عنه ما بینهما و بخشیده میشود مر او را گناهان که واقع میشوند درمیان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وروی
النسائی و روایت کرده است نسائی الی قوله تا قول وی کل رطب ویابس و فضل شاهد صلوٰة را روایت نکرده و گفته است نسائی در روایت خود وله مثل اجر من صلی
و مر مؤذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گذارده است چه دال بر خیر شریک فاعل است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب
مقدار ثواب تمامه نمازگذارندگان میباشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل کرده
بود او را آنحضرت بر طائف و همراه بود در حیات آنحضرت علیه السلام و در خلافت ابو بکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یا رسول

جعلنی

اجعلنی امام قومی بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم و سوداں آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم و اقتدا کن به ضعیف ترین ایشان یعنی در امامت
رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان برتابند و تنگ نیایند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لایأخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود
اجرت را رواه احمد وابوداؤد والنسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب
اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلك خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آنرا و ادبار نهارك و وقت پشت دادن روز تست واصوات
دعاتك واین آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلوتك زیاده آمده است فاغفرلی و در روایتی اسألك ان تغفرلی رواه ابوداؤد
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت
یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی برد قال ان بلالا اخذ فی الاقامة گفت که بلال شروع کرد
در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوٰۃ قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها بر پا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آن را
وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث
مبین گشته است رواه ابوداؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر
عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابوداؤد والترمذی وعن سهل بن سعد قال
گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان دو خصلت رد کرده نمیشوند یا گفت قلما
تردان کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس و دیگر دعا نزد جنگ یا کافران حین یلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسپند
بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز بمعنی است و یلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است وفی
روایة و در روایتی بجای عند البأس و تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه
در روایتی آمده است رواه ابوداؤد والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابوداؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وعن
عبدالله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند ما را در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوئیم فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون آخر رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا
این زیادت است بر جواب و اشارت است باینکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا میکند زیاده میشود در فضل رواه ابوداؤد و ازین حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان بیابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم الفصل الثالث عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوٰۃ بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد
در جای روحا بفتح را و سکون حاء مهمله قال الراوی گفته است راوی والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض جهل نیز گفته رواه مسلم
وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویة کما
قال مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوٰۃ قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن
حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد وقال بعد ذلك ما قال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلك گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما با
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی پس ایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را رواه النسائی سوق این حدیث از برای بیان
فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است
رواه ابوداؤد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب گردد مر او را بهشت سابقا
در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من
النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءت از خلود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود
بجزای اذان گفتن وی هر روز بهر بار شصت نیکی ولکل اقامة ثلثون حسنة و هر اقامت را سی نیکی و مظاهر ذهن تبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان
باعتبار کثرت تعب و مشقت در آن باشد و بهر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم رواه ابن ماجة وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب رواه البیهقی فی الدعوات

گفته بودیم ما کلام کرده مشدیم بمعانند اذان مغرب و شاید که وجه همان است که در حدیث ام سلمه گذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق و تتمات آنچه گذشت در دو باب این الفصل
الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو متهیی و مستعد
نماز شوند و ازینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر
رمضان تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بودی
یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت قال گفت راوی و
کان ابن ام مکتوم مردی نابینا لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد مگر یعنی نزدیک شد صبح مبالغه میگفتند صبح شد و این تاویل از جهت آن
کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح و مر خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح
ثم متفق علیه وعن سمرة بن جندب صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرده بصره را روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و جز ایشان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید ولا الفجر المستطیل و نه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی است
که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند ولکن الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح پراکنده
یعنی منتشر شونده یعنی در کرانه آسمان پهن از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند رواه مسلم ولفظه للترمذی وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است
صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب و نزول کرد بصره را مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک قال اتیت النبی گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
انا وابن عم لی من و پسر عم که مراست بود ما غالبا از برای وداع آمده بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما چون سفر کنید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما و باید که امام شود بزرگترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و ما که آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد باکبر افضل است
وازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم باوقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح تلفظ تواند کرد رواه البخاری و
عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی و هم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت ما را آنحضرت بگذارید نماز را چنانچه دیدید مرا که میگزارم و اذا
حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم پس باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما متفق علیه وعن ابی هریرة
قال ان رسول الله گفت ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه سار لیلة راند شبی حتی اذا ادرکه الکری
عرس تا وقتی که در یافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت وقال لبلال اکلأ لنا اللیل و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را فصلی
بلال ما قدر له پس نماز گذارد بلال انقدر که تقدیر کرده شد برای وی و نام رسول الله و خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران وی فلما تقارب الفجر استند
بلال الی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود مواجه الفجر متوجه بجانب فجر موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه صحاح بفتح جیم
نیز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عیناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و بی اختیار در خواب شد و هو مستند الی راحلته و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود فلم یستیقظ
رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا بلال و بیدار نشد بلال ولا احد من اصحابه و نه هیچ یکی از صحابهٔ آنحضرت حتی ضربتهم الشمس تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب
یعنی بر آمد آفتاب فکان رسول الله پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول الله پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلالیه تعالی فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی فقال بلال پس گفت بلال
اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا بکشید شتران را و برانید ازینجا پس کشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی
راندند و نزدیک آنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن ازان وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمیکنند چنانکه اصحاب ما قضای فوایت را در وقت منهی میگویند که برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان
بود که تا بلند گردد آفتاب و آنکه تجویز میکنند و نهی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر آمده ثم توضأ رسول الله
پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال فصلی بهم الصبح پس گذارد آنحضرت با صحابه نماز
بامداد را ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی اینست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در همین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان و از موطا آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت
گفت منافات بآن ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت هر دو گذارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن
باجتماع و در فائته هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید
کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوة پس هرگاه که قضا کرد نماز را قال گفت من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها کسیکه فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا وقتیکه یاد آرد
آنرا فان الله تعالی قال زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است واقم الصلوة لذکری و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست رواه مسلم تنبیه

اینجا اشکال می‌آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است
چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا منکشف نشد بوحی و الهام جوابش آنکه گوئیم این فعل باری تعالی است اگر درانجا هم مصلحت دیدی بفرستادی و کشف
نکردی چنانکه کرد درانجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که دران مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که از خدای تعالی
العزة حقیقت آن داند فافهم و بالله التوفیق وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس برخیزید
حتی ترونی قد خرجت تا آنکه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از در حجره فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت می بود متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تأتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس نباید شتابان آمد و دوان وأتوها
تمشون وعلیکم السکینة والوقار و بیائید نماز را در حالیکه میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگذارید
و ما فاتکم فاتموا و آنچه فوت کرده شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگذارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بیعقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کنید خوف هست
که تکبیر اولی در نیابید پیش ازین مبالغه مستعد و تهیئ شد شتابی که محمود است اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد
میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس در وقت رفتن بمسجد و میگذاشتن خود را بنماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت
بتکبیر اولی منقول و ماثور است وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید بن اسلم که از کبار
تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است و الا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعض از ثقات چنانکه ظاهر میگردد ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة و وکیل کرد آنحضرت بلال را که بیدار
کرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال و رقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس و حال آنکه بتحقیق طلوع کرد
بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا پس بتحقیق ترسیدند بر تفویت خود فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا آنکه
سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است فرکبوا حتی خرجوا من ذلک
الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وان یتوضؤا و امر کرد
که وضو سازند و امر بلالا ان ینادی للصلوة و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز او یقیم یا اقامت گوید شک از راوی است فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بالناس ثم انصرف وقد رأی من فزعهم پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت از برای تسلیه و ازالۀ
فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی
پیش ازین وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز فلیصلها
کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که میگذارد آن را در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه و
سلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگذارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدئه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را کما
یهدأ الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح هدء و هدوء آرمیدن و اهداء آرام دادن و دست زدن کودک تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال
ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پس بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی
اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود
گفت اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نمازگویندگان مر مسلمانان را و گذاشته اند در عهده ایشان
تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم وصلاتهم روزۀ مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحور و نماز در رعایت اول وقت
و آخر رواه ابن ماجة باب المساجد و مواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانۀ خاص که برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی
جبهه نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بدان بمواضع صلوة اینجا جاهای که نماز دران مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید الفصل الاول عن ابن عباس
رضی الله عنه قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه درآمد آنحضرت خانۀ کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد
در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چهار گوشۀ خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگذارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد

کنار و دو رکعت در پیش در کعبه و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت و اول فصیح تر است و قال و گفت آنحضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که
امر قبله بتوجه بجانب وی تقرار یافته و هرگز منسوخ نگردد به آن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و بمعنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست
نیست چنانکه امام مالک گوید نماز فرض و بعض علما در نفل نیز رواه البخاري ورواه مسلم عنه و عن اسامة بن زيد و عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
دخل الكعبة و در روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت و اسامة بن زيد و عثمان بن طلحة الحجبي که حاجب کعبه خانه و صاحب مفتاح وی بود و بلال بن رباح همه در آمدند فاغلقها
عليه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند و مكث فيها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حين خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را
هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن يساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون را
از چپ خود و عمودين عن يمينه و گردانید دو ستون را از راست خود و ثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة و بود خانه کعبه در آن روز بر شش
ستون اگرچه الان بر سه ستون است بجهت تغیری که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلى پس نماز گذارد آنحضرت متفق عليه از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده
معلوم شد که آنحضرت درون خانه که در آمد نماز گذارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگذارد و وجه تطبیق میان این دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در را
بستند هر یکی در گوشه مشغول بدعا دید خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گذارد و پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و
مشغول بدعا بود و نیز نماز هم دو رکعت بود و سبک گذارد و در بعض نسخ بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار ها کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گذارد
آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی آن وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدي هذا
یک نماز درین مسجد من خير من الف صلوة فيما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز او است الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار
و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب او است آنکه فضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام
بیشتر از مسجد نبوی باشد صلى الله عليه وسلم و لیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست و رای
آنست و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر صد هزار خاک ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار وی صلى الله عليه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این
مبحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الى ديار المحبوب تمام تر و بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق عليه وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است والمسجد الاقصى
دوم بيت المقدس که او را مسجد اقصى خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام و مسجدي هذا سیوم مسجد من که اینست
متفق عليه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت برابر
هم اند و بزبان شارع هیچ یکی از آنها مخصوص بخصوص فضل نشده و مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای
بعض حقوق مثلا آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحين و رسيدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا في مجمع البحار والله اعلم و
بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود
اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سيف الدين عفا الله عنه و ما که مقصود بیان اهتمام شان این بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که نفیس
ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن کرای مشقت کشیدن نمی کنند نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد مصراع دل اگر بار کشد بار نگاری باری والله اعلم وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی بين قبري ومنبري
و در روایتی بين حجرتي ومصلائي و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقهای
ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و
در حکم سائر مساجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا بآن معنی که این بقعه بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد یا
بآن معنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند و این روضه برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر از ین عالم مینماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی محجوب
بسبب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است از انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور حقیقیه از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین
مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود ومنبري على حوضي و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبري على ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمد آب و آنچه در پایه منبر بود روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود و فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده است
که فرمود پای من بر ترعه حوض من است و ترعه بضم عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و از ینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف بر آن قائم است

و بعض گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را بود تا قیامت باشد منبر و شود و بر حوض کوثر زیر این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است
در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور مراد از لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ درشان او است و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد
در او است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در آن عبادت خدا میکنند و بکار
دین مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در آنجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا یعنی برای طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجد را بنی الله له مثله فی الجنة بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا
و نفاست والا مماثلت در عظمت و بنای بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز یا در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده کرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت
کلما غدا او راح هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و بضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه گویا مسجد خانه خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران او
محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و قربات که در در آمدن مسجد باید کرد اینست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی
قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشان است
پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسیکه نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم
ینام بزرگتر است از روی اجر از آنکسیکه میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگرچه در اول وقت میگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت نیست گذارد و دیگری با انتظار جماعت کثیر برد و بکسی که احق
بامامت است این قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا باعث بر آن کاسل و تهاون بود و اینست سر فضیلت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد
مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه رفتند ساکنان آن یا رفتند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله است از انصار که بیایند از منازل خود که دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند به
نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان بپیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلها
خود در قرب مسجد قالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک تحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه
اعمال ثواب گامهای شما که میزنید در آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دورتر می آیید ثواب بیشتر می یابید رواه مسلم
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی
جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفات قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آن هفت پادشاهی عادل است که در رعیت و رعی
و دادگستری بفرموده خدا و رسول خدا و داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا یعنی کودکی متعبد و صالح برخاسته ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه
سوم مردیکه دل وی آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از آن حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید بوی ورجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و
طلب رضای وی تبارک و تعالی اجتمعا علیه وتفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردیکه یاد کرد
خدا را تنها پس ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در آن دخلی نباشد ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال ششم مردیکه خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال
انی اخاف الله پس آن گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت تا آن زن باز ایستد میترسم خدا را ورجل تصدق بصدقة هفتم مردیکه صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پس پنهان کرد صدقه را حتی
لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نماز مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده کردانیده میشود ثواب آن بر نماز او که میگذارد تنها در خانه خود وفی سوقه و در بازار
خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب
و شرائط آن را ثم خرج الی المسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة در حالیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن بروجه مسنون نه غرضی دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة نزد گامی مگر
آنکه بلند کردانیده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب وحط عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملئکة تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه اند فرشتگان که درود میفرستند
بر وی ما دام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و بر نخاسته از آنجا در دعا میگویند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را ولا یزال احدکم
فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از برای فضیلت نشستن در مصلا است یا دیگر که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود وفی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه چون در آمد مسجد را در حالیکه تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن وزاد فی دعاء الملئکة و زیاد کرده است
درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز مر او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بسوی وی ما لم یؤذ فیه مادام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ما
لم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید آمده است تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از ینجا معلوم میشود که این

فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن در آنست و اگر نماز گذارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشایخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است تا فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه و عن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بکشای بر من درهای رحمت خود را باید در آمدن درین مکان شریف ببرکت آن با توفیق نماز و دان یاد در نماز بکشف حقائق آن واذا خرج فلیقل و چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده رواه مسلم و عن ابی قتادة ان رسول الله در روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت قبل ان یجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه و این حدیث متمسک شافعیه است در ایجاب تحیة المسجد و حمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر درین است و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق و عن کعب بن مالک صحابی مشهور و قصه تخلف وی از غزوه تبوک و توبه وی از احسن قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعرای اسلام قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روز نه در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس چون قدوم می آورد آغاز میکرد به در آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم کرد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید گم شده را در مسجد فلیقل لا ردها الله علیک پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا فان المساجد لم تبن لهذا از آنکه مسجدها بنا کرده نشده است برای اینکار و مانند آن از آنچه نه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این سخن بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نرود دور نباشد والله اعلم رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة کسی که بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسی که بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس [illegible] و مشکل آن چیز که آزار رسیده آدمیان از بوهای ناخوش هر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر [illegible] و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجد با واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شده و آن مخصوص بان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد بود متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة آب دهن افکندن در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و پوشنده آن گناه و دور کننده بزه آنرا گور کردن آنست یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آنرا ببرد و بزاق و بصاق و بساق بزای و بصاد و بسین آب دهن که از دهن بیرون افکنند و تا در دهن است آنرا ریق گویند متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها و سیئها کارهای نیک امت و کارهای بد ایشان فوجدت فی محاسن اعمالها پس یافتم در کارهای نیک امت الاذی یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه و وجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد ایشان النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن آب بینی که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه آنرا نخامه نیز گویند آب بینی که از سینه بر آید یا از بینی رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة چون ایستاد یکی از شما بنماز فلا یبصق امامه پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله فانما یناجی الله و در بعض نسخه فانه یناجی الله ما دام فی مصلاه زیرا که وی مناجات میکند و توجه می آرد و ذکر خدای تعالی ما دام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآنجانب انداختن از ادب نبود ولا عن یمینه و نه بیندازد بجانب دست راست خود فان عن یمینه ملکا زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که او مظهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تایید و الهام و این اسلم و این کمتر برای علی او و حکم زائر دارد در حق مزور آنست که اکرام کند زائر را زیاده از آنچه میکند با آنها که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند ولیبصق عن یساره و باید که بیفکند آب دهن را بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر پای خود فیدفنها پس گور کند آنرا و فی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لعن الله الیهود و النصاری لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه چون دانست آنحضرت قرب اجل او بترسید از امت که مبادا قبر شریف وی را کنند که یهود و نصاری قبور انبیای خود کردند بیان کار ایشان از نهی ازان لعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نا مرضی و نا مشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی است و هر دو طریق لعن موجب است و نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس درین خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان و بامداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کامل و قبول یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی و عن جندب نام ابو ذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است

دهند سجده وی را ضماله بر بسته شد یکی جندب بن عبد الله بجلی و جندب بضم جیم و دال اینجا مراد کیست قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا وان من کان قبلکم بکسر ان و فتح آن آگاه
باشید و بدانید که میبودیم کسانی که میبودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را وصالحان خود را مسجدها الا فلا تتخذوا القبور مساجد
آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها انی انهاکم عن ذلک بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا و مگیرید و مسازید خانهای خود را مانند گورها یعنی مرده صفت در وی
افتاده مباشید و هیچ کار مکنید یا در خواب باشید چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین المشرق والمغرب قبلة میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق
و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهت بلاد و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابیست و روایت
کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که برئیس
قومی یا سلطانی برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم آنحضرت را وصلینا معه و نماز گذاردیم با وی واخبرناه ان بارضنا
بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از
باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ پس وضو کرد و تمضمض و آب
در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ثم صبه لنا فی اداوة پس تر ریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم وامرنا و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی فقال اخرجوا پس گفت بیرون آئید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیائید
بزمین خود را فاکسروا بیعتکم پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و ترکنید جای آن کلیسا را که شکسته اید بدین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا
و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم که شهر ما از مدینه مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد در هوای
گرم و نشف بجوذ کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را فقال مدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که بدرستی آن بقیه
وضو که داده است زیاده نمیکرداند این آب را که در وی ریخته شده است با این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و پرسیدند
که آب داده و بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت تدبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت میماندند و بفعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود شک و
تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم
و آنحضرت چون در مدینه بود آب زمزم را از مکه میطلبید و برکه میساخت و فضل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان هم برین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور و آنکه در مسجد در سراها و محلها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند و
ان ینظف ویطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مؤمنان و تنظیف و تطییب باید تا مساجد کرده شده اند رواه ابو داود
والترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی به بلند بر افراشتن و آراستن و نقش
و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس که بر پی خبر داد از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها البته زخرف میکنید شما مسجدها را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه
زخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال احسن چیز را گویند یعنی نقش خواهند کرد و در وی اندود خواهند ساخت بطلا و بعض متأخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مطلا میسازند
اگر ما مسجدها بخت و کل ساده مباکنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین و تزویق و تفتیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابو داود والنسائی والدارمی
وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مزدهای عملهای امت من از ثواب هی حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد او را مرد از مسجد و قذی چیزی که در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و جز آن و درینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که آزار میکشد و حمایت وی از آن و پاک دارند که لال است از
حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هرکه پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سرایت ساکنیست کردد وعرضت علی ذنوب امتی و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین حدیث تشدید است بر فراموش
کننده قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آن را از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابو داود وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی
المساجد گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مروندگان را در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیامة بروشنی تمام در روز قیامت تلمیح است بقوله عز وجل نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابو داود ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد وقتیکه ببینید مرد را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی ملازمت مینماید و محافظت نمودن و درست کردن و جاروب دادن و نماز گذاردن
و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و تمام اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند فاشهدوا له بالایمان چون کسی را ببینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مؤمن است

فان الله یقول زیرا که خدا تعالی میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر جز این نیست که آبادان میکند مسجدهای خدا را آنکسی که ایمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن برهیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را ولا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود الا ان خصاء امتی الصیام بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان
شکست شهوت طبعی و فنای آن حاصل میشود خصوصا در وقتیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات با آن ضم کرده شود فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة اذن کن ما را و دستوری
ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است
از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند
عزلت میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آنرا بالکلیه ترک میدادند و کوه و غارها قطعا منزل میکردند و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشانرا راهب میگویند و ترهب در اصل از رهبت است بمعنی خوف فقال پس گفت آنحضرت که ان
ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة بدرستیکه رهبانیت امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز رو گردانیده متوجه پروردگار می نشینند و ان ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست
و عاقبت آن محمود نه و آنرا زیر سر نهادند رواه فی شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عائش بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده
والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی دیدم پروردگار خود را عز و جل و این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است چنانکه در روایت دیگر آمده است
پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا مؤول است بدیدن مثالی و تمثیل حق جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکوترین صورتی اگر این باین صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که
متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر باین حال خود میکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم و علامت کمال
وجود چون باشد که وقت شهود خاص و تجلی تام و انعام عام بود قال فیم یختصم الملأ الاعلی گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملا جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست
که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن بصعود منازعت و مسابقت مینمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز
میشوند قلت میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگار انت اعلم تو داناتری که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را
میان دو شانهٔ من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعض از خادمان خود که خواهند که مخصوص گردانند ایشانرا بمزید قرب و افاضهٔ نعم فوجدت بردها بین ثدیی پس یافتم
من سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض
پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود عبارت است از حصول تمامهٔ علوم جزوی و کلی و احاطهٔ آن و تلا و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت
السموات والارض و همچنین می نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک عظیم تمامهٔ آسمانها و زمین را ولیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل
تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو رؤیت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هر چه در آسمان و زمین بود حالی از ذوات و صفات و ظاهر و باطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراورا
یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مراورا یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را و حقائق
آنرا چنانکه شان مجذوبان و محبوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رایت شیئا الا رایت الله بعده و ثانی بما رایت شیئا الا رایت الله قبله و شتان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا روایت کرد این حدیث را
دارمی از عبد الرحمن بن عائش که از تابعین است بطریق ارسال وللترمذی نحوه و مر ترمذی راست مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس
و از معاذ بن جبل وزاد فیه و زیاده کرده است ترمذی درین حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضهٔ علوم و اعاده کرد سوال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ای محمد
آیا در می یابی که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه قلت نعم گفتم آری میدانم در چه چیز خصومت میکنند فی الکفارات در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گناهان میگردند والکفارات
المکث فی المساجد بعد الصلوات و آن اعمال که کفارات گناهان میشوند سه اند یکی از آنها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها و ابلاغ الوضوء فی المکاره سوم رسانیدن وضو بحد کمال و اکمال و اسباغ آن
در احوالی که مکروه و ناخوش دارد طبیعت آنرا چنانکه حال مرض و سردی هوا ومن فعل ذلک عاش بخیر و هر کس که بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی ومات بخیر و بمیرد به نیکی وکان من خطیئته کیوم ولدته
امه و میگردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او او را وقال و گفت پروردگار تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را اللهم انی اسئلک
فعل الخیرات خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم ترا کردن نیکیها را وترک المنکرات و گذاشتن کارهای بد را که ناشناخته شده و ناآشنا اند در دین وحب المساکین و سوال میکنم دوستی مسکینان را که ایشانرا دوست
دارم من یا ایشان دوست دارند مرا و مآل یکی است چون من ایشانرا دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد و محبت یکی است در جانبین پر تواند بود که محب محبوب باشد
و محبوب محب واذا اردت بعبادک فتنة و چون خواهی بر بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای نوعی که بدان بیم زوال ایمان باشد فاقبضنی الیک غیر مفتون پس ببر مرا پیش از آنکه
گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم اینها دعا و امثال این برای تعلیم امت و ترسانیدن ایشان است قال گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد از آن بیان کرد کفارات را گفت
آنحضرت برای زیادت بیان یا امت بحصول علم از جانب حق والدرجات و عملهای که بآن قدر و مرتبهٔ بندگان در درگاه حق بلند گردد و نیز رساند افشاء السلام یکی فاش کردن سلام یعنی ظاهر و بسیار کردن سلام
بر آشنا و بیگانه واطعام الطعام دوم خورانیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن برایشان و امداد و اعانت نمودن ایشانرا والصلوة باللیل والناس نیام سوم نماز گذاردن در شب در حالی که
مردم در خواب باشند که آن بصدق و اخلاص نزدیکتر است و مشقت و ریاضت در آن بیشتر اشارتست باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو

ندارد مدرش بن جوبد ولفظ هذا الحدیث کلفظ المصابیح ولفظ این حدیث بلال حجی که در مصابیح است لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنة فیما قرین آنرا عبد الرحمن بن عایش کرد شیخ گفت که آن نیز تصحیف صاحب
مصابیح است وعن ابی امامة قال گفت ابو امامه باهلی که صحابیست و ابو امامه تابعین نیز هست مشهور همین صحابی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که هر ایشان خداوند ضمان اند که بر
عهد اوست مرد وعده کی تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشانرا از فتنه و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی ازان سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزو در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی در ضمان است خدا را
حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکه بمیراند او را خدا پس در آرد او را در بهشت این سعادت دینی است او یرده بما نال من اجر او غنیمة یا باز گرداند او را زنده با آنچه یافته است از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال
غنیمت این سعادت دنیا است بهر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است ورجل راح الی المسجد و دوم مردیست که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی هم در ضمان است بر خدا واجب است بر خدا حفظ و رعایت وی و
اجر و ثواب وی ورجل دخل بیته بسلام سوم مردیست که در آمد در خانه خود با سلام فهو ضامن علی الله پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه با سلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه سلام کند بر اهل خانه و همانست در اینجا حصول
خیر و برکت در وی و در اخبار خانه اوست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضرت دین و سلامت از آفات فتن است و چون مراد دین و قلم خیر ظاهر بود بتصریح بدان نفرمود رواه ابو داود وعنه و
هم از ابی امامه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت الی صلوة مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او همچو اجر کسی است که حج کند با احرام تشبیه نماز بحج
و در موشی با احرام و در تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج و انقضاء است مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب و الا اجر بقدر تعب است اگر نماز
از حیثیت ذات اهم و ارجح است ومن خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه بضم نماز نفل را گویند لا ینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نیندازد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز آید نی بشوب سمعه و ریا و غرضی دیگر فاجره کاجر
المعتمر پس ثواب آن کس همچو ثواب کسی است که عمره بجا می آورد و در ذکره نسبت حج بنماز فرض و عمره بنماز نفل است نسبت بنماز فرض وصلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نمازی پی نمازی دیگر که نیست کلام بیهوده در میان کتاب فی علیین علی است نوشته در دیوان حفظ یا در اعلی
مراتب اشرف آن است وگفته اند که علیین نام مقامی است در آسمان هفتم رواه احمد وابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا گفت چون بگذرید شما بمرغزارهای بهشت پس بچرید قیل
گفته شد یا رسول الله وما ریاض الجنة وچیست باغهای بهشت قال المساجد گفت باغهای بهشت مسجدها است که اعمال دروی سبب در آمدن در باغهای بهشت است قیل پرسیده شد وما الرتع وچیست چریدن یعنی چیست که می باید چرید یا رسول الله قال سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید مسجد را از برای چیزی یعنی غرضی از اغراض دینی یا دنیوی پس همان چیز نصیب اوست و حاصل وقت
اوست مضمون این حدیث فرد وی است از افراد انما الاعمال بالنیات رواه ابو داود وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها تابعیه هاشمیه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
چون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا است رضی الله عنهم قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد چون می در آمد مسجد را صلی علی محمد وسلم
صلوة میفرستاد بر پیغمبر وسلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد وسلم یا اللهم صل علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی و میگفت خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا و میگفت اللهم صل علی یا صلی الله علی و اللهم اغفر لی از جهت تعلیم امت است لفظی که ادا ساخت کلمه مانند یا ماند
که این اسم شریف را بصلوة و رحمت است و انکسار یعنی در اللهم اغفر لی است وافتح لی ابواب رحمتک و بکشا برای من درهای مهربانی خود را واذا خرج و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی وافتح
لی ابواب فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجة وفی روایتهما و در روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده است که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون می در آمد آنحضرت مسجد را وکذا اذا خرج همچنین و نیز چون بیرون می آمد
قال میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صلی علی محمد وسلم وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل وگفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل وفاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری وفاطمه دختر امام
حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود پس البته راوی در میان متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار
فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابیات صحابه رضی الله عنهم و مواعظ و نصائح
باشد بهمه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بر پا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا وعن البیع
والاشتراء فیه و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا همین قیاس است وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم در روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و مشغول
ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است
و باین وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآنست و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سوم تحریمی رواه ابو داود والترمذی

فی المسجد

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سود مند نگرداند خدا تعالی سودا
کردن ترا واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة و چون ببینید کسی را که می جوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساناد آنرا خدای تعالی بر تو رواه الترمذی والدارمی وعن حکیم بن حزام بحای
مهمله مکسوره و زای برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی بجای دیگر نوشته یافته است
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد وان تنشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد وان تقام فیه الحدود و از بر پا کردن حد مثل
حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابو داود فی سننه روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و در روایت که صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاویة النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم وفی
المصابیح عن جابر و روایت کرده در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معاویة بن قرة عن ابیه تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافته هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود و
روایت میکند از وی قتاده و شعبه و اعمش و خواشیان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویه بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت یعنی
البصل والثوم یعنی پیاز و سیر اولی است که گفت مراد از این شجرتین پیاز و سیر است وقال و گفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغات در نا آمدن مسجد که نزدیک آمدن

نخورد چه جای در آمدن وقال ان کنتم لا بد آکلیهما فامیتوهما طبخا یعنی اگر هستید شما ناچار خورندهٔ این دو درخت پس بمیرانید بوی آنها را بپختن و پیاست معلوم شد که هرچه بوی بد دارد از ماکولات در آن داخل است
درین حکم و مراد بمسجد جامع است و مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر هم برین قیاس رواه ابوداؤد وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط تربت وی است با آنچه جدا میکرد از مرده ما از نجاست اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی و بعضی برآنند که نماز در
مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم شود و اگر نه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است رواه ابوداؤد والترمذی والدارمی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گزاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات و حکم آن
بلکه بعض سخت تر از آن والمجزرة بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای آمد و رفت مردم است که میکنند زیرا که آن از جهت شغل خاطر میکند و کان
و تنگ کردن جای بر ایشان فتیر اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان بضرورتی باشد مصلی بزه کار شود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن الابل و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش
نیاید وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانهٔ کعبه از جهت ترک ادب رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم نماز گزارید در جای نشستن گوسفندان
ولا تصلوا فی اعطان الابل و نماز مگزارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفور شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که نفور ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر
هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است والا جائز نباشد و اما کراهت مخصوص نیست در ان فیتر برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گزاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همان نجاست و قرب وی است حتی که اگر بساطی گسترده باشند و
بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور زنان که زیارت کنند قبرها را اما آنکه آنحضرت در ابتدای حال منع کرده بود از
زیارت قبور مردان را و زنان را پس از ان رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغهٔ ذکور وارد شده چنانکه عادت شرع است
در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است
والمتخذین علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برند بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و
بعضی حرام است اگرچه بقصد تعظیم نباشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعضی گویند که اگر آنجا گذر مردم باشد یا در سایهٔ چراغ کاری میکرده باشند جائز است و در بصورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر
در آنجا منظور نیست رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر
کدام از جایها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لا یخفی فسکت عنه پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال وقال و گفت آنحضرت اسکت حتی یجیء جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس
خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل وجاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یک از آنها خیر است
داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعها کدام است چنانکه شما نمیدانید ولکن اسأل ربی ولیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک وتعالی ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا ما
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز فقال گفت آنحضرت وکیف کان و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی یا جبرئیل قال گفت جبرئیل کان بینی و
بینه بود میان من و میان خدا سبعون الف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور و من نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحانیست آنجا حجاب ظلمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق و حقتعالی
محجوب نیست محجوب بنده است چنانکه حجاب آفتاب نسبت با عمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوب اند برؤیت نعم از منعم و بعضی برؤیت اسباب از مسبب و بعضی
برؤیت شهوات مباحه یا محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و گروهی محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت بدر دهم پردهای
خیال مانند سراپردهٔ الاجلال و بالجمله صفات پردهٔ ذات اند و از اینجا گفته اند الغین علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد بیت هست از پس
گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من رمزی از نیعنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبهٔ قرب رسیدم و از حضرت پرسیدم فقال پس گفت وحی سبحانه شر البقاع اسواقها بدترین
جایها بازارها است وخیر البقاع مساجدها و بهترین جایها مسجدها است رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و در اصل کتاب درین موضع بیاض است الفصل الثالث عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود من جاء مسجدی هذا کسی که بیاید بمسجد من و این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است و مساجد دیگر تابع وی
و فرع وی خواهند بود درین حکم لم یاته الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیاید مگر برای کار نیکی که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او است فهو بمنزلة
المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلک و کسی که بیاید برای کار دیگر از امر خیر همچو لهو و لعب و عبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی
متاع غیره پس آنکس همچو مردیست که مینگرد بجانب متاع دیگری که این مرد از آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان می آید بر مردم
زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم میباشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید فلیس
لله فیهم حاجة پس نیست مر خدا تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان و برآمدن ایشان از عهد وی و پناه وی و الا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجد و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و ما را مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ
باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در حلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود با آنحضرت که چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم

انکار میکرد و آنرا بابا و غالب مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیة بن عبد شمس قال کنت قائما فی
المسجد گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل پس زد مرا سنگ ریزه مردی فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال اذهب فائتنی بهذین
پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با آواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال من انتما پس گفت از کدام جماعه اید شما او من این انتما گفت از کجا اید شما شک از راوی است
قالا من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایی مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی میشناختید حرمت مسجد شریف را
یا مردم غریبی بودید تحقیق عفو شفقت لاوجعتکما هر آینه دردناک میکردانیدم و میزدم شما را ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میکردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری از اینجا
معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد نا ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و روح و نور و حضور است و در بحث علم که آواز بلند کرده خصوصی هست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد مسجد
روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضایی در یک سوی مسجد تسمی البطیحاء نامیده شد آن رحبه را بطیحاء بضم با و فتح طا معنی زمین سنگ ریزه وقال و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد غوغا کند در
گفتگو با مردم و لغط بفتحتین معجمه و طای مهمله بمعنی جنین یک خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه رواه فی الموطا
روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رأی النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را در دیوار که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون آب ناک که از حلق برآید و آنرا نخاع نیز گویند
فشق ذلک علیه پس دشوار آمد این بر آنحضرت حتی رئی فی وجهه فقام فحکه بیده تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از آنجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود فقال
پس گفت آنحضرت ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستیکه یکی از شما چون باستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات میکند و راز میگوید پروردگار خود را او ان ربه بینه وبین القبلة و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان
او و میان قبله است بسبب توجه حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید که زاق نیفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ولکن عن یساره ولیکن باید که بیفکند زاق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر
پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس آب انداخت در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز کردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بیکجا فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین و
گفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد خیر است در کرد بجانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی و صاحب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سائب ان رجلا ام قوما مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس آب انداخت در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر
در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است ورسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر میدید آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ بعد از آنکه
که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد مر شما را بعد از این فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آنکه امامت کند مر این قوم را فمنعوه پس باز داشتند او را از امامت کردن فاخبروه بقول رسول الله
و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته بود امامت نکند وی مر شما را فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که آیا در واقع منع کرده مر او را از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام وحسبت انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت مر آن مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله ورسوله بدرستیکه تو
ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه خصوصا در نماز و در مسجد زاق کردن جانب قبله رواه ابوداؤد وعن معاذ بن جبل قال روایت است از معاذ بن جبل گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس تا نزدیک بود که ببینیم آفتاب اطلاع کرد فخرج سریعا پس بیرون آمد از خلوت شتابان فثوب
بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب گذارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد
خواند با آواز بلند فقال لنا پس گفت ما را علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید در جایی که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد انی قمت من اللیل بدرستیکه برخاستم من پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای تهجد فتوضأت پس وضو کردم
وصلیت ما قدر لی و گذاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون کرانی اول خواب که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران
شدم و این لفظ صریح است که این رؤیت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از آن خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم من که پروردگار خودم
تبارک وتعالی فی احسن صورة در نیکوترین صفتی و حالتی یعنی صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام در خدمت تو چه میفرمائی پروردگار من
قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و تنازع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری نمی دانم و نمیدانم قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال
فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود فتجلی لی
کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن شد مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات
گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهایی که کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی ما هن چه چیزاند کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات سه چیزاند مشی الاقدام الی الجماعات یکی رفتن پاها بسوی جماعتها
نماز والجلوس فی المساجد بعد الصلوة دیگر نشستن در مسجدها بعد از نمازها واسباغ الوضوء حین الکریهات دیگر کامل و تمام کردن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملهایی که بدان پدید آید ثواب و قرب آنحضرت تعالی بلند و بیشتر گردد قال ما هن گفت پروردگار تعالی چه چیزاند و کدام اند درجات قلت
اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
مردم بخلق و لطف بودن و بازپرداختن و شکسته دلان درشتی نمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن بشب در حال آنکه مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سؤال کن و طلب از خیرات و دعا کن برای

خود هرچه خواهی قلت کفتم دعا کردم بانید عا اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون تمہ این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باید
تفاوتی که در اینجا است باز یادتی طلب آمرزش و مهربانی و درینجا این یادتی باز نیست که واسالک حبک وسوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری وحب من یحبک وسوال میکنم دوستی کسی که دوست دارد ترا هر دو
معنی وحب عمل یقربنی الی حبک و دوستی کاری که نزدیک کرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس کفت آنحضرت بدرستی که این واقعه که انرا واقع دیدم و کفتم است و درست
است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد کیرید معانی و الفاظ آنرا بعد از ان تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح کفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وسالت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث
کفت پرسیدم محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد فقال پس کفت محمد بن اسمعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد
میکفت در وقت در آمدن مسجد این کلمات اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الکریم وبذات پاک وی که جمع جامع بزرگیها است و کفته اند که هر کرا بکریم وصف کردی کویا بهمه صفات کمال وصف کردی وسلطانه القدیم و بسلطنت
و قهرمانی وی که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنکسار کرده شده قال کفت آنحضرت فاذا قال ذلک پس چون بکوید کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میکوید شیطان که نکاه داشته شد این بنده از شر من
تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار که از تابعین است و مشاهیر علما و کبار ایشان و ثقه کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونه مات سنة اربع وتسعین وقیل سنة ثلث او اربع وثمانین
کفت که کفت آنحضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مکردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شدید است سخت باد خشم خدا بر کروهی که کرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجدها بروجهی که سابقا معلوم شد رواه مالک مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواته کفت بعض راویان این حدیث
در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهد بحیطان بساتین را حیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و بمعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوار با وی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و کفت هذا
حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمی شناسیم آنرا مکر از حدیث حسن بن ابی جعفر قد ضعفه یحیی بن سعید وغیره بتحقیق ضعیف کفته او را یحیی بن سعید و غیر وی از بعض ائمه حدیث و کفته اند حسن
بن ابی جعفر شناسا است در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت نمیکرد و ابو حاتم کفته که حسن مجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد ضایع ساخت حدیث و حفظ آن [illegible]
والله اعلم وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة و نماز وی در مسجدها
محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة و نماز وی در مسجدی که جمعه کذارده میشود در وی به پانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی و نماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة به پنجاه هزار
نماز و در بعض نسخ به پنجاه هزار نماز و بعضی از علما نوشته اند که روی که صواب همین است وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد حرام بصد
هزار نماز رواه ابن ماجة وعن ابی ذر قال قلت یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول کفتم یا رسول الله کدام مسجد است که نهاده شد و بنا کرده شد در زمین نخست قال المسجد الحرام کفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است
در زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است قلت ثم ای کفتم بعد از ان کدام مسجد است که نهاده شده است قال کفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از ان مسجد اقصی است قلت کم بینهما کفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما
کفت چهل سال ثم الارض لک مسجد بعد زمین تمام مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی هر جا که خواهی فحیثما ادرکتک الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و برسد وقت نماز پس بکذار نماز را متفق علیه
درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون کفت و جواب داده اند ابن جوزی که مراد است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن این
دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را و نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و پس از ان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از ان بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی کفته بتحقیق یافتیم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان کفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردکار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن
آن پس بنا کرد آنرا و عبادت کرد در وی و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم باب الستر ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است و مولف درین
باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه مکروه است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة روایت است از عمر بن ابی سلمة مخزومی قرشی که
ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود و یاد کرفته از حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنة ثلث وثمانین بمصر قال
رایت رسول الله کفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میکذارد در یک جامه که رداء است مشتملا به در حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال
آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست کرفته بر دوش چپ بنیازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ کرفته بر دوش راست بنیازد و پس بر بندد هر دو طرف را بر سینه وقالبا احتیاج به بستن
هر دو طرف بر سینه بتقدیر یست که کوشهای جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اکر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای هند ظاهر میکردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز کویند
ماخوذ از وشاح بمعنی حمایل که در کردن اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نکذارد هر یکی از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیء نیست بر هر دو دوش وی از ان جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت
ایمن نبود و یا بدست کرفتن نکاه دارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نکردد و با وجود آن اکر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث
متفق علیه وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است کفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میکفت من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که بکذارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال کفته شد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله کفت عائشه نماز کذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه که او را
علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار و اکر سیاه و علم دار نبود خمیصه نکویند فنظر الی اعلامها نظرة پس نکاه کرد آنحضرت بجانب علمهای آن خمیصه یک نکاه کردنی فلما انصرف قال چون برکشت آنحضرت و فارغ شد از
نماز کفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا بسوی ابی جهم که صحابی مشهور بود و همین بود که این خمیصه را بحضرت هدیه آورده بود و چون آنحضرت را علمهای وی خوش آمد باز فرستاده و سود که

ابن جهیم

این خمیصه را نشت و بعد بیاورید ابو جهم را وائتونی بانبجانیة ابی جهم و بیارید برای من انبجانیه ابی جهم و انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیم پشمین درشت از فروترین جامها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و در طلب انبجانیه ابی جهم
آن بود که چون وی فرستاده بود باز پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدستیکه این خمیصه فنظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق
و حضور نماز اکنون متفق علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده قال کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من بودم در نماز فاخاف ان یفتننی
پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور دل این اعلام میکرد که حضور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیری هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت
استعداد است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه که افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلوده کار تیره دلان را از آن معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم امت است مر ایشان را بر تثبیت احتیاط و احتراس در مباشرت ملاهی
ملاهی و مشاغل عافانا الله بحقیقة الحال و عن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس گفت کان قرام لعائشة بود پرده که بکسر قاف و تخفیف را بود پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشه خانه را
ظاهر نیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و زینت ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که سامان حجره داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوار و پرده گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب
میکرده باشد و مشکل این حال پیش از نهی باشد و الله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را فانه لایزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی
پس بدستیکه این نقشها و علمها پیش ظاهر میکرد در برابر من در نماز من رواه البخاری وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فروج
حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فاء و تشدید راء مضموم و در آخر جیم قبای که از پس چاک داشته باشد برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود والی دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود
و بعض گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد در آن ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا
شدیدا کشیدن سخت کالکاره له مانند کسی که کراهت دارد مر آنرا ثم قال لاینبغی هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست این چنین جامه مر متقیان را خصوصا پیغمبر و سرور متقیان را صلی الله علیه و سلم یعنی اگر چه مباح و روا است و لیکن از مقام عزیمت و فضیلت
دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد و الله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میدوید گفتم یا
رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و میروم بسا میشود که ازار با وی نباشد تا دنبال شکار با آسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگذار نماز در آن یک پیراهن وازرره
و تکمه کن پیراهن را یعنی بر بند گریبان آنرا اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود ولو بشوکة اگر چه بکار بردن و بربستن بخاری باشد رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ و روی النسائی نحوه
و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر و عن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنائی که مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن
تا زمین بطریق تکبر و مخصوص نیست با ازار و لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مرو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس
باز آمد فقال رجل پس گفت مردی دیگر که حاضر بود یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را بانکه وضو کند قال گفت آنحضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره بدرستیکه وی نماز میگذارد و حال آنکه وی سبل
کننده است ازار خود را و ان الله لایقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مرد را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگر چه اصل صحت دارد و فرض ساقط میکرد
رواه ابوداود ماناکه قبول ناکردن نماز وی چگونه علت امر بوضو کردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است
و دور میکند اسباب آنرا همچو غضب و مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس یابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه
و سلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میرسد که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در آن گردد کما شرح
بیان آن چنین کرده اند فافهم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لاتقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که بسن حیض رسیده است الا به پوشش خمار
بکسر خاء در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و لکن استعمال او در سر پوش زنان آمده در صراح گفته که خمار بکسر معجر زنان یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این در حره است اما کنیز حکم مرد دارد در عورت
چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابوداود و الترمذی و عن ام سلمة انها سالت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اتصلی المراة فی درع و خمار آیا نماز
گذارد زن در پیراهن و معجر لیس علیها ازار نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتیکه باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها پوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل
عورت است رواه ابوداود روایت میکرد این حدیث را ابوداود و ذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابوداود جماعتی از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی حدیث موقوف و مقدمه معلوم شده است و عن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جانب ها کند و کذا بر داشتن بر دوش و یا کردن اطراف آن و پوشیدن قبائی که دستها در آستین نیارد نیز داخل سدل است و ان یغطی الرجل فاه و نهی کرده آ
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض
گفته اند که مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب عازه و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید از آن مستثنی است و بستن دهن است در صورتها مستحب و مستحسن است رواه ابوداود و الترمذی و عن شداد بن اوس
صحابی است برادر زاده حسان بن ثابت نزول کرده بیت المقدس اسعد و است در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و
نعلین فانهم لایصلون فی نعالهم و لا خفافهم پس یهود نمیگذارند نماز در نعلهای خود و موزه های خود ازینجا معلوم میشود که عمل رخصت اند برای اظهار خلاف با اهل ضلالة مستحسن و مرغوب است و هر چند رخصت است
اما چون متضمن اینست حکم عزیمت بگیرد رواه ابوداود و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنائی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی باصحابه نماز میگذارد
با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه برکشید از پاهای خود فوضعهما عن یساره پس نهاد نعلین خود را در چپ خود تا کسی در جانب چپ آن حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن

چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رأى ذلك القوم پس چون دیدند کشیدن نعلین یار آنحضرت صحابه القوا نعالهم برکشیدند از پایهای خود نعلهای خود را و بینداختند فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاته
پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملكم على القائكم نعالكم فرمود چه داشت شما را باندختن شما نعلهای خود را قالوا رأيناك القيت نعليك کفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را فالقينا نعالنا پس
انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل اتاني پس کفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرني ان فيهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست
و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکروه و پلید دارد آنرا طبع و ظاهر آنست که نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز از سر میگرفت که بعضی از نماز با آن کذارده بود و خبر داد
جبرئیل با آن و بر آوردن از پا بجهت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه کویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظرا الی این حدیث و این قول قدیم است
مر شافعی را بعد از آن فرمود آنحضرت اذا جاء احدكم المسجد فلينظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رأى في نعليه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی را فليمسحه وليصل
فيهما پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بکذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات کذشت رواه ابو داود والدارمی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
صلى احدكم فلا يضع نعليه عن يمينه چون نماز کذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راستای خود ولا عن يساره و نیز باید که ننهد در چپ خود فتكون عن يمين غيره پس باشد در راستای غیر او یعنی که
بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ وی ایستاده است واقع میشود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیکری چون روا دارد بیت هرچه بجان خویش
نپسندی نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا يكون عن يساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ وی هیچ کس وليضعهما بين رجليه و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود وفي رواية و در روایتی این زیادت
آمده است که او ليصل فيهما یا باید که بکذارد نماز را در نعلین و بنکشد آنها را از پا رواه ابو داود وروى ابن ماجة معناه الفصل الثالث عن ابي سعيد الخدري قال دخلت على النبي کفت
ابو سعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأيته يصلي پس دیدم که نماز میکذارد آنحضرت بر بوریا يسجد عليه سجده میکرد بر وی ازینجا معلوم شد که نماز کذاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان
وی و زمین درست است خواه از جنس زمین باشد و خواه از جنس رستنیها و چیزهای دیگر و اکر چه درین حدیث حصیر بتخصیص مذکور یافته ولیکن دلائل دیگر دلالت میکند بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جایز است و بعضی کویند بر غیر آنچه از جنس زمین و رستنیها
نمی باشد خوب نیست قال کفت ابو سعید ورأيته يصلي في ثوب واحد متوشحا به و دیدم آنحضرت را که نماز میکذارد در یک جامه در حالتیکه توشیح بود بآن جامه چنانکه کذشت رواه مسلم وعن عمرو بن شعيب عن
ابيه عن جده قال رأيت رسول الله کفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يصلي حافيا ومنتعلا نماز میکذارد کاهی پای برهنه و کاهی نعلین پوشیده رواه ابو داود وعن محمد بن المنكدر تابعی است
شنیده از جابر و انس و عائشه و ابو هریره و جز ایشان قال صلی بنا جابر في ازار قد عقده من قبل قفاه کفت نماز کذارد جابر بن عبد الله انصاری صحابی مشهور در ازاری که بتحقیق بسته بود آنرا از جانب کردن خود از ازار چادر نیست که او را در
نمی بندند و جابر آنرا بلند کرده تا کردن رسیده و همین را پوشیده نماز کذارد وثيابه موضوعة على المشجب و حال آنکه جامهای وی نهاده شده بود در مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آن را بهم
پیوند میدهند و پایهای آنرا کشاده دارند و جامهها را بر روی آن میکذارند و کاهی مشک آب را نیز بر آن آویزند تا آب سرد کردد و اهل عرف اینجا آنرا اسپایه میخوانند فقال له قائل پس کفت مر جابر را کوینده تصلي في ازار واحد
آیا میکذاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامهای تو حاضر است فقال پس کفت جابر انما صنعت ذلك ليراني احمق مثلك جز این نیست که کردم من این کار را تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز کذاردن در یک جامه جایز است
و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار پیش از تامل و سؤال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و حسن ظن با ایشان اکر چه بظاهر خلاف صواب نماید و بر
همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سؤال و استفسار است نه اعتراض و انکار وايكم كان له ثوبان على عهد النبي و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اکر چه
بعد از وسعت و قدرت نماز کذاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل رواه البخاري عن ابي بن
کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشانست کاتب وحی و حافظ قرآن و مناقب او بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال كنت الصلوة في الثوب الواحد سنة نماز کذاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است
در دین و جایز است چنانکه کفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا يعاب علينا و عیب کرفته نمیشد بر ما فقال ابن مسعود پس کفت ابن مسعود انما كان ذاك
اذا كان في الثياب قلة بود نماز کذاردن در یک جامه مکروه وقتی که بود در جامهها کمی فاما اذا وسع الله فالصلوة في الثوبين ازكى پس چون فراخ کردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز کذاردن در دو جامه فاضل تر
و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد باب السترة سترة بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا تمیز شود سجده کاه او و بر آن
نکذرد کذرنده بکذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و حربه و باید که دراز باشد و طول آن از ذراعی نبود و سطبری از انکشت و احکام آن در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان النبي بود پیغمبر
صلى الله عليه وسلم يغدو الى المصلى صبح میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بين يديه تحمل و عنزه پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه کز و عادت
چنان بود که خادمان شریف آنرا میبرداشتند برای مصلحتها و کارهای که از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه میکوید وتنصب بالمصلى بين يديه و ایستاده کرده میشد بمصلی پیش آنحضرت و ستره ساخته میشد فيصلي اليها پس نماز
میکذارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاري وعن ابي جحيفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی او را بیت المال
کوفه کذاشته بود قال رأيت رسول الله کفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمكة در مکه وهو بالابطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک بمکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز کویند و مکه بجهت
آن بطحا کوئید و آنحضرت صلعم بطحی خوانند و ابطح بمعنی سیل آب که در روی سنکریزهای خورد بود في قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده ورأيت بلالا اخذ
وضوء رسول الله و دیدم بلال را که کرفت آب باقی مانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورأيت الناس يبتدرون ذلك الوضوء و دیدم مردمان را که میشتافتند و سبقت میکردند برای کرفتن
آن آب فمن اصاب منه شيئا تمسح به پس کسی که میرسید وی را چیزی از آن آب مسح میکرد بآن آب تیمنا و تبرکا بر روی خود و باعضای خود ومن لم يصب منه اخذ من بلل يد صاحبه و کسی که نمی یافت از آن آب
میکرفت از تری دست یار خود ثم رأيت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که کرفت عنزه را فركزها پس نشانید آنرا در زمین و ستره ساخت وخرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فی حلة

في حلة حمراء وحقيقت حال آنست كه حلهاى سرخ داشت چنانكه عادت اهل حجاز وديار ما باشد نه آنكه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد كه آن مكروه است كراهت تحريمى وتحقيق آن در كتاب اللباس بيايد ان شاء الله تعالى وشمرا

كه دامن بسته بود آنحضرت وبرداشته كوشهٔ ازار از ساق فصلى الى العنزة بالناس ركعتين كذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو ركعت ورأيت الناس والدواب وديدم مردم وچارپايان را يمرون

بين يدي العنزة ميكذشتند پيش عنزه پس معلوم شد كه بعد از نصب ستره كذشتن مردم وغير مردم ضررى ندارد در نماز وكذرندكان آثم نشوند متفق عليه وعن نافع عن ابن عمر ان النبي وروايت است از نافع از ابن عمر

كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم كان يعرض راحلته بود كه مى نشاند شتر سوارى خود را برپهنا بجانب قبله فيصلي اليها پس نماز ميكذارد آنحضرت بسوى احله ويعرض بفتح يا وسكون عين وبضم را وكسر آن وضم افصح است و

بضم يا وفتح عين وكسر راى مشدد نيز روايت است عرض وتعريض برپهنا نهادن متفق عليه اين مقدار از حديث مسلم وبخارى هردو روايت كرده اند وزاد البخاري وزيادت كرده است بخارى اين عبارت را كه

قلت أفرأيت اذا هبت الركاب كفت نافع كفتم با ابن عمر خبر ده مرا كه چون بيرون ميرفتند شتران براى چريدن وآب خوردن چه كار ميكرد آنحضرت وبجانب چه چيز نماز ميكرد قال كفت ابن عمر كان يأخذ الرحل بود آنحضرت

ميكرفت پالان شتر را فيعدله پس راست مى نهاد آنرا داشتن از عدل تعديل فيصلي الى آخرته پس ميكذارد آنحضرت بجانب چوب پسين پالان وآخره بفتحات بمد وبى مد وكسر خاى چوبى كه تكيه ميكند بآن شتر سوار وچون

آن چوب بلندى دارد آنرا ستره ميساخت وبسوى آن نماز ميكرد وعن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع احدكم بين يديه وقتى كه نهد يكى از شما پيش خود مثل مؤخرة

الرحل مانند چوب پسين پالان ستره ومؤخره بضم ميم وسكون همزه وكسر خاى وفتح آن وبضم ميم وفتح همزه وتشديد خاى مشدده بمعنى آخره كه در حديث سابق كذشت وآخره فصيحتر از مؤخره است تا آنكه كفته اند كه ظاهر آنست كه لفظ آن

حضرت آخرة الرحل است وراوى بلغت خود مؤخرة الرحل روايت كرده زيرا كه قريش افصح عرب است از روى لغت وآنحضرت افصح قريش است فليصل پس بايد كه نماز بكذارد ولا يبال من مر وراء ذلك وباك

ندارد كسى كه بكذرد پيش آن ستره وقطع ميكند خشوع او را يا باك ندارد كسى كه بكذرد وآثم نميكردد رواه مسلم وعن ابي جهيم بضم جيم وفتح ها وسكون تحتانيه صحابى معروف است خواهرزادهٔ ابى بن كعب باقى ماند تا امارت معاويه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي ماذا عليه اكر بداند كذرنده پيش مصلى كه چه كناه است بروى لكان ان يقف اربعين هر آينه باشد ايستادن ونكذشتن از پيش مصلى

تا چهل خيرا له من ان يمر بين يديه بهتر مر او را از كذشتن وى پيش مصلى قال ابو النضر كفته است ابو النضر بضاد معجمه يكى از روات اين حديث است از ابى جهيم لا ادري قال درنيافتم كه كفت اربعين يوما چهل روز او

شهرا او سنة يا كفت چهل ماه يا چهل سال واز احاديث ديكر معلوم ميشود كه چهل سال كفته ومبالغه همدرين است متفق عليه وعن ابي سعيد قال قال رسول الله كفت ابو سعيد خدرى كفت آنحضرت صلى الله

عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس چون نماز كذارد يكى از شما بسوى چيزى كه بپوشد او را از مردم يعنى ستره باشد كه حائل كردد ميان وى ومردم فاراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست

يكى كه بكذرد پيش وى يعنى ميان وى وستره فليدفعه پس بايد كه براند ودور كند او را فان ابى فليقاتله پس اكر سركشى كند ودور نكردد پس بايد كه كشتن كند با وى ودر روايتى فليقتله پس بايد كه بكشد او را واين مبالغه است

در دفع وطرد وكفته اند مراد اكر بچيزى دفع كند كه جائز است دفع كردن بآن وى ناكاه كشته شود وبميرد قصاص واجب نكردد ودر ديت اختلاف است فانما هو شيطان زيرا كه نيست وى مكر شيطان يعنى كار شيطان كند

كه آن قطع خشوع است يا مراد شيطان الانس است چه شيطان بر جن وانس هردو اطلاق مى يابد ومردم شرير را شيطان انس كويند هذا لفظ البخاري اين لفظ بخاريست ولمسلم معناه ومر مسلم راست معنى او واست لفظ ديكر است

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب ميبرد وباطل ميكرداند نماز را زن كه از پيش مصلى بكذرد وهمچنين خر وسك ويقي ذلك مثل مؤخرة الرحل ونكاه

ميدارد قطع را از او يافتن نماز ومنع ميكند آنرا نهادن چيزى مانند مؤخره رحل در پيش وستره ساختن آنرا چنانكه معلوم شد رواه مسلم بدانكه جمهور علما از صحابه وغيرهم برانند كه قطع نميكند هر چه وهر كه از پيش مصلى بكذرد چه اين چيز

چه غير آن واحاديث كه وارد شده است در آن چنانكه اين حديث وغير آن محمول است بر مبالغه وتاكيد در نصب ستره يا مراد قطع خشوع وحضور در صلوة است كه سر صلوة وروح اوست يا مراد آنست كه نزديك است كه قطع شود بجهت

شغل دل مصلى بدان وتخصيص اين سه چيز بذكر از جهت شدت شغل است در اينها در زن خود ظاهر است واما حمار پس از جهت كثرت ملازمت شيطان مر او را چنانكه استحباب تعوذ از شيطان نزد شنيدن نهيق حمار دلالت دارد بر آن واما كلب

پس از جهت غلظ نجاست وى وبعضى برانند كه مرور زن حائض وسك سياه قاطع است واين قول ابن عباس است وابن عباس است ميكند وعن عائشة رض قالت كان النبي كفت عائشه بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم يصلي من

الليل نماز ميكذارد در شب وانا معترضة بينه وبين القبلة ومن برپهنا افتاده بودم ميان آنحضرت وميان قبله كاعتراض الجنازة همچو برپهنا افتادن جنازه پيش در پيش نماز كننده كان اشارتست بآنكه تمام

مقابل افتاده بودم نه در يك كوشه وباوجود آن آنحضرت نماز ميكرد پس معلوم شد كه پيش آمدن زن در نماز قطع نميكند نماز را متفق عليه وعن ابن عباس قال اقبلت راكبا على اتان روايت است از ابن عباس كفت پيش آمدم من

سواره بر ماده خرى واتان بفتح همزه وكسر نيز آمده وحمار مذكر ومؤنث هردو را كويند واتان مخصوص است بانثى واتانة نيز آمده ودر ذكر اتان اشارتست بآنكه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امرأة نيز نخواهد

بود وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام ومن در آن روز وبتحقيق نزديك شده بودم مدت بلوغ را ورسول الله ونبى خدا صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس بمنى نماز ميكذارد با مردم در منى كه در ميل است آن

الى غير جدار بسوى غير ديوارى كه ستره وى باشد فمررت بين يدي بعض الصف پس كذشتم من پيش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع ورها كردم وسر دادم ماده خر را كه بچرد ودخلت

في الصف ودر آمدم در صف نماز فلم ينكر ذلك علي احد پس انكار نكرد اين كار را بر من هيچكس يعنى سوار بر ماده خر پيش صف نماز آمدن وماده خر را پيش صفوف سر دادن از جهت قطع عدم اتان صلوة را از جهت عدم

من اكرچه قريب بلوغ شده بودم متفق عليه الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم چون نماز كذارد يكى از شما فليجعل تلقاء وجهه پس بايد كه بكرداند در مقابل

روى خود شيئا چيزى را از عصا ديوار يا درخت وستون وغير آن فان لم يجد فلينصب عصاه پس اكر نيابد چيزى كه بكرداند آنرا مقابل روى خود پس بايد كه ايستاده كند عصاى خود را وبخلاند آنرا در زمين واكر زمين سخت بود

نهد بپهنا عصا را طولا نه عرضا تا بر مثال خلانيدن بود فان لم يكن معه عصا پس اكر نباشد با وى عصا فليخطط خطا پس بايد كه بكشد خطى را در زمين ثم لا يضره ما مر امامه پس زيان ندارد او را چيزى كه بكذرد پيش

او در قطع خشوع رواه ابو داود وابن ماجة بدانكه خط كشيدن قول قديم شافعى وقول امام احمد است وبعضى از متاخرين مشائخ ما نيز بآن قائل شده اند وذاكر مشائخ ما ونزد مالك خط معتبر نيست وامام محمد كفته الخط

ليس بشيء وشافعى نيز در قول جديد از آن رجوع كرده وكفته كه حديث وارد در اين باب ضعيف ومضطرب است ونيز خط در حيلولت اعتبار ندارد واز بعيد متميز نمى شود ومختار صاحب هدايه نيز همين است وشيخ ابن الهمام كفته كه سنت

اولى است باتباع وفي الجملة ظهورى ميباشد وى بها دارد وموجب جمعيت خاطر ودفع انتشار ميكردد وبعد از آن اختلاف است در صفت خط نزد بعض بر شكل هلال معتبر است ونزد بعض طول بجانب قبله ونزد

بعض بعرض مینماید شمال او منار قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله وسکون ثاء مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت است انصاری است مات فی امارة معاویة اول ایشان حدیث
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک باشد از ستره بقدر امکان سجود لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد شیطان
بروی نماز وی را بوسوسه وقدرت یافتن بر آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخصوص آن در وسوسه می افتد رواه ابوداود وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود
مقداد ندیدم من آنحضرت را که میگذارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر اینکه میگردانید آن را برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمیکرد مر او را
کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میگردانید از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگرچه از روی ظاهر باشد رواه ابوداود وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال اتانا رسول الله فضل بفتح فاء و سکون
ضاد معجمه نام برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا و بودیم ما در بادیه که ما را بود و معه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و بادیه اسم بهت کار از شهر برآیند در بادیه نشیند منزل سازند چنانکه آنجا بکار
و هر جا در بادیه معین و جای مخصوص بهت که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی فی صحراء لیس بین یدیه سترة پس نماز گذارد در صحرا که نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و مثل آن و ازینجا معلوم
شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود وحمارة لنا وکلبة و خری ما بود و سگی که نیز بود تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت و تعبثان بفتح تا و بالعین المهملة والثاء المثلثة فما بالی ذلک پس باک نداشت
آنحضرت بآن و نه از حماره و کلبه یا بآن بی ادبی است یا بآن بی حدت رواه ابوداود وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نبرد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی که بگذرد
میکند پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدر آنچه توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها
قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته و حال آنکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون سجود
سجده میکرد زیر میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و کردمی آوردم من هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و
خانهای در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن پاهای خود در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کرد وی رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پاها را شاید که مکان آن بها شد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و پیشتر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ماله اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه
فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر مسلمان خود نماز معترضا فی الصلوة بر سبیل رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له باشد هرآینه ایستادن وی صد سال بهتر مر او را من الخطوة التی خطاها از گامی که زند
آن را رواه ابن ماجه وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هرآینه
باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن صد سال آسان تر بروی رواه مالک وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة گذارد یکی از شما بسوی غیر ستره فانه یقطع صلوته الحمار پس بدرستی که قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی و
المجوسی والمرأة وگذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت ویجزی عنه اذا مروا بین یدیه و بسنده میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بر یک سنگ
انداز و گفته اند که مراد بآن سی چهار دست در عرض و مقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابوداود

باب صفة الصلوة

در وصف کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن چیست و از اینجا لازم میآید که آنچه خارج
از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد و حال
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گذارد آن مرد دو رکعت و رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستی تو نگذارده نماز را فرجع پس بازگشت آن مرد
فصلی پس نماز گذارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گذارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل بازگرد پس بگذار نماز را که تو نماز
نگذارده فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرت سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی یا رسول الله بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضو و استقبال
قبله را نیز بر آن افزود که عمده ترین شرائط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام تر ساز وضو را ثم استقبل القبلة پس روی آر بجانب
قبله فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی
قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده مکن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشیند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزد
وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا چنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامد
و سخن در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه و بدین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت
در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این شان فرضیت است که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این شان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص باشد نه باطل ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده نماز برای آن بود تا بی کراهت و نقصان
واقع شود نه بجهت آنکه باطل و فاسد بود که چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن بازداشتی و مهلت نگذاشتی آنرا که بی فرائض نماز بگذارد والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة وشروع میکرد قرائت را بالحمد لله رب العالمين یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است وجهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند یخوانید
گویا الم ذلک الکتاب میخوانم ومراد تمام سوره میباشد وعلما نیز لازم می آید که بسم الله الرحمن الرحیم نخواند واگر مراد مجموع سوره باشد پس نزد ما تاویل راست است ونزد شافعی تاویل مذکور نیست اختلاف در جهر بسمله وکان اذا رکع لم
يشخص رأسه وبود آنحضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را ولم يصوبه وپست نیز نمیکرد ولكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص وتصویب وبرابر میداشت پشت وگردن او وکان اذا رفع
رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما وبود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند وکان اذا رفع رأسه من السجدة لم يسجد حتى يستوي
جالسا وچون بر میداشت سر خود را از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وكان يقول في كل ركعتين التحية وبود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات وکان یفرش رجله الیسری وبود که میگسترانید پای
چپ خود را یعنی فرش خود میگردانید آنرا و می نشست بران وینصب رجله الیمنی وایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قاعدهٔ اولی وآخری همچنین میکرد وهمین است قول امام ابی حنیفه واصحاب او
ودر حدیث ابی حمید افتراش در قاعدهٔ اولی وتورک در قاعدهٔ ثانیه نیز آمده واین قول امام شافعی است ونزد امام مالک تورک است در هر دو قاعده ونزد بعض مالکیه افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است
ونزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است واگر یک تشهد است افتراش است وهر چهار امام را درین مسئله قولی علحده است ووجه قول امام ابو حنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق
افتراش واقع شده وآمده است که سنت در تشهد اینست ونشستن آنحضرت در تشهد این چنین بوده بی تقیید باولی وآخری وطریقی که ما اختیار کردیم اشد واشق است ودر حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها
ای اشدها ودر بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده واین محمول بر حالت ضعف وکبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است ومناسب است آسانی ومعنی تورک بر سرین نشستن است ودرینجا تورک را دو صورت
گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را وبگرداند پای چپ را از زیر ران راست وبگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را وایستاده کند پای راست را وبیرون آرد هر دو پا را از زیر ایشان بجانب راست وبنهد
هر دو سرین را بر زمین وکان ينهى عن عقبة الشيطان وبود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان ومراد بعقبه بضم عین وسکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است وصورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
وایستاده کند هر دو ساق را وبنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند وطیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد واین معنی بلفظ عقبه مناسب تر است وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه ونهی میکرد از آنکه
بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود وبر ندارد آنها را افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را وقید مرد بجهت آن کرد که زن را باید افتراش کند که آن بستر تر دیگر است وکان يختم الصلوة
بالتسليم وبود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام وآن فرض است نزد امام شافعی وواجب است نزد ما وتحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم وعن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله گفت
ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی جامع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت ودر نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا ونفر بتحریک از
سه تا ده را گویند انا احفظكم لصلوة رسول الله من یاد دارنده ترم از شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آنحضرت را چون تکبیر میگفت میگردانید
احرام
هر دو دست را مقابل هر دو دوش خود واین مذهب شافعی است ونزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش دارند واین نیز در احادیث آمده ودر بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده وامام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده وامام شافعی
در تطبیق این روایات گفته که کفها در دست مقابل دوش بود وسر انگشتان برابر گوش وسر انگشتان دیگر بالای گوش وتواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه وچون
رکوع میکرد آنحضرت محکم وتوانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست وگشاده میداشت انگشتان را وگفته اند که انگشتان در رکوع گشاده ودر سجود بسته دارد ودر تحریمه وتشهد بطور خود
گذارد ثم هصر ظهره پس دو تا کرد وخم گردانید پشت خود را بجانب زمین تا هموار وراز کشید با گردن وهصر بصاد مهمله کشیدن ومائل گردانیدن وشکستن فاذا رفع رأسه استوى پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع برابر و راست
ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود وفقار بفتح فای مقدم برقاف بندها ومهرهای استخوان پشت وامد فقار را بفتح فاء وکسر فاء وسکون قاف وفتح آن نیز گویند وفقیر یعنی
درویش مشتق از آنست که از گرسنگی وناتوانی پشت شکسته شده است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی متعال وغیر مفترش ولا قابضهما نه گسترانیده دستها را بر زمین ونه گرد آورده
آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان وکفها بر زمین نهاده وذراعها وبازوها را بر دارنده چنانکه اگر خواهد بزغالهٔ خرد از میان آنها بدر رود ودرین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود ونخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و
اول افضل ومختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة وبجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی
رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود ونصب الیمنی وایستاده میکرد پای راست فاذا جلس فی الرکعة الاخرة پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را و
نصب الاخری وایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد وقعد علی مقعدته ومی نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا
افتتح الصلوة روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را واذا کبر للرکوع وچون تکبیر میگفت برای رکوع واذا رفع رأسه من الرکوع وچون بر میداشت سر از رکوع
رفعهما کذلک بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دو شها وقال ومیگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را یعنی پسندید واجابت نمود ثنای او را ودعای او را ربنا لك الحمد خداوند ما تراست حمد ومخصوص
تست حمد یعنی حمدی که گوینده برای هر که گوید در حقیقت تراست که پیدا کننده همه چیز ومربی همه توئی یا حمد لغتی بر ذات تو مخصوص است چه توئی که ثنای تو نتواند گفت وکما هی چنانکه باید کس نتواند گفت بیت ما را چه حد حمد وثنای
تو بود هم حمد وثنای تو سزای تو بود ودر روایتی بزیادت اللهم بالای ربنا وبزیادت واو در لك الحمد نیز آمده واز این حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع وتحمید ونزد امام ابو حنیفه این مخصوص است وامام تسمیع کند ومقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده
آنرا میان امام ومقتدی ونزد امام ابو یوسف تحمید نیز گوید اذا قیل لهم قولوا مالا تفعلون نکردی وکان لا يفعل ذلك في السجود وبود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده ورفتن بسجده وبعض شافعیه آنرا
نیز کنند ومختار آنست که نکنند وآنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح ورفتن برکوع وسر برداشتن از آن ودر غیر این سه موضع بثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل
فی الصلوة روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در می آمد به نماز وشروع میکرد دران کبر ورفع یدیه تکبیر میگفت وبر میداشت هر دو دست خود را واذا رکع رفع یدیه وچون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را واذا
قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه وچون بر می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را ورفع ذلك ابن عمر الى النبي ورفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صلی

علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت همچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آنرا نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آید آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت رواه البخاری وعن مالک بن
الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی بهما اذنیه تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع رأسه من الرکوع و چون برمیداشت سر خود را از رکوع فقال سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی برمیداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش وفی روایة و در روایتی چنین آمده که
حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی میگردانید بهر دو دست بالای هر دو گوش را متفق علیه بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق آنست که در وی
کار با هر دو بوده است کاهی این و کاهی آن و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه علمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن و متقید بود
باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا نمیکردند ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است تا آنکه اولی بنفس سکون است
که مناسب تر است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است جمیل از آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم وعنه انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و هم از مالک بن الحویرث است که وی دید
آنحضرت را که نماز میگزارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم ینهض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد از سر برداشتن از سجده می نشست اندکی
بر سجده بعد رواه البخاری و این جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعده اولی است و بعد از جلوس بر هر دو دست تکیه بر زمین کرده برمیخیزد و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد
آن بجهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هرکه محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر اوست نزد اهل علم و همین
قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست برصدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگرچه بعض طرق این حدیث ضعف است
ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز برصدور قدمین خود و بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را چون برمیداشتند سر را از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت
خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامی که درآمد در نماز و کبر و تکبیر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف بثوبه پس پیچید و در گرفت دستها را بجامه خود و ظاهر آنست که پیچید و آورد دستها
که اندک مراد او آوردن دستها است در آستین و گفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان ائمه الا امام
مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد شافعی بالای ناف و بروایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب وسیع
است هرچه کند درست است و آنچه تحقیق است نهادن دست راست است بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد است در تعظیم اختیار کرده و آن تحت سره است

برابر سینه یعنی

ثم لما اراد ان یرکع پس چون خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما وکبر فرکع پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن
و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد فلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست فلما سجد سجد بین کفیه چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجود میان
دست داشت رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینه قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن مرد
دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست بر دست چپ بندد دست می نهادند ناچار نزدیک بذراع واقع میشد نه که بر ذراع نهد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقی است و المرأة ایضا همچنین حکم است
رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین
یرکع بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پس میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است
ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی بسوی سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت یعنی از سجده ثم تکبیر میگفت در وقتیکه بسجده دوم میرفت ثم یکبر حین
یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت از سجده دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد
الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعده اولی درین حدیث ذکر تکبیر است در این اوقات نه احوال رفع یدین متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة
طول القنوت بهترین نماز نمازیست که دراز باشد قنوت و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام است پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و مزید طاعت است و تلاوت
زیادت و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة
بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من
دانا ترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم وقوع اینحالت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد قالوا فاعرض گفتند آن جماعه اصحاب پس اگر چنین است که دعوی میکنی
دعوی میکنی تو دانا تری عرض کن یعنی ظاهر کن آنرا تا ببینیم که صحیح است دعوی تو قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو
دست تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پس قراءت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس تکبیر میگفت
و برمیداشت هر دو دست تا برابر میکرد آنها را بهر دو دوش ثم یرکع ثم یضع راحتیه علی رکبتیه پس رکوع میکرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پس اعتدال میکرد در رکوع و در تیسیر یعتدل میگوید
که فلا یصبی رأسه ولا یقنع نه پست میکرد سر خود را بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر باء مشدده و لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس بالا میکرد سر او نه بلند میداشت که بلندتر باشد از پشت در ساوی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان است چنانکه در جلسه

میان هر دو سجده و جلسه اکثر تحریک خواهد گفت ولا يصبي رأسه ولا يقنع جدا اوانند یعنی در روایت ابن حبان بالصوب بی فلظاهر ترتیب در و لفظ ایصبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است ثم يرفع رأسه فيقول پس بر میداشت سر خود را پس میگفت سمع الله وسلم
لمن حمده در بعض حدیث ذکر ربنا لك الحمد نیست ثم يرفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه معتدلا پس بر میداشت هر دو دست خود را تا دو شانه با اعتدال تمام ثم يقول پس میگفت الله اکبر ثم يهوي إلى الأرض ساجدا پس می‌افتاد جانب زمین سجده
فيجافي يديه عن جنبيه پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو ويفتخ أصابع رجليه و دوتا میکرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان جانب قبله بود و فتخ بخای معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و سر الذي كذا في
الصحاح ثم يرفع رأسه پس بر میداشت سر از سجده ويثني رجله اليسرى و دو تا میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود فيقعد عليها پس می‌نشست بر آن ثم يعتدل حتى يرجع كل عظم في موضعه پس اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز
میگشت هر استخوانی بجای خود معتدلا حال کونه بتمام معتدل است این تاکید یعتدل است ثم يسجد پس سجده میکرد یعنی سجدهٔ دیگر چنانکه از حدیث ها معلوم شد ثم يقول پس میگفت الله اکبر ويرفع و بر میداشت سر را ويثني رجله اليسرى و دو تا میکرد پای
چپ خود فيقعد عليها پس می‌نشست بر پای چپ از برای جلسهٔ استراحت ثم يعتدل پس قرار میگرفت حتى يرجع كل عظم إلى موضعه تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود ثم ينهض پس برمیخاست ثم يصنع في الركعة الثانية مثل ذلك
پس میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرده بود در رکعت نخستین مگر آنکه درینجا عدم استفتاح است ثم إذا قام من الركعتين پس چون می‌ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر مر ابی داود را ذکر کرده است كبر ورفع
يديه حتى يحاذي بهما منكبيه تکبیر گفت و بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش كما كبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفته بود وقت شروع کردن نماز ثم يصنع ذلك پس میکرد آنچه مذکور شد في بقية صلوته در باقی نماز خود حتى إذا كانت
السجدة التي فيها التسليم تا آنکه چون می‌بود سجدهٔ دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و درو سلام است أخر رجله اليسرى بیرون می‌آورد پای چپ خود را وقعد متوركا على شقه الأيسر و می‌نشست بر سرین جانب چپ ثم سلم پس
سلام میداد قالوا گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت صدقت راست گفتی هكذا كان يصلي همچنین بود آنحضرت که نماز میگذارد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم با این تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید
رضی الله عنه درست نباید پس حمل بر آن باید کرد که تصدیق قول ایشان مراد او بود سخت وثوق بخبر اوست والله اعلم رواه أبو داود والدارمي وروى الترمذي وابن ماجه معناه وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح و این حدیث در شرح السنة
از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است وفي رواية لأبي داود من حديث أبي حميد و در روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده ثم ركع فوضع يديه على ركبتيه پس رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانو خود كأنه قابض عليهما
گویا که وی چنگ زننده است بر زانو ووتر يديه و زه ساخت هر دو دست را و تیره کردن کمان را یعنی دور کردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بر آن زه کنند چنانکه گفت فنحاهما عن جنبيه پس دور داشت هر دو دست را از
هر دو پهلوی خود وقال و گفت ثم سجد پس سجده کرد فأمكن أنفه وجبهته الأرض پس متمکن و ثابت کردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین ازینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آنحضرت نیز همین طریقه میکرد و لهذا نیز سعادت در موافقت
برآن کرد یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابوحنیفه اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بروایتی هفت استخوان و بینی دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای بینی پیشانی واقع شده
و تحقیق آن در باب السجود بیاید ونحى يديه عن جنبيه و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود ووضع كفيه حذو منكبيه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود وفرج بين فخذيه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غير
حامل بطنه على شيء من فخذيه بار ننهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتى فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس پس نشست فافترش رجله اليسرى پس گسترانید پای چپ خود را وأقبل بصدر اليمنى على قبلته و پیش داشت پشت پای راست را بقبله
خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست ووضع كفه اليمنى على ركبته اليمنى و نهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود وكفه اليسرى على ركبته اليسرى و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود وأشار بإصبعه يعني السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد
ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است ببر داشتن آن در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متصل انگشت کلان است و او را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این رسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه
و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت بیان آنکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قيل وفي أخرى له و در روایت دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که وإذا قعد في الركعتين و چون می‌نشست
بعد از دو رکعت ای تشهد اول قعد على بطن قدمه اليسرى می‌نشست بر کف پای چپ ونصب اليمنى و ایستاده میکرد پای راست را وإذا كان في الرابعة و چون میبود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت ثالثه نیز همین خواهد بود
أفضى بوركه اليسرى إلى الأرض ملاصق میکرد و میرسانید سرین چپ را بزمین وأخرج قدميه من ناحية واحدة و بیرون می‌آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است وعن وائل بن حجر أنه أبصر النبي صلى الله عليه وسلم حين قام
إلى الصلوة رفع يديه و در روایت است که وائل بن حجر بتقدیم حاء حطی بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامی که می‌ایستاد بنماز بر میداشت هر دو دست خود را حتى كانتا بحيال منكبيه
تا آنکه میشدند مقابل هر دو دوش وی وحاذى بإبهاميه أذنيه و برابر میکرد هر دو انگشت نر خود را هر دو گوش خود ثم كبر پس تکبیر میگفت و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابوحنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه أبو داود وفي رواية له و در روایتی مر
ابی داود را بجای وحاذی بإبهاميه اینچنین آمده که يرفع إبهاميه إلى شحمة أذنيه بر میداشت هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمهٔ دو گوش خود وعن قبيصة بفتح قاف و کسر باء بن هلب بضم ها و سکون لام و بعض گفته‌اند صواب بفتح ها و کسر لام است یعنی تواست و پدر او را
صحبت است قدوم آورده پدر روی آنحضرت و کل بود و آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سر وی پس روئید موی او و هلب بضم موی آکنده را میگویند از این لقب او است و نام وی یزید بن عدی است و بعضی گفته‌اند سلام و صحیح قول اول است
عن أبيه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال گفت كان رسول الله پیغمبر صلى الله عليه وسلم يؤمنا امامت میکرد ما را فيأخذ شماله بيمينه پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست رواه الترمذي وابن ماجة
وعن رفاعة بکسر را بن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است پدر وی است و پدر او از نقباست و وی با برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد غزوهٔ بدر را و بود با علی رضی الله
عنه در حرب جمل و صفین قال گفت جاء رجل آمد مردی فصلى پس نماز گذارد في المسجد در مسجد ثم جاء فسلم على النبي پس آمد پس سلام کرد بر پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم أعد صلوتك فإنك
لم تصل باز گردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نگزاردهٔ فقال علمني پس گفت تعلیم کن مرا يا رسول الله كيف أصلي که چگونه نماز بگذارم قال إذا توجهت إلى القبلة فكبر چون روی آری بجانب قبله پس تکبیر گو ثم اقرأ بأم القرآن پس بخوان
سورهٔ فاتحه را وما شاء الله أن تقرأ و بخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی و چون خواست بنده بخواست حق منوط باشد بدین عبارت میگویند فإذا ركعت فاجعل راحتيك على ركبتيك پس
چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ومكن ركوعك و محکم کن و تمام و آرام کن رکوع خود را وامدد ظهرك و دراز کن و برابر دار پشت خود را فإذا رفعت فأقم صلبك پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست کردان
استخوان پشت خود را وارفع رأسك و بردار سر خود را یعنی راست بایست حتى ترجع العظام إلى مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانها بسوی بندها بجای خود فإذا سجدت فمكن السجود پس چون سجده کنی پس قرار بگیر و اطمینان کن بجای سجود
فإذا رفعت فاجلس على فخذك اليسرى پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران چپ یعنی قعده چپ خود کسترانیده و این را تعلق بعد از هر دو سجود میگویند پس جلسهٔ استراحت بود و احتمال دارد که مراد بر داشتن از سجدهٔ اولی باشد در بهر تقدیر اختصاری
درین کلام کرده ثم اصنع ذلك في كل ركعة وسجدة پس بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود حتى تطمئن تا آنکه آرام گیری در رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ المصابيح این لفظ مصابیح است ورواه أبو داود مع تغيير يسير و روایت

آوازرا ابوداود باندک تغییری بود وروی الترمذی والنسائی معناه مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است ومباحث وتحقیقات همان است که مذکور شد
وفی روایة للترمذی ودر روایتی ترمذی را اینچنین آمده که فقال گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی سوی نماز پس وضو کن کما امرک الله چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی ثم تشهد
پس اذان گوی فاقم پس اقامت گو وبعضی تشهد را بشهادتین برده اند وحاصل آن بعید از غرض فضیلتی که دارد واز اقامت برپا داشتن نماز وگذاردن آن فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ
پس بخوان والا واگر نباشد با تو قرآن ویاد نداری چیزی از آن فاحمد الله پس حمد بگو خدای تعالی را وکبره وتکبیر گوی وبزرگی یاد کن او را وهلله وتهلیل کن وتوحید کن او را وازینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد وتا آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر وتسبیح وتهلیل کند ونزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند وظاهر آن است که آن مرد نیز نو
مسلم بود وهنوز احکام وشرائع تمام یاد نگرفته بود وازینجا بود تقصیری در ادای نماز کما ینبغی ثم ارکع پس رکوع کن وعن الفضل بن عباس فضل بن عباس از اولاد عباس است واو را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است وبعضی گفته اند ابو عبدالله وفات یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر وبعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گذارد چه در روز وچه در شب
وامام شافعی این حکم کرده است ونزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز ودر شب وبقول ابی یوسف ومحمد در شب دو دو ودر روز چهار چهار رکعت ودلیل امام شافعی این حدیث است ودلیل ابی حنیفه قیاس بر تراویح
وامام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگذارد ودر صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده ونیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه وعبادتی که در وی مشقت بیشتر فاضلتر است وآنکه فرمود که نماز دو دو
است محمول بر آنست که نماز نفل دو دو باید یعنی یک رکعت وسه رکعت نباید گذارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم وبصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گذارده است تشهد
فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است وتاکید اوست وتخشع وفروتنی کردن در نماز وتضرع وزاری کردن وفروتنی نمودن در ظاهر وتمسکن ومسکینی نمایی مراد میداشتن ثم تقنع یدیک
پس برسی بالای هر دو دست خود در اقناع دست برداشتن در دعا وقول او ثم قال ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت ومیخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک این معنی را که ترفعهما الی ربک برسیدا بی هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلا ببطونهما وجهک مقابل کننده کف های دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است وتقول ومیگوئی یارب یارب ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا وبده مطلوب مرا ومن لم یفعل ذلک
وکسی که نکند این مذکور را یا دعا را فهو کذا وکذا پس آنکس با نماز او چنین وچنین است کنایت است از نحو نقصان وخسارت بحال وی وفی روایة فهو خداج ودر روایتی آمده که آن نماز خداج است یعنی نقصان خداج کرخارج شود از خر
بیم پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة رواه الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث بن المعلی بضم میم وتشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید بن حارث انصاری که از تابعین است ثقه است
قاضی مدینه طیبه بود نماز گذارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده وحین سجد وهنگام سجده کردن وحین رفع من
الرکعتین وهنگام برداشتن سر از دو رکعت وایستادن برای رکعت سوم وقال هکذا رأیت النبی وگفت چنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست که امام بلند گوید تکبیرات را تخصیص این چند تکبیر اتفاقی است شاید که بعض از ائمه
افاده باشد واگر مخصوص باشد قیاس کرده شود ما سوای آن تکبیرات سمع الله لمن حمده در روایت اسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده وگفته بیمار شد ابوهریره یا غائب شد پس گذارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر هنگام افتتاح وهنگام رکوع الحدیث ودر روایت
اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابوهریره وچون گشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کرده اند در نماز تو گفت پروا ندارم که آن جهر کردن بتکبیر پس منبر آمد وگفت ای مردم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که چنین میکرد نماز را گویا که اختلاف
داشتند مردمان آن زمان در بلند گفتن تکبیر پس گفتن آن مروان وغیر او از بنی امیه پست میگفتند وابوهریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بر مدینه کذا فی بعض الشروح وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة گفت عکرمه که مولای ابن عباس است واز فقهای اکابر است نماز گذاردم
در پس پیری بمکه وگفته اند که مراد ازین پیر ابوهریره است فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة پس گفت تکبیر بیست ودو تکبیر در نماز چهار رکعتی بضم کردن تکبیر افتتاح وتکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق پس گفتم ابن عباس را که بدرستی این شیخ
احمق است یعنی جاهل وبی خرد است که جهر میکند بتکبیرات فقال پس گفت ابن عباس ثکلتک امک [illegible] وابن دعائی است که بقصد زجر ومنع کنند وگاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند وحقیقت آن که دعا باشد مراد نیست سنة ابی
القاسم این تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم رواه البخاری وعن علی بن الحسین رضی الله عنهما مرسلا روایت است از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول الله یکبر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض ورفع تکبیر میگفت در نماز هرگاه پست میکرد خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع وسجود وهرگاه که برمیداشت سر را چنانکه در قومه وجلسه فلم تزل تلک صلوته صلی الله علیه وسلم پس همیشه بود این صفت
نماز آنحضرت حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کرد خدا را ورسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواه مالک وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک از کبار فقها ومشاهیر تابعین ویاران ابن مسعود است وعلقمه چندین اندازه تابعین دارد که مخصوص است
بسماع از ابن مسعود ووی نیز روایت دارد از ابوبکر وعمر وعثمان گفت ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة رسول الله آیا نگذارم برای شما نماز چنانکه میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی پس گذارد ابن مسعود با ایشان فلم یرفع پس برنداشت
یدیه الا مرة واحدة وبرنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیرة الافتتاح با تکبیر تحریمه این حدیث از آن احادیث است که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابوداود والترمذی والنسائی قال ابوداود لیس هو بصحیح
علی هذا المعنی این حدیث صحیح نیست بمعنی ترمذی دو باب عقد کرده اول در رفع یدین باب دوم در عدم رفع یدین در باب اول حدیث آورده وگفته که درین باب از براء بن عازب نیز حدیث آمده وحدیث ابن مسعود حسن است وقائل اند بسیاری از صحابه وتابعین وقول
سفیان ثوری واهل کوفه این است نعم از عبدالله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است وحدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نشده واین حدیث در باب عدم رفع اخبار وآثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کرده ایم
صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبل القبلة بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبله ورفع یدیه وبرمیداشت هر دو دست خود را وقال ومیگفت الله اکبر رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال صلی بنا رسول الله گفت ابوهریره گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر نماز ظهر را وفی مؤخر الصفوف رجل ودر صف های آخری بود مردی فاساء الصلوة پس بد گذارد نماز را فلما سلم ناداه رسول الله پس چون سلام داد آواز داد او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وفرمود یا فلان الا تتقی الله ای فلان آیا نمی ترسی از خدا وپرهیز نمیکنی از غضب وی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی چگونه نماز میگذاری انکم ترون انه یخفی علی شیء مما تصنعون بدرستی که شما گمان میبرید که پوشیده میشود بر من چیزی از آنچه
میکنید شما والله انی لاری من خلفی بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه می بینم از پس پشت خود کما اری من بین یدی چنانکه می بینم از پیش روی خود رواه احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]

وغیبت از کاینات بشود چنانکه حال شکمان که کانٔ با بن اند یا باشد و مشایخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال بعض میگویند که
میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آله ابصار نیز مخلوق بوده مانند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم باب ما یقرأ بعد التکبیر
باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه از کلود در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض و سبحانک اللهم و جز آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلها و بعضا و نزد حنیفه و همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و
بحمدک الی آخره و هرچه جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان
توجیه که وجهت وجهی است و مختار علمای همین است و مصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا الفصل الاول عن ابی هریرة قال کان
رسول الله گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتة خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت بفتح یا
وضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر اول برخلاف قیاس گو
سکوت و مجاز ترک جهر است نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی ابوهریره میگوید پس گفتم من بآنحضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اسکاتک بین
التکبیر و بین القراءة ما تقول میپرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگوئی و چه میخواهی در ان اسکاتک روایت مشهور بنصب است و برفع نیز روایت
قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین خطایای بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکه
دوری کرده میان مشرق و مغرب طلب میکنم محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا
من الخطایا از گناهان کرده و ناکرده کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ
و عصمت از گناهان آینده و تخصیص جامه سفید بجهت مبالغه و تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران اللهم
اغسل خطایای خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام بالماء والثلج والبرد باب و برف و ژاله اشاره است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون
لام و برد بفتح را متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال کان النبی گفت امیر المومنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز و فی روایة و در روایتی
کان اذا افتتح الصلوة و این عبارت آمده است که کان اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت چون شروع میکرد بنماز کبر ثم قال تکبیر میگفت پس میگفت وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض روی آوردم بسوی کسیکه شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حنیفا مسلما مسلمان مایل از باطل بحق وما انا من المشرکین و نیستم
از کافران انباز کننده بر حق ان صلوتی و نسکی بدرستیکه نماز من و عبادت من و محیای و مماتی و زندگی من و مردن من لله رب العالمین مر خدای را
که پروردگار جهانیانست لا شریک له نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بذلک امرت و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
وانا من المسلمین و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث
بیاید وانا اول المسلمین و من اول مسلمانانم و گفته اند که این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز اوست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید آنحضرت را امر واقع شده که همچنین بگوید و از غیر حضرت این سخن درست نیاید و دروغ بود و پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح
آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی بکند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارند و مقصود انشاء و تجدید ایمان و اسلام و اظهار
انقیاد و استسلام و اظهار رغبت اطاعت و انقیاد دارند وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و کردن طاعت و انقیاد
بنده من باشم مقصود اظهار شوق ای رغبت و اطاعت است والله اعلم اللهم انت الملک خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو
انت ربی وانا عبدک توئی پروردگار من و من بنده توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واعترفت بذنبی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده
که بگناه خود معترف آید ببخشم کار من هم آمرزم او را فاغفرلی ذنوبی پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا همه انه لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو واهدنی لاحسن
الاخلاق و راه نما مرا بنیکوترین خویها و خصلتها لا یهدی لاحسنها الا انت راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و بر
گردان از من خویهای بد را بر نمیگرداند از من خویهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دایم برای و سعدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دایم والخیر کله
فی یدیک و نیکی همه در دو دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست که حق سبحانه را در
پیدا کردن هر چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی الشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک کرداننده بسوی تو و بدرگاه تو تقرب تو
جستن نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو والتجا آرنده ام بسوی تو یا
سیر بهم سیر تو و قصد هست تو و باز میگردم بسوی تو یا من قایم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو تبارکت و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک واتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو و اذا رکع قال و چون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت خداوندا برای تو طاعت تو و رضای تو

رکوع کردم و در رکوع ولک اسلمت پشت خم داده‌ام وبک آمنت و بتو ایمان آورده‌ام بوجود تو و صفات کمال تو ولک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی وبصری فروتنی کرد
مر ترا شنوائی من و بینائی من ومخی وعظمی وعصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهة آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می‌آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب تواند بود فاذا رفع
قال پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن ملاء السموات والارض وما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آنهاست یعنی زمین است
وملاء ما شئت من شیء بعد و پری چیزیکه خواهی بوجود آوری پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدورات
و ممکنات را گرفته است همه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارتست باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من مر ذاتی را که پیدا کرد او را وصوره و مر کسی را که صورت داد او را و معنی صوره در
الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن وشق سمعه وبصره و شکافت شنوائی او و بینائی او و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون صورت شکافته نیشود
تبارک الله احسن الخالقین برکت است خدا که نیکوترین پیدا کنندگانست او پیدا کننده است تنها و جز وی پیدا کننده نیست جمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران میسازند ثم یکون من آخر ما یقول بین
التشهد والتسلیم پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده‌ام و آنچه پس کرده‌ام وما اسررت
وما اعلنت و گناهان که پنهان کرده‌ام و آنچه آشکارا کرده‌ام وما اسرفت و آنچه اسراف کرده‌ام و افزونی کرده‌ام و از حد اعتدال در گذشته‌ام در اعمال و احوال و اقوال آن وما انت اعلم به منی
و گناهان که تو داناتری بآن از من انت المقدم وانت المؤخر توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی لا اله الا انت رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم وفی روایة للشافعی و در روایتی که مر شافعی راست که چنین آمده که بعد از قول وی والشر لیس الیک این کلمات گفته والمهدی من هدیت و هدایت کرده شده و راه
یافته شده کسیست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را انا بک والیک شرح این معلوم شد لا منجا منک یعنی نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو ولا ملجأ الا الیک و نیست پناه و تکیه
گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجا بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تبارکت بزرگی و عظمی تو وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف روایتست از انس که مردی
آمد پس در آمد در صف نماز وقد حفزه النفس و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهة سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بحای حطی و فا و زا بمعنی دفع کردن و در اشتاب
آوردن و بر کندن از جای فقال پس گفت آن مرد الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ستایش مر خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مبارک کافیه برکت کرده شده در وی فلما قضی رسول الله صلوته پس هر گاه
که گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان فارم القوم پس خاموش ماندند این گروه که نماز میگزاردند
و حاضر بودند ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمد که موجب خطاب و عتاب گردد ارم بفتح همزه و راء و تشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای معجمه و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام
فقال پس باز فرمود آنحضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فقال ایکم المتکلم بها پس باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این را فرمود فانه
لم یقل باسا بدرستیکه نگفت آنکه گوینده گفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت وقد حفزنی النفس آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس
فقلتها پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا در گفتن این کلمات اعتذار از آن دخلی ندارد فقال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده
فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بحضرت عزت و حکمت تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی
محققین گفته‌اند که هر یکی از جواهر و اعراض او روح مجردیست که مقوم و بر پا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف
و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و در خط[۲] چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات والله ۲ و ثانی لفظا
اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک
اللهم تنزیه میکنیم ترا و پاکی یاد میکنیم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدس تو ای خدا وبحمدک و تسبیح میکنیم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد وتبارک
اسمک و بزرگست نام تو وتعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید ولا اله غیرک و نیست آله جز تو رواه الترمذی و
ابوداود روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابوداود از عائشه ورواه ابن ماجة عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری وقال الترمذی هذا حدیث لا
نعرفه الا من حارثة و گفت ترمذی این حدیثیست که نمی‌شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه وقد تکلم فیه من قبل حفظه و بتحقیق سخن کرده شد و طعن کرده شده است در حارثه از جانب
حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و قائلند بدان اجله علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جز وی از مجتهدین و ترمذی
نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد و صحت حدیث از طریق دیگر بتحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مشتهر است و باوجه دیگر زیاده نیز صحیح و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده وعن جبیر بن
مطعم انه رای رسول الله روایتست از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة میگزارد نماز را
از نمازها ای فرض یا نفل قال گفت بعد از تکبیر احرام الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا ستایش بسیار و سبحان الله بکرة واصیلا تنزیه میکنیم خدا را

باد او بگاه وبشبانگاه وتخصيص اين دو وقت بذكر بجهت فضيلت اينهاست كه زمان اجتماع ملائكه ليل ونهار اند وشايد اخير است يعني اين نيز سنت است چنانكه آن دو كرر مذكور شد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
شيطان من نفخه ونفثه وهمزه از نفخ شيطان نفث وي وهمز وي مراد ونفخ شيطان تكبر وخودپسنديست كه آدمي را در وي مي اندازد وبعضي از نجد مي آرايد واورا در نظر وي بزرگ مي نمايد گويا كه در وي ميدمد
برباد ميكند ومراد بنفث كه بمعني دم كردنست سحر داشته اند كه شيطان آدمي را ميكند يا باعث بر كردن آن ميشود واين معني مناسب ترست بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات في العقد كه مراد بآن ساحرها
وبعض گويند مراد بنفث شعراست كه ميدمد مي اندازد در نفس آدمي ووحي بر آرد از دهان وي مانند افسون ومراد شعر مذموم خواهد بود كه متضمن معني كفر وفسق وهجو مسلمانانست ومراد بهمز غيبت كردن وافتادن
در مردم بعيب گوئي وطعن داشته اند وبعض گفته اند كه بهمز شيطان وسوسه مرادست كه در دلهاي مردم مي اندازد چنانكه در قول حق تعالى اعوذ بك من همزات الشياطين وساوس وخطرات مرادست
رواه ابوداود وابن ماجة الا انه لم يذكر والحمد لله كثيرا وذكر في آخره من الشيطان الرجيم روايت كرده اند اين حديث را ابوداود وابن ماجه ولكين ابن ماجه ذكر نكرد لفظ والحمد لله كثيرا
وذكر كرد در آخر حديث لفظ من الشيطان الرجيم را وراوي از عمر رضي الله عنه در تفسير اين سه چيز نقل ميكنند وميگويد كه قال عمر رضي الله عنه نفخه الكبر ونفثه الشعر وهمزه الموتة نفخ شيطان كبرست
ونفث وي شعر وهمز وي موته بضم ميم وسكون واو وتاي فوقانيه نوعي از جنون است مثل صرع كه عارض ميشود آدمي را وي اندازد واورا مانند مست اگر روايت اين تفسير از عمر رضي الله عنه بصحت برسد تعيين كرده
كه مراد همين است وعن سمرة بن جندب بفتح سين وضم ميم بن جندب بضم جيم وفتح دال وضم آن صحابي مشهور است كثير الحديث در بصره بود وحسن بصري وغير وي از وي شنيده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده
است انه حفظ عن رسول الله روايت است از سمره كه وي ياد گرفت از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم سكتتين دو سكته يعني دو خاموشي كه در نماز ميكرد سكتة اذا كبر يك سكته چون تكبير ميگفت براي آنكه
و بعد از وي دعاي استفتاح ميخواند وسكته اينجا بمعني عدم جهراست نه سكوت مطلق ودر بعض روايات آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعاي استفتاح بجهر ميخوانده اند وگفته اند كه آن از براي خاطر
مقتديان بود تا بدانند كه ميخوانده اند وبايد خواند وسكتة اذا فرغ من قراءة وسكته ديگر چون فارغ ميشد از خواندن غير المغضوب عليهم ولا الضالين وچون اين حديث سمرة بن جندب بابي بن كعب كه از اجلاي
صحابه است رسيد فصدقه ابي پس تصديق كرد او را ابي وقبول كرد رواه ابوداود وروى الترمذي وابن ماجة والدارمي نحوه بدانكه سكته اول بعد از تكبير متفق عليه است ميان ائمه اربعه وغيرشان براي
خواندن دعاي استفتاح وسكته دوم سنت است نزد شافعي واز احمد نيز آمده چنانكه طيبي گفته تا مقتديان قراءت فاتحه كنند ومنازع امام در قراءت نشوند كه نهي واقع شده است از آن وسكته ديگر گفته اند
ميان ولا الضالين وآمين براي رفع توهم آنكه آمين از فاتحه است وچهارم بعد از فراغ از سوره فصل ميكرد بدان ميان قراءت وتكبير ركوع ودر مذهب حنفيه ومالكيه نيست مگر سكته استفتاح وآن در حقيقت
سكته نيست چنانكه گفته شد وعن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نهض من الركعة الثانية چون برميخاست از ركعة دوم استفتح القراءة آغاز ميكرد قراءت را
بالحمد لله رب العالمين ولم يسكت وسكوت نميكرد براي خواندن دعاي استفتاح ظاهر لفظ حديث درست آنكه ابتدا به بسمله نميكرد وشافعيه كه قائلند بجهريت بسمله مر فاتحه را تاويل ميكنند كه مراد بالحمد
تمام سورة است بالبسمله چنانكه گذشت يا مراد آنست كه جهر به بسمله نميكرد وحكم برخواستن از ركعت اولي نيز همين است ولكين تخصيص اين حكم برخواستن از ركعت ثانيه واقع شده است زيرا كه در اينجا چون شفعي
از نماز تمام شد جاي توهم است كه در اينجا نيز سكته براي خواندن دعاي استفتاح باشد هكذا في صحيح مسلم همچنين است حديث در صحيح مسلم وذكر الحميدي في افراده وذكر كرده است اين حديث را حميدي
كه جمع بين الصحيحين كرده در افراد مسلم وكذا صاحب الجامع عن مسلم وحده وهمچنين ذكر كرده است صاحب جامع الاصول كه جمع ميان صحاح سته كرده از مسلم تنها اين كلام اعتراض است از
مؤلف بر صاحب مصابيح كه اين حديث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استفتح الصلوة كبر ثم قال ان صلوتي ونسكي
ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول المسلمين اللهم اهدني لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت وقني
سئ الاعمال وسئ الاخلاق لا يقي سيئها الا انت رواه النسائي شرح اين حديث در فصل اول معلوم شد ودر آنجا وانا من المسلمين بود واينجا انا اول المسلمين ونكته در اين نيز سابق گذشت
ودر اينجا اعمال واخلاق هر دو مذكوراست ودر آنجا اخلاق تخصيص بذكر يافته ودر آنجا واصرف عني ولا تصرف عني بود واينجا وقني ولا يقي است ومعني هر دو عبارت يكي است وتفنن در عبارت
است وعن محمد بن مسلمة بفتح ميم ولام وسكون سين انصاري اشهلي است حاضر شد بتمام مشاهد الا تبوك كه آنحضرت او را گذاشته بود از فضلاي صحابه بود واسلام آورد بر دست مصعب بن عمير
مدينه وگوشه گرفت در ايام فتنه با مرتضي رضي الله عنه مات سنة ست واربعين قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام يصلي تطوعا قال چون ميگذارد آنحضرت نماز
نفل را ميگفت الله اكبر وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين شرح اين گذشت وذكر الحديث مثل جابر وذكر كرد حديث را چنانكه جابر كرد الا انه قال
مگر آنست كه محمد بن مسلمه گفت وانا من المسلمين وجابر وانا اول المسلمين گفت ثم قال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اللهم انت الملك لا اله الا انت سبحانك وبحمدك شرح اين
نيز گذشته است ثم يقرأ پس ميخواند آنحضرت قرآن ظاهر آنست كه قراءت بعد از استعاذه وبسمله خواهد بود چنانكه در احاديث ديگر آمده است مقصود راوي اينجا بيان اينست كه پيش از قراءت
دعاي استفتاح ميخواندند رواه النسائي باب القراءة في الصلوة قراءت در نماز نزد جمهور علما فرض است ونزد شافعي در تمام نماز ونزد مالك در سه ركعت باعتبار اقامت اكثر مقام كل وفرض
در دو ركعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعي است ودر روايتي موافق مذهب ما ونزد حسن بصري بوده فرض در يك ركعت ومروي است از ابوبكر اصم وسفيان بن عيينه قراءت
سنت است ومبناي صلوة بر افعال است نه اقوال لهذا ساقط ميگردد نماز بجهت عدم مقدرت بر افعال با وجود مقدرت بر اقوال نه در عكس كذا في شروح الهداية الفصل الاول عن عبادة بن
الصامت بتخفيف ميم عبادة بن الصامت انصاري از انصار وفضلاي صحابه است در مواضع احوال وي نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب نيست
نماز مر كسي را كه نخواند فاتحة الكتاب متفق عليه وفي رواية لمسلم ودر روايتي مر مسلم را لمن لم يقرأ بام القرآن نيست نماز مر كسي را كه نخواند ام القرآن را اين نيز نام سوره فاتحه است
بجهت اشتمال وي بر مقاصد قرآن كه ثنا بر خدا وتعبد باو وامر ونهي وبيان وعد ووعيد است ويا چون مبدا ومطلع قرآن است گويا اصل ومنشاء اوست فصاعدا ليس بجوانده فوق ثم

وزیاده بر آن یعنی فاتحه البته می باید خواند و مقتصر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قراءت فاتحه و در شرح گفته اند که نماز کسی که فاتحه نخواند
مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد و خواندن فاتحه
فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج کسی که بگذارد نمازی که نخواند در وی فاتحه را پس آن
نماز ناقص است خداج بکسر خا اندامی ناقص [illegible] ثلثا [illegible] غیر تمام و در بعض نسخ غیر تمام فقیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد مر
ابی هریره را که ما می باشیم پس امام [illegible] قال ابو هریرة اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را آهسته چنانچه بشنوی خود فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود دو نیم [illegible] ای بنده [illegible] برای من
و دعا و سؤال برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرده و درخواسته است از من و مراد بصلوة در اینجا فاتحه است و وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قراءت فاتحه
بر مقتدی یعنی پس هیچ [illegible] فاتحه این باشد لابد بود از قراءت وی در نماز [illegible] دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مبالغة چنانچه الحج عرفة پس لااقل جزو نماز و داخل در وی باشد
نه خارج از حقیقت آن [illegible] بعد از آن بیان کرد تنصیف فاتحه را میان خدا و بنده بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی
ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال
میگوید خدای تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را حسن فعال مقارن کرد و این سه خالص مر خدا راست جل جلاله و اذا
قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامه مهمات خصوصا در پرستیدن قال میگوید خدای تعالی هذا بینی و بین عبدی این مشترک است میان من
و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرد و درخواست نمود از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بنده
اهدنا الصراط المستقیم بنمای مارا راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آنکسانیکه نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان
قال میگوید خدای تعالی هذا لعبدی این سه چیز مر بنده مراست و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست آنچه سؤال کرده حاصل آنکه فاتحه هفت آیه است سه خاص بحق ثنای او و سه مخصوص به بنده
و سؤال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله از فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیه صراط الذین انعمت
علیهم است رواه مسلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وابابکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را بالحمد
لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند و لیکن قراءت آن مجمع علیه است و هیچ یکی را در آن خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دانند چنانکه شافعیه میگویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنیفه که او در افتتاح الصلوة میدارد مثل
تعوذ و در روایتی از وی و به مذهب صاحبین در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قراءت است و هر رکعت مستقل است در آن و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و سورة
مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سورة است چنانکه گذشت و ما میگوئیم که مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قراءت آن و تحقیق ثابت شده است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه بعضی جهر میکرده و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد
در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن باوجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و
غیرهم از ائمه لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیانا از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود و یا بجهة کمال احتیاط بعضی از مقتدیان آن را شنیده و ترمذی دو باب منعقد کرده یکی برای جهر
تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که در این باب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده
بر این کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابو حنیفه اصح و ارجح است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمین گوید امام آمین
بگوئید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قراءت فاتحه آمین میگوید چون وی آمین گوید شما نیز آمین گوئید و بعضی گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم آخر
سوره میخواند و این محل تامین امام است شما نیز متهیٔ تامین باشید تا با وی آمین گوئید چنانکه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی
کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد دور نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموم ان با امام است مگر اینجا مبادرت
بتامین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافهم بعد از آن تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود فانه من وافق تامینه تامین الملائکة یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیرا که هر که
موافق افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که ظاهر او چنان می نماید که فرماید هر که
موافق آید تامین وی استجابت کرده میشود مر او را و قبول کرده میشود دعای وی و مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را به اختصاص این موافقت از لوازم وی کرده
است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه در این وقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گوینده را چنانکه شنیده [illegible] انتظار نماز دعا میکنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار
مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتد تامین وی تامین ملائکه را مغفور
و هر که مغفور است مستجاب است دعای او فافهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین که وقت آمین است فقولوا

پس بگوئید آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم نحوه و در مسلم مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف وفی اخری للبخاری و در
روایت دیگر مر بخاری را همچنین آمده است قال اذا آمن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین گوئید فان الملائکة تؤمن زیرا که
ملائکه آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهست و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند درجه
در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و در مد الف و قصر وی تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در ان ولکن
قلیل است فتدبر و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز بجماعت و قید کرد بجماعت بجهة فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست کردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویه آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم پس باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جائز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و فضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر آرد امام پس تکبیر آرید
شما و اذا قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فقولوا پس گوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر
گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمه فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه میفرماید فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا
که امام رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان
هر دو و قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده بشنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس گوئید ربنا لک الحمد پروردگار ما
مر تراست حمد یسمع الله لکم میشنود وی تعالی حمد مر شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی
گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابوحنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده
و لیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز است و ظاهرا اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته اند
تمرتاشی از حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا گوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم و فی روایة له عن ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریرة و قتاده تمیمی
کلمه را زیاده کرده که و اذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید و این دلیل است مر ابوحنیفه را در منع قرات مر مقتدی را و عدم وجوب قرات بروی خواه نماز جهری
باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید و عن ابی قتادة الانصاری صحابی بدریست حاضر شده همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره و فی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه و یسمعنا الآیة احیانا و میشنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند
که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یک آیتی جهر خواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر
مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بغلبه تعاقب است و یطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و درازی میکرد در قرات رکعت نخستین آنقدر که درازی نمیکرد در رکعت پسین
و هکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر و هکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد
نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود
و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرات برابر اند پس در
مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه بکمتر از سه آیه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح
ابن الهمام والله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر و العصر در نماز پیشین و نماز دیگر و حزر بحای مهمله و زای
و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر قدر
خواندن سوره الم تنزیل السجده و مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی و فی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة و در روایتی همچنین آمده
که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سوره مذکوره سی بیت و نه آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و حزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من
ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از ان از اینجا معلوم میشود که در رکعتین آخرین ظهر سوره میخواند مختصرتر از آنچه در اولیین میخواند و حزرنا فی الرکعتین
الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر و فی الاخریین من العصر علی النصف
من ذلک و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از ان رواه مسلم بدانکه ائمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت
کند نیز جائز است و قرات افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهة مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه

آنست که قراءت در دو بعد اولیین واجب نیست وابن ابی شیبه از علی وابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین وتسبیح کن در اخیرین کذا ذکر الشمنی ونیز گفته است که اگر در اخیرین فاتحه وسوره خواند
سجده سهو واجب نگردد وهو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخیرین سنت است وترک سوره واجب نیست واصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخیرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخیرین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن سمرة بفتح سین وضم میم وی وپدر وی صحابی اند خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است روایت دارد
از آن حضرت واز عمر وعلی رضی الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر بالليل اذا يغشى میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سورهٔ والليل اذا يغشى وفي رواية بسبح اسم ربك الاعلى
ودر روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربك الاعلى ودانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت وفي العصر نحو ذلك ومیخواند در عصر مانند
این سوره ها در قصر وطول وفي الصبح اطول من ذلك ومیخواند در نماز بامداد دراز تر از آن رواه مسلم بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند
در نماز فلانی سورهٔ فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت این احتمالات را شامل است احتمال هر دو رکعت مشکل
تکرار یا تبعیض سوره است وهر دو بعید است اگر چه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است وفقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگر چه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره
اگر چه طویل باشد وحمل بر قراءت در یک رکعتی خواه اولی یا اخری ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت ودر جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبه بن مالک که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگر چه در حدیث ترمذی في الركعة الاولى واقع شده است واحتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت
اولی واقع است وشنیده ام از بعضی ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در رکعت اولی است واین بیان وتفصیل که کرده شده ندیدم هیچ یکی از شراح در نظر باید
فقد بر والله اعلم وعن جبير بن مطعم بضم میم وسکون طای مهمله وکسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقرأ في المغرب
بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل که زوجه عباس ومادر عبد الله بن عباس وفضل بن عباس است گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم يقرأ في المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه بدانکه این دو حدیث وحدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف
وانفال ودخان وهمچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا
وقصار در مغرب ودر آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سورهٔ از مفصل نیست نه صغیر ونه کبیر که نشنیده ام من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان در
نماز فرض واصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را ودر آن کتاب امر قراءت فیه امر بقراءة
وبالجمله امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحکم ومصالح وتعلیم جواز ورخصت وبعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر رضی الله عنه
سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بدین باب خواهد بود وشاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم همچنین وبرین نهج خواهد بود واحیانا بر خلاف آن وبس است از روی حجت ودلیل قول عمر
وعن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي روایتست از جابر که بود معاذ بن جبل که میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم يأتي قومه فيؤم قومه پس میآمد قوم خود را پس امامت میکرد قوم خود را فصلى ليلة مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء پس گذارد معاذ شبی با آنحضرت نماز عشا ثم اتى قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسوره
بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد وآن مرد یعنی قطع کرد نماز را وبرآمد از آن واین خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است ولیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهت
تشبیه بتمام صلوة ثم صلى وحده وانصرف پس گذارد آن مرد نماز تنها وگشت وبرآمد از نماز فقالوا له انافقت يا فلان پس گفتند مردم ایا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی وکسل کردی
از نماز چنانکه در شان منافقان است واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل نه برآمده ام ولیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت
ندارم تحمل این همه تطویل را ولآتين رسول الله وهر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم من آنحضرت را ازین فعل معاذ فاتى رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح ما خداوندان شترانیم که آب میکشیم با آن ونواضح جمع ناضحه بضاد معجمه ناضح شتر آب کش است ونعمل بالنهار کار میکنیم در روز
یعنی در شب کوفته آن میکنیم وان معاذا صلى معك العشاء ثم اتى قومه وبدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره بقره وخواندن گرفت
از آن فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على معاذ فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت يا معاذ افتان انت آیا فتنه اندازنده تو مردم را وگریزاننده از ملازمت جماعت وکننده
در فساد واختلاف وباز ایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس وضحاها والليل اذا يغشى وسبح اسم ربك الاعلى واذا السماء انفطرت وسوره انشقاق والبروج والطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد وفرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم
گذارد نفل باشد ونماز قوم خود فرض بود وآنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود وسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی ونفرمود که امامت تو این جماعت
را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری وایشان فرض وجواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقتدا میکند پس از آن میرود وقوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد ودلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز را یا تخفیف
کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین ومشروع کرد اینکه مراد یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه آنحضرت ونگذاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن با قوم به
تخفیف وچون همراه حضرت نگذارد ومفترض شود اقتدای مفترض بمتنفل خواهد بود وکذا ذکر الشیخ ابن الهمام واحتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک

فضیلت

فضیلت جماعت یابی و فرض را تأخیر میکرده باشد برای امامت قوم. وعن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اهل شاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین
و نهروان و وفات یافت بکوفه در ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتين والزيتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچکس را خوش آوازتر از آنحضرت
متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود و پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم میشود که مراد قراءت در یکی از رکعتین است الا علی التعیین چنانکه در
حدیث جابر بن سمره گفتیم و آنرا احتمالات داشتیم. وعن جابر بن سمرة قال كان النبي گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجيد ونحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق
و مانند سوره قاف وكانت صلوته بعد تخفيفا رواه مسلم. طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهار گانه سبک و این معنی در حدیث جابر نیز آمده است که در نماز
بامداد قراءت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قراءت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض سبحانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح بود تا بطلوع فجر میباشد پس تطویل قراءت
و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و فضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آئینه دل نشسته پس تطویل آن موجب
تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز شغل امور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی است که دل و زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان‌تر و روشن‌تر
باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زاید برین گفته شده است و این مذکور نیز از انجاست و شیخ مشائخ حدیث ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت
بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و مختصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است
که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و بنور شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی و لذتی و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت
وی صلی الله علیه وسلم و از جهت حلاوت و سرعتی که در قراءت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخف صلوة في تمام صاحب سفر السعادة
میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران نهایت اندک بود بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم. وعن عمرو بن حريث بضم
حای حطی و فتح را و ثای مثلثه کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او آورده و ببرکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده
ساله بود و روایت میکند از ابوبکر و ابن مسعود و روایت میکنند از وی عطاء بن سائب و غیره انه سمع النبي روایت میکند که شنید وی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر والليل
اذا عسعس مراد والشمس کورت است که این کلمه در آنجا واقع است رواه مسلم. وعن عبد الله بن السائب قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبح بمكة فاستفتح سورة المؤمنين گفت عبد الله بن
السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قراءت از وی که گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است که از آنحضرت برای بعضی
امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتى جاء ذكر موسى وهارون او ذكر عيسى تا رسید آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر
عیسی که درین سوره واقع شده است اخذت النبي گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فركع پس برکوع رفت آنحضرت
و نتوانست قراءت نمود رواه مسلم. وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر يوم الجمعة بالم تنزيل في الركعة الاولى بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجدة
را در رکعت نخستین وفي الثانية و میخواند در رکعت دوم هل اتى على الانسان متفق عليه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و بر اینست عمل ایشان در حرمین شریفین
و در کتب ما مذکور است که متعین نکردانند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را امثال می آرند میگویند چنانکه بتعیین این دو سوره بفجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن با وجود صحت
حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیری است که آنرا لازم و حتم دانند و جز آن مکروه پندارند اما اگر از جهت
تیسیر و تبرک بقراءت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند کی مکروه بود بشرط آنکه احیانا غیر آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قراءت در
بعض صلوة چنانکه خواندن قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربك الاعلى و قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای
دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالمأثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث
مجال اعتذار با بهام وجوب و عدم صحت و غیر آن نیست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی میخوانده اند و بیشتر نمیخوانده باشد چنانکه
از اینجا در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبداء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق
و اقتربت میخوانده اند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضل‌تر باشد والله اعلم. وعن عبيد الله بن ابي رافع مدنیست از مشاهیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولای آنحضرت
است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هريرة على المدينة وخرج الى مكة گفت خلیفه و جانشین خود کرد اینجا مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو هریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای
حج و جزآن فصلى لنا ابو هريرة الجمعة پس بگذارد ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة في السجدة الاولى وفي الآخرة اذا جاءك المنافقون پس خواند ابو هریره
در رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقرأ بهما يوم الجمعة میخواند این
دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم. وعن النعمان بن البشير بفتح با و کسر شین صحابیست اول مولودیست که در انصار آمد بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود
و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في العيدين وفي الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربك الاعلى وهل
اتاك حديث الغاشية قال گفت نعمان بن بشیر واذا اجتمع العيد والجمعة في يوم واحد و چون جمع میشد اتفاق می افتاد عید و جمعه در یکروز قرأ بهما في الصلوتين میخواند هر دو

سوره را در نماز عيد و نماز جمعه اينجا تا كه استحباب قرات اين دو سوره در نماز عيد و جمعه مفهوم ميشود و از اينجا معلوم ميشود كه خواندن سوره جمعه و منافقون در جمعه دائمى نبود رواه مسلم وعن عبيد الله ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد الليثى عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود كه تابعيست و امام و از فقهاى سبعه مدينه است روايت ميكند كه عمر بن الخطاب پرسيد ابا واقد ليثى را كه از صحابه است رضى الله عنهم ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الاضحى والفطر چه چيز بود يعنى كدام سوره بود كه ميخواند آن را آنحضرت در عيد قربان و عيد رمضان فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة پس گفت ابو واقد ميخواند در هر دو عيد سوره ق و سوره قمر را گفته اند كه مقصود امير المومنين عمر پرسيدن از ابى واقد تقرير و تمكين و ذهن حاضران بود تا دانند و الا عدم علم وى رضى الله عنه با وجود ملازمت و قرب كه در آنحضرت داشت بدان بعيد است والله اعلم رواه مسلم وعن ابى هريرة قال ان رسول الله گفت ابو هريرة كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم قرأ فى ركعتى الفجر خواند در ركعتين سنت نماز فجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بايد دانست كه چون ركعتين فجر گويند يا ركعتين مغرب مراد سنت آنها است و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب گويند رواه مسلم وعن ابن عباس قال كان رسول الله گفت ابن عباس كه بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ فى ركعتى الفجر ميخواند در ركعتين فجر اين دو آيت را يكى قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الاية كه در سوره بقره است در ركعت اولى والتى فى آل عمران دوم آيتى كه در سوره آل عمران است قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الاية در ركعت دوم رواه مسلم خواندن اين دو آيت ظاهرا احيانا بود و غالب احوال خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بود و از اينجا معلوم ميشود كه خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مكروه نيست و اگر باشد در فرايض خواهد بود در حق آنست كه در آنچه ثابت و صحيح شده روايت آن قول كراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم

الفصل الثانى عن ابن عباس قال كان رسول الله گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يفتتح صلوته شروع ميكرد نماز خود را يعنى قراءت را ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذى وقال هذا حديث ليس اسناده بذاك روايت كرد اين حديث را ترمذى و گفت اين حديثى است كه نيست اسناد آن قوى ظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود و الا در افتتاح به تسميه خلافى نيست و در بعض روايات تصريح نيز آمده كه كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و احاديث ترك جهر اصح و ارجح است چنانكه در فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقديم حا بر جيم و گاهى شبهه ميكرد بتقديم جيم بر حا شيخ ما از شيخ خود نقل ميكرد و ميگفت براى حفظ اين لفظ در دل خود نگاه ميداريم كه اين حجره حيا بد قال سمعت رسول الله گفت شنيدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم قرأ خواند غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال آمين ومد بها صوته پس گفت آمين و مد كرد بآمين آواز خود را احتمال دارد كه مراد جهر بود باشد و احتمال دارد كه مراد مد الف باشد كه افصح است و ظاهر معنى اول است بقرينه روايات ديگر كه در بعض جا آمده يرفع بها صوته بر ميداشت بآمين آواز خود را اين صريح است در جهر و در بعضى برميداشت آواز را تا آنكه ميشنوانيد صف اول را پس ميلرزيد بوى مسجد و در روايتى چنانكه ميشنيد كسيكه قريب ميبود در صف اول و در بعض روايات خفض صوت بآمين نيز آمده است و وجه تطبيق و ذكر ميان اين دو روايت آن كرده اند كه مراد بخفض عدم رفع عنيف است يعنى عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع كسى كه قريب ميبود در صف اول چنانكه در روايت آمده است رواه الترمذى وابو داود والدارمى وابن ماجه بدانكه آمين بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد يا امام يا ماموم اگر آمين گويد امام وى بود در آمين مقتدى در صلوة سريه بر تقدير سماع خلافست نزد بعض گويد بنا بر جهت علما بر حديث و نزد بعض گويد از جهت عدم اعتبار اين جهر و سماع كذا فى شرح الهداية لابن الهمام و وارد شده است در جهر بآمين احاديث و مذهب شافعى و احمد اين است و در مذهب مالك خلافست و در مذهب ابو حنيفه جهر نكنند مطلقا و احاديث در جانب بيشتر و صحيح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نيز تصحيح حديث نموده اند از عمر بن الخطاب رضى الله عنه روايت كرده اند كه گفت چهار چيز است كه امام در وى اخفا كند تعوذ و بسمله و آمين وسبحانك اللهم و بحمدك و از ابن مسعود نيز مثل اين آمده و تواند كه جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم وعن ابى زهير بضم زا و فتح با النميرى بضم نون و فتح ميم نام وى يحيى ابن نفير است بقاف معدود است در اهل شام حديث او در آمين است ذكر كرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته كه اسناد اين حديث قائم نيست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بيرون آمديم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة يك شبى فاتينا على رجل قد الح فى المسئلة پس آمديم بر مردى كه بتحقيق مبالغه كرده بود در دعا و سؤال و طلب يعنى مراد از جناب حق و مبالغه كرده است در آن فقال النبى صلى الله عليه وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم كرد اين قبول و اجابت دعا و حصول مراد او را اگر مهر كرد يا تمام و كامل كرد دعا او يعنى اول مناسب است بحديث آمين خاتم رب العالمين يعنى آمين مهر پروردگار است تعالى كه آفات و بلاها دفع كرده ميشود چنانچه خاتم نگاه داشته ميشود بوى كتاب يا هرچه مهر كرده ميشود بدان از فساد و اظهار اسرار فقال رجل من القوم باى شيء يختم پس گفت مردى از قوم كه حاضر بود بچه چيز ختم كند فقال بآمين پس گفت آنحضرت ختم كند بآمين كه منزله مهر است و تمام و كامل ميكند دعا بوى رواه ابو داود وعن عائشة رضى الله عنها قالت ان رسول الله گفت عائشه كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم صلى المغرب بسورة الاعراف گذارد نماز مغرب بسوره اعراف فرقها فى الركعتين جدا جدا كرد اين سوره را در دو ركعت يعنى پاره از آن در ركعت اولى خواند و پاره ديگر را در ركعت دوم رواه النسائى و شك نيست كه وقت مغرب گنجايش آن دارد خصوصا اگر شفق نام باحمر باشد يا ابيض بود و در قراءت آنحضرت صلى الله عليه وسلم از سرعت و طى و مزيد شوق و بعضى از شافعيه گفته اند كه اگر نيز وقت بر آمده باشد باكى نيست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضى از ايشان گفته اند كه مراد بسوره بعض سوره است و در روايت بخارى و ابى داود و نسائى از زيد بن ثابت قراءت بسوره اعراف آمده بى ذكر تفريق و در روايتى قراءت سوره مائده و اعراف نيز آمده وعن عقبة بن عامر صحابى مشهور است روايت كرده اند از وى بعضى صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعين خلق كثير و بود والى مصر از جانب معويه بعد از برادر وى عتبة بن ابى سفيان قال كنت اقود لرسول الله صلى الله عليه وسلم ناقته فى السفر گفت عقبة بن عامر بودم من كه ميكشيدم مر آنحضرت را ناقه او در سفر فقال لى پس گفت آنحضرت مرا يا عقبة الا اعلمك خير سورتين قرئتا آگاه باش كه بدانانم ترا بهترين دو سورتى كه خوانده شوند فعلمنى پس دانانيد مرا قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس قال فلم يرنى سررت بهما جدا پس نديد و نيافت آنحضرت مرا كه خوشحال كرده شده باشم يعنى خوش شده باشم باين دو سوره در بودن اينها بهترين سوره خوش شدن بسيار يا اصلا از جهت عدم اشتمال اين دو سوره بر معالم توحيد و تنزيه و صفات كمال مثل بعض سورهاى ديگر يا در وجه فضليت و عظميت بعض سور چنانچه فاتحه و سوره بقره مثلا فلما نزل الصلوة الصبح صلى بهما صلوة الصبح للناس

پس هرگاه که فرود آمد آنحضرت برای نماز صبح گزارد بایشان این دو سوره در نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الیّ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبة چگونه دیدی
و دیدی و فهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبة استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است آنجا تطویل قرائت
تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل معرض آفاتست و لفظ قرأ تا اشارتی باین معنی دارد رواه احمد و ابو داود و النسائی
وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه فی
شرح السنة و رواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنة از جابر بن سمرة روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید
بدان نکرده مطلق روایت کرده که میخواندند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار
نمیتوانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب و فی الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب است و در دو رکعت که پیش از
نماز فجر اند بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره
ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان نگزاردم پس هیچ کسی که مانند تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود
از جانب مروان بن عبد الملک و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است بچند سال تمام شمل این قول انس و نشان عمر بن عبد
العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس مر عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمرو
بن سلمه بن نعیم که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین از ظهر و یخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باین که میخواند در اخریین
ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قرائت ظهر است و یخفف العصر و سبک میکرد قرائت عصر را و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ
فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل و در نماز ظهر طوال المفصل نگفته بلکه مجمل
گفته که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول متقدمان در ظهر قراءت از طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد از مفصل بر قول
مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی بسمله بسیار است و بعضی گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی و سور در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از
وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی و روی ابن ماجة الی و یخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی
صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت فثقلت علیه القراءة پس گرانی کرد بروی قراءت و دشوار شد فلما فرغ
قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود نفرمود میخوانید پس من اشارت بآنکه امامت مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است بر
قراءت امام لاجرم سیر که باشد میان شما غیر من و سبب ثقل و عسر قراءت بنا بر آن مینماید که سماع اصوات قاریان باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد و الله اعلم و لیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن متعین است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تأثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر
ایشان را از عدم انصات و استماع قراءت آنحضرت و کاملان گاهی متأثر میشوند بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب
این بیکی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمیکنند و ما آو ایشان اند چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قالوا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت مکنید این کار را و مخوانید
خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب که آن را خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب ظاهر این حدیث در فرضیت قراءت فاتحه است
و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابو داود و الترمذی و النسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالفت است و فی روایة لابی داود و در روایتی مر ابی داود را در این عبارت نیز آمده است
که قال گفت آنحضرت و انا اقول و من میگویم در دل خود وقتی که ثقیل شد قراءت بر من مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قراءت پس آنکه
که سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتی که جهر میکنم من بقراءت مگر فاتحة الکتاب را از قول وی صلی الله
علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرده بود در وی بقراءت فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت
مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو روایت
است و قول وی ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوة در چیزی که جهر میکرد آنحضرت در آن از نمازها حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک و احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجة نحوه وعن ابی عمرو البیاضی روایتست از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه

و بضاد معجمه منسوب به بیاضه بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام قال قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستیکه مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن نهانی گفتن و کسی که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و ببیند مصلی چیزیرا که مناجات میکند پروردگار
خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس باید که آنرا در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در آن و خضوع و خشوع و لا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از
مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه است ماموم را جهر اگرچه بقرائت امام را نشنود رواه احمد و عن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پیروی وی کرده شود مراد از این باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مراد از افعال فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرائت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرائت او را که متابعت در قرائت این است و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
دادن است امر او را رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قرائت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جایز است قرائت او در فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی نیز
در قولی وجوب قرائت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرائت امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب مایقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب
اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هرکه امام را است قرائت امام قرائت او ست و واجب نیست بر وی قرائت و منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و مذهب امام
ابو حنیفه آنست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرائت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد شامل آن
است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و به اخذ و بهذا است عامة آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین
انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در بیان والله اعلم ائمه میگویند که قرائت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم در آن و ابو حنیفه فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند و ما را دلیل این حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است که و علیه اجماع الصحابه و در شرح زیاده برین
کرده شده است فلینظر ثمه و عن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد گیرم
آنرا فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آنچیزی که بسنده کند مرا یعنی بجای قرآن بسنده قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله فهم و تقریب
ایراد این حدیث در باب قرائت در نماز آن میکند که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن بمقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این
کلام از تعلم مقداری که صحیح شود بدان نماز که همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مردیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و
گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس بیاموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد و پیش ظاهر آنست که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد
و لابد چیزی بسیار از قرآن باید که در خوردن بود و بعضی مردم میپندارند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن
و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله بمضمون این کلمات همه برای خدا ست حمد و ثنا و تکبیر و تحمید او ست فما لی پس چیست برای من یعنی دعائی
و سوالی از حضرت حق که مدعا و مراد من بر آید بدان قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی و عافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در همان است که آن مرد طلب وردی و دعائی نمود
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد بکذا بیدیه همچنین بهر دو دست خود و قبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه
چیزی نفیس بدست افتد و آنرا نگاه دارند و باین وجه اشارت کنند بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول راوی که گفت فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ
آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمید و دانست از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود
و انتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایة نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله قال رسول الله الی آخره در روایة نسائی نیست و عن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا قرأ روایتست از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابو داود و عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم والتین والزیتون گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسیکه بخواند از شما سوره والتین والزیتون فانتهی الی پس منتهی گردد و برسد بقول که
الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان و انا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم
و من قرأ و کسیکه بخواند سوره لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس تا برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آنخدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن
مردها فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مردها و من قرأ و کسیکه بخواند سوره والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد این آیه را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان می آرند میگویند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داود والترمذی الی قوله و در روایت
ترمذی را تا قول او و انا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سوره والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها
نزد قرائت آیات عرائض بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جائز میدارند و لهذا در باب القرائة فی الصلوة آورده اند و الا جای بیان این در باب تلاوت قرآن
و آداب آن می آوردند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآنست و لیکن شیخ میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود و نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود

نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب میجست و همچنین مثل این در آنچه جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر یاران خود پس خواند بر ایشان سورهٔ الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و رد اینجا بآن معنی است که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید تقال رده رداً و مردوداً بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را گفت کلما اتیت علی قوله بودم من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای الاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام لا بشیء من نعمک ربنا نکذب به هیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار نمیکنیم فلک الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن معاذ بن عبد الله الجهنی بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستیکه مردی از قبیلهٔ جهینه خبر داد او را که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا پس ندانیم من که آیا فراموش کرده بفراموشی خواند یا خواند آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکریر سورهٔ واحد در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی میتوان گفت که شاید بتمام اقتضای تکریر آن کرده باشد باسماع قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و اینجا چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل گویا تمام علم فقه درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن زبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعه مدینه فقیه عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقه مأمون صائم الدهر ولد سنة اثنین وعشرین ومات سنة اربع وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فای اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعض بضم فای اولی بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از یمامه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح گفت فرافصه یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت کرد بتکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابی است حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنتین وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیها پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیهما یعنی در نماز صبح بسورة یوسف وسورة الحج سورهٔ یوسف و سورهٔ حج قراءة بطیئة قراءت آهسته بدرنگ فقیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر برمیخواست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه برمیخواست در اول وقت تا گنجایش این قراءت دراز میبود قال اجل گفت عامر آری برمیخواست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خرد و نه بزرگ مگر آنکه شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود است هذلی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی و دیگران در صحابه و علماء گفته وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم الدخان گفت خواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبه تابعی است

باب الرکوع رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهة پیری و رکوع نماز هم ازینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده و رکع ای صلی

الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء روایتست از براء بن عازب که صحابیست و احوال وی گفته شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن وقتی که بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وی قراءت میکرد بیشک دراز میبود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار میبودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر میبود تاویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است دران و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف میفرمود دران ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز تناسب و تشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میبود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام میبود و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تاویل کرده اند و تتمهٔ این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را سهواً بر سر گرفت و بعض تفسیر بنسیان نیز کرده اند در وی از حیثیت لغت سخن است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها

قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده بود آنحضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی یتاول القرآن یعنی میکرد آنحضرت این تسبیح و استغفار را بیان مراد
قرآن که فرموده فسبح بحمد ربک واستغفره امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع و سجود
نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله همین بود متفق علیه وعنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی رکوعه وسجوده وهم از عائشه روایتست که بود آنحضرت میگفت
در رکوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبوح و قدوس هر دو صیغهٔ مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام
ملکیست موکل بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی نهیت ان اقرأ القرآن راکعا او ساجدا گفت ابن عباس
گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستیکه من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از انواع ذکر و مخصوص کردانید قیام را که اول هیئات و اعظم
آنست و اطول و حدیث بقرآن که اعلا و اقدم و اعظم و افضل اذکار است و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدیست که عقل را مدخل
آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در آن نیز برانگیخته اند و گویند که رکوع و سجود هیئات خضوع و تذلل و خواریست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان است در این هیئات خوانده شود و طیبی از
خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همانست که بندگی و امتثال امر و تعبد
بحکم شارع است بیت زبان تازه کردن باقرار تو نه انگیختن علت از کار تو هر چه نماید که بکن آن بکن و آنچه بگوید که مگو آن مگو و اگر قرآن را در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و حکم
منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفهٔ عبادتست در ان و فرمود فاما الرکوع فعظموا فیه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و مشاهده کنید عظمت حق را
که مناسب حال قرب و تذلل است و از اینجاست قول سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء واما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان یستجاب لکم پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود در حالت
از جهت حصول قرب بموجب قول وی سبحانه فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را و تقدس بحمد و ثنا و
ستایش کند درگاه عزت و جلال او را و دعای طلب و سؤال که بخواند او را بطلب حوایج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب در حقیقت طلب و سؤال است و قال
که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که در حالت مخلص
باشد در تعظیم و تکریم حق تا حکم من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرمود کسیکه باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر از آنچه بدهم سؤال کنندگان را و بفضل
و علم او آنچه خواهش کند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی محققین حنفیه گفته اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هر که موافق
افتد قول وی بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة فی الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است متفق علیه وعن عبد الله
بن ابی اوفی وی و پدر وی صحابی اند حاضر شد حدیبیه و خیبر را وهو آخر من مات من الصحابة بکوفه سنه ست او سبع وثمانین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع قال بود آنحضرت
چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض پری آسمانها و پری زمین وملاء ما شئت من شیء بعد و پری آنچه بخواهی و پیدا کنی
چیزی بعد از این از ممکنات معدومه و این حدیث دلالت دارد در جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است وقد مر الکلام فیه رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا رفع راسه من الرکوع قال بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شیء بعد اهل
الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد وکلنا لک عبد سزاوار ترین چیزی که بگوید بنده و حال آنکه همه ما بندهٔ توایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطیت
خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزی را که تو دهی ولا معطی لما منعت و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعض روایات ولا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را
که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از عذاب تو بخت و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و جد بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش مراد از منک
یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش در حرص دنیا و جمع اموال از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بکسر را ابن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری
بدری است و پدر او نیز صحابی انصاری است مات سنه احدی واربعین کنا نصلی وراء النبی بودیم ما که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رفع راسه من الرکعة قال پس هرگاه که برداشت آنحضرت سر خود
از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی بسیار پاک از شائبه شرک
و ریا افزونی کرده شده در ان حمد بکثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتکلم آنفا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت که گوینده این سخن کیست قال انا گفت آن مرد من
بودم گوینده این سخن قال رأیت بضعة وثلثین ملکا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را میشتابند بدینها ایهم یکتبها اول شتاب میکنند بسوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام یک بنویسد بجهت فضل و
کرامت و قبول این سخن رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبهٔ ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که بسبب
سکونت او ست ببدر نه بسبب حضور او غزوهٔ بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعضی گفته اند در سنه احدی او اثنتین واربعین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر کرداند پشت خود در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر فرض نزد شافعی
که تعدیل ارکان و طمانینه فرض است نزد وی و نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن

عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیه فسبح باسم ربک العظیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم گردانید این کلمه را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما
نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزیست که مطلوبست باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی رواه ابو داؤد و ابن ماجة والدارمی
وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود و عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی زاهد فقیه ثقه کوفی پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود برادر عبید الله بن عبد الله بن عتبه تابعیست شنید ابو هریره را و ابو موسی
و شنید از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند بنسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت را از ابن مسعود و ابن عباس نشنیده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم ثلث مرات سه بار فقد تم رکوعه پس تحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت و ذلک ادناه
و این سه بار گفتن فروترین پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنای کمالست و الا اصل تمام میشود بیک بار گفتن است و سه بار گفتن ادنای کمال است ولیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار یا هفت و غایت کمال اعداد متعینا
و بعضی ده گفته اند و بعضی تا آنکه نرساند بسهو و بعضی تا قریب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد
فقال فی سجوده و چون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجوده و ذلک ادناه رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته
ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را لیس لفظه روایة ابی داؤد مبان ابن مسعود جست که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد
و معنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شده عن حذیفة از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین انه صلی مع النبی روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و فی سجوده و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة الا وقف و سأل و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت
رحمت مگر آنکه می ایستاد و سؤال میکرد و میطلبید رحمت را و ما اتی علی آیة عذاب الا وقف و تعوذ و نمی رسید بهیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب رواه الترمذی و ابو داؤد
والدارمی و روی النسائی و ابن ماجة الی قوله الاعلی و روایت کرده نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و در بعض
روایات این حدیث و صلوة لیل آمده است کذا ذکره التوربشتی الفصل الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایة اشجع روز فتح ساکن
شد شام را و مرد در وی سنه ثلث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین قال قمت گفت
ایستادم و نماز شب کردم مع رسول الله با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد بقمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود فلما رکع مکث قدر سورة البقرة پس هرگاه که رکوع
کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچه سوره بقره خوانده شود و از این حدیث ظاهر میگردد که رکوع مقدار قیام بود که در وی سوره بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بخلاف آنکه
برای تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث گذشت و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی و عن ابن جبیر بضم جیم و فتح باء سعید بن جبیر است که از
تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را که میگفت ما صلیت وراء احد بعد رسول الله
نگذاردم نماز پس هیچ یکی بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال گفت ابن جبیر
قال انس بن مالک فحزرنا فی رکوعه عشر تسبیحات و فی سجوده عشر تسبیحات پس اندازه کردیم در رکوع آن جوان ده تسبیح و در سجود آن ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح
میگفته باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد والنسائی وعن شقیق قال ان حذیفة رای رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده روایتست از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که
بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم که بوی داده علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و سجود خود را اظهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال و انه بهتر باشد فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواندن حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت او را حذیفه نماز گذارده تو
یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده قال گفت شقیق واحسبه قال و گمان میبرم حذیفه را که آن مرد این کلمه نیز گفت که ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم و اگر میمیری
تو توبه نا کرده از این چنین نماز میمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدای تعالی محمد را بر آن دین و این کلام مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه البخاری وعن ابی قتادة
قال قال رسول الله گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته بدترین مردم از روی دزدی کردن کسیست که میدزد از نماز خود قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته و چگونه میدزد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد قال لا یتم رکوعها ولا سجودها گفت دزدیدن از نماز همین معنی دارد که تمام نکند رکوع نماز را و نه
سجود نماز را چنانکه شخصی میدزد مال کسی را رواه احمد و عن النعمان بضم نون و سکون عین بن مرة بضم میم و تشدید راء تابعی ثقه انصاریست و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند و آن وهم است
و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسلست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگویید و چه رای میبینید در شان
خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است و ذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از آن بود
که فرود آید در این کار آیات حدود و ظاهر افاده این قول راوی از بیان وجه سؤال است بقوله ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع و رسوا اند و الله اعلم قالوا گفتند صحابه
الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر اند بدان قال گفت آنحضرت هن فواحش این گناهان کبائر اند و فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او وفیهن عقوبة و درین
گناهان گرفتنی سخت است واسوء السرقة الذی یسرق من صلوته و بدترین دزدی دزدی کسیست که میدزد از نماز خود قالوا وکیف یسرق من صلوته گفتند چگونه میدزد از نماز خود یا
رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع او را و نه سجود او را رواه مالک و احمد و روی الدارمی نحوه باب السجود و فضله باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت

سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که ابهم‌ها را در سجده بر زمین می نهاد
و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایتی دیگر جبهه و انف آمده و ازینجاست که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو را باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو افضل است
و اگر یکی ازین دو کند کفایت میکند پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابوحنیفه و صاحبین در روایتی بی کراهت و اگر بانف تنها کند نزد صاحبین جایز نیست و در روایتی از امام نیز جایز نبود و در روایتی دیگر جایز با کراهت
و اما نهادن دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانو را بر زمین ننهد جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد است و اگر یکی را بردارد
مکروه است و لا نکفت الثیاب ولا الشعر و امر کرده شده ایم ما که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه مویها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در وقت جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود و یا
بی این غرض همین طور گرد آرند یا دامن بر زنند و بعضی گرسنتن و عذبه و دستار خلانیدن و اصل آن دارند که رستن را در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنها است
و در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آنست که بنا بر آن باشد بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشد مکروه نیست متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال
کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت او بر زمین نهد هر دو دست را و بر دارد آرنجها را از زمین و بر دارد آرنج
و دور دارد شکم را از رانها ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب و باید که نگستراند یکی از شما هر دو دست خود را چو گستراندن سگ متفق علیه و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بر دار هر دو آرنج خود را و این حکم مرد است اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند پهلوی
خود را که در ستر ادخل و اقرب است رواه مسلم و عن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده میکرد دور میداشت
هر دو بازوی خود را از پهلو و شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد میگذشت
بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که چون اول زاییده آنرا سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بعد ازین کلانتر شود در راه رود بهمه خوانند هذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنة باسناده و این حدیث
باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناد مسلم بمعناه و روایت مسلم بمعنی اوست و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت و درین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که
لفظ ابی داود را در فصل اول آوردن که معقود و موضوع برای حدیث شیخین است مناسب نیست و عن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او ست و لهذا
مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه نیست بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وی ابن بحینه مشهور است و وی صحابی است حلیف
بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع و خمسین و ثمان و خمسین قال کان النبی گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد گشاده
میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر مراد درین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود و یا مراد ظهور موضع اوست
و بیاض ابطیه گفته آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه کدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو
هریره که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را **اللهم اغفر لی ذنبی کله** خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه دقه و جله گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر و دق کبیر اول جل کبیر هم
این هر دو بمعنی مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل واوله و آخره و گناه اول آن و آخر و علانیته و سره و گناه آشکار او پنهانی و در بعضی نسخ سره بر علانیته مقدم است رواه مسلم و عن
عائشة رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود فالتمسته پس جستم آنحضرت را فوقعت یدی علی بطن قدمیه
پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست و هو فی السجد و حال آنکه وی در سجده است و در بعضی نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه و هما
منصوبتان و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشند و هو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را **اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک** خدایا در پناه میگیرم برضای تو
خشنودی تو از خشم تو و بمعافاتک من عقوبتک و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و کروهات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان و اعوذ بک منک
و پناه میجویم بتو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو و خلاصه معنی این دو فقره اول هم همین است که چون هیچ کس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد لا احصی ثناء علیک
شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم که ثنا گفت ترا انت **کما اثنیت علی نفسک** چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو هیچ کس را چنانکه توئی نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است رواه مسلم و عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد** نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالیکه سجده کننده است فاکثروا الدعاء
پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند اعتزل الشیطان
یکسو گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگوید یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة ای هلاک من و اندوه و فضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس او را
بهشت شد و امرت بالسجود فابیت فلی النار و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش رواه مسلم و عن ربیعة بفتح را و کسر با بن کعب الاسلمی است معدود در اهل مدینه
و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه قال کنت ابیت مع رسول الله بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه پس می آمدم آنحضرت را آب وضوی او و تیار میکردم آنرا و حاجته و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن فقال لی سل پس گفت

آنحضرت را طلب بر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من سؤال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت قال أو غير ذلك گفت آنحضرت او غیر ذلک این کلمه بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آن تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی پس عظیم است قلت هو ذاك گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمیشود و ثبت من از تو هیچ مرادی دیگر نمیخواهم همین قدر بکنی گرخود دم جدا مکنی قال فأعني على نفسك بكثرة السجود گفت آنحضرت پس مدد کن مرا بکنی تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شد. ای یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و پرهیز فرموده من بروی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار اینست بیت فتح قفل ار چه از کلید است ای عزیز جنبش از دست تو میخواهند نیز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامتست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کاینات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه و سلم و از اطلاق سؤال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد به مطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت و کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود دهد بیت فان من جودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح والقلم بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة و التحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن تعقیب از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار و مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع ترین و تمام ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است و بالله التوفيق وعن معدان بفتح میم و سکون عین بن ابی طلحة تابعی است شنیده عمر بن الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان را و بعضی ابن ابی طلحه را گفته اند شامیست رضی الله عنه قال لقيت ثوبان مولى رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و سلم فقلت پس گفتم ثوبان را أخبرني بعمل أعمله يدخلني الله به الجنة خبر ده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدا تعالی بسبب آن کار بهشت را فسكت پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت ثم سألته فسكت باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آنرا بشناسد ثم سألته الثالثة پس پرسیدم او را بار سیوم فقال سألت عن ذلك رسول الله درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال عليك بكثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گذاری برای خدا فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة زیرا که نیستی تو که بکنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب وحط عنك بها خطيئة و فرو می آرد و کم میکند حق تعالی از تو بآن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و هر دو طریق دفع ضرر و طلب نفع موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقيت أبا الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان گفت معدان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان از سوال کردن از آنحضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم

الفصل الثاني

عن وائل بن حجر بضم حاء و سکون جیم قال رأيت رسول الله صلى الله علیه و سلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه گفت دیدم آنحضرت را که چون بسجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود و اذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه و چون بر میخاست از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت قربست بر زمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند نزد بعضی بینی پیشتر نهند که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانو پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و غیر آن بنهد دستها پیشتر رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك البعير گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون بسجده رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و مینهد زانو ها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود والنسائي والدارمي این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلافست جمهور ائمه ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند زانو ها را پیش از دستها مینهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند دستها را پیش از زانو ها مینهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آید سبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند و بعضی گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد بر کبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما مینهادیم دستها را پیش از زانو ها پس امر کرده شدیم بنهادن زانو ها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود و قال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره وقيل هذا منسوخ و بعضی گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم وعن ابن عباس رضی الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني رواه ابو داود والترمذي وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين و روایتیست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را رب اغفر لي رواه النسائي

رواه مسلم این تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است
و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین بر آنند
بتحقیق وارد شده است امر بدان و بتعلیم آن و در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بمردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست
مرا بدست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و روایت کرده است آن را اصحاب کتب سته الا بخاری و تشهد
امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ همچنین است در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است و گفته اند که تا در جائی
بهر وجه که خواند سخن در اولی و فضلیت است و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت و لم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین
ثنیا فتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدیست سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی و لیکن روایت کرده است صاحب
جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری پس
گسترانید پای چپ خود را و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این
موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و قبض ثنتین و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست
که خنصر و بنصر باشد و حلق حلقة و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد ثلاث و خمسین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرأیته یحرکها یدعو
بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابو داود و الدارمی و عن عبد الله بن الزبیر
قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که میجنبانید انگشت را و درین
حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکرار تحریک است و درین
نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب انتباه دل و حضور است
والله اعلم رواه ابو داود و النسائی و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این لفظ را که ولا یجاوز بصره اشارته و در نمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعنی از آن انگشت که بدان
اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن و عن ابی هریرة قال ان
رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد یعنی اشارت میکرد بدو انگشت یعنی بسبابه هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود و نسائی
روایت کرده اند فقال رسول الله احد احد پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست رواه الترمذی و النسائی و البیهقی فی الدعوات
الکبیر و عن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن ان یجلس الرجل فی الصلوة و هو معتمد علی یده گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز و حال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود
یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن رواه احمد و ابو داود و معنی خبر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت و فی
روایة له و در روایتی دیگر مر ابو داود را آمده است که نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد و این
روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسه استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت
ضعیف است والله اعلم و عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه و سلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که برای تشهد می نشست
خواند تمام نا شده باشد یا بود گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه بر میخواست و این کنایت است از زود برخاستن از قعده اولی و شتابی کردن در آن و رضف
بفتح را و سکون ضاد معجمه و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم کرد رواه الترمذی و ابو داود و النسائی الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که بسم الله و بالله بنام خدا و بتوفیق
و اعانت وی التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اسأل الله الجنة و اعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت را و پناه میجویم بخدا از آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد و گویا که ابتدا ببسم الله نیز در اصل بر
تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا
جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه و اشار باصبعه و اتبعها بصره روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز مینهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و اشارت
میکرد بانگشت خود و در پی میبرد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بانگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله پس گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید هر آئینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کشند مثل تیر و شمشیر یعنی السبابة میخواهد ابن عمر انگشت سبابه یعنی
اشارت کردن بوی بتوحید و ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر رواه احمد و عن ابی مسعود قال کان یقول من السنة اخفاء التشهد و انتهت از جهد اینجا

مسعود که سنت آنست که پنهان و پست خوانده شود التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند و جهر نکنند رواه ابو داؤد والترمذی وقال گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب

باب الصلوٰة علی النبی وفضلها صلوٰة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود و بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوٰة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق سبحانه برای وی صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مومنان را بفرستادن صلوٰة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وی بکنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون است و از گذشتن اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق جل و علا بر مومنان که صلوٰة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید مر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوٰة و غفلت ورزیده نشود در آن و بعض از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض گردانید آن را در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجبست صلوٰة فی العمر و سنت است در تشهد و فضائل صلوات بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوٰة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است به انبیا و مشارکت نیست با ایشان غیر ایشان در آن بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایتست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمیبردم که زنان مانند وی زائیده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابیست از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا تحفه نفرستم برای تو هدیه کلامی که شنیده ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که کسی بفرستد بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا صدقه نامند فقلت عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را بمن و این تاکیدیست بر چیزی که مفهوم شده از بلی فقال پس گفت کعب بن عجره سألنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوٰة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل ابی اوفی و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده همین قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدا تعالی تحقیق دانانیده ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوٰة قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و کرامی پس صلوٰة بفرست باندازهٔ کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوٰة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل در حل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آلی کل مومن و در روایتی کل مومن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع نباشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی که حرام است بروی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن حضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت وی فاطمه را رضی الله عنهما و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباهلت و حدیث کساء دال است بر آن و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی است بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب اهل بیت فلان گویند یعنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمهٔ رساله که در ذکر مبشرین بجنت مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته است مشبع تر کرده شده است اما نکته آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که مقتضیهٔ تشبیه لازم می آید که صلوٰة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابها داده شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار کنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و ما فیها در رساله جدا نوشته ایم اینجا باید نگریست

و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوٰة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

وآل ابراهیم ودر اصل حدیث ثابت است وبعضی رواة آنرا حذف کرده وبعضی نکرده والحاصل این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که در صحیحین ثابت شده
وبالجمله در بعض روایات وارحم محمدا وآل محمد کما رحمت وترحمت هم واقع شده بصحت نرسیده است کذا قالوا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا فرمود که
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بروی ده بار ودر اینجا میپرسند که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود وبر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صیغت فعل مصلی
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بروی میرسد از اینجا لازم نمی آید که بر آنحضرت که از جناب حق یک درود میرسد واگر فرضا یکی هم باشد شاید که یک
آن یکی در شرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله
علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرود افکنده وکم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات وبرداشته وبلند کرده میشود مراورا ده پایه در قرب حق رواه النسائی و
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکتر وپیوسته ترین مردم بمن در روز قیامت بیشترین ایشانست درود گوینده بمن چنانکه در حدیث دیگر
واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد وسببش همین است که بجهت حصول قرب باین حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی بکس
نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگانند گردنده
در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام وصلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی ودر خبر دیگر آمده است که میبرند نام او ونام پدر او ومیگویند یا رسول الله فلان بن فلان
چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین اقرئک السلام ستغر لک البشارة فاخلع علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان میدهم درآرزو ای قاصد آخر بازگو در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من
روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم رواه ابو داؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر ودر اینجا اشکال می آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات وجواب میدهند که مراد بعود روح
نه عود اوست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت وتوجه اوست باین عالم وسماع صلوة وسلام امت وآنحضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت ومستغرق است در مشاهده رب العزت
چنانکه در دنیا در حالت وحی بود وپس تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده واستغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی
بیدار شدم وحال آنکه من در مسجد حرام ام ومعراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت وبرآمدن اوست از مشاهده آن عالم ونیز حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ورد
روح ببدن ایشان بعد از ذوق موت است یکبار بجری این سنت الهی وبعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة وسلام است ومفارقت روح در وی مرة بعد اخری نکرر وانجلی التعذیب بسکت
که واجبست تنزیه ساحت عزت وکرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص
بزائران قبر شریف اوست مثل اهل ورد مجلس که سلام گویند یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن وظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس شریف بی واسطه
سماع کند ودر سلام کنندگان دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ونیز روایت است
از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مرده افتاده در گورها باشید وهیچ عبادتی ونمازی در وی نمی کرده
باشید وهمچنانکه در مساجد عبادت میکنید واکتساب انوار مینمایید چیزی از این در خانها نیز میکرده باشید تا انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود وفرائض را در مسجد بگذارید ونوافل
در خانها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده را دفن نکنید ودفن آنحضرت در خانه از خواص وی است صلی الله علیه وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا ومگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بر آن بزینت وسرود ولهو ولعب که موجب غفلت است چنانکه یهود ونصاری بر قبور انبیای خود کنند وبعضی گویند که مراد آنست که زیارت مثل
مثل عید بسال نباید که در سالی جز یک دو بار حاضر نیایید پس این ترغیب وتنبیه است بر کثرت زیارت ودمادم آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
ودرود فرستید بر من واندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب وبعد نیست می بینمت عیان ودعا میفرستمت ودرینجا
تسلیه وتبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه وحضور قلبی غافل نباشند وخود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیله صلوة وسلام ووصول آن بآنحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم از ابی هریره روایتست
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد وهلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد ودرود
نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد بجهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است
لحوق وعید بعذاب آخرت است واین وعید برغم انف نه از آن قبیل است وغایت آن دلالت بر استحباب وفضیلت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارات حقیقت دعا مراد
نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح وتوبیخ است ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له وخاک آلوده شده باد مردی که در آید بروی ماه رمضان پس بگذرد پیش از آنکه
آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند وقیام بحق ایام ننماید که سبب آمرزش وی گردد ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة وخوار باد مردی که
در یابد [illegible] پدر ومادر وی [illegible] در نیابند او را به بهشت یعنی نیکی نکنند با ایشان وبجا نیارد حقوق ایشان را تا آنکه سبب دخول بهشت گردند [illegible]

۲ درخانها کنند وگذاردن نوافل مر

خود آمدن او بهشت را شوند رواه الترمذی وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه روایتست از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهور است از زوج ام انس نام او زید بن سهل آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم او را ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعنی پیش ایشان خود وحال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روی مبارک بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءنی جبرئیل
بدرستیکه شان اینست که آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول بدرستیکه پروردگار تو میگوید اما یرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا
ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بروی ده بار و سلام از این بشارت یا بجهة شکرانه قدر و بزرگی اوست نزد خدای
سبحانه یا بجهة حصول اصواب مرامت را که غایت حرص وخواهش آنحضرت طلب خیر است برای ایشان رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت روایتست از ابی بن کعب که از فضلاء
صحابه است واحوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک بدرستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم فکم اجعل لک من صلوتی
پس چه مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم ولیکن میخواهم که آنرا عددی و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر
در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعاست یعنی من زمان معین دارم که در آن برای نفس خود دعا میکنم میخواهم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن
بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار او گذاشت و فرمود هرچند بیشتر کنی بهتر فقال ما شئت هر مقدار که میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن قلت الربع ابی بن کعب
میگوید گفتم من که چهار یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هرچه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر است مر ترا
قلت النصف گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت گفت آنحضرت هرچه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا قلت فالثلثین
گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک صلوتی کلها گفتم بگردانم برای تو زمان دعای خود را همه قال اذن تکفی همک ویکفر لک ذنبک گفت
آنحضرت آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود و برآورده میشود همه مقصودهای تو دینی و دنیاوی و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهرا و باطنا
و اول و آخر رواه الترمذی و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام آنست که چون بنده سوال طلب غیبت خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد بصدق
و اخلاص آن را بر محاب مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث ومن یتق الله
یجعل له مخرجا الآیة نیز دلیل آنست چون شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را بزیارت مدینه طیبه وداع میکرد فرمود بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از
ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمامه اوقات خود را صرف آن کنید و بچیزی دیگر نپردازید عرض کرده شد که آنرا عددی معین هم باشد
فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و مستغرق گردید وعن فضالة بن عبید بضم فاء ابن عبید بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی
اول مشاهد وی احد است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معویه در زمان خروج او بصفین و مات بها سنة
ثلث و خمسین بر قول اصح قال بینا رسول الله گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلی ناگاه در آمد مردی پس نماز گذارد فقال پس گفت آن مرد بعد از
نماز اللهم اغفرلی وارحمنی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صلیت فقعدت چون نماز
گذاردی پس نشستی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا و این ظهر و اوفق است بسیاق حدیث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو بر خدا بچیزی که وی لائق
اهل آنست از صفات کمال وصل علی و درود فرست بر من ثم ادعه بعد از آن دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را آداب دعا که
پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد قال گفت فضالة بن عبید گفت که راوی حدیث است
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک بعد از آن نماز گذارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین فحمد الله وصلی علی النبی پس حمد گفت این مرد خدا را عز وجل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال له النبی پس گفت
مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب ای مصلی دعا کن هرچه خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشود دعای تو رواه الترمذی وروی ابو داود والنسائی نحوه وعن عبد الله
ابن مسعود قال کنت اصلی والنبی گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر حاضر بود و در بعض نسخ صحیحه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست
مقدر و مراد است وابو بکر وعمر معه وابو بکر وعمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء علی الله پس هرگاه که نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنای خدای
عز وجل ثم الصلوة علی النبی بعد از ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم دعوت لنفسی بعد از دعا کردم برای خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه سوال کن داده
میشوی سوال کن داده میشوی هرچه میخواهی و میطلبی این کلمه مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان
یکتال بالمکیال الاوفی یکتال بفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنی این میشود کسیکه شاد میگرداند او را که به پیماید ثواب را و بر وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تام تر و بیان تر
یعنی کسیکه میخواهد که حاصل کرد مراد او بر وجه اتم و اکمل اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامتیم پس باید که بگوید و همچنین درود بفرستد که اللهم
صل علی محمد النبی الامی وازواجه امهات المؤمنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص آنحضرت است که مذکور است در توریه و انجیل و سایر کتب سماویه و بود امی
در لغت کسی را گویند که نخوانده و نوشتن نداند و در مکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است قطع نظر از من که بمکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست تعلیم آداب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مؤدب و آنحضرت را با وجود صحبت یعنی

[illegible]

امی منسوب بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا منسوب بام الکتاب که نام لوح محفوظ است و در کتب ملکوت سبق ذکر نبی امی بیخوانند نیز میخوانند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابوداود وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت و تمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است که مال
خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد و بخل از وی در میگذرد که بحکم کسل و غفلت یک کلمه با نام آن سرور که لیکن تواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت که ادا درود واجب و محبت وی
جانی است که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد
عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ و توجیه جمع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من بشنوم من صلوة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته و کسیکه درود بفرستد بر من از دور نه در حضور قبر رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکه سیاحین
میرسانند و بر هر تقدیر درسلام میکنیم و جواب سلام وی میگوییم از اینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده را بآن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف
است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب بشنود بیت هر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدای تعالی بروی و فرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده و گفته است چه ثواب اعمال و کمیت و کیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت
نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابیست بن ثابت انصاری معدود است در مصریین
امیر کرده بود او را معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع و اربعین و مات برقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین و هست از اهل مصر روایت میکنند ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم گفت من صلی علی محمد کسیکه درود فرستد بر محمد وقال و بگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک کرده شده است نزد تو
روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میگردد مر او را شفاعت من اگر چه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب و متحتم است و
شفاعتی خاص و در حق مخصوص است او را چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل
نخلا تا آنکه در آمد در نخلستان خرما فسجد پس سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد حق
تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت. قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنم فرفع رأسه پس بر داشت سر خود را فقال پس فرمود مالک چه شده است
ترا و چیست حکایت تو فذکرت ذلک له پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدای تعالی قال فقال ان جبریل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که جبرئیل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلوة صلیت علیه کسیکه درود فرستد بر تو صلوة فرستم
بروی ومن سلم علیک سلمت علیه و کسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض بدرستیکه دعا باز داشته
کرده میشود میان آسمان و زمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا نمیرود و بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک تا آنکه درود فرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف
بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول است پس مصعد قبول و اصل و موصول است بطفیل و توسل وی نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای
کبوتر زد و ناگاه رسید رواه الترمذی باب الدعاء فی التشهد در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بهر چه که خوش آید او را بعد از آنکه مشابه بکلام ناس
نباشد و سوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه و ادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده اما که مراد اعجب
از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک بآن ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهة بودن آنها تامتر و جامع تر مر مقاصد دنیا و آخرت را و بالله التوفیق الفصل الاول عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب
گور که مذکور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلاء و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی
خدائی کند و باشد راج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد و مردم را اکراه کند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده
میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی علیه السلام است و نیز اراده آن ملعون مقید کرده اند بدجال چنانکه در حدیث واقع شده است و وجه تسمیه
وی و حضرت عیسی علیه السلام باین نام و آنچه متعلق است بدان در محلش بیاید انشاء الله تعالی و اعوذ بک من فتنة المحیا والممات و پناه میجویم بتو از ابتلاء حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه
محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گرداند از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنة ممات وسوسه شیطان
در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه و از
امری که سبب وقوع در اثم گردد والمغرم و از وام که بر گردن نشیند و ادای آن دشوار افتد یا در معصیت کند اما اگر در طاعت و کار خیر کند و از وفای آن عاجز نباید آن محل استعاذه نیست
و با وجود آن امر دین بی ضرورتی ملت شاید که بمیرد و در ورثه و فا ندانند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذه میکرد از وام و در نظر عوام بر کار آن آسان مینماید فقال له قائل پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم عجب بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام و شناعت آنرا و گفت ان الرجل اذا غرم حدث بدرستیکه مرد چون

بوام دار میشود و سخن میکند با مردم از احوال و معاملت خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا بتقصید عذر خود در تفصیل ادای آن دروغ میگوید پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب است بقول او و اذا
وعد اخلف و وعده میکند بروفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد
از شما از تشهد پسین فلیتعوذ بالله من اربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره از قرآن را یعنی تاکید و اهتمام
و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات
رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابوبکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم آن دعا
در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهة آنکه دعائیکه متعارف و معتبر بود خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی
ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر
خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو وارحمنی و
رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد عن ابیه روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است
شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنیده از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه
وعن یساره سلام میداد از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خده تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی آنمقدار روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او
دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او میبود و بیت کاشکی اندر نماز جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور
احوال او در مواضع دیگر نوشته شده بن جندب بضم جیم و دال بفتح و ضم آمده قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نماز را اقبل علینا
بوجهه توجه میکرد برابر روی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب بروی راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام
و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله میکرد مینشست رواه البخاری وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند و اعتقاد کند لازم بر وی که حق است و لازم است بر وی که
برنگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آینه بتحقیق
دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی بر میگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال
اینچنین بود که سلام میداد و دعا میخواند بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این میکرد از جانب یسار بر میگشت و بجانب یمین می نشست و اول اکثر
حمل کرده اند که در وی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود ولیکن ابن مسعود در من میگوید که ثانی اگرچه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب باید گرفت و از
ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین حدیث
استنباط کرده اند که مصلی را باید که بر گردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آنجانب است یا کاری دارد در آن جانب بجانب یمین بر گردد و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی
میکرد و سخن میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال
میکرد بوجه شریف خود اصحاب را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتدبر وعن
البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که
باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که اقبال و توجه آرد برابر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف
بجانب ما افتد و اول بشنا باشد جمال او تا مسعد شویم بخطاب کریم وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق
و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی از وجوه فضیلت ایستادنست در جانب یمین امام بهر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر میگردید بر بندگان صحابه که نزدیک بوی ایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد رب
قنی عذابک ای خداوند نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راویست که تبعث گفت یا تجمع
اینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی میترسند و برحمت وی پناه میجویند و این برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض بر میخواستند و میرفتند پیش از

مردان و بیشت رسول الله صلی الله علیه وسلم و من صلی من الرجال ما شاء الله و بر جای خود می بود آنحضرت و هر که نماز گذارده بود از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس گاهی همین قدر می نشست که میگفت
اللهم انت السلام و منک السلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلای خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف
احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و ستذکر حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله
تعالی و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است و لفظ و من
ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب تر دیده الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستیکه من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت و انا احبک پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت پس ترک مکن این را
که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهر ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن اوست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود که خواندن او بعد
فراغ از نماز بود رب اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای آوردن آن بجمعیت شهود
و مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد و ابو داود و النسائی الا ان ابا داود لم یذکر لیکن ابو داود ذکر نکرده است این کلمه را که قال معاذ و انا احبک و
این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و بقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است والحمد لله علی ذلک وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار راست وی و عن یساره
و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی و ذکر
نکرده است ترمذی این کلمه را حتی یری بیاض خده نه در ایمن و نه در ایسر و همین مقدار آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم و رحمة الله و همچنین در جانب دیگر و این ائمه این حدیث را از عبد الله
بن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن ماجة عن عمار بن یاسر و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و نسائی است در ذکر حتی یری بیاض
خده یا با ترمذی است در عدم ذکر آن و هو الظاهر و عن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته از نماز خود الی شقه الایسر الی حجرته
بسوی پهلوی چپ خود که بجانب یسار مسجد بود رواه فی شرح السنة و عن عطاء الخراسانی عن المغیرة قال قال رسول الله روایت است از عطای خراسانی که از مشاهیر تابعین است
و ثقه است ولادت یافت سنة خمسین و وفات یافت سنة خمس و ثلثین و مائة ابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک و معمر از مغیرة بن شعبه
که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول نگذارد امام جائی که گذارده است در وی تا آنکه برگردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند
که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول امام آنست که تا توهم نکند کسیکه هنوز در نماز فرض است و بعض گویند که وجه تحول آنست که تا گواهی دهند برو
مواضع بعبادت و بعض گویند اظهار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر رتبه نفل از رتبه فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمامه مصلیان است باید که نفل در جای فرض نگذارند رواه
ابو داود و قال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة و گفت ابو داود که عطای خراسانی در نیافته و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیرة بن شعبه سنة خمسین است
و ولادت عطای خراسانی در سنة خمسین است پس حدیث منقطع است و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة و نهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که
آنحضرت برانگیخت و بر غلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن و سیاق حدیث دلالت دارد که مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیر اولی
باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از ین که برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند و از نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آن که آن
حضرت برخیزد برخیزند و بروند و منتظر ذکر و دعا نشینند و نهی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیهی رواه ابو داود الفصل الثالث عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح
همزه و سکون واو و کنیت او ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت است نزول کرد به بیت المقدس و معدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت
که شداد داده شده است علم را و حلم را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة و در روایت
احمد آمده فیها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده نه بعد از نماز اللهم انی اسئلک الثبات فی الامر خداوندا من سوال میکنم ترا و میخواهم
از تو استقامت و پایدار بودن در کار دین و العزیمة علی الرشد و همت و آهنگ برشد و اهتدا و رشد و رشاد راه بودن و راه شدن خلاف غی و اسئلک شکر نعمتک و سوال
میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت و حفظ او است از هلاک و زوال و حسن عبادتک و خوبی و نیکوئی عبادت ترا و اسئلک قلبا سلیما و میخواهم ترا دلی که رسته باشد یعنی
تهی از عقائد فاسده و میل بشهوات و التفات بما سوای تو و لسانا صادقا و زبان راست گو و اسئلک من خیر ما تعلم و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر
پندارم چه بسیار چیزی را خیر پندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمه من که مفید تبعیض است بجهة آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او ست
باین مانده است و سوال کل خیر و تمامه آن در ادعیه ماثوره بسیار است و اعوذ بک من شر ما تعلم و پناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو و استغفرک لما تعلم و طلب آمرزش میکنم از تو
هر گناهی که میدانی تو و این همه تعلیم امت است که چنین خواهند زیرا که آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را گردانیده حال وی کامل است و آمرزیده شده است او را ما تقدم و ما تأخر
و اکثر حال ادعیه ماثوره هم برین نسق است یا این همه تواضع و تذلل و اظهار بندگی است و شهود کبریای حق و لا ابالی و در کمال او ست رواه النسائی و روی احمد نحوه و عن جابر قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خدا است و بهترین سیرتها
سیرت محمد است صلعم و هدی بفتح ها سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبه‌ها ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است
رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یک سلام بجانب روی
خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و میگردانید بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام مستقبل قبله میکرد پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده میشد
بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است نظر بر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهت کثرت احادیث وارده در آن
و تاویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله روایت است از سمرة ابن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام گویند بنیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام بنیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب ان
یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم ما بسلام دادن بعض بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز بنیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز بنیت
ملائکه مقربین نیز باید کرد چنانچه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است
در وی احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد از وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان
دیگر و اکثر مختار آنست که بایستند و در جای دیگر سنت بگذارد و مستحب است اگر قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آیند که هنوز در جماعت اند و تا
یکی از در آیندگان بنابرین توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت
السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر بر آنند نشسته بخوانند درست است و نیز اختلاف است که افضل
انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بجانب یسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر بر آنند که بجانب یسار انتقال کنند تا یسار را و یمین کرده و در مسجد شریف نبوی بجانب
یسار که حجره شریف در آن جانب است افضل است باتفاق و از اینجا باید دانست آنست که تقدیم روایت منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث
واقع شده است صرح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است
که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر
متفق علیه گفت ابن عباس که بودم من که میشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین
از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بسبب آواز رفع
بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که در ایام منا بود که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیر آنست که در نماز نزد
سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر تقدیر
مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید که در حضور جماعت مواظبت نمینمود و احتمال دارد که حاضر
میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس میشناخت انقضای نماز را بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول
گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را اللهم انت السلام و منک السلام خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف
بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه مسلم و این ذکر همین مقدار وارد
واقع شده و بصحت رسیده است و بعض مردم الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده بر این میخوانند معلوم نمیشود که این زیادت
از ایشانست یا روایتی هم وارد شده والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و خادم
گاه بیگاه در کار بود چون برگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن
از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه وقال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام و منک
السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة
بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک
الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و بهم
میخواست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت

وکسیکه در جانب یسار بود از پیمبر دیدیم انفتل کانفتال ابی رمثة پیشتر برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثه یعنی نفسه میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را
بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست
آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائدهٔ این قید که دریافت تکبیرهٔ اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گذاردن سنت ابتدا برخاست چنانکه فهموده شفع
حالتی که جفت میکند نماز را یا تمام یعنی برخاست تا راتبه بگذارد فوثب پس بجهید عمر فاخذ بمنکبه پس گرفت هر دو دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او را فهزه پس بجنبانید او را ثم قال اجلس
پس گفت عمر بنشین فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستیکه هلاک نکردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است
و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگذارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در حدیث
مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة دال بر آنست که مراد بعدم فصل ترک
ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکنند از آنچه وارد شده است بعد از ان برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل التطوع بفرضیه
چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم فرفع النبی پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم خود را فقال پس گفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب بساند ترا خدای تعالی ای پسر خطاب
یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داود و عن زید بن ثابت که صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه
و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض بوقت هجرت یازده ساله بود و جامع قرآن در زمان ابو بکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و
ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوئیم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد
مردی در خواب از قبیله انصار یعنی آمد انمرد را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک الرؤیاست که میآید مرد را و رویای غیر صالح از شیطانست فقیل له امرکم
رسول الله پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس هر نماز چنین
و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهه اختصار یا بهمه التسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدس الهی اند سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده
قال گفت آن فرشته در خواب فاجعلوها خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بکردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه فاجعلوا فیها التهلیل و بکردانید در ان کلمات
لا اله الا الله بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آنحضرت
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آمده گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر
نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد والنسائی والدارمی و عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت
که میگفت بر چوبهای این منبر من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة کسیکه بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت
این عبارت را مشکل میداند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و خطا بر آن مینماید که گویند لا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم باقی بند
آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موتست و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد
یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود می در آمد در بهشت الآن معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و
جای موت نبود با این جهة در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی گردد حاصل گردد دخول
و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و من قرأها حین یاخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه میگیرد
خوابگاه خود را آمنه الله علی داره و دار جاره و اهل دویرات حوله امین گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرا که حوالی او باشند رواه البیهقی فی شعب الایمان
و قال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز با آن ضم کرده
و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی در رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات
ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی از ین جهة طعن کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری و گفته این حدیث
را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو انس بن مالک و مغیرة ابن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم
بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام را اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را و در بین تابعین و
وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه بود فقیه شام که تابعین بر وی در شام تفقه کرده اند و بود در جلالت و قدر توفی فی سنة ثمان و
سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه کسیکه بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا گرداند پاهای خود را یعنی هم بر آن وضع
باشد که در تشهد می نشیند من صلوة المغرب والصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات

دو بعی

و در بعض روایات بیده الخیر یحیی و یمیت نیست ده بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی و محیت له عشر سیئات و محو کرده میشود مر او را ده بدی
و رفع له عشر درجات و بلند کردانیده میشود مر او را ده پایه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان
رانده شده و لم یحل للذنب و در روایتی لم ینبغ ان یدرکه و روا نیست و نمیرسد هیچ گناهی را که دریابد و احاطه کند او را و تاثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار الا الشرک
مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجلا یفضله مگر مردی که زیاده
و غالب شود او را یقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک و
روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوٰة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا
حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلادیست مشهور از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین
بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند غنیمتهای بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند بازگشتن را از آن حرب فقال رجل منا لم یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه
ما بجنگ ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتابنده تر باشد بر گشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر غنیمت وی ازین لشکر که زود برگشت
و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه ننمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوٰة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی تطلع الشمس میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب فاولئک اسرع
رجعة و افضل غنیمة پس آنجماعه اسرع اند از روی رجعت و فاضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست **باب**
ما لایجوز من العمل فی الصلوٰة باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است
کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر
عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیکدست توان کرد قلیل است و آنچه دران احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت دران استعمال دو دست است
چنانکه دستار بستن و پیراهن در برکشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عملها در فرض بیکدست هم کند مفسد بود و هر عملی که جریان عادت دران بیکدست است
مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما آنست که اگر بحالی باشد که هر که از دور ببیند یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد
شک نیز کند آن قلیل است و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را
و در میان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار
دو صف رود بدفعه واحده فاسد میگردد و اگر مشی مقدار یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظ نوشته است که در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بقدر دو گام فاسد نگردد **الفصل**
الاول عن معویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میگذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذ عطس رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که انداختن است یعنی تیر انداختن
اشارتست بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نمازی و جواب عاطس میدهی فقلت و اثکل امیاه پس گفتم من وای بمیرد مادر من و ثکل بضم مثلثه و
سکون کاف و ضم آن و بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وی و این لفظی است که عرب در وقت تعجب یا استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود ما شانکم تنظرون الی چه
شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزنند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب یا انکار و اظهار اعراض من فلما رأیتهم
یصمتوننی پس هرگاه که دیدم من ایشان را که خاموش میگردانند مرا فهمیدم که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بسبب جهل من بقبح آنچه ارتکاب کردم
و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هرگاه که گذارد نماز
و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را پیش از وی و نه
بعد از وی نیکوتر از وی در تعلیم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ بر زدن و قهر کردن و
ترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشت وی و در قرآن در آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قراءت است و قال و فرمود ان هذه الصلوٰة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس
این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب و تخاطب کردن ایشان را با آن و توان طلبید از ایشان
و در مسائل آورده اند که اگر ازیکی که در نماز است بپرسند که از چه جنس است مال تو و بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنیست یا بخشی است که پیش وی کتابی نهاده اند و مردی
یحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود انما هی التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن منسبقه

نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی عطسه کند ذکر که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند جائز است نمیگرداند و کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی لفظ
حضرت نیست که گفته شد یا لفظی دیگر گفت آنحضرت که همین معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت که او را
امر نکرد باعاده نماز بجهت آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت تکلم ممنوع شده است چنانکه اعتذار کرد آنرا که من نو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بران یعنی نکیر بر من بسخن کردن من که من دانسته
گفتم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر الآن و نزد شافعی و ابویوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا که آن دعاست بمغفرت و رحمت و دلیل
جهت آنکه آنحضرت امر نکرد او را باعاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیگرداند نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگرداند
و در عطا هم روایت و بروایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیری است که حمد گوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد میگرداند و معاویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة
من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن وقد جاءنا الله بالاسلام و تحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را و ان منا رجالا یاتون الکهان و تحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را کاهن آنکه
در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین ارواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین چیزهای راست و دروغ آورده بر ایشان القا میکردند و ایشان دعوی علم غیب کردند بدان خبر میدادند
و بیان آن بتفصیل در باب الکهانة بیاید انشاء الله تعالی قال فلا تاتهم گفت آنحضرت پس میا ایشان را اعتقاد بدین اسلام کرده ای کاهنان را قلت و منا رجال یتطیرون گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند
و میپرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرید آنرا نیک میدانند و بکاری که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفت آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر این است بعد از ان
بهر نوع هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید قال فرمود آنحضرت ذلک شیء یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند آنرا در سینهای
خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که
ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم و از ما مردانی اند که خطها میکشند اشارت بعلم رمل میکند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات
از ان قال کان نبی من الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسیکه موافق افتد خط او
خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیبت است درینجا تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتساب وی ببعض انبیا نگاه داشت ادب نبوت باوجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و ازینجاست که بعضی باین
حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق گردانیده بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن که چه وقت توان دانست
که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نصی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و در حقیقت قول
آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از ان و هو الصواب و اشکال آن علمهای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقنین و مشایخ محققین همین حکم دارد
یکی از مشایخ گفته است که شعر ابن البونی و اشکاله و وافق النساج و امثاله و شیخ ابو العباس بونی مریدیست از اهل دعوت اسماء و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دوری کن
از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله رواه مسلم قوله لکنی سکت بکذا وجدت فی صحیح مسلم
و فی کتاب الحمیدی و در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و در امؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید و صحح فی جامع الاصول
بلفظة کذا فوق لکنی و صحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی
که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بر وی نباید
کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت اعطا بر مقدر که فیما بعد است که بگوید فلما رایتهم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان
کرده شده است فافهم و عن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم و هو فی الصلوة عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد
علینا پس رد میکرد بر ما سلام ما و جواب سلام میداد فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب
حبشه و قدوم آورده بر نجاشی و وی بسابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از توریة و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح دانسته و تخفیف جیم و آن
افصح است و تشدید یا و گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن اثیر گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت و صاحب قاموس بتشدید یا گفته و لیکن تخفیف را افصح دانسته
و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بر وی نماز غایبانه گذارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت
قدیم که داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما جواب سلام ما فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب
سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز هر آینه کاری و شغلی عظیم است محل مناجات با حق و استغراق در
عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از انجمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه و عن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه
و آخرش بموحده صحابیست اسلام آورد در مکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت گزید در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آنحضرت حواله او بود و استعمال کرد وی را ابوبکر و عمر بر بیت
المال و در کاشف گفته که او بدر زیست مبتلا شده بجذام و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و وفاتش نیز در زمان وی بود و بعضی گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود قال معیقیب مکرر است

تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوّی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بر ان مکن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار بجهة آنست که مفسد صلوة است یا مکروه است این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خاء معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر در لغت میان مردم خاصره یعنی تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره در وقتی که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که چون قراءت رسیده تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام و در رکوع و سجود و این معانی احتمالات لفظ است در روایتی که لفظ اختصار واقع شده است و تفسیر که مشهور است از صحابه و سلف همان اول است وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد التفات ربودنی است که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا متفق علیه باید دانست که التفات که مکروه است آنست که به پیچیدن گردن خود را اما بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه جهت قبله بر آید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آن را نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث اسناد صحیح نیست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء البته باید که باز آیند گروههای مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز بسوی آسمان او لتخطفن ابصارهم یا آنکه ربوده شود دیدنهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصر یا اگر باز نیایند ربوده شود دیده ایشان بهر باری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و آن امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت میبود ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد فاذا رکع وضعها پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود و اذا رفع من السجود اعادها و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود و پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهة غایت محبت و الفت که با آنحضرت داشت در غیر حالت نماز و در نماز آمده چسپیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر زمین میگذاشت گریه میکرد و موجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع و وضع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است و تثاوب بواو خطا است و اسم از وی ثؤباء می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمد بمعنی فاژه و آن تفعلی است که میگشاید از وی دهن و سبب وی امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاءب من الشیطان پس باید چون فاژه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو ببندد دهان خود را فان الشیطان یدخل زیرا که شیطان می در آید یعنی در دهن وی رواه مسلم و فی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع و لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فاژه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ هاها مکرر آمده پس میباید نگوید این لفظ را فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد خندیدن شیطان رضا و خوشحالی اوست از این حالت از جهة بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان یکبارگی بر آمد و بکر بحیث و خبث یعنی از میان جنیان که مذکور است ایشان اسلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علیّ صلوتی تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فاء و تشدید یاء نیز آمده شیطانی سرکش

ظالم و عفارۀ خبث و شیطنت و بعض گویند که از عفر و تعفیر است بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در خاک یعنی شیطان قوی که میغلطاند قرین خود را در خاک فامکننی الله منه پس قادر گردانید مرا خدای بر وی فاخذته
پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه الی ساریة من سواری المسجد پس خواستم که بر بندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم
من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ای پروردگار ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید مر هیچ کس را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین و تصرف
کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرده این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانه ملک
سلیمان کند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود در ملک و ملکوت جن و انس تمام و اعلم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطه قدرت و تصرف وی بود فرددته
خاسئا پس باز گردانیدم من او را خرد و خوار و رانده و نایابنده مقصود خود را متفق علیه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شیء فی صلوته کسیکه نازل شود و حادث گردد او را
چیزی در نماز وی چنانچه بخواند او را کسی یا اذن طلبد در درآمدن و میداند آنکس که وی در نماز است فلیسبح پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است و دست
بر هم زند که آواز برآید فانما التصفیق للنساء زیرا که دست بر هم زدن نیست که برای زنان و لائق حیثیت بوقار و گران باری مردان وفی روایة و در روایتی چنین آمده است قال گفت التسبیح للرجال
والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان است و طریق تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و بطن کف بر بطن کف نزند بطریق لعب و اگر بزند نماز فاسد گردد
کذا فی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نسلم علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة و حال آنکه آنحضرت
در نماز میبود وقبل ان نأتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض
الحبشة پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه اتیته آمدم من آنحضرت را فوجدته یصلی پس یافتیم من او را که نماز میگذارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بر وی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام
و نگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی الصلوة قال تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستیکه خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هر چه میخواهد و ان مما
احدث ان لا تکلموا فی الصلوة و تحقیق از جملۀ آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن مگوئید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را و قال انما الصلوة لقراءة
القرآن وذکر الله و گفت جز این نیست که نماز برای خواندن قرآن و ذکر خدا است فاذا کنت فیها فلیکن ذلک شانک پس چون باشی تو در نماز پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن
و ذکر خدا و بس رواه ابوداود وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یرد علیهم رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا
یسلمون علیه هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی وهو یصلی در حالیکه وی نماز میگذارد فقال گفت بلال کان یشیر بیده بود که آنحضرت اشارة میکرد بدست خود باینطریق که بسط میکرد کف خود را
پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بسندکی میکرد باشارۀ انگشت چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از
صهیب و صاحب سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و این را هم بجا در حدیث نیافتیم و بعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و سر و ذکر حدیث
والله اعلم بدانکه رد سلام باینطریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شده سلام و کلام بود وهو العالم رواه الترمذی وفی روایة النسائی نحوه و عوض بلال صهیب و در روایت نسائی
بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی چنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح
الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند وعن رفاعة بکسر را ابن رافع قال صلیت خلف رسول الله گفت نماز گذاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعطست پس عطسه کردم
فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه ثنا مر خدای را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده مر ثنا گوینده را بران ثنا و در جزای آن کما
یحب ربنا ویرضی چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از آن حمد و از گوینده آن فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف پس هرگاه که نماز گذارد آنحضرت برگشت
فقال من المتکلم فی الصلوة پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کننده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد ثم قالها الثانیة پس گفت
آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد هیچ یکی ثم قالها الثالثة پس گفت آنحضرت این را سوم بار فقال رفاعة پس چون ضرورت شد که جواب
آنحضرت باید داد و گفت رفاعه انا من بودم متکلم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بآن خدائی که بقای من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا هر آئینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنها ایهم یصعد بها سی و اند فرشته تا ببینند که کدام یکی از آنها بردارد آن کلمات را
رواه الترمذی وابوداود والنسائی و این حدیث دلالت دارد برآنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود گوید و لب بجنباند فاسد
نمیگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی و گر این حدیث در وقتی وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان
فائده کردن خضوع صادر نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس ویکره
التثاؤب و محبت عطسه بجهة آنکه وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است برعکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده که عطسۀ شدید هم از شیطانست چنانکه تثاؤب مفرط و آنکه
بست میکرد آواز العطسة وی بست دهان را بتثاؤب و تمامه فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمه این گذشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی وفی اخری له ولابن ماجه و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم بمعنی فراهم

آوردن

آوردن ولب بدندان گزیدن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن كعب ابن عجرة بضم عين
مهمله وسکون جیم صحابیست از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ احدكم فاحسن وضوءه وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را اسباغ و آداب و توجه و حضور و گفته اند مراعات
آداب که عمده وضو سنت و دیدن مقدار در نماز روی نماید ثم خرج عامدا الى المسجد پس برآید بسوی مسجد قاصد آمدی اقبال امر عبادت و تقرب مناجات فلا يشبكن بين اصابعه فانه فى الصلوة
پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی بدر آرد انگشتان او در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه
بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد رواه احمد والترمذى وابوداود والنسائى والدارمى بدانکه از تشبیک اصابع
نهی واقع شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن از تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک
برای اتفاق و التیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس ال اولی القربی از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن او ست بر خلاف حال
خشوع و خضوع ولهذا بعضی تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا رفتن بنماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فى المسجد بابی عقد کرده و بان دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارد
و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند وعن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الله عز وجل مقبلا على العبد
وهو فى صلوته همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است ما لم يلتفت مادام که چپ و راست نگرد بنده فاذا التفت انصرف
عنه پس چون چپ و راست نگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال رواه احمد وابوداود والنسائى والدارمى و ترمذی از حدیث انس
آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر گردد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که مینگری بزرگ
کسی است بهتر از من که بسوی او مینگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل وعلا همچنین بگوید چون بار سیوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و درین معنی
شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد سحر آن دلبر خونین جگران گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بسویت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران وعن
انس ان النبى صلى الله عليه وسلم قال يا انس اجعل بصرك حيث تسجد ای انس بگردان بینائی خود در آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است
عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فى صلوتهم خاشعون دال است بر آن و لیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد
بکنار و این موافق است بانچه علمای حنفیه گفته اند بازیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود كذا فى النهاية شرح الهداية و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر راوی سهو
اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البيهقى فى سننه الكبير من طريق الحسن عن انس يرفعه وعنه قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت بهجرت آورد
و بخدمت شریف در آمد اياك والالتفات فى الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فى الصلوة هلكة زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاکت شدن
در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکه بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن فان كان لا بد ففى التطوع لا فى الفريضة پس اگر هست که چاره نیست
مر ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن بسبب نفل بودن سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروریست و در حقیقت نقصان
در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند رواه الترمذى وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يلحظ فى الصلوة يمينا وشمالا بود آنحضرت که
بگوشه چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند
بجهت تعلیم اصل جواز آنکه مکروه نباشد ولا يلوى عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم میلی بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه کرده
آنحضرت لحظ بعین بود رواه الترمذى والنسائى سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدى بن ثابت الانصارى کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر
کرده و ابوحاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند رافضی غالی است و لیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشرة ومائة
و نام جد او دینار است عن ابيه عن جده رفعه روایتست از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عين و تخفيف
طا عطسه زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا نقل خواب یا اول آن والتثاؤب و فاژ کردن فى الصلوة در نماز والحيض حائض شدن والقىء قی کردن والرعاف
من الشيطان بضم را خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او بینه که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگر چه محبوب الهی
است اما کثرت و شدت وی که باعث قطع قراءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز معتبر اند بوجود آنها
در نماز و لیکن تخصیص کرد فى الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگر چه این اشیا همه امور طبیعیه اند که
وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و قادر نیست بر دفع آن و لیکن موجب ارتضا و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذى وعن مطرف بضم میم و فتح طا و تشدید رای
مکسوره و فا در آخر ابن عبد الله بن الشخير بکسر شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابيه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخير که از صحابی
است قال اتيت النبى گفت آمدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم وهو يصلى ولجوفه ازيز كازيز المرجل و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوش مانند جوش دیگ
ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه بمعنی جوشیدن دیگ و آوازی که می بر آید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس بود و در مشارق

گفته برجان یکت و بعض گویند از مس یعنی یکی سخوابد راوی از این عبارت اینکه میگریست آنحضرت با جوش درون و فی روایة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و فی صدره ازیز کازیز الرحی
من البکاء و در روایت دیگر ہمچنین آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد رواه احمد روایة کرد این حدیث را امام احمد بهر دو روایت و روی النسائی
الروایة الاولی و ابوداود الثانیة و روایت کرد نسائی روایة نخستین را و روایت کرد ابوداود در روایت دوم را و از این حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در هدایه گفته که اگر نالید و آه کشید یا گریه و
آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصی یعنی چون بایستد یکی از شما
بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی التسویة یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیراکه بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لائق نیست که در این مقام سوء ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجهه مصلی است که زمین است باشد یا حصی یا
پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجة و عن ام سلمة قالت رأی النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که ما را بود گفته
میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد روی وی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن که تذلل و تمسکن در این صورت بیشتر است رواه الترمذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار نهادن دست بر تهیگاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و
آسایش در دوزخ نخواهد بود لیکن کافران توهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام در این حدیث در فصل اول در حدیث ابوهریره گذشت رواه فی شرح السنة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا
الاسودین فی الصلوة الحیة و العقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زند پی هم نماز فاسد گردد رواه احمد و ابوداود و الترمذی و للنسائی
معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است یعنی به معنی نه بلفظ دیگر روایت کرده و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا و الباب علیه مغلق گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد
نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت پس آمدم پس طلب کردم کشادن در را فمشی ففتح لی پس راه رفت آنحضرت پس کشاد در را برای من یعنی انجا که برای
نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد در را ثم رجع الی مصلاه پس باز گشت بجای که نماز میگذارد و ذکرت ان الباب کان فی القبلة و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن
در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق بازپس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد و ابوداود و الترمذی
و روی النسائی نحوه و عن طلق بن علی رضی الله عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة چون فسا کند یکی از شما یعنی باد وی برآید
بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ بواو و لیعد الصلوة و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است
نیز جائز است رواه ابوداود و روی الترمذی مع زیادة و نقصان و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما در نمازش فلیأخذ بانفه
ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد [gap] که در عادت آنرا از اهل نقص شمرند
و در غیبت نیفتند و حیا و هم عیب کردن مردم و بی آبروی در نماز کردن بحدث نیفکند و از اینجهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم آبرو
وی نیفکنند و غیبت وی نکنند و بعضی که مذاد منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض فعل است و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه ابوداود
حکایت آورده اند که در عهد امیرالمؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص از واسطه شرم وضو نه برآمد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود
بیائید تا همه وضو کنیم که وضو ضرری ندارد و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بی وضو نماز کردن نیفتد و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث
احدکم و قد جلس فی آخر صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس بتحقیق روا شده و تمام
گشت نماز وی و این موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود
پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب ما میباشد که خروج بفعل مصلی فرض نباشد رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست که اسناد وی
نه قویست و قد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهة
دلالت بر عدم ضبط رواة آن
الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة روایت میکند ابوهریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس هرگاه که تکبیر آورد
برای احرام برگشت و اومأ الیهم ان کما انتم و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ثم خرج پس بیرون آمد از مسجد فاغتسل پس غسل کرد ثم جاء و رأسه یقطر پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید
آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس بگذارد نماز با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم
رواه احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد امام مالک از عطاء ابن یسار که از تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمه
معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن برگشت بجنابت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان باهم بر این تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدی است زیرا
که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن جواب میگویند اصحاب ما که از این حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام برآورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استشعار آنحضرت
بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر برآرد پس برگشت و بغسل آمد پس اگر قضیه حدیث کتاب و حدیث مسلم

آمی نیست بر آن حال یاد کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز در آید و اگر دو قضیه است جواب آنست که گفته شد که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار روایت آورده
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب وی که امامت کرد قوم را جنب بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز روایت آرد که یکبار امیر المؤمنین علی نیز امامت کرد قوم را جنب یا
بی وضو پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند و عن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله گفت جابر بودم من که میگذاردم نماز پیشین با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی را
از سنگریزها لتبرد فی کفی تا سرد کرده شود در کف دست من اضعها لجبهتی اسجد علیها مینهادم زیر پیشانی خود در حالتی که سجده میکنم لشدة الحر میکردم من این فعل از جهت سختی گرما ازینجا معلوم میشود که این مقدار فعل عفو است در نماز و کثیر
هم نیست زیرا که میگرفت آنرا بیک کرفتن بدست رواه ابوداود و روی النسائی نحوه و عن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالتی که نماز میکند فسمعناه
یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم قال العنک بلعنة الله ثلثا باز گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلثا سه بار گفت این قول را و بسط یده کانه یتناول شیئا
و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوة قلنا پس هرگاه که فراغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة شیئا لم نسمعک تقوله قبل ذلک بتحقیق شنیدیم
ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آنرا پیش از آن و رأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است
آورد شعله را از آتش درفشان فی الصراح شهاب درخش آتش لیجعله فی وجهی تا بگرداند آنرا و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ بالله منک ثلث مرات سه بار ثم قلت پس گفتم العنک بلعنة الله التامة لعنت
میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فلم یستأخر پس پس نرفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذه پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذه و الله لولا
دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوگند که اگر نمیبود دعای برادر ما که سلیمان است که تسخیر جن و خصوصا مر او تصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکنند
بوی پسران اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت و لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درینجا ابلیس میگویند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود در جن بود نه
بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بر وی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد با بلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی
از ابلاس بمعنی نومیدی است از رحمت حق رواه مسلم و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل و هو یصلی روایتست از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگذارد
فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانچه متعارفست فرجع علیه عبد الله بن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا
سلم علی احدکم و هو یصلی فلا یتکلم و لیشر بیده وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگذارد پس باید که جواب سلام وی بکلام ندهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت رواه مالک باب
السهو و در بعض نسخ باب سجود السهو و سهو و نسیان غفلت و بیخبری آدمی از چیزی که در واست و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال تبلیغ
متعلق باخبار و ابلاغ باشد جایز نیست و در افعال اختلافست و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید
بلکه متضمن حکمت است و تحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشانست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجود سنت بقول او مر نیز میباشد
چنانچه مثلا میفرمود هر که سهو کند در نماز واجب است بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
انکه از مقام رسالت لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام
یصلی جاء الشیطان بدرستیکه یکی از شما چون می ایستد که نماز میگذارد می آید او را شیطان فلبس علیه پس می پوشد شیطان کار بر وی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و
همچنین ترکی بار وشنائی و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید بمعنی مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین و هو جالس پس چون یابد
آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه باید دانست که این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
که امنیست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان باد و سهو و نسیان افتاده بعلیه استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم
وی و تفصیل در حدیث آینده بیاید و عن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علمای مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از
شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نیابد که چند رکعت گذارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بینداز شک را یعنی آن رکعت را که شک در واست و لیبن علی ما استیقن و باید که
بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه
سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و ازینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از آن فائده سجدتین بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته
شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لاربع و اگر گذارده است
رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود و پس با این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این دو سجده خوار کردن و بینی
بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع کردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجدتین رغم شیطانست که میخواست که در شک اندازد و از عبادت باز دارد
مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلا و روایت کرد آنرا مالک از عطاء بن یسار بطریق
ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و فی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میکرد آنرا

مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد مشبهه بر دانکه ظاهر این حدیث در آنست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید
که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بر جانب واقع شود بهمان عمل کند
و اگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک
احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه آورده این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده
و گفت اگر همچنین کرده نشود و بس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بندهٔ ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام آنست که درین
باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم [illegible] و کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه
میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یکجانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم
رضی الله عنه والله اعلم وعن عبدالله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا و اینست از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را ازید فی الصلوة
آیا زیاده کرده شده در نماز که چهار رکعت بود و پنج حکم شد فقال وما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده ام قالوا صلیت خمسا گفتند
گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن وفی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش
میکنم چنانکه فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری
طلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پس تر باید که سلام گوید ثم یسجد سجدتین پس تر باید که سجده کند دو سجده متفق علیه و در حدیث فکر بنا بر اقل نیست و مراد
آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعدهٔ
اخیره و برخواست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسهٔ او و اگر کرده است قعدهٔ اخیره و برخاست پیش از
سلام رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای خامسه اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است والله یدر وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی
بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گذارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد
احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال گفت ابن سیرین قد سماها ابوهریرة و لکن نسیت انا تحقیق نام برده بود آن نماز را
ابوهریره و لیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس تر سلام داد یعنی سهو کرد و برخواست برای رکعت سیوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس
ایستاد آنحضرت بسوی چوبیکه بر عرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست و لیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بران چوب کأنه غضبان گویا که
آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعه و در هم تکیه کرد و در آورد انگشتان خود را و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری
و نهاد رخسارهٔ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت السرعان من ابواب المسجد و بیرون آمدند پیشتر و زودتر آیندگان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را و اوایل
ناس که شتابی کنند بفتحتین و بسکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه پیشتر برآیند و جماعه را که
معرکهٔ جنگ که از همه پیشتر برآیند و بی صبری نمایند نیز میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهدهٔ استعجالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه
کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد و فی القوم ابوبکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از اینکه سخن گویند او را از جمعیت حال و هیبت ترس یا بزرگی و عظمت چنانکه از پادشاه بسبب هیبت میباشد
و از خوف و فی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از آنجهت تعالی له گفته میشد او را ذوالیدین خداوند دو دست و بعضی گویند
که از آنجهت ذوالیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند از آنجهت که دو پسر داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن
عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین
است و قیل غیر ذلک والله اعلم قال گفت این مرد که ذوالیدین است یا رسول الله انسیت آیا فراموش کردی و سهو شده ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه شده و یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس
ولم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شده نماز فقال کما یقول ذوالیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع همچنین است که میگوید ذوالیدین
فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید فتقدم فصلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده ثم سلم پس تر سلام داد ثم کبر پس تر تکبیر برآورد
و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهدهٔ عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع رأسه
و کبر پس تر برداشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تر تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از آن ثم رفع رأسه و کبر پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت
حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم

کرده

یعنی آیا گفت ابوهریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران
بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه
در حدیث ابوهریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا در آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست
تشهد در حدیث ابی هریره ولیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری وفی اخری لهما و در روایت دیگر مر بخاری
و مسلم را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدل بجای لفظ لم انس ولم تقصر این لفظ آمده است کل ذلک لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذوالیدین قد کان
بعض ذلک تحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم اینحدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
ولیکن درینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف
در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و
اخباریست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام و وحی در جمله اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و معصیت است اگرچه نه عمدا بود و واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان و همین است مذهب جمهور و شافعیان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من هیچ نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بی شبهه
این قول کنایت است از عدم شعور گو یا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل کثیر مفسد نماز است بر تقدیریست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان
چنانکه مذهب شافعی است و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست
و اینجواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و درینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است
والله اعلم وعن عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض نسخ اینجا عبد الله بن مالک ابن بحینه است بتنوین مالک
و اثبات الف تا صفت مالک نگردد و صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مات فی امارة معوية ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد
باصحاب نماز پیشین را فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی و نه نشست و نکرد قعده اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة
و انتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر و هو جالس تکبیر گفت و سلام داد و از نماز بر آمد متفق علیه الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی بهم فسها روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم
تشهد ثم سلم پستر تشهد خواند پستر سلام داد درین حدیث تعیین موضع سهو نکرده و ذکر تشهد کرده و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب ما است و مذهب امام احمد نیز
همین است و بعض مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است
و در هدایه گفته صحیح همین است و بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی وی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی
و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا وعن المغیرة ابن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون ایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد فان ذکر قبل ان
یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعض
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند وان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجده سهو رواه ابوداود و ابن ماجه
و اینحدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود بر گردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد بر نگردد و در نشستن او اختلاف
کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل است ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سر نهاد و زانو ها بر داشت بقیام اقرب است و اگر نه بقعود
و بعض گفته اند معتبر بر داشتن زانو ها است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود است
و هو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس در آمد در منزل
خود فقام الیه رجل یقال له الخرباق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق و کان فی یدیه طول و بود در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذوالیدین است
که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آنحضرت را که کرد یعنی سلام داد در سه رکعت فخرج غضبان یجر رداءه
پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالیکه میکشید ردای مبارک خود را و هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسراره حتی انتهی الی الناس فقال تا آنکه رسید
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس گذارد آنحضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و
سهو کرده بود ثم سلم پستر سلام داد ثم سجد سجدتین پستر سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد و از نماز بر آمد رواه مسلم پوشیده نماند که مخالفت میان اینحدیث و حدیث عمران بن حصین و

حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید که در آمد در منزل در وجه ثانی خود ممکن است که
امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را مخالفت در وجه اول صورت اجتماع مدار داز این جهة حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه متکلم ذوالیدین باشد والله
اعلم و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که گفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسیکه بگذارد نماز را که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد
در رباعی که سه گذارده یا چهار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد
تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت شده و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواه احمد بدانکه سهو از آنحضرت
در چند موضع واقع شده اول از قعدهٔ اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین واقع شده سیوم از یک رکعت اخیر چنانکه در
حدیث خرباق آمده چهارم در زیادهٔ خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بر وی
واجب گردد و اصحاب ظاهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم
شد که آنحضرت در بعض مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و هر دو جائز باشد و لیکن مذاهب ائمه متفرق افتاده
امام شافعی در همه جا قبل السلام گوید و احادیث را که وارد شده اند در وی ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده و الله اعلم و امام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهة کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها و در کتب ستة از
عبد الله بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگر چه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد
الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمده متمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفه
چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین و امام
مالک گوید هر جا که سهو به نقصان است سجده قبل السلام کند و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمهٔ شافعیه هم برین
قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصانست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطانست و درین سخن نظر است
و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی
و اقرب بصواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نبود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف
مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نه صرح به فی کتب الائمة الاربعة و اما بودن سلام یک بار و اول قول محمد است و مختار
فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی دهد و قیل بجانب یمین و در هدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمه اینست بعد از آن اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو چنانکه
مذکور است در بعض احادیث و مذهب ما اینست چنانکه گذشت باب السجود القرآن اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمهٔ ما بر آنند که واجبست و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند
که سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن وارد یافته و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نه فرضیت و متمسک ائمهٔ دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی
الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قراءت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهة بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در وی اختلاف است
والله اعلم و طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم بر او موافقت
وی نرفته الا الشعبی و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهة قبله بی وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقی بشنید آیت سجده و بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعض گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام مالک
نیز روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری بقصد قراءت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب جمهور ائمه بر آنند که واجبست
بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و هو المختار الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده وارد و سجد معه المسلمون و المشرکون
و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران و الجن و الانس و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکرگذاری نعم عظیمه وی سبحانه
که معدود و داند و اول سوره و سجده مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهة سماع اسمای آلههٔ شان بود از لات و عزی و منات یا از جهة غلو سطوة
و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر آن کسیکه اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه رشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درینجا قصه است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب

سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرده
گفت شعر تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه صوت شریف آنحضرت از پیش خود خوانده مشرکان را شنوانده و سجده مشرکان
ازین جهت بود که گفتند که اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق کیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این
قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام درین بسیار است پاره ازان در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل عن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابوهریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید رواه مسلم وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه نزد وی میبودیم فیسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم ما با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جای که سجده کند بران متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام ظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این
همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة
والنجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن
معلوم شد و واجب باشد آوردن آن متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود ابن عباس گفت که سجده سوره ص نیست از پس سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان عزیمت
در اصل قصد قلب بر شئ فی الصراح عزم بالفتح و الضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس ازان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت و قد رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث
نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهت قبول توبه وی و ما نیز سجده میکنیم بشکر گذاری آن و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص مجاهد که از تابعین
و از فقهای مکه و قراء اوست و از علمای کوفه مشاهیر ایشانست و سی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود مات سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سوره ص فقرأ پس
خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود وسلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت
این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم از جمله آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کنند
بایشان پس تو سزاوار تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد رواه البخاری اگر گوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآن
حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد و بیت
خوبی و ناز و کرشمه و حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوة والتسلیمات و انهاها و اکملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجده ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را
که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول توبه داود و موافقت وی بود و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب
وی از آن قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم
که سوره ص مینویسیم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده درافتاد پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد ازان
سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوایل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از
تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأنی و در بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از انجمله سه سجده در مفصل که از سوره حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف
در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سوره والنجم دوم اذا السماء انشقت سیوم در سوره اقرأ و فی سورة الحج سجدتین و خوانانید در سوره حج دو سجده
یکی بعد آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الآیة دوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابوداود وابن ماجه بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات
قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابوحنیفه قائل است بسجده ص و قائل نیست بسجده دوم حج و میگوید مراد بآن
سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بعکس و در روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجده ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث
عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعض از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه ابن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان
فیها سجدتین فضیلت داده شد سوره حج بآنکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هرکه سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را

خواند فی کامل معتبر رواه ابو داؤد والترمذی و اینحدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی
از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمه حدیث است ولیکن در آخر عمر خللی و غلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فلا یقرأه
بالکما فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأها بضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأه با وحدت ضمیر که عائد بسوره است و در شرح السنة نیز چنین است و در اینجا
شبهه است که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخوانده و ترک سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی در روایتست از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوت ثم قام فرکع پس بر خاست و از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آنحضرت
خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و بر رکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره
خواند آنحضرت که ابی آیتی از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره میخواند یا بی اختیار از جهت غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءت گذشت رواه ابو داؤد و ظاهر
اینحدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و بر خاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این جائز است و نیز جائز است که باقی سوره بخواند بعد از آن برکوع برود و غایت آنکه بر تقدیر
اول قراءت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جائز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قراءت جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی
واجب نیست اگر بکند رواست فافهم و عنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه
پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد رواه ابو داؤد و عنه انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه منهم الراکب والساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داؤد و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ والنجم خواند و مسلمانان و کافران
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند
آن قصه به مکه است پیش از فتح فتدبر و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد
در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از آن بمکه سجده کرده بود و تمامه آدمیان از مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داؤد و اینحدیث مخالف
حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و ارجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی و عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی
سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجده تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد
او را و شکافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند قوت سمع و بصر در آنجا نهاده بحوله و قوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تعبیه او تعالی است که عائشه
این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب یا روز نیز آمده و خواندن این دعا نیز مرویست رب ظلمت نفسی
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در آنجا کفایت کند در اینجا بطریق اولی کند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی است خواه
بود رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله رأیتنی اللیلة و انا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خواب بودم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت
فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من بسجده کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم اکتب لی بها عندک
اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را و اجعلها لی عندک ذخرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره و تقبلها منی
کما تقبلتها من عبدک داود و بپذیر آنرا از من چنانکه پذیرفته سجده را از بنده خود که داؤد است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بعد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد پس سجده کرد فسمعته و هو یقول
مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی و ابن ماجة الا انه لم یذکر و تقبلها
کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را و تقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود و معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سوره دیگر و ظاهر اند و آن
ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما که مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اول مطلق
آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است الفصل الثالث عن ابن مسعود
ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها و سجد من کان معه روایت است از عبدالله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر از شیخ

کعونی

من قريش اخذ كفا من حصى او تراب فرفعه الى جبهته وقال يكفيني هذا آنكه پير مردى از قريش گرفت كفى از سنگريزه يا از خاك پس برداشت آن را بسوى پيشانى خود و گفت بس است مرا همين سجده را
تكبر كرده و تمرد ورزيد و با وجود آنكه همه مشركان كه با او بودند سجده كردند قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافرا گفت ابن مسعود پس بتحقيق ديدم آن پير كافر را بعد از ين واقعه كه كشته شد در حالت كفر
گفته اند كه آن مقتول امية بن خلف بود بفتح لام كشته شد روز بدر و روى برادر ابي بن خلف بود كه كشت او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بدست شريف خود روز احد و بعض گفته اند كه عتبة
ابن ربيعه بود و بعض گفته اند سعيد بن العاص و قول اول صحيح است و ازينجا معلوم شد كه اين قضيه پيش از قضيه فتح مكه است از جهت عدم وجود اين كافر در هنگام فتح متفق عليه وزاد البخاري
في رواية وهو امية بن خلف اين حديث متفق عليه است و زياده كرده است بخاري در روايتي كه آن پير كه سجده نكرد و كفي از حصى يا تراب برداشت و بجبهه خود زد امية بن خلف بود و پس معلوم شد
كه سجده و معنا همين است چنانكه گفتيم وعن ابن عباس قال ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد في ص و روايت است از ابن عباس كه آنحضرت سجده كرد در سوره ص وقال سجدها داود توبة و گفت آنحضرت
اگر سجده سوره ص را داود يعني در قضيه كه در سوره ص از وى مذكور است از افتتان پروردگار تعالى مر او را بجهت توبه و استغفار از تقصيري كه از وى واقع شده بود و نسجدها شكرا و
ميكنيم ما آن سجده را از جهت شكرگذاري قبول توبه داود كه انبيا صلوات الله وسلامه عليهم حكم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالى بر يكي افاضه بر همه است و پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم
حكم پدر مشفق دارد و نسبت با ايشان پس حاصل ميكرد و مراد از تذكر نعمت بر ايشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائي باب اوقات النهي باب در بيان اوقاتي كه نهي كرده شده است از نماز
گذاردن در آن و اين شامل است اوقات ثلثه را كه حرام است نماز در آن كه وقت طلوع و غروب و استوا است و در وقت ديگر را كه مكروه است در آن كه ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما
نهي شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جايز نيست نماز ادا و نه قضا مگر عصر يومه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتيكه حاضر كرده شود درين اوقات و در سجده
تلاوت چون خوانده شود در ينها قولي هست و جايز است در وقت ديگر و شروع در نفل جايز است و ليكن قطع كند و قضا كند در وقت غير مكروه و اگر تمام كند از عهده بر مي آيد و قطع
افضلست كذا في شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعي و احمد جايز است قضا از جهة قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فليصلها اذا ذكرها و صلوة الجنازة چون حاضر كرده شود و تحية المسجد اگر
اتفاق افتد دخول در مسجد و ليكن اگر بقصد تحيت درين اوقات در آيد و تاخير كند قضا را تا درين اوقات بگذارد جايز نبود زيرا كه اين اصل تحري اين اوقات است و اين بحكم حديث
ممنوع است چنانكه بيايد و همچنين جايز است صلوة كسوف از جهة خوف فوات بانجلاء و ركعتين بعد از وضو و ركعتين احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درين اوقات و در
كراهت نزد ما شامل است تمامه ازمنه و امكنه را و نزد شافعي و هر كه موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جايز است و در مكه معظمه نيز جايز است در همه اوقات و نزد امام احمد جايز است
ركعتين طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وى دو روايت است و امام مالك گفت دريافتم من اهل فضل را مگر آنكه اجتهاد و كوشش ميكردند و ميگذاردند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفيه احوط است زيرا كه چون مبيح و محرم جمع گردد ترجيح محرم راست و الله اعلم الفصل الاول عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يتحرى احدكم فيصلي عند طلوع الشمس ولا عند غروبها بايد كه طلب نكند و قصد ننمايد يكي از شما پس بگذارد نماز نزد برآمدن آفتاب و بايد كه نگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحري در اصل
طلب احري و احري يعني لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اينجا مطلق معني طلب قصد است و معني اصلي نيز معتبر و منظور است چه هر كه قصد وقتي ميكند براي نماز آن امر او را سزاوار و لائق تر ميداند
ميكنند و ازينجا گفت امام شافعي كه تحيت مسجد و قضاي نماز بقصد درين اوقات جايز نبود و اگر اتفاقا بود جايز است و ما ميگوييم كه مقصود از حديث نهي از صلوة است درين اوقات
مطلقا و في رواية قال و در روايتي همچنين آمده و باين عبارت آمده است كه گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون برآيد ابروي آفتاب مراد وقت طلوع است كه چون گوشه از آفتاب
مي برآيد مشابه ابرو مي باشد و در قاموس گفته كه حاجب الشمس ناحيه از آن و در صراح گفته حواجب شمس كرانهاي وي فدعوا الصلوة پس بگذاريد نماز را و بگذاريد آنرا حتى تبرز تا آنكه پيدا گردد و
بيرون آيد تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار يك نيزه صبر كنند بهتر باشد چنانكه در حديث ديگر بيايد و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشيند و ناپيدا گردد كرانه
آفتاب فدعوا الصلوة حتى تغيب پس بگذاريد نماز را تا آنكه فرو نشيند تمام قرص وي ولا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها و مگردانيد نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را يا
قريب نشويد يا منتظر مگرديد بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست كه نگذاريد نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع بين قرني الشيطان زيرا كه آفتاب طلوع ميكند ميان دو قرن
شيطان شرح اين عبارت در باب مواقيت گذشت و ذكر غروب نكرد اكتفا و اختصارا متفق عليه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهانا ان نصلي
فيهن سه ساعت و سه زمان بود كه آنحضرت باز ميداشت ما را كه نماز كنيم در آن سه ساعت او نقبر فيهن موتانا يا دفن كنيم درين سه ساعت مردهاي خود را مراد از قبر كردن نماز جنازه است
والا دفن كردن مرده بار او نهادن ايشان را در قبر درين اوقات منهي عنه نيست بالاجماع كذا قالوا آن سه ساعت كدام است حين تطلع الشمس بازغة يكي هنگام اول برآمدن آفتاب بزوغ بمعني
تابش آفتاب و ابتداي برآمدن وي آيد حتى ترتفع تا آنكه بلند گردد مقدار يك نيزه وحين يقوم قائم الظهيرة و دوم هنگام ايستادن ايستاده شونده نيم روز كه مراد بدان سايه است يا
آفتاب حتى تميل الشمس تا آنكه كج گردد و خم شود آفتاب يعني وقت زوال وحين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب سيوم هنگام ميل كردن آفتاب از براي غروب تا تمام غروب كند و فرو رود
رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتى ترتفع الشمس نيست نماز بعد از نماز بامداد تا آنكه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس
و نيست نماز بعد از نماز ديگر تا آنكه فرو رود آفتاب مراد نفي صلوة كامل خواهد بود زيرا كه نماز درين دو وقت مكروه است نه حرام متفق عليه وعن عمرو بن عبسة بفتحات عين و سين مهملتين
صحابي مشهور است احوال شريف وي و قصه ابتداي اسلام وي در مواضع نوشته شده است قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة قدم آورد آنحضرت مدينه را فقدمت المدينة
فدخلت عليه فقلت اخبرني عن الصلوة پس قدوم آوردم من نيز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز يعني از وقت آن بدليل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح

بگذار نماز بامداد و را ثم اقصر عن الصلوة حین تطلع الشمس حتی ترتفع پستر باز ای از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار یعنی باز آید از چیزی با وجود قدرت
بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بی همزه این چنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند
میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگذار نماز نفل هرچه خواهی فان الصلوة مشهودة زیرا که نماز درین وقت با ملک
حاضر میشوند او را ملائکه تا گواهی دهند بدان برای مصلی و قول او محضورة بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه و مینویسند در
نامهٔ اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکه کم میشود سایه در نیزه که خلانیده میشود در زمین و میرسد بغایت قلت در انجا که بوقت استوا میباشد و
استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند میشود سایه بر رمح و بر زمین نمی افتد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوة
پستر باز ای از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستیکه درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود و تافته میشود دوزخ و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است فاذا اقبل الفیء فصل پس چون پیش آید
سایه زوال پس بگذار نماز ظهر و هرچه خواهی از نوافل فان الصلوة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر تا آنکه بگذاری نماز دیگر را ثم اقصر عن الصلوة حتی تغرب الشمس پستر باز آی از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند مر او را کافران قال قلت گفت عمرو
بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما من رجل یقرب وضوءه بفتح واو نیست هیچ مردی که نزدیک
کرد اند آب وضوی خود را اشارتست باهتمام او در امر طهارت یا بنفس خود متعهد احضار وی آن میگردد و مشقت میکشد و غیر را در عبادت مولی شریک نمیگرداند فیتمضمض و یستنشق
پس آب در دهن و بینی میکند فینتثر بثاء مثلثه پس میافشاند بینی در استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل بیتوتت شیطانست چنانکه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطایا
وجهه وفیه وخیاشیمه مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بینهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان
نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله پس چون بشست ظاهر روی خود را چنانچه امر کرده است او را خداوند تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه
می افتد گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پستر میشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج الا خرت خطایا یدیه من انامله مع
الماء مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر انگشتان وی همراه آب ثم یمسح راسه پستر مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره
مع الماء مگر آن که می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء
پستر میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاده
پس نماز گذارد فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل پس ستود خدا را و ستایش کرد بر وی و بزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آنست و فرغ قلبه لله و خالی کرد ایند دل خود را
برای یاد خدا گویا که درین قول اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطیئته
کهیئته یوم ولدته امه مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند هیئت و نهاد خود روز زائیدن مادر او را رواه مسلم وعن کریب بضم کاف و فتح را عن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین
مهمله بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنه ثمان و وقت وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معویه و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد
یزید لشکر را بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه و عبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زای نیز صحابی است برادرزاده
عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه
رضی الله عنها فقالوا پس گفتند این سه کس کریب را اقرأ علیها السلام منا بخوان بر عائشه سلام ما را وسلها عن الرکعتین بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جایز است گذاردن
آنها یا نه و آنحضرت گذارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال گفت کریب فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عائشه رضی الله عنها فبلغتها ما
ارسلونی پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است فقالت سل ام سلمة پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان
کریب میگوید فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و
هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند
نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمة سمعت النبی شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنها نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رأیته یصلیهما پستر
دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت را ثم دخل پستر در آمد آنحضرت گویا گذاردن آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یا در صفهٔ دار بود پس در آمد در درون خانه
فارسلت الیه الجاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت دختری را فقلت قولی له پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را تقول میگوید ام سلمة یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین شنیدم ترا که
نهی میکردی از گذاردن این دو رکعت و اراک تصلیهما و الآن می بینیم ترا که میگذاری آنها را قال گفت آنحضرت در جواب این سوال یا بنة ابی امیة ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه
سهیل بن مغیره مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود سألت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی از گذاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر و انه اتانی ناس من عبد القیس پیش این است

که پیش ایشان

که مدد رسیتکه شان این است که آمده بودند مرا مردم از قبیله عبدالقیس برای تعلیم احکام دین فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر پس باز داشتند مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است

فهما هاتان پس این دو رکعت که گذاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث دلالت دارد برانکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق

اهم و اقدم است بر گذاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد برانکه نوافل موقته اگر فائت کرده شود و وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد

ابوحنیفه در وقت میتوان گذارد و نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد در ان و بجهة ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده از ین جهة قضا کرد و الله اعلم اگر

گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گذارد بجهة شغل وفد عبدالقیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما احادیث دیگر که از

عایشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چنانکه گفت وی رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را

از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا انکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه

وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر انکه گذارد دو رکعت را جوابش انکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله

عنه نهی میکرد از ان و میزد بر ان ولیکن گذاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از ان در شرح گفته شده است و صواب آنست

که گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر ان از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود انکه امت را نهی کرد از ان چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از ان

و بعض گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهة آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بران هم ازین جهة بود و بعض میگویند که

مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در اول

باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگذارد گفتند چرا در مردم نمیگذاری

فرمود از ترس مردم ظاهر مذهب این امام اجل بر خلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کردن والله اعلم الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن

عمرو روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس بن عمرو که صحابی انصاری است قال رأی النبی صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت مردی را

که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین رکعتین آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت یعنی باین طریق که میگذاری فرض را

دو رکعت و میگذاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نمازی نیست فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما پس گفت آن مرد بدرستیکه من نگذارده

بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت فصلیتهما الآن پس گذاردم آن دو رکعت را اکنون فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انکار

نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را پیش

از طلوع شمس و نه بعد از ان مگر انکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا است

و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج

بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن بتبعیت فرض اختلاف است کذا فی الهدایة و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند

که باکی نیست که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن

عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابوداود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان

محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو زیرا که محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی و فی شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد نحوه و در شرح السنة

و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس ابن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ

قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند

انکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت

ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه وصلی ایة ساعة شاء من لیل و نهار و نماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد از شب

و روز رواه الترمذی و ابوداود والنسائی در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافی نیست خلاف

در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست

هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهة عموم حدیث نهی و از جهة انکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ است والله اعلم وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله

علیه وسلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة روایت است از ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیمروز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی

و این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا انکه

محرم مرجح است بر مبیح نزد تعارض وعن ابي قتادة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم كره الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس ابو الخليل بخای معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در همه روزها تا برگردد آفتاب الا يوم الجمعة مگر در روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا يوم الجمعة و گفت که دوزخ گرم کرده میشود و تابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه وتسجر بتخفیف وتشدید هر دو روایت است رواه ابوداود وقال ابو الخليل لم يلق اباقتادة ابو الخليل ملاقات نکرده است ابوقتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم

الفصل الثالث عن عبد الله الصنابحي بضم صاد مهمله وکسر با و حای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مرد صحابیست وبعض ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آنست که ابو عبد الله تابعی است و ابو عبد الله صنابحی صحابیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشيطان بدرستیکه آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وی قرن شیطان است معنی قرن شیطان گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدای میکند شیطان از آفتاب ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را فاذا زالت فارقها پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب قارنها پس چون نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد او را فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا میگردد ونهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في تلك الساعات و نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نماز گذاردن درین ساعتها رواه مالك واحمد والنسائي روایت کرده است این حدیث مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوة وقت استوا و گفته که در نیافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش میکردند و میگذاردند نماز در نیم روز

وعن ابي بصرة بفتح موحده وسکون صاد مهمله الغفاري بکسر غین معجمه صحابیست نام وی حمیل بضم حای مهمله وفتح میم و بعض بفتح حا وکسر میم گفته و جمعی بفتح جیم نیز گفته اند و آن وهم است والله اعلم قال صلى بنا رسول الله گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص بضم میم وفتح خای معجمه وتشدید میم مفتوحه در آخرش صاد مهمله نام جای است صلوة العصر گذارد نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت على من كان قبلكم پس گفت که این نمازیست که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بوده اند از امم سابقه فضيعوها پس ضایع کردند او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بران فمن حافظ عليها كان له اجره مرتين پس کسیکه محافظت کند و مداومت نماید بران باشد مر او را مزد وی دو بار و دو چند یکی بجهت آنکه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بران بر خلاف پیشینیان ولا صلوة بعدها حتى يطلع الشاهد و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد والشاهد النجم و شاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است. رواه مسلم

وعن معوية قال روایت است از معویه بن ابی سفیان که گفت انكم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله بدرستیکه شما میگذارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فما رأيناه يصليهما پس ندیدیم ما آنحضرت که میگذارد آنرا ولقد نهى عنهما و هر آینه بتحقیق نهی کرده است از آن يعني الركعتين بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود و تاویل آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاري

وعن ابي ذر قال وقد صعد على درجة الكعبة گفت ابوذر و حال آنکه بتحقیق برآمده بود وی بر پایه زینه کعبه که بود در کعبه بجهت بلندی در حرم آمدن و وی الآن از چوبیست بر شکل منبر که زینها دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و هر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آرند بدر کشیده متصل باب سازند پس بروی برآیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جای خود کشیده بیارند و احتمال دارد که در ان زمان نیز همچنین بوده یا بطور دیگر بوده والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه برین درجه برآمد وگفت من عرفني فقد عرفني کسیکه بشناسد مرا پس شناسد مرا براستگوئی و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و بر نداشت زمین راستگوتر از ابوذر ومن لم يعرفني فانا جندب وکسیکه نشناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا اقرار گیرد و اطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب بضم جیم و سکون نون وضم دال و فتح آن نام ابوذر است پس روایت کرد وی رضی الله عنه و گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول میگفت لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمكة الا بمكة الا بمكة مگر بمکه سه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ صرف دو بار نیست رواه احمد ورزین

باب الجماعة وفضلها اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطاء و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر آنند و نزد بعض سنت مؤکد است در حکم واجب مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسمیه او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است و در بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد هم نیکوست و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گذارده اند و شنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمده است نرود و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض است و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعفی که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابی حنیفه و بعض گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود دوست تر آنست که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة في الرحال

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگذارند بسبع وعشرين درجة به بیست و هفت پایه و فذ بفتح فا و تشدید ذال معجمه یعنی فرد و تنها و در روایتی بخمس وعشرين آمده یعنی به بیست و پنج و گفته اند

اند که مشهور از روایات بیست و پنج آمده است و در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال
صلوة و مصلی است یا بیست و هفت در جهریه است و بیست و پنج در سریه و گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در انکه این فضیلت مخصوص بجماعت در
مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم بتخصیص عدد موکول بعلم شارع است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اوست لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان
گفته شود مر اورا ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز
پس بگیرم ایشان را یکایک یا معنی انیست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای عاقبت و تعذیب
ایشان وفی روایة لا یشهدون الصلوة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان بسبب ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان دران و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود متقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه
میکرد و خود بتحریق آنجماعت متقید میشود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا و سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوان
که گرفته شده است ازوی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود ازوی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و بفتح آن حسنتین یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند
را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دناءت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هر اینه حاضر میشد نماز عشا را بیان دناءت همت وی میکند که برای
اینچنین از خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زهی بی تمیزی و بیخردی رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل
اعمی و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گفته اند
غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستیکه نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور
و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فسأل رسول الله پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را
فیصلی فی بیته پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فلما ولی دعاه پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال
هل تسمع النداء بالصلوة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که
باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن بالصلوة بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی
آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در سفری یا در روزی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد وریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال پس گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا
فی الرحال آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر انچه با اوست در سفر و دور نیست که وقوع این قضیه
در سفر باشد ثم قال ان رسول الله پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت
باشد که مفید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة
چون نهاده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد فابدؤا بالعشاء پس آغاز کنید بطعام ولا یعجل بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز حتی
یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه
میخورند و وقت نماز مغرب در صورت دوم میشود و ظاهر آنست که امر بابتدا بالطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد وکان ابن عمر یوضع
له الطعام وتقام الصلوة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز فلا یاتیها حتی یفرغ منه پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از
طعام وانه لیسمع قراءة الامام و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل
از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول میگفت لا صلوة بحضرة طعام نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حالتی که وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و دور می رانند
وی را بول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد چنانکه هست ذکره الطیبی رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز پس جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کند یا نشسته

منفرد رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مفید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر داند که یک رکعت با امام خواهد
یافت سنت بگذارد و پس از آن درآید اما بر در مسجد بگذارد و نه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است
و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند
که آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند آن را پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا
امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل قصدا منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف
ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام
کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود
تاره فتاره عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذهب را بجو در راه مذهبید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما
پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرمودهٔ شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از
تذبذب برآمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که
منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیرزنی است که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت و درین زمان
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و ستر
حال زنان اولی است متفق علیه و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده
است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریره و عائشه گفت گفت ما را آنحضرت اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی را
خوشبو را رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را و بخور
بضم با و خفت خا گرفتن دود طیب سوخته و بفتح با آنچیزیکه او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای آخره نماز عشا است و قید آخره برای
آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخره بجهة آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر است نه برای تخصیص حکم و حصر آن
در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع نکنید
و لیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشان را رواه ابو داود و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها
نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه حجر آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از زین العرب منقول است که مراد بحجره چیزیست
که درهای خانها بسوی وی است مصداق این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدع اش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر
میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود در وی امتعهٔ نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی هر چند زن پنهان تر و درون تر بگذارد بهتر و مناسب تر رواه ابو داود
و عن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل
صلوة امرأة تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای در آمدن مسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن است بدن
از طیب تعبیر بغسل جنابت اشارتست بآنکه طیب برای در آمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مهیج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تعبیر کرده آنرا بدان و طیبی گفته که این بر تقدیریست
که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و روی احمد و النسائی نحوه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم و ان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدرستیکه زن چون خوشبوی مالیده
بگذرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان بنماید بنظر شهوت فهی کذا و کذا یعنی چنین و چنین است یعنی زانیه رواه الترمذی و لابی داود و النسائی نحوه و عن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوما روزی الصبح نماز بامداد فلما سلم قال اشاهد فلان پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد
قالوا لا گفتند حاضر نیست قال اشاهد فلان گفت آیا حاضر است فلان نام کسی دیگر را برد قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین فرمود این دو
نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازها است بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینهٔ حال بود یا علم سابق بدان داشتند و ازینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند
بنفاق و الله اعلم و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما و لو حبوا علی الرکب و اگر میدانستید ثوابی که در گذاردن این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان و
خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانوها راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصحاح حبو غیژیدن کودک و ان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و بدرستیکه صف اول
از نماز مانند صف فرشتگان است در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده میباشند و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید
و پیشی میگرفتید در یافتن آنرا و رسیدن بدان و ان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده و بدرستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و افزاینده تر و فاضل تر است از نماز

گذاردن

گذاردن بوی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یک مرد وما کثر فهو احب الی الله تعالی و هرچه بسیار است از جماعت پس آن
دوست داشته شده تر است بسوی خدا و بیشتر است از روی ثواب رواه ابوداود والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم
الصلوة نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان فعلیک بالجماعة پس بر تو
باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت
فرض کفایت فافهم رواه احمد و ابوداود والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسیکه بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را
از پی روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که وما العذر و چیست عذر که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور
میتوان داشت قال خوف فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده و امثال آن او مرض یا بیماری و ضعف که بوجود آن نتواند آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نمیشود از وی
نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه ابوداود
والدارقطنی وعن عبدالله بن ارقم از صحابیست اسلام آورده سال فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابوبکر و عمر و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از آن استعفا نمود از آن
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که گفت اذا اقیمت الصلوة و وجد احدکم الخلاء وقتیکه برپا کرده شود و بیابد یکی از شما حاجت برفتن در
متوضا برای بول یا غایط بطریق مداهنت فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت گردد جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از جماعت رواه
الترمذی وروی مالک و ابوداود والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن
رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد
فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی امانتی و بی دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن و نگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای
درآمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشان را ولا یصلی وهو حقن حتی یتخفف و باید که نماز نگذارد و حال آنکه وی باز دارنده است بول را حقن منع بول یا
داشتن بول و در حکم اوست باز دارنده غایط و او را حقب گویند بباء موحده تا آنکه سبک شود رواه ابوداود وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر مکنید نماز را از جهت طعام نه از جهت غیر طعام و گفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکه در حدیث
سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نباید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز گردد
رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبدالله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود هرآینه بتحقیق دیدیم خود را و صحابه دیگر را که حکم
میکردیم باینکه واپس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود و ظاهر بود نفاق وی و آنکه نهان بودی نفاق وی آن نیز تخلف نمیکرد او مریض یا بیماری که اصلا طاقت و قدرت
نداشت که بمسجد بیاید ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بیمار که راه میرفت میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان حتی یاتی الصلوة تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز ظاهر این کلام دلالت
دارد بر وجوب جماعت وقال ان رسول الله و گفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتها را که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن
بدرگاه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکده آید و غیر مؤکده را سنن زوائد گویند وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه و بدرستیکه از جمله
سنن هدی است نماز گذاردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در وی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر بسنت اینجا طریقه مسلوکه در دین مراد دارند یا
آنکه ثبوت وجوب او بسنت است وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میگرداند او را و میخواهد که ملاقات کند
خدا را فردا و پیش وی بمراد او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاهبانی کند برین نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث درین است که مراد گذاردن آنها باشد بجماعت
چنانکه دلالت دارد بر وی قول او حیث ینادی بهن یعنی بگذارد آنها را در جای که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی پس
بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را وانهن من سنن الهدی و بدرستیکه گذاردن این نمازها بجماعت از جمله آن طریقها است ولو
انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته و اگر ثابت شود که شما گذارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم لترکتم سنة نبیکم هرآینه ترک کرده باشید سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم
لضللتم و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هرآینه گمراه شده باشید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند و بشرائط و آداب کند طهارت
ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد پس قصد کند و برود بسوی مسجدی ازین مساجد الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گامی که میزند نیکی عظیم نوا
ویرفعه بها درجة و بلند گرداند بهر گام پایه ارجمند در درگاه قرب و کرامت ویحط عنه بها سیئة و فرود و کم گرداند بوی بدی را و مکفر گرداند آنرا بدان ولقد رأیتنا وما
یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق و بتحقیق دیدیم خود را و صحابه را و تخلف نمیکرد از آن مگر منافق که معلوم بود نفاق وی ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی یقام
فی الصف و بتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد و میل میکرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز جماعت کسی را بدو

[illegible] نسخه

بدو تن آوردن چنانکه یکی بر جانبی باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریة گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه در
خانها است از زنان و فرزندان اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار برپا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه بسوزانند چیزی را که در خانها است از متاع
باتش بلکه آنرا نیز که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند باتش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر در بیجا و در خیانت از
غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم رواه احمد وعنه قال امرنا رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة وقتی که باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه
احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق و یا کسی که بیرون آید
و اورا حاجت و وی میخواهد رجوع را این نهی در مذهب ما مقید است بانکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر والا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در
صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده است در عصر و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در
ظهر و عشا هم اگر بر آید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نه بر آید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده
کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر ما
قبل النهی از جهت جمع بین الادله و در بعض احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من
المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال پس گفت ابو هریره اما هذا فقد عصی ابا القاسم
اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسیکه دریابد او را
بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پستر بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری وهو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد بازآمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است
و رجعت بفتح را و کسر هر دو روایت است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد بنماز
نیاید پس نیست نماز مراو را الا من عذر مگر از جهت عذری انما عذر که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله ابن ام مکتوم صحابیست مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة
کثیرة الهوام والسباع بدرستیکه مدینه بسیار است در وی گزندها و درندها و انا ضریر البصر و من نابینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصتی در دین و آسانی که روا
داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری و دریافت مقصود در حین
شنیدن اذان است و تخصیص حیعلتین باین جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند حی هلا
کلمه ایست که در مقام حث و استعمال کنند نهاده شده بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا
گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابو داود والنسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام درداء که زوجه ابو الدرداء
است دخل علی درآمد بر من ابو الدرداء وهو مغضب و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و خشمگین است فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورده ترا و باعث
خشم تو چیست قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمیشناسم من از کار امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند
بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان بن ابی حثمة فی صلوة الصبح
گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشده بود برای جماعت
نماز بامداد و ان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار و مسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود فمر علی الشفاء ام
سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اول بود و از عقلای نساء و فضلاء و فاضلات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد
و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب آمده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر مر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد فقالت
انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد و پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة
احب الی ان اقوم لیلة هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز
صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب تغفل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس و آنچه بالای آنها باشد از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود رواه ابن ماجة وعن
بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد منع نکنید زنان را از نصیبهای ایشان از مسجد اذا استأذنکم وقتی که طلب اذن کنند زنان شما از برای رفتن مسجد فقال بلال والله
لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم زنان را از رفتن مسجد فقال له عبد الله پس گفت عبد الله مراو را بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله و تقول لنمنعهن گفته است

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تقول انت لنمنعهن میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما وفی روایة سالم عن ابیه قال و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن وقال اخبرک عن رسول الله و خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن میگوئی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت در رضی نشد و درین حدیث دلیل است که رای معارض نیکردد نص را رواه مسلم وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یاتوا المساجد روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان بمسجدها فقال ابن لعبد الله ابن عمر پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن در حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد فانا لنمنعهن پس ما البته منع میکنیم ما و منع میکنیم زنان را که بمساجد روند فقال عبد الله احدثک عن رسول الله حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول هذا و میگوئی تو این سخن قال فما کلمه عبد الله حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهت ترک سنت رواه احمد

باب تسویة الصف

مراد بتسویهٔ صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود

الفصل الاوّل

عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح باء وکسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق تصحیح میدارند سماع او را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز حتی کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار گردانند و درینجا مبالغه است که صف بار اشیا به راست و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا برابر میکند آنها را بقداح حتی رای انا قد عقلنا عنه تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما تحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام پس تر بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس ایستاد حتی کاد ان یکبر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام فرای رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون بود سینهٔ آن مرد از صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را او لیخالفن الله بین وجوهکم یا آنکه تحقیق مخالفت می اندازد خدای تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و امارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمهٔ دین و اختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریان ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند بظواهر با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بر صورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد برما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت اقیموا صفوفکم وتراصوا راست گردانید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشیند و در تمام نماز هم برینحال باشید و از ان غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری وفی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف یا بمعنی تسویهٔ آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة برابر سازید صفهای خود را زیرا که تسویهٔ صفوف از جملهٔ اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیموا الصلوة والمقیمین الصلوة و غیر آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون متفق علیه اتفاق کردند در بخاری و مسلم بر دو است الا ان عند مسلم مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را و یقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت لیلینی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلینی بثبوت یا و نون تاکید و بعضی واو بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است و لیکن نادر است منکم اولوا الاحلام والنهی بهاین ترتیب صفوف میکند و میفرماید باید که متصل شوند مراد در صف اول

بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام که جمع حلم است بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند علما بلوغ و گاهی جمع حلم دانند بضم بمعنی
خواب بالغ و نهی بضم نون و بفتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی باز می دارد مرد را از کارهای ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند
کیفیت صلوة او و احکام آنرا و برسانند بامت ثم الذين يلونهم پس آن کسانیکه قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنهائیکه قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند ثم الذين
يلونهم پس آنکسانیکه نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خنائی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نساء خواهد بود و قال گفت ابو مسعود فانتم اليوم اشد
اختلافا پس شما امروز سخت تر اید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ليليني منكم اولو الاحلام والنهى ثم الذين يلونهم ثلثا درین حدیث ثم الذين يلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه
نساء ذکر نکرده از جهت تعیین آن و نه ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نساء است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است
چنانچه در شرح شیخ مذکور است و ایاکم و هیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث است
چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال ایمن در صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از نماز گذاردن در بازارها و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات گذا سمعت و هیشات جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطراب و بمعنی
جماعت مختلط نیز آید رواه مسلم وعن ابی سعيد الخدری قال رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم فی اصحابه تاخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوة
یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت مر ایشان را پیش آئید و در صف سابق بایستید و ائتموا بی و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل
تا افعال مرا دیده بکنید و ليأتم بكم من بعدكم و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال ورا دیده
میکنند و آنهائیکه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند در اتباع وی و لا یزال قوم يتاخرون حتى يؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر نهند قدم و مبادرت نمایند در طلب علم و معرفت و اکتساب
فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب با این همه تقدم و مزید
طلب است یعنی تقدم و تبادر بمزید طلب همین است که اتباع من کنید قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که
پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگرانست که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد در آن دور افتاد از مرتبه قرب
و وصول شعر بتدا هر فتنه از آن معذوری ورنه که زدی در که بروی نکشودند هر قدر که تو ابد تقصیه نکنند ملبت اند بدین ره کر آن چنان نکنی دست و پای بزن زبان نکنی
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمالست و لیکن مخصوص منیت آن و الله
اعلم رواه مسلم وعن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح ها سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این
است و بعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتين و بعضی از علما لغت آنرا منکر اند فقال ما لى اراكم عزين چیست مرا که می بینم شما را حلقه
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت انها هست و موجب و موثر در آنست و عزين جمع عزه بکسر و تخفیف
گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علينا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون كما تصف
الملائكة عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم یا رسول الله كيف تصف
الملائكة عند ربها چگونه صف می بندند فرشتگان نیز نزد پروردگار خود قال يتمون الصفوف الاول و يتراصون في الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف
اگر کوی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن بجهه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفهای بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم وعن
ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست وخير صفوف النساء
آخرها وشرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر از
مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در ادرنک استوار کردن بناء و
پیوسته نهادن سنگ و خشت آن و قاربوا بينها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک هم بایستید بنهی است که فرجه و حاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی است از پیش و
پس ایستادن فو الذی نفسی بيده انی لارى الشيطان يدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که
می در آید از کشادگی و رخنه صف كانها الحذف گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله و ذال معجمه مفتوحتين و فا گوسفندان سیاه و ریزه اند گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ
و تفسیر کرده است آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچهای میش که خورد و ند و در روایتی که انها بنات حذف گویا که آنها دختران حذف اند رواه ابو داؤد وعنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیش را ثم الذی یلیه پس تر تمام کنید صفی را که متصل است و بعد از وست مراد بصف اولی است نه ثانی فما کان من نقص فلیکن فی الصف
المؤخر پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید که باشد در صف پسین رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله وملائکته یصلون علی الذین یلون الصفوف الاول
بود آنحضرت که میگفت بدرستیکه خدای تعالی و فرشتگان وی درود میفرستند برکسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم که
متصل است که بعد از صف اول و ورا نیز فضل است بر صفهای دیگر که پستر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولی کسانیکه ایستاده اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است
والله اعلم وما من خطوة احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفا ونیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بوی تا به پیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف
فرجه باشد برود در آنجا و بایستد و صف را پیوسته گرداند و تشبیه داد وصل را به خطائه روایت کرده اند رواه ابو داود وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته
یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند برجانبهای دست راست صفوف یعنی برکسانیکه در جانب یمین ایستاده اند گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه
دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است
که قبر شریف در آنجانب است رحمهم الله قائله رواه ابو داود وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوٰة بود آنحضرت که برابر میکرد و درست میساخت
صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز یا مراد بست چنانکه گذشت فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد برای احرام رواه ابو داود وعن انس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را وعن یساره اعتدلوا سووا
صفوفکم و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و اعتنا بدان رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوٰة بهترین شما
کسانی اند که نرم تر است کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقادتر است مرکسی را که کتف او را که بیرون بر آمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر کرد در صف
و بعض گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف در آید منع نکند او را و بگذارد که در آید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید و گویند که لین منکب کنایه از سکون و خشوع و سکینه و وقار است
رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول استووا استووا استووا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگفت راست و درست بایستید در صف نماز فو الذی
نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود رواه
ابو داود وعن ابی امامة بضم همزه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول قالوا
گفتند یا رسول الله وعلی الثانی و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقین میگویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت
و برابر ایشان ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد قالوا باز گفتند صحابه یا رسول الله وعلی الثانی قال باز گفت آنحضرت
ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول الله وعلی الثانی قال وعلی الثانی بار سیوم گفت و علی الثانی تا که بالتماس آنحضرت درین مرتبه وحی شد باشتراک صف ثانی به
صف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بین مناکبکم و راستی و برابری کنید میان مناکب خود ولینوا فی ایدی اخوانکم و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب
تر است ولینوا بتخفیف و تشدید به هر دو روایت کرده اند وصواب تخفیف است وسدوا الخلل و به بندید فرجهای صف را فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف زیرا که بدرستیکه
شیطان می در آید در میان شما در رنگ حذف یعنی اولاد الضأن الصغار میخواهد بحذف بچهای میش که خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الصفوف
وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان نگذارید فرجهای شیطان را ومن وصل صفا وصله الله و کسیکه به پیوندد صف را و متصل دارد
او را خدا به فضل و رحمت خود ومن قطعه قطعه الله و کسیکه ببرد و رخنه کند دران ببرد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت رواه ابو داود و روایت کرد
حدیث را ابو داود وروی النسائی منه قوله و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او ومن وصل صفا الی آخره و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت
نکرده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام میانه کنید امام را میان خود چنانکه بایستید پس وی راست و چپ او وسدوا الخلل و بندید فرجه را رواه ابو داود
وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول همیشه بود قومی که پس می افتند
از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل و ثواب حتی یؤخرهم الله فی النار تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و منحط گرداند مرتبه ایشان را و اندازد در آتش دوزخ
رواه ابو داود وعن وابصة بکسر بای موحده و بعد از ان صاد مهمله بن معبد بفتح میم و سکون عین مراد او را صحبت است قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد
از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در آنجا است قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها
فامره ان یعید الصلوٰة پس بفرمود او را که باز گذارد نماز را این از جهت تغلیظ و تشدید بود بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میگردد نماز تنها
گذارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب این استثنا کرده اند نماز جنازه را و وقتیکه هیچ کس نباشند از برای تحصیل سنت
صف که مستحب است دران و بخلاف زن که پس مردان بگذارد و هو نیز فساد صلوٰة نزد ایشان بر تقدیریست که تمام نماز خلف صف تنها گذارد اما اگر احرام خلف صف بندد

بعد از ان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم کرده و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام دست چپ همین است رواه احمد والترمذی
وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال است باب
الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستند یا در پهلوی جانب دست راست الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونة
گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخواستم و وضو
کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرده و بنماز ایستاد من نیز ایستادم فقمت عن یساره پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا
مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید انشاء الله تعالی فاخذ بیدی من وراء ظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن
این لفظ تصویر کرده باشند و نموده باشند کردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم
متفق علیه وعن جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی تا بگذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و
احتمال قائله دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع میشد بحثیت حتی فقمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت
آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار بن صخر که از انصار بود و از جمله بعنا دتن بود که در لیلة العقبه
حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله پس ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینا جمیعا پس گرفت آنحضرت دست هر دو مارا همه فدفعنا پس دور کرد و براند
هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کردانید مارا پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام
بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم وعن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و ام سلیم خلفنا و ام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که
صبی نبود پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است والله اعلم رواه مسلم وعنه
ان النبی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه او خالته نماز گذارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا خاله وی شک راویست قال گفت انس فاقامنی عن یمینه واقام
المرأة خلفنا پس ایستاده کردانید مرا جانب راست خود و ایستاده کردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس ما درین حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم وعن ابی بکرة انه انتهی
الی النبی روایت است از ابی بکره تابعی صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست
پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و اول رکعت کرد و فضل تکبیرهٔ اولی بیابد فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف ثم مشی الی
الصف پس تر مشی کرد در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا زیاده کرداند ترا خدا تعالی از برای
طلب خیر و وصول بمقام قرب ولا تعد و باز مکرد باین فعل که اقتدا منفرد ابا شد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است با ایستادن در
موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند
از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدوی و بدین برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کرد
مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنا ثلثة ان یتقدم منا احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود مارا یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار
انه ام الناس بالمدائن روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی ع بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک
الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از
آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت بر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود در ابروی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد
نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم
تسمع رسول الله آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد
آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلک یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود از ین جهة این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت
فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس گفت عمار از ان جهة متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابو داؤد و از اینجا ظاهر میشود که
عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون
تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از ان بگفتهٔ حذیفه اختیار کرد اولی و فضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام
تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی
باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهة آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

یعنی لیس مراد انس / از اینکه اولی تش / الا منی پس پیکردانید / بجنین یعنی دست / مرا گرفته از پس / پشت خود می

در مقدار مکان وارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است وبعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز وگفته اند مثل ذراع چنانچه ستره واین قول مختار است
وشیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است متحقق نگردد در وی وتعبیر نیست بر قدر ذراع ومعلوم نشده است مقدار مکانی که عمار بن یاسر رضی الله
عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد بر آنکه مخالف اوست وتحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه نباشد
بر ان است تا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد یا آنرا از خصائص آنحضرت داشت والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد الساعدي انه سئل من اي شئ المنبر سهل ابن
سعد بن الساعدی که از انصار است وآخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود واگر از چوب
بود چه او وسائل را پیش ازین معلوم بوده والا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود یا از چوب وظاهر از عبارت جواب که گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی
منبر از اثل غابه بود واول است واثل بفتح همزه وسکون ثلثه طرفاء بسکون راء ومد که آنرا درخت گز گویند وبعض گفته اند که اثل درختی است شابه طرفا عظیم تر از وی وغابه بتخفیف با یعنی
بیشه است وغالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد ودر شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ساخت آن
منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت ونام آن غلام باقوم رومی بود وبعض گفته اند میمون وقول اول مشهورتر است ودر نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد
واما نام زن معلوم نشده وبعض گفته اند عداثه بعین ودال مهملتین وثلثه وبعض گفته اند عائشه واز انصاریات بود وبعض گفته اند از مهاجرات واین غلام نجار بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه یک شبری ودرازی دو ذراع پس نهاده شد در مسجد وقام علیه رسول الله واستاد
بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین عمل ووضع در مکانی که ساخته شد ونهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله وکبر وتکبیر گفت برای احرام وقام الناس خلفه وایستادند
مردم پس آنحضرت فقرأ وركع وركع الناس خلفه پس قراءت کرد آنحضرت ورکوع کرد ورکوع کردند مردم که پس وی بودند ثم رفع رأسه پس بر داشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری
پس باز گشت بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت وایستاد ثم قرأ ثم ركع پس قراءت کرد پس رکوع کرد ودر بعض نسخ
ورکوع بود او ثم رفع رأسه پس بر داشت سر خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس بر گشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری این که مذکور شد لفظ بخاری
است وفی المتفق علیه نحوه ودر حدیث متفق علیه که بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است وقال فی آخره وگفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه
که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا لتأتموا بی کردم من این را که بر منبر بر آمدم وبلندتر که نماز گذاردم مگر برای
آنکه اقتدا کنید بمن ومتابعت کنید مرا ولتعلموا صلوتی وتا بدانید نماز مرا ودر بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت وبچه کیفیت میکنم واین از مواضعی است که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد وائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی
وحاجتی نبود وغرض آنحضرت تبلیغ وتعلیم قوم بود کیفیت نماز را امانه آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول وعروج بیک خطوه
یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایه پایان بود والله اعلم وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرة والناس یأتمون به من وراء الحجرة
گفت عائشه رض نماز گذارد آنحضرت در حجره خود ومردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابو داود گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده
اعتکاف کرده بود ومراد بصلوة در وی نمازیست که چند شب از رمضان گذارد ومردم بوی اقتدا کردند وچون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه اینحدیث
در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعضی دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گذارده ومردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل اینصورت رؤیت ماموم امام
چنانچه نزد بعضی علما هست یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعضی دیگر شرط است واین مفقود است بظاهر در این صورت واگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم
الفصل الثالث عن ابی مالك الاشعری قال الا احدثكم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک اشعری که از مشاهیر صحابه است واورا ابو مالک اشجعی نیز گویند ودر اسم او اختلافست آیا خبر ندهم شمارا
بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وموقف او در نماز وترتیب صفوف وکیفیت صلوة قال گفت ابو مالک در بیان آن اقام الصلوة بر پا کرد آنحضرت نماز را وصف الرجال خلفه
وصف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده کرد ایشانرا پس خود وصف خلفهم الغلمان وایستاده کرد پس مردان خود آن را ذکر نساء نکرد شاید که در ینجا حاضر نبودند ثم صلی بهم
پس گذارد نماز با ایشان فذکر صلوته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت هكذا صلوة همچنین است نماز قال
گفت عبد الاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک لا احسبه الا قال گمان نمیبرم ابو مالک را مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هكذا صلوة امتی رواه ابو داود
وعن قیس بن عباد بضم عین وتخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از اخیار صالحین شیعی بود متأله ومتعبد روایت میکند از علی وعمر وابی بن کعب وعبد الله
بن سلام وروایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی
جبذة پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فنحانی فقام مقامی پس یکسو کرد مرا از ایستادن وبجای ایستادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را وفراموش
کردم که چگونه میگذارم که چند رکعت گذارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن وتاخیر کردن مرا از مکان فاضل باوجود سبقت من بوی فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب
پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز وتمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوه ناک نکرداند ترا خدا تعالی بسبب

آنچه گروهی را توان بدا عهد من النبی بدرستیکه این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا سوی ما که حفظ او نمودن اعلام و نهی و اہل فضل و علم ایم ان خلیه که پیوسته بایستیم با وی در صف اول
پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم بایستیم بحکم وی تعالی با ائمه ثم استقبل القبلة پس روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس گفت هلک اہل العقد ورب الکعبة هلاک شدند اہل عقد یعنی امرا
که رعایت امور مردم و اهتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن در ان بدست ایشان است ثلثا سه بار گفت ابی این عبارت را که ثم قال والله ما علیهم آسی پس
گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم و لکن اسی علی من اضلوا و لکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا و میتوان
گفت که معنی عبارت این ست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت
بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که مراد ابی برکسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه و غیرهم طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای
عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و ما که شکایت از بعض امرا و احکام
ایشان باشند خصوصا امرای امیر المؤمنین عثمان رض والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من با بی بن کعب یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است و ما تعنی باہل العقد و چه میخواهی تو باہل
عقد و که را میخواهی قال الامراء رواه النسائی **باب الامامة** امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی
در کار دنیا و عالم و تصرف در امور اہل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری بآن کیست الفصل الاول عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی مسعود انصاری که گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم را خوانا ترین مرکتاب خدا را یعنی بهتر و نیکو تر تجوید کننده قرآن را
و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آنکه عالم باشند باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشند بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث
گردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند دانا ترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب
میخواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهة این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که
بیایند و مذهب امام ابو حنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در تمام ارکان و گفته
احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ بجهة آنست که اقرأ در ان زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن از این جهة تقدیم کرده شده است
اقرأ در حدیث و در زمان ما نه همچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة
و برین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن
مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این تصور ممکن را بر تقدیر تعلق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان ما فرمود کذا فی بعض
شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر ان است که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت
کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ از وی بودند
نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة
پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورد و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال و درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت
کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم تر و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام
و گفته که هرگاه جمع شوند بعض مسافر و بعض مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است یعنی برای عثمان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب
و بعض از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة و لا یؤمن بفتح تحتیة و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و
مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا رتبتی که در ولات است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و
خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این معنی منجر گردد به شکست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و
ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگذارد و که بی شبهه ظالم و فاسق بود و لا یقعد و ننشیند مرد
موضع تکن فی بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه دیگری بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و محل اکرام او است و بعضی از
تکرمه مائده مراد داشته و قول اول صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی و این متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن و لا یقعد است رواه مسلم و فی روایة له و لا یؤمن الرجل الرجل فی اهله و امامت نکند
مرد مرد را در اہل خانه وی و درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و بدین جهة تفسیر کرده اند سلطان را بانچه در ملک و حکم او ست چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال قال

گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کنند ایشان را یکی از ایشان فقید ثلثة اتفاقی است اگر کمتر یا بیشتر باشند
نیز حکم همین است واحقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست رواه مسلم وذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب
فضل الاذان و وی امراست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گوید برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است
پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت
کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابوداود وعن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین است گفت
کان بود مالک ابن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده یاتینا الی مصلانا می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای
نماز گذاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز
روزی قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله پس گفتیم ما مالک را پیش رو و امام شو پس بگذار نماز قال لنا فقال لیتقدم رجل منکم یصلی لکم گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگذارد نماز را با شما و امامت کند وساحدثکم لم لا اصلی بکم و سر انجام است که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگذارم بشما و امامت نمیکنم شما را سمعت رسول الله
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را ولیؤمهم رجل منهم و باید
که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن است اما مالک او را بر اطلاق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید رواه
ابوداود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای
بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از آن ایشان ذکر نکرده وعن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو
اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه خلیفه بود بر اهل و عیال و شاید
بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نیاید رواه ابوداود و درین حدیث دلیل است بر جواز
امامت اعمی بکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است
کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب
خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میترسیدم از سوال بجهت ادب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتیم در فقه چیزیکه حکم میکند بجواز آن
و نیز در حدیث دلیلی است بر جواز امامت مفضول با وجود افضل که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذریکه مذکور شد وعن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم اذانهم سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمیگردد متلقی بسمع رضا العبد الابق حتی
یرجع یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط دوم زنیکه شب کرد در حالتیکه شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بحق
و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود وامام قوم وهم له کارهون سیوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی
که در او ست رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوما وهم له کارهون کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند ورجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید بنماز در آخر وقت والدبار
ان یأتیها بعد ان تفوته و دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب ورجل اعتبد محررة و دیگر کسی که بنده گرفت نفس آزاد کرده خود
را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را و مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابوداود
وابن ماجه وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حای مهمله از دیه و بعض گفته اند اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستیکه از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیندازند بر دیگری لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهت جهل و نا اهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان رواه احمد
وابوداود وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر
امیری که باشد نیکوکار باشد یا بدکار وان عمل الکبائر و اگرچه بکند گناهان کبیره را والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و نماز واجبست بر شما بجماعت پس هر مسلمی
بر یا فاجر وان عمل الکبائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است و واجب است اعتقاد جواز آن و بعض استدلال کرده اند باین بر وجوب جماعت و این بتقدیر
[illegible] حاضر باشد والصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجبست بر هر مسلمی برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر و آنکه آنحضرت

عليه وسلم نماز کرد بر مديون که چيزی نگذاشت که بدان دين او ادا کرده شود مقصود زجر و تشديد بود و همچنين بر محدود بحد زنا وغيره و الآن اتفاق است علما را بر وجوب آن و امام احمد
گويد خليفه نگذارد و ديگران بگذارند رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغير است که اختلافست در صحبت آن و سلمه همه جا بفتح لام است که عمرو بن سلمه و بنو سلمه
که نام قبيله از انصار است قال کنا بماء ممر الناس گفت بوديم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود و يمر بنا الرکبان ميگذشتند با سواران و پيادها نيز ميگذشته باشند ليکن ذکر کرد سواران را فنسألهم
ما للناس پس ميپرسيديم سواران را چه چيز پيدا شده است مر مردم را و چه کار ميکنند کنايت است از ظهور دين اسلام و تکرار از غايت تعجب است ما هذا الرجل چيست صفت و شان اين مرد
کنايت است از ذات شريف حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وسلم فيقولون پس ميگفتند مردم يزعم گمان ميبرد و ميگويد اين مرد ان الله ارسله که خدا فرستاده است او را اوحی
اليه او حی اليه کذا وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنين کنايت از قرآن عظيم است که ميخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پيغام و چيزی در
دل افکندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم من که ياد ميگرفتم آن کلام را يعنی از قرآن آنچه ميخواندند و آنچه ميگفتند از احوال و صفات آنحضرت فکانما يغری فی صدری پس گويا
که ميچسپيد آن کلام در سينهٔ من و يغری بفتح غين معجمه و کسر آن بود و قصر سريشيم و کانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند قبائل عرب که توقف ميکردند و انتظار ميبردند در اسلام خود فتح
مکه را يعنی ميگفتند اگر مکه فتح شد همه ميدرآئيم در اسلام فيقولون اترکوه و قومه پس ميگفتند عرب بگذاريد آن مرد را با قوم خود که قريش اند و بزرگترين و رئيس ترين عرب اند و ساکن مکه
که عظيم ترين جاها است عرب بلکه عالم است فانه ان ظهر عليهم فهو نبی صادق پس بدرستيکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پيغمبر راست گو است فلما کانت وقعة
الفتح پس هرگاه که شد واقعهٔ فتح مکه در سال هشتم از هجرت بادر کل قوم باسلامهم شتابی کرد هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سورهٔ اذا جاء نصر الله و الفتح مخبر است بدان و بادر
ابی قومی باسلامهم و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد ايشان را باسلام ايشان و اختلاف کرده اند که اين عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمده يا نه و هم از اينجا اختلافست در صحبت وی
که صحابيست يا نه و ظاهر سياق حديث در قول اول است والله اعلم فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال جئتکم والله من عند النبی حقا گفت بتحقيق آمدم شما را
بنزد شما از نزد پيغمبر بر حق فقال پس گفت پيغمبر صلوا صلوة کذا فی حين کذا و صلوة کذا فی حين کذا بگذاريد نماز چنين در وقت چنين و نماز چنين در وقت چنين يعنی کيفيت نمازها
و تعيين اوقات آن همه بيان نمود فاذا حضرت الصلوة فليؤذن احدکم وليؤمکم اکثرکم قرأنا پس چون حاضر شود و در آيد وقت نماز پس بايد که اذان گويد يکی از شما پس امامت کند
شما را کسی که بيشتر باشد و ياد دارد از شما قرآن را فنظروا فلم يکن احد اکثر قرآنا منی پس نگاه کردند پس نبود هيچ يکی که بيشتر باشد قرآن او از من و من از همه بيشتر داشتم لما کنت اتلقی من الرکبان
از جهت آنکه بودم من که پيش مي آمدم قرآن را و ياد ميگرفتم آنرا از سواران فقدمونی بين ايديهم پس پيش کردند و امام ساختند مرا ميان خود و انا ابن ست او سبع سنين حال آنکه من شش
ساله بودم يا هفت ساله و کانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود بر بدن من چادری که چون سجده ميکردم گرد مي آمد و بالا بر مي آمد بر بدن من تا آنکه کشف ميشد عورت
از من فقالت امرأة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئکم آيا نمی پوشيد از ما دبر قرآن خواننده و امام خود را فاشتروا فقطعوا لی قميصا پس خريدند جامه پس بريدند
برای من پيراهنی را فما فرحت بشیء فرحی بذلک القميص پس شادمان نشدم من بچيزی همچو شادمان شدن من بآن پيراهن عجيب و غريب که هرگز نپوشيده بودم از جهت خورد سالی و اقتضای
طبيعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که باين مرتبه رسانيد رواه البخاری و باين حديث استدلال کرده اند شافعيه بر صحت امامت صبی و ليکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد
بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در وی و اين خلاف راجع ميگردد بخلاف در اقتدای مفترض بمتنفل هر بالا در باب القراءة کلام در ان گذشت و در باب من صلی مرتين نيز
بيايد ان شاء الله تعالی وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة گفت ابن عمر رضی الله عنهما هنگاميکه قدوم آوردند مهاجران که پيش از قدوم آنحضرت صلی الله عليه وسلم
هجرت کردند بمدينه سابق آنحضرت و امير المؤمنين عمر از ايشان بود کان يؤمهم بود که امامت ميکرد ايشان را سالم مولی ابی حذيفة که فارسی بود از فضلای موالی و خيار صحابه و معدود
بود از قراء و آنحضرت امر فرمود که بگيريد قرآن را از چهار کس و يکی از اين چهار کس سالم را شمرده و فيهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد حال آنکه بود در ميان ايشان عمر بن الخطاب و ابو سلمة
که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی يا از جهت آن بود که اقرأ بود و يا برای مصلحتی ديگر والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم
فوق رؤسهم شبرا سه کس اند که بر داشته نميشود مر ايشان را نماز ايشان بالای سرهای ايشان يک بدست رجل ام قوما وهم له کارهون مردی که امامت ميکند قومی را و حال آنکه ايشان ناخوش
دارند اورا و امرأة باتت و زوجها عليها ساخط و زنيکه شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد و اخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام
و کلام و جز آن يعنی زياده بر سه روز و در اين مسئله تفصيلی است مذکور در موضع خود رواه ابن ماجه باب ما علی الامام باب در بيان حقوقی که بر امام است مر مقتديان
را و اهم آنچه بر امام است تخفيف است در نماز بجهت رعايت حال مقتديان از مريض و کبير و حاجتمند و عدم تطويل چنانکه مردم بگريزند از حضور جماعت و بايد دانست که مراد بتخفيف
و ترک تطويل آن نيست که ترک کند سنت قراءت و تسبيحات را و تهاون کند در رعايت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفايت
چنانکه بخواند بمفصل باقسامی که مبين است در فقه و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبيح با داو رعايت قومه و جلسه اکثر آنچه مراد می افتد تخفيف در نماز که وارد است در
احاديث بتخفيف قراءت است الفصل الاول عن انس قال ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روايت است از انس که گفت نگذاردم نماز پس
هيچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی و تمام تر بود از پيغمبر صلی الله عليه وسلم يعنی نماز آنحضرت سبک بود و با وجود آن تام و کامل بود چنانکه در حديث ديگر آمده است کان رسول الله
صلعم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنيش اينست که تخفيف ميکرد در قراءت و تمام ميکرد رکوع و سجود و تعديل را و بعض گفته مراد آنست که تطويل آنحضرت

در نماز

در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت وخفت میبود یعنی اگر دیگری همچنین قراءت طویل میخواند گران میبود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن
سورت ذوق ونشاط ولذت وحضور میگشت بجهت حسن صوت وجودت ادا وبروز انوار وظهور اسرار ونیز در قراءت آنحضرت سرعتی وطی لسانی بود که در زمان لطیف کثیری
از قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سورهٔ اعراف وبروایتی زیاده بران خوانده وبعض گویند تخفیف امر نسبی است بسا طویل که قصیر باشد بنسبت با طول از خود و قصیر
طویل بود بنسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف وتطویل با هم گفت بندهٔ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میبود و نزد
احساس شوق وانبساط تطویل اصحابه و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری وباعثی بران و همین انسب است بسیاق حدیث که دربیان تخفیف میگوید ان کان لیسمع بکاء
الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریهٔ کودکی را پس سبک میکردانید نماز را ازجهت ترس آنکه در فتنه افکنده شود مادر او بقطع صلوة یا زوال خشوع
وشغل خاطر متفق علیه وعن ابی قتادة صحابی مشهور است واز فضلای صحابه است یعنی بدرنیست حاضر شد تمامه مشاهد را ودر غزوه احد یا بدر چشم وی از خانهٔ خود بیرون شده بر دست او
افتاد وآنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند وبهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت
بدرستیکه من می درآیم در نماز وحال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریهٔ صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی ومسامحه وتخفیف میکنم در نماز بترک
تطویل در قراءت واذکار واسراع دران مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهت آنچه میدانم ومیدریابم از سختی حزن وتاثر مادر وی از گریهٔ وی واین از غایت رحم وشفقت
اوست برامت وضعفا که درچنان مقام عالی یاد میکند ورعایت می نماید صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزا شعر خواجه آن بین که درنشیمن ناز بنده را یاد میکند بنیاز فاصعد
از زیر آیدار چرخ بلند تا شکسته پایگان بروی تنند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم
یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند ورعایت حال ایشان نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که درمیان ایشان بیمار است وناتوان است بحسب خلقت
وپیر است واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء وچون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و
زای از کبار تابعین است که جاهلیت واسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله انی
لاتأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه براینه من پس میمانم از نماز بامداد وجماعت نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را برد وگفته اند که مراد ابی بن کعب است وبعضی گفته اند
معاذ بن جبل وقول اول صحیح تر است مما یطیل بنا از جهت دراز کردن وی قراءت را با ما فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آن
حضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که دران روز بود ثم قال ان منکم منفرین بسیار گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانندهٔ اند مردم را از
جماعت نماز وحضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند وآنچنان تطویل نکند که ملالت آرد وازحضور جماعت
باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است وپیر است که بسبب ضعف وپیری نمی توانند ایستاد وخداوند حاجت است که کاری
ضروری دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست ودرست میگذارند برای فائده
شما است وفائدهٔ ایشان هم هست ولیکن ذکرش نکرد بجهت فهم آن بقرینهٔ مقام ودر بعض نسخ مصابیح ولهم موجود است وان اخطأوا فلکم واگر ناراست ونادرست میگذارند
پس مر شمار است اجر که راست ودرست گذارده اید ونیت وقصد جماعت کرده اید وعلیهم وبر ایشان است وبال بجهت نقص وتقصیر که نموده اند واین وصیت است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلا وافتادن بملوک وامرا که بعد از وی پیدا شوند وامامت نماز کنند ودر ادای آن ورعایت احکام وآداب تعقیق وتقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را
راست ودرست بگذارید اگر ایشان نیز بمنهج صواب روند بهتر والا شما را از ان ضرری نیست وشافعیه باین حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست
ونظر باین جا سخن در ترک سنن وآداب است نه فوت شرایط وارکان والله اعلم رواه البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب خالی است از فصل ثانی که در وی
صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد ومؤلف فصل ثالث آورد وگفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابیست وعامل طائف بود در زمان آنحضرت وابوبکر
ودو سال از خلافت عمر وچون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پستترین مردم شدید در اسلام پس بیشترین مردم مباشید
در ارتداد ووی عزیزترین قوم خود بود قال آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة
چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار بایشان نماز را رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله ودر روایتی مر مسلم را همچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستیکه من مییابم در نفس خود چیزی را از عجب وکبر در امام
شدن یا عجز از ادای حقوق امامت وشرایط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی پس نهاد کف دست خود را درمیان سینهٔ من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد
کف دست خود را درمیان پشت من میان دو شانهٔ من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت وتصرف وی صلی الله علیه
وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف

و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء ترجمهٔ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف امر
میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و تخفیف قراءت ویؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات و مانند آن یعنی بتطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بحج
که گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق باب در بیان چیزیکه بر مقتدیست از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در
نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل
و صفین و نهروان قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی
از ما پشت خود را و بسجده نمی افتاد ولم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتی یضع النبی تا آنکه مینهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را
بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از وی بر داشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین مینهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه وعن انس قال صلی
بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم نماز گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف پیش
دستی مکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه ببر گشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود مروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود بر نخیزید و مراد بانصراف یا سلام است
یا برخاستن از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و بدانید که من خبر داشته ام از احوال شما فانی اراکم امامی ومن خلفی زیرا که بدرستی من میبینم شما را از پیش خود و پس خود رواه
مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید اذا کبر فکبروا و وقتیکه تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید و اذا
قال ولا الضالین فقولوا آمین و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین واذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا
آمین وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افکنده شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبیعی
بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوة من
الصلوة وهو قاعد پس گذارد آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است فصلینا وراءه قعودا پس گذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز گفت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام
ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده و اذا رکع فارکعوا و چون برکوع رود امام پس برکوع روید و اذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد وی پس سر بردارید شما و اذا قال و چون بگوید
امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا لک الحمد و در بعض نسخهای مشکوٰة اینهم است و اذا سجد فاسجدوا و چون سجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که
در لفظ بخاری نیست و اذا صلی جالسا و چون نماز بگذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاریست نه
حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله قول آنحضرت که فرمود اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم این قول در بیماری قدیم
آنحضرت بود که عارض شده بود بجهة سقوط از پشت اسپ یا جز آن ثم صلی بعد ذلک النبی پس تر بگذارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قیام و مردم در پس
وی ایستاده بودند لم یامرهم بالقعود امر نکرد ایشان را به نشستن و انما یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی و گرفته میشود و عمل کرده میشود مگر آخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ناسخ فعل
اولست هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست و اتفق مسلم الی اجمعون و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون و قال الحمیدی الی آخره را روایت نکرده و زاد فی
روایة و زیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام و اذا سجد فاسجدوا و چون سجده کند پس سجده کنید از این عبارت معلوم میشود که
این در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله صلعم روایت است از عائشه که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد
بیماری و بنهایت رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد بلال بحالیکه می آگاهانید آنحضرت را بنماز و خبر داد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود
که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیری راه می یافت بلال بر در آمده خبر میکرد درین حالت نیز آمده که خبر کند و استکشاف نماید که خود بوجود شریف بمسجد [illegible]
و امامت کند یا کسی را از اصحاب مرتعین نماید که امامت کند فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند بمردم و امامت
کند ایشان را فصلی ابو بکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها فان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة پس تر آنحضرت یافت در ذات شریف
خود فی الجمله سبکی و تندرستی فقام یهادی بین رجلین پس بایستاد آنحضرت در حالیکه میرود تکیه کرده میان دو مرد و دستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و مایل و رجلاه تخطان
فی الارض و هر دو پای مبارک وی خط میکشند در زمین بجهة بی قوتی بر پای بر داشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیاء را صلوات الله وسلامه علیهم عوارض بدنی و
صفات جسمانی ملحق بحد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده حق بندگی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نموده خرق عادات می نمایند و فی الجمله

کمال ملکی ورای کمال بشریست که مرتبهٔ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصراع با یار این دارد و آن نیز هم یارب مگر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات مینماید آن دیگر است حتی دخل المسجد تا آنکه درآمد آنحضرت باین روش مسجد را فلما سمع ابوبکر حسه ذهب یتأخر پس هرگاه که شنید ابوبکر آواز درآمدن آنحضرت را باینجانب رفت و خواست که پس رود تا آنحضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاوما الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست و چشم و ابروان لا یتأخر که پس نرود و بجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر و کان ابوبکر یصلی قائما و بود ابوبکر که میگذارد نماز ایستاده و کان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگذارد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون بصلوة ابی بکر و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابوبکر را دیده نماز میکردند و الا امام در ان نماز آنحضرت بود و همه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمیدیدند و تکبیرات نمیشنیدند و افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند گویا اقتدا با ابوبکر میکردند متفق علیه و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده یسمع ابوبکر الناس التکبیر میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابوبکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکردند و کسی دیگر را میفرمود و امامت ابوبکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود و یکبار دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود و چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند و در این میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر و نماز گذارد کذا فی صحیح البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یحول الله رأسه رأس حمار آیا نمی ترسد آنکسیکه بر میدارد سر خود در پیش از امام ازین که بگرداند سر او را همچو سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ایتمام و اتباع و اتفاقست یعنی ابحر نیست که امام ساختند و اتباع نکنند و گفته که متعین است این تاویل و الا ما می بینیم بسی کس که نگشته است روی وی و صورت وی روی حمار و صورت حمار پوشیده نماند که ثابت حیثیت تحویل است نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت و الا مسخ غیر جایز است درین امت و ممکن است که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی و معاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال وقتیکه بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و جز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد و در آید در همان فعل و لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة ونحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا و شمار نکنید آن را چیزی از نماز و رکعتی از آن چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید و من ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و کسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن و در هدایه گفته است کسیکه دریافت از ظهر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را نگذارد ظهر را بجماعت یعنی بعنوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است واما در جمعه مذهب ما آنست که هرکه امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آن را بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را و اگرچه در تشهد و سجود سهو دریافت رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگذارد خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را یعنی بر سر آن است که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعضی ادراک در رکعت اولی کافیست کتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامت نفاق داشته اند و محتمل که در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص منافقان رواه الترمذی روایت کرد اینحدیث را ترمذی و لیکن سخن کرده است در ان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گذارده اند و نیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها و حضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گذارده است نماز را و حاضر شده است آن را و این بر تقدیری که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر آن یابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای اینکسانیکه گذارده اند و حاضر شده چیزیرا زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیت خود رواه ابوداود والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی و حال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا پس

کفت آنحضرت آیا نیست مردیکه تصدق کند و احسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلی معه پس بگذارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد
با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگذارد نماز با وی و میگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی و ابوداود الفصل الثالث عن عبید الله
بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون
و بود وی از معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر جید مات سنة اثنین و تسعین و قیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا و الحدیث است مات سنة اربع و سبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس
گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که تا چه بر آمد و چگونه بر آمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس
شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله و هم ینتظرونک
و ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت
عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگاشته
شد بیهوشی بر وی و اغما چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیاء بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه بغیر طویل ثم افاق پس هوشیار شد و
بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من
آبی در مخضب قالت فقعد فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء
فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
میبرند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی
بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابوبکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوار تری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب است و در آخر معلوم شد که
امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر در آن روزها که بعد از آن روز بود ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة
پس آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود خفتی سبکی فخرج بین الرجلین احدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة
الظهر برای نماز پیشین و ابوبکر یصلی بالناس و حال آنکه ابوبکر نماز میگذارد بمردم فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود فاومأ الیه النبی پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر بانکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر ایشان آمده بود اجلسانی الی جنبه بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر
فاجلساه الی جنب ابی بکر پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر و النبی صلی الله علیه وسلم قاعد و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن فقال پس گفت
عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس در آمدم بر عبد الله بن عباس فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن
عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غیر انه قال جز آنکه گفت اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو
آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را و آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن
در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی نزاکتی بود از جهت کلام قضیه افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبرئت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را بعد از این قضیه
حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان وی گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب
نام نبردن بجهة آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضیل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است
که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم متفق علیه و عن ابی هریرة رضی انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة
کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهة تمامی رکعت بوی و من فاتته قراءة ام القرآن و کسیکه فوت شد او را
فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست
که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهة مسبوق شدن وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید است برای ادراک جماعت
از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگر چه با دراک رکوع رکعت را یافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن رواه مالک و عنه انه قال الذی یرفع

رأسه ويخفضه قبل الامام فانما ناصيته بيد الشيطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت و سنت رواه مالك باب من صلى صلوٰة مرتين باب در بیان کسیکه نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از آن اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گذارد فرض یکبار پس از آن آید مسجد جماعت را بگذارد بجماعت بتفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره از آن در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گذارد فرض با امام یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این سوم است نزد شافعیه تکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم يأتي قومه فيصلي بهم پس بعد از آن می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلك الصلوة یعنی میگذارد همان نماز را که همراه آنحضرت گذارده بود و لفظ بخاری الصلوة المكتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارده بود متفق علیه و عنه قال كان معاذ يصلي مع النبي و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم العشاء نماز عشا را ثم يرجع الى قومه فيصلي بهم العشاء پس باز میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را وهي له نافلة و آن نماز که معاذ با قوم میگذارد برای وی نفل بود و آن فرض میگذارد پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد رواه البيهقي و الدارقطني و گفته اند که وهي له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا روایت کرده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعی است بنا بر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهة شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰة اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی و ابن و توربشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهي له نافلة غیر محفوظ است و در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ را گفت ای معاذ یا با ما نماز گذار یا تخفیف کن بر قوم خود و از اینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه و این حدیث منافی این روایت است و قصه نماز معاذ در باب قرائت بتفصیل گذشته است فلينظر ثم الفصل الثاني عن يزيد بن الاسود و مراد او صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حدیث او در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شهدت مع النبي صلى الله عليه وسلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گذاردم با وی فصليت معه صلوٰة الصبح في مسجد الخيف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست و خیف پستی که در پنج کوه باشد و این مسجد در آنجاست فلما قضى صلوته و انحرف پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلين في آخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم يصليا معه نگذاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علي بهما گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجيء بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالیکه میلرزد گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد اینحال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گذاردن با ما فقالا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله انا كنا قد صلينا في رحالنا بدرستیکه ما بودیم که گذارده ایم در منزلها و جای رخت خود ها قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس مکنید همچنین یعنی که در وقت حضور جماعت در آن داخل نگردید اذا صليتما في رحالكما چون بگذارید نماز در منزلهای خود ثم اتيتما مسجد جماعة پس تر بیایید مسجدی را که در وی جماعت میکنند فصليا معهم پس بگذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لكما نافلة پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گذارده باشید یا بی جماعت رواه الترمذي و ابو داود و النسائي الفصل الثالث عن بسر بضم موحده و سکون مهمله بن محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابیست عن ابيه روایت میکند از پدر خود انه كان في مجلس مع رسول الله که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذن بالصلوٰة پس اذان گفته شد برای نماز فقام رسول الله پس برخاست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فصلى و رجع پس نماز گذارد و برگشت و محجن في مجلسه و حال آنکه محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهة تحاشی نسبت این منقصت بخود صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما منعك ان تصلي مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گذاردن با مردم الست برجل مسلم آیا نیستی تو مرد مسلمان فقال بلى پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله و لكني كنت قد صليت في اهلي و لیکن هستم من که بتحقیق گذارده ام نماز در اهل خانه خود فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جئت المسجد و كنت قد صليت فاقيمت الصلوٰة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گذارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذار نماز با مردم و ان كنت قد صليت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارده نماز رواه مالك و النسائي و عن رجل من اسد بن خزيمة روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور و اسد نام پدر قبیله ایست از مضر و وی اسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر انه سأل ابا ايوب الانصاري که آن مرد سؤال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آنحضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سائل يصلي احدنا في منزله الصلوة ثم يأتي المسجد نماز میگذارد یکی از ما در منزل خود پس می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم و می آیم و تقام الصلوة و برپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلي معهم پس میگذارم نماز با ایشان فاجد في نفسي شيئا پس می یابم در نفس خود چیزی از خدشه و کراهت من ذلك از جهة مکرر گذاردن من نماز را و از جهة مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است فقال پس گفت ابو ایوب سألنا عن ذلك النبي پرسیده ایم ما از آنچه که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما فذلك له سهم جمع پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد بحصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

نوعی یا بی از روح و حضور از اثر جماعت نورانیت است رواه مالک و ابوداود وعن یزید بتحتانیه و زای بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة روایتست از یزید بن عامر
که صحابی است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم و در نیامدم با ایشان در نماز
فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم رآنی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی یا یزید که نماز نمیکنی قلت بلی گفتم بلی
یا رسول الله قد اسلمت بتحقیق اسلام آورده ام قال ما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم گفت آنحضرت وچه باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت
فی منزلی گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گذارده ام من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالیکه گمان میبردم که بتحقیق گذارده اید شما فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل
معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو بنماز و یابی تو مردم را که گذارده اند نماز پس بگذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت واگر هستی تو که بتحقیق نماز گذارده تکن لک نافلة یا شد
نماز یکه دوم بار میکنی با مدم نفل مرترا و هذه مکتوبة و باشد این نماز که نخست گذارده فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهة سقوط
ذمه باداء اولی و طیبی گفته که ضمیر در تکن راجعست بنمازی که گذارده است نخست و اشارت بهذه بنمازیست که گذارده است با جماعت و گفته گردانیده شد نمازی که واقع است
در وقت و مسقط است مر قضا را نافله و نمازیکه با جماعت است و غیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهة دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گذارده شود با جماعت و آنچه نه بجماعت
گذارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر رواه ابوداود وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال له انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را
که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام بعد ازان در می یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا پس بگذارم نماز با امام قال له نعم گفت ابن عمر آن سائل را آری
بگذار نماز را با امام قال الرجل ایتهما اجعل صلوتی گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر و ذلک الیک
گفت ابن عمر بطریق استفهام انکار و این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمه نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدای تعالی
عز وجل یجعل ایتهما شاء میگرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تائید است مر چیزی را که رفته اند بدان بعض شافعیه اختیار کرده امام غزالی که فرض یکی از ان دو نماز است لا بعینها
ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی و این معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده باداء اولی پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان مولی
میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کرده ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت و یکی از فقهاء سبعه و سلیمان بن یسار نیز هم او را
گویند و بعض گفته اند که سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست و فیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره که امیر المؤمنین عمر آنرا پیش
مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بلند کردن حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها
که در صحن سرای گسترده باشند وهم یصلون آمدیم ما درین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگذاری تو با ایشان قال قد صلیت
گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده ام من وانی سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین نگذارید یک نماز در
یک روز دو بار رواه احمد و ابوداود والنسائی و این حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث آنست که این حدیث
در باب کسی است که گذارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده و چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست
که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که آن با جماعت باشد پس اقتصار کرده
شود بران کذا قال الشیخ و این تاویل منافی است بقول قوم الا تصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث داله بر خلاف
آن صحیح اند یا اصح اند از ان و توربشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دو باره آوردن و اختیار رای برای اعادهٔ صلوة بعد از آنکه گذارده شده است بجماعت و بتحقیق زعم
کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و ان اخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که
این قول غیر سدید است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود
پس جزم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند
چنانکه در حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود و از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح
ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسیکه گذارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس در یافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را و نگذارد با امام و یعد بفتح تحتانیه و ضم عین و این حدیث
بظاهر موقوفست بر ابن عمر و اکثر مراد آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود و این مؤید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد
شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا بجماعت نگذارده است رواه مالک باب السنن و فضائلها مراد از نماز ها یکه ادا کرده میشوند با فرائض در
روز و شب و آنحضرت بران مواظبت میفرمود و تاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول را رواتب خوانند مأخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب مشتق از آنست و ممکن است
که راتبه اعم از مؤکده باشد والله اعلم الفصل الاول عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله روایتست از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است و خواهر معاویة بن ابی سفیان است
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم و لیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بگذارد در روز و شب دوازده رکعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت

اربعا قبل

اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و رکعتین بعدها و دو رکعت پس از وی و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن
و رکعتین قبل صلوة الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نمازیست که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گذارد و لهذا او را صلوة
الاولی نام کنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین و فی روایة
لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که یقول میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة
تطوعا غیر فریضة نیست هیچ بنده مسلمان که بگذارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید تطوع است الا بنی الله له
بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بنده خانه در بهشت او یا بنی لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه در بهشت و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته
که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن بدو
سلام و ما مالکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگذارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگذارد و از ازواج مطهره آن را روایت
کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگذارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگذارد صلوة فی الزوال بود و چنانکه
بیاید و رکعتین بعد المغرب فی بیته و گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد حجره حفصه است که خواهر ابن عمر است و رکعتین بعد العشاء
فی بیته و گذاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانه وی قال و حدثتنی حفصة ان رسول الله خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگذارد
دو رکعت سبک را هنگامیکه می برآمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه و عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف بود آنحضرت که نمیگذارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می درآمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانه خود متفق
علیه و عن عبد الله بن شقیق روایتیست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنة ثمان و مائة
قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می آمد یعنی در خانه
پس میگذارد دو رکعت را و کان یصلی بالناس المغرب و بود که میگذارد با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می آمد پس میگذارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی
رکعتین پس میگذارد با مردم نماز عشاء را و در می آمد خانه مرا پس میگذارد دو رکعت و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر و بود که میگذارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود
یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه هر کدام عمل میبود و تحقیق آن در باب صلوة اللیل بیاید
و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته و کان اذا قرأ و هو قائم و بود چون قرائت میکرد
ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد و هو قاعد و بود چون میخواند نشسته میکرد
رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود را ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میکرد نشسته پس برمی ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پاره از قرائت ایستاده یا
آن اما در صورت اولی نبود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود
میکرد و اینچنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود در رود و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت
فجر باشد رواه مسلم و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوة الفجر پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم نماز فجر را و عن عائشة رضی الله
عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر گفت عائشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت میبود بر دو
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکدتر بود چنانکه در سفر و حضر آن را ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بی
عذر متفق علیه و عنها قالت قال رسول الله و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم
سفلی و هر چه در وی است از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتر است و در
می آید که انفاق در راه خدا به است لیکن سنت فجر بهتر از ان است و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن
میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقدیر که آن به باشد چنانکه شما گمان میبرید این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که اقوی
و اوکد سنن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر در

سبع سجده و بعد ... قائما ... [illegible]

چنانکه محافظت و مداومت

برابر اند در رتبه کذا ذکره الشمنی وعن عبد الله مغفل بضم میم وفتح فای مشدده بعد از غین معجمه صحابیست از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس از ان بصره وحسن بصری وغیر وی شنیدند از
وی حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود وقال فی الثالثة گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر
کرده وگفته ام برای کسیکه بخواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة بعلت مکروه داشتن آنکه سنت ساختن این را از جهت مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت مؤکده وشریعت لازمه مستمره غایت
آنکه مستحب گردانیده ام آنرا اما هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگذارد واکثر سلف وخلف از صحابه وتابعین برین اند واکثر فقها بر خلاف این اند وکلام برین درباب فضل اذان گذشت
در شرح حدیث بین کل اذانین صلوة ودر فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا کسی
هست از شما نماز گذارنده بعد از جمعه پس باید که بگذارد چهار رکعت رواه مسلم وفی اخری له ودر روایت دیگر مر مسلم را چنین آمده قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا گفت چون
بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد از وی چهار رکعت را ودر حدیث ابن عمر گذشت که میگذارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش
رکعت میگذارد وتحقیق این مقام درباب الجمعة بیاید انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها گفت
کسیکه محافظت کند ومداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر وچهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام کرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی
وابن ماجه ودر بعض روایات آمده که بگذارد آنرا بعد وسلام وسخن در آنست که اینها یا رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاهر الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام دادن گشاده میشود برای آنها درهای آسمان ومیرسند
بصعود وقبول وازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول رواه ابو داؤد وابن ماجه ودر ینجا نیز اختلافست که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است
مستقل که گذارده میشود درین وقت ونامیده میشود آن الصلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین وآنها که قائلند باربع مترددند در ان
وثبوت این فضیلت منافات ندارد بجودن از ... وراتب ومختار آنست که غیر رواتب اند وعن عبد الله بن السائب صحابی است خواند قرآن را بر ابی بن کعب وگرفت از وی مجاهد واهل
مکه وعبد الله بن السائب تابعی هم هست وظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت میگذارد چهار
رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر وقال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح وگفت آنحضرت این ساعتی است که گشاده میشود در وی درهای آسمان پس دوست
میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواه الترمذی از ین حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت وقبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است وچون
وقت نماز که افضل اعمال است نماز گذاردن ارجح وافضل باشد وحدیث اول که فرمود که گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت ودر عبارت رحم الله اشارتست باستحباب ان
رواه احمد والترمذی وابو داؤد وگفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمه وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده وابن حبان تصحیح نموده است وعن علی رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت میگذارد پیش از نماز عصر چهار رکعت یفصل
بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین جدائی میکرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنها که تابع ایشانند در وجود ودر ذکر
از مسلمانان ومؤمنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند رواه الترمذی واز اینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارند مستحب
است وبعض اربع قبل از ظهر را نیز بران قیاس کنند وبغوی گفته که مراد بتسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا بتسلیم بجهت اشتمال وی بران وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
قبل العصر رکعتین وهم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار ودو ومصلی مخیر است دران وچهار
افضل است رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء کسیکه بگذارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند
در میان آنها بسدی یعنی سخن بد که دران اثم باشد نکو ید و بذکر وتسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال
هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر بن ابی خثعم وگفته است ترمذی این حدیث غریب است نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثای مثلثه وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث وگفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم
شد وضعفه جدا وضعیف گردانیده است بخاری او را البته ودر میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بسبیل قدح
انکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمة از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث ومردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند ودر حدیث این نام واقع نشده است مگر
واقع شده است درباب صلوة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی
الجنة کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده ودر بعض
شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسند او محدثان این را تضعیف کرده اند وگفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است ووی کذاب ووضاع است
چنانکه امام احمد وغیر ایشان گفته اند والله اعلم وعنها قالت ما صلی رسول الله وهم از عائشه است که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی

پس درآمد بر من الی صلی اربع رکعات او ست رکعات مگر آنکه او گذارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما
شش رکعت بجز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشا اینجا مغرب است و گویا باعث برین قول حدیث ترمذیست که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده یا مراد
ازان که آنها یا رکعتین سنت اند یا بعد ازان فافهم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر نه در آمده و اهل حرمین میگذارند بلکه نمیشناسند کذا فی سنن
الهدی رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر وادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که
در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگذارند و به تسبیح ادبار السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت
مغرب مراد است و ادبار السجود در نصیبه مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد با دبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گذارده میشود و بعض گفته اند وتر بعد از
عشا گفته اند که ادبار در سوره ق جمع دبر بود نافع و ابن کثیر و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسره است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قراءت شاذه الفصل
الثالث عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت
پیشین نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را دارد فی زوال تحتسب بمثلهن فی صلوة السحر حساب کرده میشوند و برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوة
سحر گذارده شوند که وقت مشهود و بفضل عظیم است یعنی نماز گذاردن درین وقت مشابه به نماز گذاردن در وقت سحر است و طیبی صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده
و شک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما که باعث بر حمل بنماز فجر اربع رکعت است و صلوة تهجد بیشتر از آنست و در سفر السعادت آورده که عبدالله بن مسعود
میگذارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان
دانست کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود حمل صلوة سحر بر قیام لیل استیناسی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد
و بعض مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول
میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز در بهما نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر
شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد ازان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقوله و ما من شیء الا وهو یسبح الله تلک الساعة و نیست
هیچ چیزی مگر آنکه وی پاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت ثم قرأ پس قرأت خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل میل میکند
و میگردد سایهای از جانب راست و چپ سجدا لله وهم داخرون در حالیکه سجده کننده اند مر خدا را و حال آنکه ایشان خرد و خوار اند و اول آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله
من شیء آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد می نمایند امر پروردگار را عبادت میکنند مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایهاست میل کننده و برگردنده از ایمان
و شمایل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقیاد و استسلام است خواه بطبع بود و یا باختیار و بهمه منقاد امر ارادی او بند در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است
تقاشانه رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو
رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیه وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله و در روایتی مر بخاری را ازینجا آمده که گفت عائشه سوگند
بخدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال او ازان فوت شده بود که آن را قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی
بران مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعض میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود و بعد ازان داومی و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گذاردن
آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گذاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست و بعضی از اصحاب میگذارند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی
کرد ازان چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته که احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود و بسببی عارض بود و با جمله اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد از عصر بسیار است
و جمهور هم برانند پس احسن آنست که گفته شود که گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فائین
و سکون لام اول امام و ثقه مخزومی کوفی تابعی ثقه است شنید از انس و روایت کرد ازوی ثوری و غیروی قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گذاردن
بعد عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و بر میداشت دستها را بتکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد
ازان و کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بودیم ما که میگذاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از
گذاردن نماز مغرب فقلت له اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیهما گفت مختار میگوید پس گفتم مر انس را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلیهما که میگذارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز
مغرب قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آن حضرت که میدید ما را که میگذاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن و نه نهی میکرد ما را ازان پس بتقریر یافت
مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد رواه مسلم اینجا گفته اند که عمر رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بوده از قول انس کنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذهب عمر است
و غیری کراهت است مطلقه و بالجمله مسئله کراهت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلاف و اضطرابی نیست والله اعلم وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس

[illegible]

اذن المؤذن لصلوٰة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری میشتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد در ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میکردند دو رکعت
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی غریب و مسافر هر آئینه در میآمد بمسجد فیحسب ان الصلوٰة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گذارده شده است و این دو
نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگذارند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوٰة قبل المغرب نشنیده اند بعد از آن معدا رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم
وسکون را و فتح مثلثه بن عبدالله تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبدالعزیز بن مروان برادر عبدالملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود مینشاند و ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف تا مرجهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا بتعجب نکنم و در عجب
نمیدارم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوٰة المغرب میگذارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد
رسول الله گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی قال الشغل
بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنها است از جهة احادیث صحیحه صریحه که وارد شده رواه البخاری وعن کعب بن
عجرة بضم عین و فتح جیم صحابیست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد
مسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوٰتهم رآهم یسبحون بعدها پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوٰة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانها است
که در خانها باید گذارد نه در مسجد رواه ابوداؤد وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگذاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علیکم بهذه الصلوٰة فی البیوت لازم گیرید بر خود گذاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی
یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهة مخالفت
امر که ظاهرش در وجوبست و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد و اگر میترسد
که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس در مسجد بگذارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن بخانه میسر
نباید بر در مسجد بگذارد و اگر اینهم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد یکیست که داخل
و خارج ندارد در پهلوی ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد
قراءت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند رواه ابوداؤد و این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد
میگذارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان حجره دیواری بود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا
که ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین
روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشانست میرساند حدیث را بحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم
کند دو رکعت وفی روایة اربع رکعات و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت رفعت صلوٰته فی علیین برداشته میشود نماز او در علیین که مقامیست بالای هفتم آسمان و بعض گویند
نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی الامکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق
جل علا مرسلا روایت کرده است مکحول این حدیث را بطریق ارسال بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این
حدیث وزاد و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب
اند متصل بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگذارید تا فاصله نماند تا ملائکه که بر دارنده اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر آنست
که قراءت و دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است در ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابقا در
باب الذکر بعد الصلوٰة مثل این سخن گذشته است و لیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل استعجال چه کار کند و بجا
دو وجه است و ظاهر آنست که بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها
و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوٰة در حالیکه سؤال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دیده آن را
از سائب معاویه و نهی کرده از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة گذاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود در کبیر گویند کان را
و امرا از قصر یعنی کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز فضیلت پس نماز گذاردم فلما دخل ارسل الی

هرگاه که درآمد معویه بخانه خود در انس فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مکرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنماز حتی تکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آیی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک امر کرده است ما را بآن ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آنچه این است که وصل نکنیم نمازی را بنماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم رواه مسلم و عن عطاء نام چندکس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگذارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت از جای که میگذارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معویه فصلی رکعتین پس میگذارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم یتقدم پس پیش میرفت ازین مکان نیز فیصلی اربعا پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد در مکه اینچنین میکرد و اذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع الی بیته و چون میبود بمدینه میگذارد جمعه را پستر برمیگشت بسوی خانه خود فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت ولم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد فقیل له پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا در خانه گذاری نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه ابوداود و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک بمسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در وی است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میکرد دو رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار و لفظ نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه دو رکعت پستر گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمه

باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی نوعی گذارده و متعبد مخیر است در ان بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از ان دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود پس بعض سنت فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوب است و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده و وتر از یک رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بعضی وتر بدان وتر میکرد چنانکه نماز روز بعضی نماز مغرب وتر میکرد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه است بعد از ان منسوخ شد مشهور است و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه

الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را یسلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از ان وتر قدر آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجده از سجدات وتر را یا همه سجدهای او را طویل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بر ان در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد از اخبار و آثار وارد نشده است تا آن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بران در حرمین الشریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بران لائح است و نرفته است هیچ یکی از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آنرا نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آنرا کذا قال فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر در اکثر روایات سکت بفوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بباء موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون بس ریخت مؤذن اذان را در گوشها و تبین له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارتست بانکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام می ایستاد آنحضرت فرکع رکعتین خفیفتین پس میگذارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در آن میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن پستر میخفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتی یأتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز بعد اعلام مؤذن بحضور جماعت فیخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق علیه و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر گفت عائشه بود آنحضرت چون میگذارد دو سنت فجر فان کنت مستیقظة حدثنی پس اگر میبودم من بیدار سخن میکرد با من و الا اضطجع و اگر نی خفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین

و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی منعقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب کر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا و عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث در دو جاست یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا از بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیحه در اثبات آن یا گویند بود بعد از ان منسوخ گشته یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گذارد دو بر آمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در ان آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخسپد بر آن تکیه کند قلب و عالی آید استراحت و مستغرق میگردد در نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق میماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد در نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهة توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تهیه قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از ان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از ان برمیخواست و نماز میرفت بی آنکه وضو تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عیناه و لا ینام قلبی و بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت عائشه بود آنحضرت میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در ان شمرده اند از جهة قرب و اتصال و انتهای آن بدان یا اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است در ان رواه مسلم و عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است اورا در خردی دزدیده بودند از انجهة مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و احدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و در وی اشارتست بانکه بود روایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخواست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگذارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المومنین میمونه است شبی و بود وی رضی الله عنها در ان زمان در حرم النبی صلی الله علیه و سلم عندها و بود آنحضرت نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه و سلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد در ان چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضی باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود و قربه بکسر قاف و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را به بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد نه چندان کم که اعضا تر و تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیار نکرد در ریختن آب و تحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد در نماز و ایستاد بنماز فقمت فتوضأت فقمت عن یساره پس برخواستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت

فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده با وتر خواهد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف نیست بحدیث عائشه که گفت رکعتان الفجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است ثم اضطجع و بعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب خفتند بر پهلو فنام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب ملیا شد وکان اذا نام نفخ و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده میشد و این علامت کشادگی مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است فاذنه بلال بالصلوة پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت صبح و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال ورای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و امتدادی میشد در خواب فصلی پس برخاست آنحضرت از خواب و گذارد نماز سنت را و لم یتوضأ و وضوی دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد وکان فی دعائه و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل برآن و آن را دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه برزدی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در آخر وی این کلمات است اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور و فی بصری نورا و بگردان در بینائی من نور و فی سمعی نورا و بگردان در شنوائی من نور و عن یمینی نورا و بگردان در جانب راست من نور و عن یساری نورا و بگردان در جانب چپ من نور و فوقی نورا و بگردان بر زبر من نور و تحتی نورا و بگردان زیر من نور و امامی نورا و پیش من نور و خلفی نورا و پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین و شهود در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه نور گرداند و اجعل لی نورا و بگردان و پیدا کن برای من نور را و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام بتعبیر نمایم و تابید نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب و وهم براه راست هدایت کنم و ذکر و ذکر کرده است آن بعض و عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری یعنی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و بشری نورا متفق علیه و فی روایة لهما ای بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده و اجعل فی نفسی نورا و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت و اعظم لی نورا و عظیم و بزرگ گردان برای من نور را و فی اخری لمسلم و در روایتی مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا خداوندا بده مرا نور و این مجمل تتمه تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است شعر از در دو دم میروی بیرون در گرفتی درون و بیرون و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا این مصراع خوانده است که ع سرتا پایم فدای سرتاپایت انه بکل شیء محیط و عنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد فاستیقظ پس بیدار شد آنحضرت فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت و هو یقول و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیات را ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را ثم قام پس ایستاد و برای نماز فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت اطال فیهما القیام والرکوع والسجود دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف فنام حتی نفخ پس بر گشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک ثلث مرات پس کرد مجموع آن را سه بار ست رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلث بعد از آن وتر کرد بسه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول ثلث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه در آن آمده و حق آنست که ایتار بسه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و لا خلاف فیه پس در ایتار بثلث و عن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرده از آنحضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرده از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین که وی گفت هر آینه نگاه کنم و تامل کنم در نماز آنحضرت را امشب که چگونه میگذارد فصلی رکعتین خفیفتین پس گذارد دو رکعت سبک را و این مقدمه بود که گذارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد از آن گذارد دو رکعت دراز دراز یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گذارد ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گذارده ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت بهمین صفت که دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متاخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلک ثلث عشرة رکعة پس آن سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز ندارد پس این مبنی است بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بر کعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است نه نماز شب رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گذارده ده رکعت کرده و هکذا فی صحیح مسلم و همچنین است در صحیح مسلم و افراده من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی

متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا
روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطا مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول همچنین است در موطا که
کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام مبنی بر مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر
کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین حتی تا مجموع است بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و تر یک رکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت
باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر نیست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم وعن عائشة رضی اللہ عنها قالت لما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و ثقل هرگاه که مسن و معمر و تن دار
شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهة ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه اکثر بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند
و بدانت یعنی فربهی و تن داری و بفتح دال تشدید آن نیز روایت است از بتدین یعنی کبر سن و بعض علما این روایت مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک
البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن اخذه اللحم و اخذ لحم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک
بدن نیست واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سوره ها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و در تلاوت
و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءت معلوم شد که
بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب
و عبد اللہ بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن معلوم میشد اما بعد از آنکه ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و
جبرئیل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد
دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قراءة میکرد دو سوره را در یک رکعت آخرهن حم الدخان آخر آن بیست سوره این دو سوره بود حم
الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است واللہ اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن حذیفة انه رای النبی صلی اللہ علیه وسلم یصلی من اللیل
از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت اللہ اکبر ثلثا سه بار و میگفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة ملکوت مبالغه ملک
و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رهبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و اکثری را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی ازد ثم استفتح پس
میخواند دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب القراءة بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع
وی مانندی از قیام وی و بتطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قراءت رکوع را نیز از مقدار معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک یکدیگر
بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز میبود چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم واللہ اعلم وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع راسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی
در تطویل بوجهی که معلوم شد یقول میگفت در قومه لربی الحمد مر پروردگار مرا است سپاس و ستایش همین اکثر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود
سجده وی مانندی از قومه او فکان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع راسه من السجود و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در
میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و در بعضی روایات زیاده بر این کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات پس بگذارد چهار رکعت
قرأ فیهن خواند در این چهار رکعت این چهار سوره را البقرة و آل عمران والنساء والمائدة او الانعام شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خواند یا
سوره انعام رواه ابو داؤد وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین کسیکه قیام لیل کند یعنی نماز شب بگذارد به ده آیه که بخواند آنها در رکعت
یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فایده کند که بازنام غفلت از فاعل آن بر دارند و او را بغفلت
موسوم ندارند و تخصیص غفلت بر آمده و این ادنی درجات است و من قام بمائة آیة کتب من القانتین و کسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله قانتان و مطیعان و عبادت الهی قیام کنندگان و نماز دراز
گذارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید و من قام بالف آیة کتب من المقنطرین و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار گرد کنندگان ثواب
و مانند آنهای که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب و مقامات بسیار است رزقنا اللہ رواه
ابو داؤد وعن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی اللہ علیه وسلم باللیل گفت ابو هریره بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا عام تر مختلف یرفع طورا بلند میخواند گاهی و یخفض طورا و پست
میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی
اللہ علیه وسلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة وهو فی البیت گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت باندازه آنکه میشنید آنرا کسیکه در صحن خانه میبود و حال آنکه آنحضرت در درون خانه میبود و حجره را
تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یک بیت است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه میبود می شنید و در بعض روایات آمده که چون آنحضرت
در نماز مسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد میبود رواه ابو داؤد وعن ابی قتادة قال ان رسول اللہ روایتست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم خرج لیلة فاذا هو

بابی بکر یصلی بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی ملابس و ملاقی است بابو بکر که نماز میگذارد و هو یخفض من صوته و حال آنکه ابو بکر پست میکرد چیزی از آواز خود را و مر بعمر و هو یصلی رافعا صوته و گذشت با عمر
نماز میگذارد و بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبی پس هنگامیکه جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک و انت تصلی
تخفض صوتک ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالی که پست میکردی آواز خود را اسلوب پست کردن آواز چیست قال گفت ابو بکر قد اسمعت من ناجیت بتحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات
میکردم او را و راز میگفتم با وی یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی و قال لعمر مررت بک و انت تصلی رافعا صوتک و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را . . . اسلوب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و
میخواهند که بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند و اطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دایره وسواس نگردد و خود شیطان از
سایه عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و هر یکی ازین دو برکت نیت خود را بیان کرد و هر دو صحیح است مانند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید
گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بجواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان
بود و از بعض مشایخ شنیده ام که هر که نماز میکند و سجده است و را بیند اگر دو هر که نه چنین باشد باید کرد تا در آن یکساعت مکلف نباشد و خود اهل زمان همه نماز گذار و بجد در کار بودند فقال النبی
صلی الله علیه و سلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن از آواز خود چیزی و این همه پست مخوان و قال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این هدایت است
بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و عن ابی ذر قال قام رسول الله
صلی الله علیه و سلم حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیه را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار
فاتحه در قیام واحد مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد
چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار است والآیة و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند چه جایزه دارند و بتقصیرات خود مستحق اند و محل رحمت و مغفرت اند
و اگر می بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در آن حکمتی و مصلحتی خواهد بود و گویا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال امت
خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما
دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسبد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند
رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن
عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس در کدام هنگام برمیخواست از شب قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت که برمیخواست وقتی که می شنید آواز بانگ کننده
را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در آن وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن باین مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما حالا
غرایدوی در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر میباشد متفق علیه و عن انس قال کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را
در شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گذارنده و لا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه و نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را خواب کننده یعنی در شب نام هم میکرد و قیام هم مینمود
نه تمام شب بیدار میبود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب میدیدیم او را و هم بیدار میدیدیم رواه النسائی و عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال
گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال قلت و انا فی سفر مع رسول الله یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و الله لارقبن رسول الله صلی الله علیه و سلم للصلوة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم برای نماز یعنی میخواهم که نماز تهجد
را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا ببینم فعل او را که چه طور میکند فلما صلی صلوة العشاء پس هرگاه که گذارد آنحضرت نماز عشا را و هی العتمة و آن نماز عشا که او را عتمه میخوانند احتراز از
آن نماز شام که او را هم عشا میگویند و در اوایل اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه بمعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی با بعاد و با وقات صلوة گذشته است
اضطجع هویا من اللیل پهلو نهاد و بخفت آنحضرت زمان دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل بعض گفته اند که مخصوص است بشب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر
فی الافق پس نگاه کرد در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت بجهة آنست که ستارها در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک الی انک لا تخلف المیعاد تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره
انک لا تخلف المیعاد است ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی فراشه فاستل منه سواکا پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس کشید از جامه خواب مسواکی را [illegible]
کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء [illegible]
حتی [illegible]

ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرة پس بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار وقال مثل ما قال وگفت مانند آنچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار ففعل رسول الله پس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر رواه النسائی وعن یعلی بفتح تحتانیه وسکون مهمله وفتح لام بن مملک بفتح میم اولی وسکون ثانیه وفتح لام از طبقه ثالثه است از تابعین روایت میکند انه سأل ام سلمة
زوج النبی که وی پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی از قراءت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصلوته و از نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآن را و بچه طریق میگذارد
نماز فقالت پس گفت ام سلمه وما لکم وصلوته چکار میکنید شما با نماز او وچه می‌پرسید از ان وکجا میتوانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر وتلهف است از تذکر احوال
آنحضرت بجریان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس گذشت ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که اهم واصل است پس گفت کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی بود آنحضرت که برمیخواست ونماز میکرد وپس تر خواب میکرد اندازه
آنچه نماز میکرد ثم یصلی قدر ما نام پس تر برمیخواست ونماز میکرد اندازه آنچه خواب کرد ثم ینام قدر ما صلی پس تر خواب میکرد اندازه آنچه نماز گذارد حتی یصبح تا آنکه صبح میکرد ثم نعتت قراءة
پس تر وصف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را وبیان نمود کیفیت آن را فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده
حرفا بعد حرف جدا جدا رواه ابو داود والترمذی والنسائی باب ما یقول اذا قام من اللیل ذکر ودعا از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم ومستمر بود در جمیع اوقات و
احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت ربانی وسطوع انوار رحمانی وظهور آثار قربت واجابت وبروز نور حضور است الفصل الاول عن ابن عباس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برمیخواست بعضی از شب که نماز تهجد کند وهجود وتهجد در لغت بمعنی نوم واستیقاظ هر دو آید بعد ازانکه
غالب آمد بر نماز بعد نوم وبعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تأثم بمعنی ترک اثم میگوید که چون آنحضرت برای نماز تهجد برمیخواست میخواند این دعا را اللهم لک الحمد انت قیم
السموات والارض خداوندا ترا است حمد توئی برپا دارنده آسمانها وزمین ومن فیهن وبرپا دارنده کسانیکه در آسمان وزمین اند از ملائکه وجن وانس یعنی توئی قائم بحفظ خلق ومدبر امور
ایشان وبرپا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا در افتد: بیت گر نرسد قافله بر قافله فیض تو برهم فتد این سلسله وتخصیص قیومیت بعقلا
که کلمه من عبارت از آنست بجهت شرف واهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس واستبداد بتدبیر امور است وقیم وقیوم وقیام همه صیغه مبالغه اند ودر روایت بهر سه لفظ
آمده ومناسبت ذکر آن در مقام قیام لیل بر مبصر ما پیدا ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ومر ترا است حمد توئی روشن کننده وموجود کرداننده آسمان وزمین وهر کسی
که در آسمان وزمین است کنایت است از تمامه خلق ونور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود وظاهر کرداننده غیر خود باشد وتحقیق این معنی در تفسیر کریمهٔ الله نور السموات والارض باید جست وکا
تب حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است ووجه ذکر نور درین مقام روشن است ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن وتوئی پادشاه آسمان وزمین وهر که
در آسمان وزمین است وذکر ملک نیز درینجا مناسبت است که پادشاه ملک نیم شب بیدار گه پادشاه پادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا میفرماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته
است بیت زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم ولک الحمد انت الحق ومر ترا است ستایش بجمیع کمالات وتوئی موجود وثابت ومحقق بی توهم عدم وبطلان وهرچه
غیر تست در حد ذات باطل ومعدوم است وحلیه ثبوت ووجود عاریت است بروی ووعدک الحق ووعده تو که بندگان خاص بنصر وعون در دنیا واجر وثواب در آخرت خصوصا دولت
دیدار کرده حق است ونامرادان دل این بسته شاد مانند واگر نه رحمت اعباده محنت این دار چه جفا که بر جان این مسکینان نکنند بیت مرا امید وصال تو زنده میدارد وگرنه صد ره هم
از هجر تست بیم هلاک ولقاؤک حق وبرگشتن بدار آخرت وپیش آمدن بدرگاه عزت وکبریای تو ودیدار تو حق است وقولک حق وکلام تو صادق وهرچه بدان خبر داده حق است
این مجمل است وتفصیلش آنست که فرموده والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد نمودیم وفروتنی میکنیم واحکام تشریعی ورا د
اقتثال وتسلیم میکنیم وبک امنت وبتو ایمان می آرم وعلیک توکلت وبر تو همه کارها باز میگذارم والیک انبت وبسوی تو در ظاهر وباطن بازگشت میکنم وتوبه وانابت هر دو بمعنی
رجوع اند ومقام انابت اعلی وارفع است وبک خاصمت وبحجت تو وقوت ونصرت تو پیکار میکنم با اعدای دین والیک حاکمت وبسوی تو بر میدارم امر خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و
میگردانم ترا قاضی وحکم میان خود ومیان کسیکه مخالفت میکند مرا در دین ودنیا ومحاکمه رفع امر بسوی قاضی فاغفر لی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام وپس خواهم
کرد وما اسررت وما اعلنت وچیزیکه پنهان کرده ام وچیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان وما انت اعلم به منی وگناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده
وپس افگننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو ولا اله غیرک ونیست آله جز تو این تأکید وتصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان که حصر الوهیت در وی سبحانه متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون برمیخواست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم رب جبرائیل
پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض ای پیدا کننده واز عدم بوجود آرنده آسمانها وزمین عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه ناپیدا است بر خلق وآنچه پیدا است
بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزیکه هستند ایشان که اختلاف میکنند در ان اهدنی لما اختلف فیه من الحق راه نما مرا بچیزیکه اختلاف
کرده شده است در وی از حق وثابت دار بران وزیاده کن در ان چه مقامات قرب وانوار تجلی بی حد وبی نهایت است ولهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی
علما باذنک بدستوری تو وتیسیر وتوفیق تو انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستیکه تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم وعن عبادة بضم عین وتخفیف موحده
بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبه اولی وثانیه را وحاضر شد بدر را وهمه مشاهد را بود مرد طویل جسیم جمیل قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار
من اللیل کسیکه بیدار شود واز پهلو به پهلو گردد وغالب در انتباهی استعمال مییابد که با وی آواز نیست چنانچه عادت ست در وقت بیدار شدن مشتق است از تعار که نام آواز

شروع است فقال پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال اللهم اغفر لی او قال ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص اینچنین دعا کرد اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود و هر کسی که هرچه خواهد استجیب له قبول کرده میشود از آنکس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در همه الکلیس مستجاب چنانچه کسی در کیسهٔ خود درهم دارد هر وقت که میخواهد طیار است همچنین این دعا اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز گذارد قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خداوند و تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را واسألک رحمتک و سؤال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوند زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست و تجلیات وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس از آنکه براه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و بخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشندهٔ کاملی که مواهب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون است رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد خوابیدن یعنی کند بر ذکری از اذکار طاهرا در حالتی که پاک است یعنی با وضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی آن نیکی را رواه احمد وابوداود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح ها و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی عائشة گفت درآمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را بچه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزی که نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا والحمد لله میگفت ده بار وقال سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال اللهم پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این وردرا مسبعات عشر نام میکنند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور است اینجا ده چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و اینجا هفت چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه برمیخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک بزرگ است نام تو وتعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسهٔ وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مر او را بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابوداود والنسائی وزاد ابوداود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قرائت وعن ربیعة بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم شب میکردم من نزد حجرهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح با و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانی طویل رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت برغلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آنست و فضائل قیام لیل بسیار است و عمدهٔ آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب شان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سؤال و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده کرده است وی جل و علا حبیب خود را بتهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیبه باشد مشایخ گفته اند که درین دنیا که نمونه لذت بهشت و لذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میگردد و شعر روبرو در دل نشیند کان دل بنرخ گاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بند دسه بندی بندد تا نجنبد و نگریزد دیگر بعد از گشادن آن بند با مقصود درست گردانیدن شیطان است خواب را بر وی و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وی یضرب علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را میگشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میگشاید گرهٔ دیگر و در بعض روایات عقده در هر دو جا بلفظ جمع است یعنی میگشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله

علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما
تقدم من ذنبک وما تأخر پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس
قال افلا اکون عبدا شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده باشند آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوبست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده
شده است متفق علیه وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد همیشه ماند آن مرد خواب
کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شاشه کرد شیطان در گوش او او قال فی اذنیه
شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است
اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را و تشبیه او بحال کسیکه افتاده است بول در گوش او و پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعضی
گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در آنست
که برای نماز صبح نیز بر نخواسته و از آن نشنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است از استخفاف و اهانت زیرا که عادتست که هر که استخفاف کند
چیزی را بول کند بر وی و بعض گفته اند که کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن بجهت بودن اوست خانه انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت
ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا یک شب ترسان یقول در حالتیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریای او سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن پاکی
راست چیزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت و ماذا انزل من الفتن و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات کیست که بیدار کند زنان را که صاحب
حجرها اند یرید ازواجه مراد میدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج طهرهٔ خود را لکی یصلین تا نماز بگذارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة بسا زنان یا نفس صاحب کسوت پوشیده
یا پوشاننده انواع حلی و حلل که برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی بسیاری دیگر
ان را می پوشانید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید پروردگار
ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص وی هر شب بآسمانیکه فرود تر و پایان تر است از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید
آورد و از کیفیت آن ابا باید یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامیکه باقی میماند سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی
سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد بدانکه دعا خواندن آنست
چنانچه بنده گوید یارب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوبست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع
شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد
از من پس بیامرزم او را متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را و یقول من یقرض
غیر عدوم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال ندارد تا از ان قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی نه دهد یعنی از ادای قرض
همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و میدر آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی
و زمانی لطیف است که موافق نیفتد و در نیابد آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را و ذلک کل لیلة
و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آنکه آن ساعت متعین نیست یا مبهم بعض میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض
روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داؤد دوست داشته شده ترین
نماز ها بسوی خدا نماز داؤد پیغمبر است علیه السلام و احب الصیام الی الله تعالی صیام داؤد و دوست داشته ترین روزه ها بسوی خدا روزهٔ داؤد پیغمبر است کان ینام نصف اللیل
بود داؤد که خواب میکرد سه دانگ شب و یقوم ثلثه و بر میخواست و نماز میکرد دو دانگ شب و ینام سدسه و باز خواب میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام و یصوم یوما
باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سدس اخیر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز و یصوم یوما و روزه میداشت
داؤد یک روز و یفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک
احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهة بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهة آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت
و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داؤد در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها
و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومهٔ وی بود از اقویا و ضعفا فافهم و بالله التوفیق وعن عائشة

رضی الله عنها

رضی الله عنها قالت کان تعنی عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب یعنی بیدار میبود و دروی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن است در وی و زمانی که در وی عبادتی واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم مانند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که شب نیم آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگرچه خواب و بیداری تارة فتارة میبود والله اعلم ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود میپرداخت حاجت خود را ثم ینام پس خواب میکرد یعنی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء بر میجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بندای اول اذانست و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت ایذان و اعلام که موذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد و ان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگذارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد بر خواستن شب برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم و قیام لیل سبب نزدیکی است مر شمارا بسوی پروردگار شما و مکفرة للسیئات و سبب پوشیدن است مر بدیها را المکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است و منهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم و باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارات سیئات اند و صلوة مطلق باز دارنده است از فحشا و منکر و صلوة لیل بجهة زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است در آن رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایه است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن بحضرت رب العزة در احادیث آمده است و از جمله متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از آن سه کس مردیست چون برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة و دوم قوم چون صف بندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو و سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن روح بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة ثفحات قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکترین بودن پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب تم و اکمل است از قربی که اشارتست بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع هر دو قرب است فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آنکسانیکه یاد میکنند خدای را در آن ساعت و شاهد حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از آن کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت محبوبان درگاه است در ابتدای ظهور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود بود و در دل وی یکبار یک نور توحید و کراهت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت پرسید آنحضرت در آنوقت بحکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما بر آمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریق آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که بر آید و گرد این خانه بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی بر آمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او دید که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد عمرو بن عبسه بر آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس با این آورد و وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر بر دز ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث در آنوقت است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز را و بیدار کرد زن خود را فصلت پس نماز بگذارد آن زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء پس اگر کاهلی کند و سر باز زند از برخواستن پاشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنی را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گذارد آن مرد نماز پس اگر اباء آورد مرد پاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که ممد و معاون یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی که در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجاب است دعا در وی گفت وقت درون شب و دبر الصلوة المکتوبات و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفها است که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون آنها و دیده میشود آنچه درون آنها است از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله لمن الان الکلام مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند و اطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری

کنند که سکان و صالحان اند و تابع الصیام و پیاپی دارد روزه را مراد کثرت صیام است نه دوام آن وصلی باللیل والناس نیام و نماز بگذارد بشب و حال آنکه مردم در خواب باشند که این وقت
اقرب است بصدق عبودیت و اخلاص عمل اشاریست باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بسجود است و کرامت بسجود و هرکه این هر دو ندارد عدمش به از وجود
رزقنا الله تعالی رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی الله عنه نحوه وفی روایته و در روایت ترمذی بجای لمن الآن الکلام لمن اطاب الکلام آمده و مراد از
طیب کلام ولین کلام کیست الفصل الثالث عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبدالله بن عمرو که گفت گفت مرا آنحضرت یا عبدالله
لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد و شیخ در مقدمهٔ فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام
اللیل بود که برمیخواست از شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبدالله بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که موجب ملالت
و سامت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصهٔ وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد و پس پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم متفق علیه وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام
من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود مر داود پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد در آن ساعت اهل و عیال خود را یقول میگفت داود علیه السلام یا آل
داود قوموا فصلوا برخیزید پس نماز کنید فان هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء زیرا که بدرستیکه این ساعتی است که قبول میکند خدای تعالی در وی دعا را الا لساحر او عشار مگر مر ساحر
را و عشارستاننده را از اموال الناس و این عشاران هودی میباشند و ناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمهٔ شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می
آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار رواه احمد وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت افضل الصلوة
بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار نماز سنت و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی
رضی الله عنه را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت فاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف
اللیل سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را مگر آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کردن مر
طالبان را باهتمام و جد بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه بیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار رواه احمد وعنه قال جاء
رجل الی النبی و هم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آمد که فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی
میکند فقال انه سینهاه ما تقول پس گفت آنحضرت بدرستیکه زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه و سرایت نورانیت و برکت نماز در
وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة و ابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ الرجل اهله من
اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابوهریره و ابوسعید هر دو روایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار کرد مرد زن خود را پارهٔ از شب پس بگذارند دو رکعت هر دو و او صلی شک
راویست که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا صلی گفت بلفظ افراد و مراد هر واحد است کتبا فی الذاکرین والذاکرات نوشته میشوند هر دو در ذکر گویندگان مرد در مردان ذکر گوینده و زن
در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ رواه ابو داود و ابن ماجه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشراف
امتی حملة القرآن بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه فرمود و اصحاب اللیل و آنهائیکه ملازم
مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب رضی الله عنهما کان یصلی من اللیل ما شاء الله روایت است
از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگذارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار
میکرد اهل خود را برای نماز شب یقول لهم الصلوة میگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگذارید نماز ثم تلا هذه الآیة پس تر میخواند عمر این آیت را که وأمر اهلک بالصلوة و
اصطبر علیها و امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز لا نسئلک رزقا طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق و وجه معیشت
سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبة للتقوی ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست رواه مالک باب القصد فی العمل
قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر و قصد در
عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام او هست و اسلم است از عروض ملال که مفضی بترک گردد و ادخل است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است الفصل
الاول عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی نظن ان لا یصوم منه شیئا بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده میشد که وی
روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزی را از بس که افطار میکرد و یصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا و گاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از آن
چیزی را از بس که روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد
و نظن بضم نون ثانیة تحتانیه و فتح ظا است چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم ظا نیز روایت است یعنی گمان میبردیم ما و کان لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رأیته و بود
آنحضرت باین حال که نمیخواستی تو ای مخاطب که ببینی تو او را از شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدی نماز گذارنده و لا نائما الا رأیته و نمیخواستی تو که ببینی او را خواب کننده

مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل
گذشت رواه البخاری وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود
اگرچه کم میبود و چه عمل قلیل که دائم باشد موثرتر و کارگرتر افتد از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکید رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون و هم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما
تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی بستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن و اذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده بخسپد
بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس سبب ترک عمل و نقصان آن گردد و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر
کثرت عمل معتاد گرداند و بمشقت و ریاضت خو گیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گذاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة رض قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و نزدیک زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز او تمام کرده حتی یذهب
عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آنرا وسن بحرکت و سنه بکسر نیز گویند قوله تعالی لا تأخذه سنة ولا نوم و آن بادلطیفی است که از جانب دماغ می آید
و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز در حال آنکه وی نعاس
کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه در نمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت
نگیرید آن را بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت ولن یشاد بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بروی مگر آنکه چیره گردد دین بروی و عاجز
آید وی از عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق راهبان فرموده فما رعوها حق رعایتها فسددوا و پس چون دانستید که با دین مغالبت نمیتوانید کرد و بتمام حق آن نمیتوانید بجای آورد
و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط وقاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصحاح
سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد دادن و بعض گویند معنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق و ابشروا و شاد شوید و مژدگانی دهید بعملهای خود در اجر و خوبی و استعینوا بالغدوة والروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر اول روز و در آخر روز وشیء من الدلجة و سیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و بفتح و بضم
بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهار و این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن
اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد گردد و این
وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود
و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق نگر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی نوع انسی
خاص و بهره و تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه و تمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه کسیکه خواب کند
و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زا ورد و اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز بهمین آید نامیده شد بآن آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز یا قرات یا ذکر که هر وقت
بر آن می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بهمین نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب
بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر و صلوة الظهر پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص بقرآت
بجهت آنست که ورد اکثر از قبیل مقروست از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قرأه من اللیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خواند گویا که خوانده است آنرا در
شب و حکم ورد روز که فوت شود در شب خواندن نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارتست بقیام لیل و نماز شب که از بس
بجهت اهتمام بدین باب آورده رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما بگذار نماز ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نمیتوانی گذارد ایستاده

بگذار نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نتوانی گذاردن نشسته پس بگذار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول جماعت از فقهاء و قول دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا وهو اعنی عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسیکه بگذارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بعذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برادای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قایم نباشد واین حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشانست کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسیکه پناه آورد در شب باش کند بسوی جامهٔ خواب خود در حالیکه پاکست و با وضوست و اوی بمد و بی مد آمده است و بی مد اشهر است و فراش بالکسر فرش بساط افکنده وذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل نگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالیکه میخواهد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آنکس را آن نیکی ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند مرضی و مثاب اند رجل ثار عن وطاءه ولحافه یکی از آن دو مرد مردی که بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن ولحاف بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود و اهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطاءه من بین حبه واهله الی صلوته نگاه کنید بسوی بندهٔ من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی از جهت میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عقاب و شفق بفتحتین خوف ورجل غزا فی سبیل الله و دوم از آن دو مرد مردیست که جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وماله فی الرجوع پس دانست آنچه دارد از اثم و ضرریکه بروست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مراو راست در بازگشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندهٔ من که برگشت بجهة رغبت در ثوابی که نزد من است و از جهة ترسیدن از عقابی که نزد من است تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگذارد نشسته فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جای که اعتماد دارند با استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیهٔ شریف او را علیه السلام بسید مد شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو یکبارگی بی قصد واقع شده از جهة تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میکنی تو یا عبد الله ابن عمرو و گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد وانت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است ولکنی لست کاحد منکم ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارجم از این حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهة فضل و لطف و کرم که بمن دارد و این مخصوص من است از جهة کمال توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم وسکون عین مهمله از مشاهیر تابعین ثقات ایشانست در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود گفت کاشکی نماز میکردم پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من این سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آر تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوی ای بلال تا نماز کنیم و باداء آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و ادای آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی مییافت و لهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقست یا آنکه راحت در اول یا بر ادای ذمه و وجود او اشتغال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب باوست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود دیگه حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بمعنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنم و استراحت یابم بوی بمهاد اشتغال آن بسوی الله والله التوفیق باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما برآنند که سنت

ونزد امام ابوحنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی ازوی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اوست و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است . اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت
است یا سه رکعت پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند
و سلام دهند و اگر نگذارد مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر هیچ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم بآن جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت
و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تضعیف قول به سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام درین باب و وتر بسیار است و دلائل هر
آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو دو
دوگانست فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که تحقیق گذارده است
از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گذارده است همه جفت واقع میشود دیگر رکعت که با وی ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بتطویل
نماز شب تا نزدیک وقت صبح والا اداء وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است
از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت
بر سه رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید رواه مسلم و عن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی
شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از این پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است
که هشت رکعت میگذارد دو دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگذارد متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده
لم یسلم الا فی آخرهن و وصل کردن از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت متفق علیه و عن سعد بن هشام الانصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری
از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة
فقلت گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مؤمنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرء القرآن
گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن
یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه
وانک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه
کنا نعد له سواکه و طهوره بودیم ما که آماده میکردیم آنحضرت را مهیا و طیار میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را طهور بفتح طا است فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل
پس می انگیخت و بیدار میکرد او را خدا یتعالی آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگذارد نه رکعت را لا یجلس فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله و یحمده و یدعوه پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است ثم ینهض ولا یسلم پس برمیخواست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگذارد رکعت نهم را ثم یقعد پس می نشست برای تشهد فیذکر الله و یحمده
و یدعوه این طریق دیگر است از طرق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست والا حکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
میداد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد و سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد پس میگذارد دو رکعت
بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخذ
اللحم و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن الهمام گفته که پیش از رحلت بیک سال اوتر بسبع وتر کرد به هفت رکعت و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد در
دو رکعت نشسته مثل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود و کان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان
یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نماز را دوست میداشت که همیشگی کند بران و اکثر میگذارد آن را از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که
فعل نوافل از آنحضرت تارة فتارة بود و لازم نمیگرفت تا بر امت واجب نگردد و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد
او را خواب یا درد وی یعنی بیماری و مانع می آمد از برخواستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در دوازده رکعت بآن بتفضیل بود که گاهی سیزده میگذارد و گاهی یازده یا نه یا هفت
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب ولا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم که نماز گذارده باشد شب تمام
تا وقت صبح ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت وی

در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم تنبیه بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر
معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را
و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماهیر علما قائلند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گذارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلافست که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اول اللیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن وتر است در اول اللیل این هر دو حدیث در آخر
باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا
بر قول کسیکه قائلست بوجوب آن مچنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل
چنانکه بعض مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقص و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر در اول
شب بگذارند بعد از آن بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگذارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر
و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود در شب وتر و شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز در
باب وتر این روایت کرده است و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگذارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی
آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگذارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح
و مراد ادای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم
و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله کسیکه بترسد که نتواند برخواست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر را اول شب و بخسپد و من
طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و کسیکه امید دارد که میتواند برخواست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که بدرستیکه نماز
آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و وتر در آخر شب افضل تر است از وتر اول شب
از این حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال او باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحزم و گفت
مر عمر را گرفت این بقوت و منظور بود آنحضرت مر ابوهریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار میبود در احادیث که از حضرت میشنید یاد میگرفت رواه مسلم و عن
عائشة رض قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اوله و اوسطه و آخره اول شب و میانه شب و آخر شب و انتهی وتره
الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه و عن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی گفت ابوهریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت
وی در دل من جای گرفته است صلی الله علیه و سلم بثلث به سه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از میان
شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که این اقل صلوة الضحی
است و اکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سوم آنکه بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه
مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه یاد داشت و جزو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب از آن متعسر بود
و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و از اینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دینیا افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که میفرمود در بعضی از
روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد در اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث
اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابوهریره بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر
فصل ثالث بیاید متفق علیه الفصل الثانی عن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا ابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که
بودم در عهد آن حضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من الجنابة فی
اول اللیل ام فی آخره آیا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخواست غسل میکرد قالت
گفت عائشه ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت غضیف میگوید گفتم من الله
اکبر خدا بزرگ است از آن که گران سازد بار بندگی را بر بندگان چون الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدا را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی را قلت کان یوتر اول
اللیل ام فی الآخرة گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر اول اللیل و ربما اوتر فی آخره گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر
شب قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر

ودرجامعت گفت عائشه بسا که بلند میخواند وبسا که پست میخواند وخفت آرامیدن آواز ونهان گفتن بر ازقلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تشبیه کرد بر آن که سعت امر در تکالیف
نعمتی عظیم ورحمتی بزرگ واسعت که واجبست بربندگان شکر آن گفتن وچنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم وتضمن وی شفقت
برامت وتوسیع امر برایشان بود انداختلاف مجتهدین در استنباط احکام وهمه خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار وتخفیف احمال واصار است رواه ابوداؤد وروی
ابن ماجة الفصل الاخیر روایت کرد تمام این حدیث را ابوداؤد وروایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت وعن عبد الله بن ابی قیس نام ابوموسی اشعری است عبد الله
آمده بروی کنیت قال سألت عائشة بکم کان رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر وتر میکرد قالت گفت عائشه کان یوتر باربع وثلث
بود آنحضرت وتر میکرد بچهار رکعت یعنی چهار رکعت میگذارد وبعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد وست وثلث ووتر بشش وسه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث وبهشت وسه که یازده باشد وعشر وثلث وبده وسه که سیزده ولم یکن یوتر بانقص من سبع ونبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار وسه است ولا باکثر من ثلث عشرة
ونمیگذارد به بیشتر از سیزده که ده وسه است واین حدیث ظاهر وصریح است در وتر بسه رکعت واحادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابوداؤد
وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم وتر ثابت ولازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج
رکعت پس باید که بکند واین رفته است سفیان ثوری وبعضی از ائمه دیگر ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل وکسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند واین مذهب امام ابو حنیفه
واصحاب اوست ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل وکسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند واین مذهب شافعی ودیگر ائمه است رواه ابوداؤد والنسائی
وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل القرآن پس وتر کنید یعنی بگذارید
نماز خود را در شب وتر بضم یکرکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن وتصدیق کرده اید بدان ومتولی حفظ وتلاوت اوئید تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل وتلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه وتعالی مرحبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو وفتح آن عدد فرد را گویند واطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه یعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را در صفات یعنی بی شبه ومانند ودر افعال یعنی آنکه شریک ومعین ندارد پس وتر در وی سبحانه بمعنی وتر بیست آمده
بمعنی فردانیت وباین مناسبت دوست میدارد وتر را وثواب میدهد بر آن اگر از قبیل افعال باشد وآنحضرت رعایت میکرد آن را واین را امثله بسیار است در شرع کما لا
یخفی علی المتتبع رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وعن خارجة بجای معجمه وجیم بن حذافة صحابی قرشی عدویست معدود است در فرسان قریش واو را با هزار سوار برابر مینهاد یکبار
یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون
آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستیکه خدا تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنج گانه نماز دیگر را وامداد در پی
فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی زادکم الله ودر بعض امدکم هی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز والنفس
اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا ورغبت آن که محبوبست نزد شما وحمر بضم حا وسکون میم جمع احمر ونعم بفتحتین جمع حمار است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة
العشاء الی ان یطلع الفجر گردانیده ومشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی
وابوداؤد وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک وسفیان ثوری وابن عیینه وایوب سجستانی از وی
روایت کرده اند وامام علی زین العابدین پیش او میرفت وحدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم وفاضلترین ایشانی هاشمی ونزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید
طلبید هرجا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسیکه خواب کرد وغافل شد از وتر خود باید که بگذارد وتر را وقضا کند آن را وقتی که صبح کند رواه الترمذی
مرسلا وعن عبد العزیز بن جریج بضم جیم اولی وفتح را وسکون یا قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
کان یقرأ فی الاولی گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة ومیخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة ودر رکعت سوم
بقل هو الله احد والمعوذتین بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی وابوداؤد وروی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه وسکون
موحده وبزای صحابی صغیر است ووالی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین وذکر نکرده اند احمد ودارمی
معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد وترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه ومن بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند وشیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما بخیل
بعض مردم از اهل بدعت در رکعت اولی سوره انا انزلنا بخوانند آن را روایتی در اخبار وآثار یافته نشده است ومیگویند در بعض روایات ضعیفه آمده است وعن الحسن بن علی روایت است
از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم ومیخوانم آن را در قنوت وتر
احتمال دارد که تعلیم آنحضرت انبود که آن را در قنوت وتر بخوانند واحتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد ووی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک واین روایت غریب است وقنوت شافعیه همین است در وتر وفجر ونزد ما
اللهم انا نستعینک است وگفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند ودر باب قنوت بتفصیل باید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده وعافنی

همین عافیت وعافیت ده مرا در ضمن آنکسانیکه عافیت داده ایشانرا ومراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت و تولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش
و بروفق لطف و کرم خود کفیل همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه داده از نعمتها وقنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است و تقدیر نموده
طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلا است که در لا یزال محو و اثبات در آن جاریست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را ولا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را تبارکت ربنا و تعالیت
بلندی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شیخ این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین و در روایات ختم و
بدرود نیز آمده است بصیغه وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم
فی الوتر قال بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند آنرا در روایت
دیگر که میگوید فی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرتبه
ثالثه یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر وعن علی رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک ترجمه این در باب السجود و فضله گذشته است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد
مر ابن عباس را هل لک فی امیر المؤمنین معویة آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة وتر نگذارد مگر بیک رکعت ظاهرا
این قایل میدانست که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب جواب کرده است معویه و در راست رفته است انه فقیه بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت
و فی روایة و در روایتی از بخاری آمده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر معویة بعد العشاء برکعة وتر گذارد معویه بعد از نماز عشا بیک رکعت و عنده
مولی لابن عباس و نزد معویه مولی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت
فقال دعه فانه قد صحب النبی پس گفت ابن عباس بگذار معویه را و تخطیه و اعتراض مکن وی را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری بدانکه این سخن
یا مشعر بود بر تقدیم شفع بر وی پس بشک محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا بتقدیم شفع است چنانچه عامه مر بدان قایلند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از
تصویب ابن عباس معویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت
ناظر در آنست یعنی ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات
معویه مینمود و مدارات میکرد و بارها با وی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و
خلاف چه لایق است چنانچه بشارت داده اند ما را باختلاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و از ینحدیث مفهوم میشود که متعارف در ان زمان
در مردم وتر بسه رکعت بود وعن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و ثابت
پس کسیکه وتر نکند پس نیست از اتباع ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب و
رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل
اذا ذکر او اذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد
اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض وعن مالک بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو روایت است از امام مالک
که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن فقال عبد الله قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما تحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم واوتر المسلمون و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب وی فجعل الرجل یردد علیه پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر وعبد الله یقول و ایستاد عبد الله که میگوید
همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون رواه فی الموطا روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم
وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد بودن او فرض عملی که دلیل قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است
والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت یقرأ فیهن تسع سور من المفصل میخواند در
سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سور قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر والهکم و زلزلت و در ثانیه والعصر والنصر والکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغمة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغیمة بضم میم

رواه ابو داود والنسائی وزاد ... یعنی میگفت سبحان الملک القدوس

و بفتح عین و تشدید یا و بعضی بضم میم و کسر عین و سکون یا فحشی الصبح پس ترسید طلوع صبح را بجهة اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بیک رکعت ثم صلی بعد رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس ترا کشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست چیزی از شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر وا زو ترتیب بر آورد ثم صلی رکعتین رکعتین پس تر گذارد دو دو رکعت فلما خشی الصبح اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقراء وهو جالس روایت است از عائشه که آنحضرت بود که نماز میگذارد نشسته پس قرارت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قرارة قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرارت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیه قام فقراه وهو قائم می ایستاد آنحضرت و میخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد پس بر رکوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از ان بنشیند و قرارت کند پس نشسته بر رکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگر چه خالی از کراهت نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است رواه مسلم وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین روایت است از ام سلمه که آنحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی وزاد ابن ماجة و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین وهو جالس یعنی میگذارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام گذشت وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع رکعتین یقراء فیهما وهو جالس گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت بیشتر میگذارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد و بر رکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجة وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل فرمود این بیخوابی مشقت است و گرانی است سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و ضم جیم نیز آمده است بمعنی مشقت وسکون ها فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگذارد دو دو رکعت فان قام من اللیل والا کانتا له پس اگر برخواست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخواست میباشند این دو رکعت مراو را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن رواه الدارمی وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگذارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکه وی نشسته است یقراء فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد باب القنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوٰة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وجه دعیرآن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث ثامت است و اگر به توجیه و تعیین اند مباد ا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف دعای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است که گویند که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخوانند و شمنی از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز بخوانند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت لشمار میکنند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست و لیکن علمای اثبات کرده اند آن را بطرق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داؤد آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا اسباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست بر گرداند حق تعالی لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما شق اول ازین ترددات است الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای نجات بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعض قبایل و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند دو برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه داد مدا او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال ما نرود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که بر اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایذا نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلمة بن هشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را که برادر ابوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلای ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد و عیاش بن ابی ربیعة و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود و لیکن از مادر و قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود و کلشبه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابوجهل که برادر مادری

میبود بمدینه آمد و گفت که یا رسول الله سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس بهمراه در همراه ایشان بمکه آمد پس ابو جهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در حق کافران نفرین مینمود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت گردان پایمال کردن و هلاک کردانیدن ترا بر مضر را که نام قبیله ایست واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان وطأت را و ایامی را که ایشان در وی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در ان مدت استخوانها و مردارها میخوردند و نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله یجهر بذلک جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت و کان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعض احیان در نماز خود اللهم العن فلانا و فلانا خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت این را برای قبیله ها از عرب که کافر و معاند حق بودند حتی انزل الله تا آنکه فرود فرستاد خدای تعالی این آیه را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون پیغمبر را نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کار خانه خداوندی و اعتراضی بر کار وی جل و علا التصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و مالک امر ایشان که هلاک کرد اندها یا نفعه را از ایشان و گرفتار کرد اند بقهر و غضب خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مامور بابلاغ و جهاد و ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم لیکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا اسباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شد و مغفر در خساره شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهیکه رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بود و غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهمین تقریر شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت [illegible] مالک عن القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز [illegible] بعده بود یا پیش از رکوع و برداشتن از آن قال گفت انس قبله قنوت پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر [illegible] کان بعث اناسا یقال لهم القراء بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشد ایشان را قراء یعنی خوانندگان قرآن که قرات قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی مشغول میبودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل صفه خود میخریدند و در شب آیات قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قراء و بروایتی چهل تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل ست و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین الآیة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالتی که دعا میکرد بر کشندگان قراء و در روایتی چهل صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میکنند متفق علیه

یا بعد از رکوع

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر والعصر والمغرب والعشاء و صلوة الصبح در هر پنج وقت اذا قال وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف و عصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت و یؤمن من خلفه و آمین میگفتند آنکسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابو داود وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از ان بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز و نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود واقعه رواه ابو داود والنسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس سنین یعنی نزدیک به پنج سال اکانوا یقنتون آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازها بیکبارگی چنانکه حالا میخوانند بعض مردم قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نو پیدا آمده در دین و خواندن آنحضرت بود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از ان ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی والنسائی و ابن ماجه و این حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و اخبار اند و واجب است تقدیم ایشان بر جمله کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین آنچه روایت

کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم الفصل الثالث عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس
علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر رض گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابه بود و او را
سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز میگذارد برای مردم و
امامت میکرد ایشان را عشرین لیلة ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب
اخیر یعنی عشرهٔ اخیر تخلف فصلی فی بیته تخلف مینمود ابی از آمدن مسجد و نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی رواه ابو داود و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه
این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص بنصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان است باید
و وتر خود دائمی است مخصوص رمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث
در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول اجتماع میگذاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند از این جهت تراویح نام آن نهادند و کلام در تراویح
بسیار است و جملهٔ از آن در رسالهٔ مسماة بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بر آن شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک
کرد از جهة شفقت بر امت که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گذارد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را
جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند
اهل مدینه چون از این فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند و الآن نیز درین مقام شریف متعارف است و از است عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که در
اول شب میگذارند در خانها می آیند و میگذارند الفصل الاول عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است
و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از بوریای خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در
آمدن و درسیدن و ابتی حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار
ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی و ظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعض که بگلو آواز
کردند تا بیرون آید بسوی ایشان فقال مازال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شما است بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت
ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی بدین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا
افتاده دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادتها که مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن
مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت مینمود و فرض نشد و لو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق علیه وعن ابی (هریره)
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یامرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند ایشان را
در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهة ایمان و تصدیق بصواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان صغیره وی فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک و حال آنکه شان و کار قیام رمضان
همبرین بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگذارد و جماعت در وی نبود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر بهمین بود امر و همین بود روش در
خلافت ابوبکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر رمضان اول از خلافت عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گذاردن آن بجماعت
چنانکه در حدیث بیاید رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگذارد
در خانه خود را بهرهٔ از نماز خود و بگذارد در آن نفل فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آورده اند این حدیث
درین باب بگویا اشارتیست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گذارد رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابوذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی غیر نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس قیام نمود با ما
حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه شب فلما کانت السادسة پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود با ما فلما کانت الخامسة پس هرگاه که

شد شب ششم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابوذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی
برای ما قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود
مر او را ثواب ایستادن شب تمام و در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه
والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت گردد
ما را فلاح راوی یا ابوذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من یا ابی ذر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب
فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر پس تر قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه گم کردم
ونیافتم پیغمبر خود را در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک
ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا بغیر تو بدهم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله
انی ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه مثل زعم قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال
از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهة اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل
لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا بدرستیکه خدا تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی سمائی که فروتر از آسمانها است فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب را که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم و به بقیع روم و مرده ها را استغفار کنم و این
محل است عمده آن را بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی و ابن ماجه و زاد رزین و زیادت کرده است
رزین که از آنها بر مستحقین است این لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از آنها ای که مستحق نار و عذاب شده اند و قال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفت ترمذی
شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی
هذا الا المکتوبة نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد
افضل است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از آن ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید و در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و
تمسک کرده اند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از
جهة آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوة او ست بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کرده اند
و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست روا است که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
رواه ابوداود والترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یای مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است
و لادت وی در زمان رسالت پناه است ولیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا
نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها و یصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت
کم از ده فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه است
ثم عزم پس چون عمر را این رای درست و ثابت آمد و قصد بجد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
بن عبد القاری ثم خرجت معه لیلة اخری پس بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قاریهم و حال آنکه مردم نماز میگذاردند با نماز امام خود که ابی بن کعب است
قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و آنحضرت چند بار بجماعت گذارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل
من التی تقومون یرید آخر اللیل و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت میورزید شما از وی فاضل تر است از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضل تر است
از ادای نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهة فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی ظاهر و موافق است بقول وی
یرید آخر اللیل و اما قول طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب
میگذارند و تمام شب نه ماند بیدار اند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نمازیکه فارغ میشوید از آن و خواب میکنید بعد از آن

بهتر است از آنچه برخیزند برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتیاط تا فوت نکرد و بر این معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند
میان کسی که وثوق دارد به انتباه و استیقاظ و کسیکه ندارد چنانکه گذشت در افضلیت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی وکان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب
رواه البخاری وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب وتمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول
نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام مینمود و گفته اند که این
روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی بیست
میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی بقصد تشبه به آنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست در روایت
بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است وکان القاری یقرأ بالمئین جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی کنا نعتمد
علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهة درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی
فروع الفجر پس نبودیم ما که برگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میداشت دستها را تا
فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهة تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه
و عدم اهتدا بچیزیکه فرستاده است در وی از قرآن وکان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت رکعت فاذا قام
بها فی ثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آنرا در دوازده رکعت رای الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قرائت رواه مالک
وعن عبد الله بن ابی بکر از اکابر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما
که برگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را باحضار آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهة ترس در گذشتن وقت طعام سحر بجهة طلوع فجر
وفی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهة ترس طلوع فجر و آل هر دو یکیست رواه مالک وعن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة آیا در می یابی تو ای عائشه که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل
مولود من بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هر که زاییده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر
درین شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب اینست که برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و این معنی از عبارت دور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب
نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهة تکریم این شب و حکم الهی بدان والله اعلم وفیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرو فرستاده میشود
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین
سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند فهمید که پس در
آمدن جنت بتقدیر الهی است و بفضل وی نه بمحض عمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی فقال
پس گفت آنحضرت ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی ثلثا یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی
فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت و نه من هم در آیم الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی
برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خود دش یقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه
سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و هامه با
تخفیف میم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدای تعالی
هر آینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بر همین معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است
که در حدیث تهجد واقع شده که ینزل الله تبارک و در حدیث نیز در روایت بیهقی ینزل واقع شده که در حدیث تهجد است با زیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه
در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه
ورزنده مسلمان را بی جهة شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفی روایته و در روایت احمد چنین واقع شده الا اثنین مشاحن وقاتل نفس

[illegible]

می بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشندهٔ نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و
ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا
لیلها وصوموا یومها چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدای تعالی
نزول میکند برحمت در این شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید آیا نیست هیچ طالب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا مسترزق
فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا نیست بلا رسیده پس برهانم او را از بلا الا کذا الا کذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و
مطالب چنانچه آیا نیست گناهکاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه

باب صلوة الضحی ضحو و ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحها و متعارف میان مردم در
اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه و آنرا نماز اشراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آنرا صلوة ضحی گویند
و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام
هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی گذارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب
و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده و پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم
نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و تحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت
گذارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب اوینند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار
در این باب و اصل بدرجه تواتر معنوی رسیده است بحدیکه یقین و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکردند بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه گذارده (در خانه گذارده) و سلف را نیز همین عمل بوده
و این اختلاف در نماز است که بعد از ربع نهار گذارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگذارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و در روایات
در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است

الفصل الاول عن ام هانی قالت
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکه روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
در خانه او روز فتح مکه فاغتسل وصلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را هرگز سبکتر
از آن هیچ یکی از ارکان آن را بر وفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را و قالت فی روایة اخری و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلک ضحی ای آن
نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض
گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگذاردند و بعض گویند که آن قضای حزبی بود
که از آنحضرت در آن شب بجهت اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابوداود و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت
بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه
نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم میم عدویة بصریة تابعیة است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سألت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی
گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگذارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله گفت عائشه میگذارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزیرا
که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر بند
و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کنند بر آن در
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی بر عضو و هر استخوان
و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیزیرا که داده شده است بوی بسوی
چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات
که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله

گفتن والله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانه آن نعمت میکرد و امر بالمعروف صدقة و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است ونهی عن المنکر صدقة و باز داشتن کسی را
از نامشروع صدقه است ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی و بسندگی میکنند یا جزا میدهد از شکرانه تمامه سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از ضحی و فی
الحقیقه نماز شکرانه تمامه نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزء از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهة
وقوع آن در اول نهار که مبدأ و مفتح نعم است و یجزی بضم تحتانیه بهمزه و بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول مجز است بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی اداست
رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله
عنه که وی دید گروهی را که میگذارند نماز ضحی را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این ساعت
زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است صلوة الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعت که رجوع کنند کاملند بتوبه
و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچهای گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض بحرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ مانند آن و سخت گرم شدن
روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهة آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکنند در وی مگر کسی که رجوع
دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل و علا چنانکه در میانه شب رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء و ابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک
و تعالی انه قال ابو الدرداء و ابو ذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من
اول النهار اکفک آخره ای آدمی بگذار برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم و کارگذاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوایج تو و دفع مکروها
از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوایج تو چنانکه وعده کرده است متقیان و متوکلان را رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را
ترمذی از ابو الدرداء و ابی ذر ورواه ابو داود و الدارمی عن نعیم و روایت کرده اند آن را ابو داود و دارمی از نعیم بضم نون بن همار بفتح با و تشدید میم و براء و در اکثر
نسخ مشکوة بزای است صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ایم الغطفانی بفتح غین معجمه و فتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله
واحمد عنهم و روایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة بضم با و فتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور و او را
مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود از بهر تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول میگفت فی الانسان ثلثمائة و ستون مفصلا در آدمی سه صد و شصت بند است فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند
از هر بندی از خود بصدقه قالوا و من یطیق ذلک گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آن را که از هر بند صدقه دهد و خیر کند یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها
گفت آنحضرت آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آن را والشیء تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را
از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است فان لم تجده فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا ازین سه چیز از صدقه و شکرانه سه
صد و شصت بند که کار میفرمائی آنها را در خیر یکه در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگر چه ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور
درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گذاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه بتجربه بدان پیدا است رواه ابو داود وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسیکه بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بر آرد خدای تعالی برای وی کوشکی از
طلا در بهشت و این اکثر عددیست که در صلوة ضحی آمده رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لانعرفه الا من هذا الوجه و گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمیشناسیم ما او را مگر ازین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنی بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری
معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسیکه بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن
وی در جاییکه نماز کرده است چون بر گردد و فارغ شود از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک را و چیزیکه در آن ثواب آخرت
است از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او وان کانت اکثر مثل زبد البحر و اگر چه باشد
گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داود و اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و مانند که ظاهر حدیث دلالت
که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز
در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا ریا داه یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد
و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند ما جزای صبر و حمل نفس بران دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست نهد و اگر خواب آید
هم پیش پا برود و معرفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای آن هم درین دنیا فی الحال بقدر دو زمانیت یا نقد نیافته میشود این عمل است کاتب حروف که
عفی الله عنه که چنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن

میکرد اند و آنچنی نزد در روایت محسوس مشهور است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود هر لمه گناهان او و اگرچه باشند مثل کف دریا شفعة بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذی
وابن ماجة وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات روایتست از عائشه که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها اگر زنده کرده شوند
برای من پدر و مادر من ترک نکنم من آن را این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگذارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد
گذارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه میکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد و این حکم فعل آنحضرت است
و اکرامت الا ان التزام نمایند مستحب است و بعض علما میگویند که مشهور سنت در نماز چاشت گاه گاه گذاردن است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده
در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری ثقه عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگذاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر
نمیگذارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگذارد قال لا گفت ابن عمر نمیگذارد عمر قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نمیگذارد قلت فالنبی گفتم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگذارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگذارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گذاردن است و الا اصل گذاردن صحیح و ثابت است بی شبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاری باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان
برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر راتب آمده و صیغه تفعل برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجای می آرد
و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تراست ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو که امیدوار آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت دف
بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم است و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پاهای او بر زمین باشد و بدین تشدید یا بلفظ تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بود [illegible] الله اعلم قال ما
عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل او نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تراست نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گذارده ام بآن طهارت چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب کرده
شده بر من بواجب گردانیدن من آن را بر نفس خود و بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آن را در این حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو
گویند و تحقیق آنست که بنیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن خیر نیست متفق علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی کاری که با در باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و ترددی باشد در
خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت نماز غیر فرض چنانکه نماز [illegible]
یا غیر آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده به نیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در
بعض روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خدایا من طلب خیر میکنم
از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر رعایت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو و اسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل
تو که بزرگ است و بجد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر ولا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم وتعلم ولا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم وانت علام الغیوب
و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار قصد که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مراد در دین و ایمان من
و معیشت من کانی زیست من و در پایان کار من او قال شک راویست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان
و در آن جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از
قدر ثم بارک لی فیه بیشتر برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و ان کنت و در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه پس بگردان آنرا از من و بر گردان مرا از وی واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی
به پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد بی همزه نیز روایت است قال ویسمی حاجته گفت آنحضرت یا راوی و نام برد
حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجاتست بطریق عموم و در عبادت مستحب خصوص کند آن امر خاص که خواهد و در مثل

المشعر بهذه الاقامة ونحو ذلک رواست که ان هذا الامر کوید و بیان کند انرا ذکر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه
وصدق ابو بکر روایتست از علی که گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا ثم
نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پس برخیزد پس طهارت کند پس نماز بگذارد و پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه بیامرزد خدا
تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجه
الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشادگی و خلاصی از غم
و هم از جهة امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة رواه ابوداود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر شود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس مستوحش نمیگردد بنایافتن آن و شاد نمیشود بیافتن آن چنانکه گفته اند اگر هست غم
نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را مرا
هرا بده یا مده شاد دار یا در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد که ظلمت غم و هم را میزداید و تنگی دل
میبرد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب وعن بریدة قال اصبح رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بم سبقتنی
الی الجنة پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من بر فتی در آن موطن ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را هرگز
الا که شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه
گزاردم دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن ورأیت ان لله علی رکعتین و دانستم و اعتقاد
کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایتست از التزام و دوام مواظبت وی بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را
یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را رواه الترمذی وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابیست او و پدر او در صحبت است حاضر حدیبیه شده او و خیبر را و ما بعد آن را
از مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رحلت از عالم نمود و آخر کسیست که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسی که باشد
مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را ثم لیصل رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت را ثم لیثن علی الله پس باید که ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پس باید بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنیم ترا اعمالی را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند وعزائم مغفرتک و سوال میکنیم ترا
خصلتها را که حاصل گردد و متاکد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کل بر و سوال میکنیم ترا حاصل آن نیکی و غنیمت در اصل مالی که از حرب کفار حاصل
شود والسلامة من کل اثم و سوال میکنیم بی گزندی از هر بزه لاتدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آن را ولا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه
بگشائی و بر داری آن را ولا حاجة هی لک رضی الا قضیتها و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و بدهی آن را یا ارحم الراحمین ای مهربان
ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم صلوة التسبیح عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب روایتست از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من
آیا ندهم ترا و عطا نکنم ترا یا خبر ندهم ترا الا افعل بک عشر خصال ایا نکنم بتو ده خصلت یعنی چیزیکه مکفر ده خصلتست یعنی بیاموزم ترا چیزیکه کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله
وآخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود شده و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحاتست و آن در غیر قیام ده ده بار است اذا انت
فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک وقتی که تو بکنی آنرا بیامرزد خدا ترا گناهان ترا اوله و آخره گناهان را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس
آید کرده قدیمه و حدیثه گناهان کهنه و نو خطأه و عمده و گناهان که بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره و کبیره گناهان خرد و کلان سره و
علانیته گناهان پوشیده و آشکارا ان تصلی اربع رکعات و آن اینست که بگزاری چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن
هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی و حال آنکه تو ایستاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار و در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله
زیاده آمده ثم ترکع پس رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره را در حال آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولها عشرا پس بر میداری
سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا پس فرو می افتی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجده
ده بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا پس بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آنرا ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پس سجده میکنی پس میگوئی آنرا ده بار ثم ترفع رأسک

فتقولها عشرا پیشتر برمیداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میگوئی
آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة و عزم اهل الصبر و جد اهل الخشیة و
طلب اهل الرغبة و تعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک و حتی اناصحک بالتوبة خوفا منک و حتی اخلص
لک النصیحة حیاء منک و حتی اتوکل علیک فی الامور و حسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی که بگذاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا فان
لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو در هر روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه
یکبار پس بکن در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود و ابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روی الترمذی عن ابی رافع نحوه ذلک
مشهور و معمول در صلوة تسبیح طریق همین است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرارت تا آخر ارکان و بعد از
سجدتین تسبیح نیست و مخیر است که بیک سلام بگذارد یا بدو سلام و موافق مذهب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلانست آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت
و اثبات آن مبالغه نموده و جمله ازان در شرح مذکور است اینجا اینقدر کافیست والله الموفق وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم
القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز است فان صلحت فقد افلح و انجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده بمراد
حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیئ پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک و تعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن
چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پس میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و فی روایة
و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پس گرفته میشوند تمامه عملها باندازهٔ آن و درین روایت ذکر
زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را از ابو هریرة ابو داود و رواه احمد عن رجل و روایت کرد آنرا امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیئ افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهة آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگر چه افعال و اذکار دیگر هم دارد و ان البر لیذر علی رأس
العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند و در بعضی ریختن آب و شیر و مانند آن
اگر چه معنی وارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزهائیکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است و ما تقرب العباد الی
الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و توان که مراد
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقراءت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی باب صلوة السفر
بدانکه خلاف نیست میان هیچ یکی از ائمه و علمای امت در جواز قصر مر مسافر را و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق رخصت
بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگر چه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه
مفهوم میگردد از رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است
و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گذارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایتست از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه
دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بپنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر بمدینه گذارده و
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب
بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبید الله بن عمر از یک مادر و از صحابه است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال صلی بنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم و نحن اکثر ما کنا قط و آمنه منا رکعتین گفت گذارد با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با هیچ جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد بکافران بمنا دو

رکعت و آمنه نعتجات جمع آمن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر متوقف
بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است متفق علیه وعن یعلی بفتح مثناة وسکون عین بن امیة بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه
صحابیست اسلام آورده در فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المؤمنین علی رض قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که امنیت جز این نیست که گفته است خدا تعالی که نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازند شما را الکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس تحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فسألت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق
بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدا تعالی آن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب مقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده بافطار تخفیف فرموده است آنجا صوم را جایز میدارید و عزیمت میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذاردن
جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم واما التقیید
در آیت بقوله سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصا در ان زمان که کافران در رصد و ایذا و اهلاک
مسلمان بوده اند رواه مسلم وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت دو رکعت بجهة مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه
چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکعتی نمیگذارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز میگذارد نماز دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا وبین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگذاریم در ماندن منزلی که میان ما و میان مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلیکه میان مکه و مدینه نوزده روز میگذاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم
دراز چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکردیم بیشتر از ان میگذاردیم چهار رکعت رواه البخاری
بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر
مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا برآید مسافر
می گذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت
چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر
باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بالقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آن حضرت در مکه ده روز با وجود
قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافیست
براى
با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را اوی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم وعن حفص
بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از جمله تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گذارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله وجلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را فرأی ناسا قیاما پس دید مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر
چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نماز های نفل میگذارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم من که نماز نفل میکردم اتممت صلوتی
تمام میگذاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گذاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل
صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگذارد نوافل را وابابکر
وعمر وعثمان کذلک و صحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و
عدم منع و انکار نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را دید که نفل میگذارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و
بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در رواتب

سیر و نزول و بعضی فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است منفصل است از وی پس گمان برده میشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب
بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گذارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت
میگذارده رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر آنرا ندیده و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر
عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنیفه در سنن سه قولست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الصلوة الظهر والعصر
اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت
نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو ست جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت
عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آنحضرت
که میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر ولیکن روی می آورد بقبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یومی ایماء اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع
و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد صلوة اللیل میگذارد نماز شب را الا الفرائض میگذارد همه نمازها را مگر نمازهای فرض را و یوتر علی راحلته و میگذارد وتر را بر راحله خود متفق علیه
درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص ذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث
دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابوحنیفه آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بی عذر گذاردن
فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که بیم
نگردد و بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی نیابد که بردارد و سواری دهد یا گل و لای چنان باشد که نماز بران ممکن نباشد و بعذر مطر نیز
جائز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و ثمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور
ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست
مراد و از تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکروه و ابویوسف گفته لا باس به بعد از ان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو
فرسخ و بعضی سه فرسخ و نزد بعض یک میل بس است و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله
همه آنرا کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة واتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب
سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است
از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگذارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث برانکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند
و چهار رکعت بگذارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل مسافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد رواه ابوداود
وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین گفت ابن عمر که گذاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
وفی روایة قال صلیت مع النبی گفت نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت والعصر رکعتین ولم
یصل بعدها شیئا و گذاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگذارد آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفا والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات و گذاردم نماز مغرب را
در حضر و سفر برابر سه رکعت و لا ینقص فی حضر ولا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند و نیز پس معلوم شد که قصر مخصوص
رباعی است و هی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر و بعدها رکعتین و گذارد بعد مغرب
دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت رواه الترمذی و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن
عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که نمیگذارد و ابن عمر از ان مردم جدی و اجتهادی در گذاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار
واقع شده است والله اعلم وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر بود آنحضرت در غزوه
تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگذارد و این جمع تقدیم است و ان
ارتحل قبل ان تزیغ الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگذارد

و ان

واین جمع تاخیر است وفی المغرب مثل ذلک ومیکرد در مغرب مانند آن یعنی اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء چون ناپدید میشد وغروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ
کند جمع میکرد میان مغرب وعشا وعشا را با مغرب میگذارد وان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما واگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا
آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب وعشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق وبعض مقید بحالت سیر وبعض بحالت جد
در سیر وبعض بتعجیل سیر واینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق وامام شافعی ازیشان است وبعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول وبعض مخصوص گردانیده اند بصورت
جد در سیر وتعجیل در آن ودر فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است وصاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد
در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول وقرار اصلا مروی نیست وتخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر ونزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام محمد
ونیز بزدوی مفید است بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز است مطلقا ونزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا ومیگوئیم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه وتحقیق قوی
ر تعیین اوقات صلوة قطعی است وثابت است بتواتر که شک وشبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر وامام محمد در موطای خود گفته
که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق مینوشت ونهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد وخبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین
در وقت واحد کبیره است از کبائر وچون تعیین اوقات صلوة قطعی ومتواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد وبخلاف افطار وقصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و
روایت کرد بخاری ومسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب وعشا را که جمع کرد بمزدلفه
وبتحقیق آمده است جمع میان ظهر وعصر در عرفات وآن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر وجمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و
واقع شده است بتصریح بدان در احادیث نیست مگر در غزوه تبوک وثابت نشده در ان غزوه نیز دوام وتحقیق آنست که کلمه کان بر دوام واستمرار دلالت ندارد چنانکه
پوشیده نیست بر متدبر ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر میان مغرب وعشا در هیچ سفری
مگر یکبار ونیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی وجمع کرد ودر روایتی جمع کرد
مگر یکبار یا دو بار واز حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر را جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه واحادیث
در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح ومختلف آمده روایات بخاری در ان ولهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم وقائل نشده اند مگر بجمع تاخیر وبعض احیان و
تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی وادا کرده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود صلوة ثانی وادا کرده شود در اول وقت
وتسمیه کرده اند بعض این را الجمع صوری واین جمع در صورت ودر ظاهر است نه در معنی وحقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است
در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت ولفظ حدیث اگرچه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کرد وگذارد ظهر وعصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این
روایت محمول است برهمین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد
بعد از غروب شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد ومیگذارد مغرب را بعد از ان طعام میطلبید ومیخورد پس میگذارد عشا را وکوچ میکرد ومیگفت همچنین میکرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم وامام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را در آخر وقتش تا قبل غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفته است
حتی غاب الشفق ودر جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع وعبد الله بن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن وبرو تا نزدیک شد غروب
شفق پس فرود آمد وگذارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشا را وگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شتابی می آورد
وی را کاری چنانچه من کردم ودر روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات که گذشت نص است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اتباع کرده وظاهر آنست که روایات
در عدم جمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت بیشتر وارد شده واختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا از جهت محافظت بر وقت نه از جهت رد وانکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در
فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است ودر روایتی از مالک آمده جمع مکروه است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بود وانیست که ملتبس شده ما را از کلام درین مقام وتوفیق ملک
العلام ونیافتیم هیچ یکی از شارحین که تکلم کرده باشد بدین قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود در مسافر اما جمع در مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین در مقیم
رفته اند واحمد واسحق بدان قائل شده وبعض بجمع از جهت مطر نیز رفته وباین قائل شده شافعی واحمد واسحق وقائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس تحقیق
در آمد بابی از ابواب کبائر واعمال این نیست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است ونزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت وصحیح شود
تاویلش همانست که گفته شد والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد ومیخواست که نماز نفل بگذارد استقبل القبلة بناقته فکبر روی
می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگذارد بهر سو که متوجه میگردانید او را مرکوب وی ورکاب گفته را شتر رواه ابو داود وعن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من وحال آنکه آنحضرت میگذارد نماز بجانب مشرق ویجعل السجود اخفض من الرکوع ومیکرد سجده
پست تر از رکوع رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنا دو رکعت وابو بکر بعده وعمر بعد ابی بکر وگذارد ابو بکر بعد از آنحضرت

وگذارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و بگذارد عثمان نیز در اوایل خلافت خود تا شش یا هشت سال
بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا پس بدستی عثمان بگذارد بعد از ان بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه میگذارد چهار رکعت واذا صلی
وحده صلی رکعتین و چون میگذارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگذارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم حج
مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیر ایشان که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس بایشان نمود که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگذارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمیدانستند که آن بسبب سفر است
و بعض گفته اند که شاید مذهب عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت است
و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر است و عن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان بعثت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت و ترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایت مسلم آمده که
وزید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر بنماز حضر و از این حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت
و این مؤید مذهب حنفی است قال الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگذارد در سفر قال تأولت کما تأول عثمان گفت تاویل کرد عائشه
چنانکه تاویل کرد عثمان در گذاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان رض آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن
عباس قال فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه وسلم فی الحضر اربعا گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و فی السفر رکعتین و فرض کرد در سفر دو رکعت و فی الخوف
رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این جماعه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گذارده میشود همان را اعتبار کرده و فرمود و فرض در وی یک رکعت است و ثمرهٔ خلاف
در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید
رواه مسلم و عنه و عن ابن عمر و روایتست از ابن عباس و ابن عمر قالا سنّ رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و هما تمام غیر قصر
و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود و بردو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان و اگر
در قرآن لفظ قصر بظاهر بر آن اطلاق یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل و الا وتر اگر واجب است
سنت نیست و اگر سنت است در سفر و حضر سنت است تخصیص سفر چیست رواه ابن ماجه و عن مالک بلغه عن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف روایت کرد
مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قریب است که سیر میکنند در روی ابل اما طریق وادی نعمان که راه کوه است
قریب نیست و فی مثل ما بین مکة و عسفان و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و فی مثل ما بین مکة و جدة
بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است قال مالک و ذلک اربعة برد بضمتین گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل آنجا که نظر کار کند و بعض
گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر شخصی را ادراک کند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا می آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت و بعض ذراع
بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث دال آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا بعد از آن بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در سفر
بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت است و سفرهایی که واقع شده است در وی قصر متفاوتست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب صحیح نه بتعیین
و تعیین حد هم و بتعیین آن اجتهاد نموده و استنباط کرده مختلف شده اند امام شافعی بتعیین یک روز و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است و در حاوی که در مذهب شافعیست تعیین
سه فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابوحنیفه بمسافت سه شب
و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابویوسف دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان اوجه است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد
یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم و عن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هژده سفر فما رأیته ترک رکعتین
اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گذاردن
رواتب را معتبر نیست از جهة اختلاف روایات و اضطراب آن انتهی و تواند که آنحضرت گاهی میگذارد و گاهی نی پس از براء بن عازب این گذاردن نقل فا و از ابن عمر نا گذاردن و بعض
فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود و نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گذاردن جز فرض در سفر مختلف
آمده والله اعلم رواه ابوداود والترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله
نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر کسی را دید که نفل میگذارد در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر از وی رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی
انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم رواه مالک باب الجمعة مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قرائت اعمش است
و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او در این روز بود و ابتدای

آن روز یکشنبه بوده واین وجه دلالت دارد بر تعیین ایام واسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها وتعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم وبعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم وتمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام دروی از پیدا شدن
آدم وافتادن او بر زمین وقیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد وبعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را وتذکیر میکرد ایشان را وامر میکرد به تعظیم حرم خدا وخبر میداد به برآمدن پیغمبر
آخر الزمان از حرم وبعض گفته اند که قصی جمع میکرد وبعض گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است دروی برای نماز واین اسم اسلامیست نام او در جاهلیت عروبه بود وتحقیق آنست که عروبه اسم قدیم جاهلی است
مردم در جاهلیت تغییر دادند وجمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را نیز نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار واین روز را در جاهلیت نیز شرفی واعتباری
بوده ودر دور اسلام بر نهایت شرف وفضایل وخواص وکرامات مخصوص شد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون ما پسینیانیم در دنیا باعتبار زمان خلقت السابقون
یوم القیمة پیشینیانیم روز آخرت در شرف ومنزلت وسبقت در حشر ونشر وحساب وحکم ودر آمدن بهشت یا از فضیلت نور جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا غیر آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شدند
یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما واوتیناه من بعدهم وداده شده است ما را کتاب پس از ایشان وتحقیق این نیز موجب فضل ماست چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است وباین ظاهر شد که قول او
نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است مجرد توطیه ذکر قرین اوست وبید بفتح با وسکون یا بمعنی غیر ومید بمیم لغتی است دروی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود ونصاری است که فرض
کرده شد برایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود
ونصاری واختلاف کردن ایشان در آن بعض گفته اند که وی تعالی فرض کردانید برایشان عبادت را در روز جمعه بعینه امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس
مخالفت کردند ایشان امر الهی را وتردد ورزیدند در آن چنانکه عادت ایشان بود در تردد وعصیان واختیار کردند یهود یوم السبت را وتعلل کردند باآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است ونصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است واکثر برآنند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود وتعیین وی دریافت آن برای واجتهاد وگفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض کردانیده است برشما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر وذکر وعبادت ودریابید آن را باجتهاد خود واین ابتلای است از حق سبحانه مر ایشان را که حق را
در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را وگفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق وقطع عمل کرد پس ما نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل وصنایع
وترک کنیم اعمال دنیا را ومشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی وتعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات ونعم است
وروزیست که وی سبحانه وتعالی اقبال کرد برخلق بافاضه وانعام پس وی احق است بتعظیم وعبادت وشکرگذاری نعمت وهر دو طایفه خطا کردند ونیافتند آنچه در علم الهی بود وآن روز
جمعه است وگمراه شدند در طریق اصابت فهدانا الله له پس راه نمود وراه نماینده ما را الله تعالی مر این روز را ودرینجا نیز هر دو وجه بیان کرده اند واول ظاهر تر است که حق سبحانه وتعالی امر کرد این
امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وهدایت کرد ایشان را بامتثال امر وگمراه نکردانید بتردد وتعلل چنانکه عادت
این خیر الامم است وبعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وپیش از نزول آیت جمعه مردم را وگفتند که یهود را
روزیست که جمع میشوند در وی برای عبادت وهمچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی را تعیین کنیم که جمع شویم در آن برای عبادت پس کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حیثیتی است
که شیخ ابن الحجر از ابن سیرین ذکر کرده ووجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت وخلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی وانسب باشد واز جهت آنکه پروردگار
پیدا کرد در سایر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان ودر روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را وشکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم واحری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم
والناس لنا فیه تبع ومردم یعنی یهود ونصاری ما را در روز جمعه تابعانند الیهود غدا والنصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است ونصاری پس فردا که یکشنبه است وتبعیت ایشان ما را باعتبار
فضل وقبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم وبعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا ولیکن این زعرف بر خلاف آن شده است دلالت
میکند بر آن تسمیه اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را سبت وسیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت واحد باشد ولیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد
فافهم متفق علیه وفی روایة لمسلم ودر روایتی مر مسلم را از ابی هریره همچنین آمده که قال نحن الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده ودیگر این زیادت است که ونحن اول
من یدخل الجنة واول کسانیم که می درآیند بهشت را بید انهم غیر آنکه ایشان یعنی یهود ونصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما وذکر نحوه الی آخره وذکر کرد درین روایت مانند
آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه باختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن وفی اخری له عنه وعن حذیفة ودر روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره واز حذیفه همچنین آمده قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق آن کسانیم که حکم کرده شده است
بتقدیم حساب ودخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
بهترین روزیکه برآمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است ومقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نتابد
فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی وفیه ادخل الجنة ودر روز جمعه درآورده شد آدم در بهشت وفیه اخرج منها ودر روز جمعه برآورده
شد آدم از آن ودر روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد ووقت پیشین در بهشت درآورده شد ووقت دیگر برآورده شد از آن ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة وبرپا نشود
قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخهٔ اولی است که برای صعق وهلاک است یا نفخهٔ ثانیه که برای بعث ونشور است وهر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید رواه مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت
روز جمعه به پیدا کردن آدم ودرآوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا واولیا است وتضمن وی حکمتها وبرکتها را که

از شما بیرون ست و همچنین هبوط آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان نعم الهی سبحانه و تعالی فرمود والذی یمیتنی ثم یحیین
و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از عرفه و بعضی گویند عرفه
افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس ابن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی باشد والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا بدرستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نمیشد او را یعنی در نیابد او را بنده مسلمان در حالتی که سؤال میکند خدا را در آن ساعت
نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در آن ساعت البته مستجاب است متفق علیه وزاد مسلم و زیاده کرد مسلم این عبارت را
که قال گفت آنحضرت وهی ساعة خفیفة و آن ساعت ساعتی سبکست یعنی کوتاه است و دراز نیست وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها
مسلم قائم یصلی درجمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة دعا است یا دعا یسأل الله خیرا الا
میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعه که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذارده شدن نماز یعنی جلوس نشستن میان
دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل
کرده ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گذارده شدن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری گفته که هر قولی که غیر این دو قول است یا راجح بیکی ازین دو یا ضعیف
الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است بی سماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث
عبدالله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نقض کرده شده است بر آن و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آنست که تعقب است
که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را
تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از آن برداشته شد
یعنی بر طرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقیست ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة
قال خرجت الی الطور گفت ابو هریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمن
عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریة و حدثته
عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت انیکه گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزیکه تافت بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت
ذکر دخول جنت نکرد از جهة شهرت و استلزام هبوط مر آن را وفیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی لتوبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و روایت موافق
اول است وفیه مات و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست هم
در یک روز گنجایش دارد فافهموا والله اعلم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه
وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می بر آید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخه بسین نیز
روایت است و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش مینهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال
آنکه شاید درهمین جمعه قایم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی در باطن آنها نشسته و مضمر شده است یا حق تعالی
احداث میکند در جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین میلغزد و میگردد و دواب آن را میدیابند و مدهوش میگردند الا الجن والانس مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل و جاهل
از آن ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعدهٔ تکلیف و ابتلا بر هم نخورد و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه ترجمه این پیش
شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن قال کعب ذلک فی کل سنة یوم و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزها جمعه است
قلت بل فی کل جمعة ابو هریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التوریة پس خواند کعب توریة را که ناطق است ببودن
آن ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است قال ابو هریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت
ابو هریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود
و ما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را از روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة یوم پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است
قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة پس گفتم مر عبد الله را که پس تر خواند کعب احبار
توریة را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله ابن سلام راست گفت کعب ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ای ساعة هی تحقیق دانسته ام

من بعض

من سماع آنحضرت یا قرائت از تورات وظاهر اولست که کدام ساعتست آن ساعت قال ابوهریرة فقلت اخبرنی بها ولا تضنن علی پس گفتم من عبد الله را خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابوهریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها گفت ابوهریره پس گفتم عبد الله بن سلام را
چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد او را بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمیباشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است فقال
عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله یا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه
بگذارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابوهریرة فقلت بلی گفت ابوهریره پس گفتم من آری گفته است این را آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت وهو یصلی
همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز میباشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجابست و بعضی گفته اند که مراد بصلوة دعاست رواه مالک وابو داود والترمذی والنسائی
وروی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة
التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز دیگر تا غایب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث
مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل اگر ربع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فهم رواه
الترمذی وعن اوس بفتح همزه وسکون واو ابن اوس صحابیست که در دمشق سکونت داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستیکه فاضلترین روزهای
شمار روز جمعه است فیه خلق آدم وفیه قبض در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی وفیه النفخة وفیه الصعقة و درین روز است نفخه و درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاکست
واشارتست بقول وی سبحانه ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض پس مراد بنفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود
ونفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال ترس است چنانکه فرمود ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض و این مقدمه نفخه صعق است
پس سه نفخه باشد و بعضی قائل بسه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای احیا و دیگری برای هلاک فاکثروا علی من الصلوة فیه وچون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار گوئید
بر من از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستیکه درود شما عرض کرده میشود بر من بر دست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف
تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال ادراک قال یقولون بلیت [illegible]
یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ صحیحه مشکوة
ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر ببلیت
موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا خوانند قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را
کنایت است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید وحیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی
چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراکست حیات روحانی نیز کافیست
ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه و
الدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة والیوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم الجمعة در قرآن مجید میفرماید الیوم
الموعود وشاهد ومشهود آنحضرت تفسیر میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه وتعالی خبر داده است بآمدن وی و وعده کرده است مؤمنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای
بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مؤمنان حاضر میشوند در وی از آفاق و حاضر میشوند ملائکه و مشهود بمعنی محضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق و می آید
و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهة آنست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانیکه منسوبست بآن روز در آن روز پس وی مشهود باشد و در روز جمعه خلائق
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بحیز که مشاهده کرده میشود در وی از عجائب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر آنحضرت
که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و غروب نکرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد
فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له درین روز ساعتی است که موافق نمیشود و در نمی یابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدا تعالی دعای او را ولا یستعیذ
من شیء الا اعاذه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدا تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی وقال گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن
عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با وهو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود او را و احادیث او را و تحقیق آنست که در
وی اختلاف است نسائی وغیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهة بعضی از روات وی وحدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت
کرده اند وفات وی سنه اثنین وخمسین ومائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود و در ربذه که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود الفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام وتخفیف با

موعده اولی یام او رفاعه بکسر را ابن عبد المنذر صحابی مشهور است احوال او در آخر در ذکر رجال بدر پاره ذکر کنیم انشاء الله تعالی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله تعالی بدرستیکه روز
جمعه بهتر روزها و بزرگترینها است نزد خدا وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر وروز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان واین حدیث صریح است در فضیلت یوم
الجمعة بر سائر ایام ولیکن تصریح بیوم عرفه نکرده گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله اعلم فیه خمس خلال در روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه آدم واهبط الله فیه
آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود آورد در وی آدم را و در وی بمیرانید خدا تعالی آدم را وفیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه
ساعتی است که نطلبد بنده در ان ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را مالم یسأل حراما مادام که نطلبد چیزی را که حرام است و نا مرضی حق است وفیه تقوم الساعة و در روز جمعه برپا میشود قیامت ما من
ملک مقرب نیست هیچ فرشته نزدیک گردانیده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض ونیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی ولا ریاح ولا جبال ولا بحر و نه بادها و نه کوهها و نه دریاها الا هو یشفق من یوم
الجمعة مگر آنکه ترسنده است از روز جمعه یعنی از آنکه بر پا شدن قیامت درین روز است اینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه واقع
و همه علم و ادراک دارند بلکه خاک و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه و روی احمد عن سعد بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن عبد
و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ همچنین که ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آگاه کن خبر ده
ما را از روز جمعه که چه چیز است در وی از خیر و خوبی قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد وعن ابی هریرة قال
قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم گفت آنحضرت از جهت این
شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی را و گردانیدن وی بصورت مخصوصه وفیها الصعقة
والبعثة و در روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم میشود که مراد نفخه که در حدیث سابق صعقه مذکور شد بعث و احیاء است وفیها البطشة و
در روز جمعه است بطشه گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة الکبری و ذکر این بعد از صعقه و بعثه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اگر
مراد بآن اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود وفی آخر ثلث
ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعی الله فیها استجیب له کسیکه دعا کند خدا تعالی را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای او [illegible]
عظام درین روز جمع شده از آن جمعه خوانده اند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گویید درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده
الملائکة زیرا که روز جمعه مشهود یعنی حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان برحمت و برکت وان احدا لن یصلی علی الا عرضت علی صلوته وبدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض
کرده میشود و ظاهر گردانیده میشود بر من درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بر وجه
کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم حتی یفرغ منها تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند قال گفت
ابو الدرداء قلت وبعد الموت گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالی حرم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء بدرستیکه خدا تعالی حرام
گردانیده است بر زمین خوردن تنهای پیغمبران را فنبی الله حی یرزق پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود و روزی حی این تتمه کلام آنحضرت
یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آنحضرت و اکثار آن رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک از راوی است یا برای تنویع است و این اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه
نگاه دارد او را خدا تعالی از عذاب قبر رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل و این اسناد حدیث از سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و شیرازی در القاب از ابن عمرو از ابی
نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید در روز قیامت و حال آنکه بر او است مهر شهیدان وعن ابن عباس انه قرأ و روایتست از ابن عباس که وی
خواند این آیت را الیوم اکملت لکم دینکم الآیة که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را
این آیت را ابن عباس خواند وعنده یهودی ونزد ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر فرود می آمد
این آیت بر ما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت را و آن روز را که فرود می آمد در وی عید از جهت غایت سرور و شکرانه این نعمت یعنی عجب که شما عید
نگرفته اید آن را فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در
روزی که در وی دو عید است فی یوم جمعة ویوم عرفة در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد
دو عید گرفته ایم یا مراد آن است که بگرفتن عید حاجت نداریم بآنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال بود آن
حضرت چون می در آمد ماه رجب می گفت اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و
رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان قال گفت انس وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر

بود آن حضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام احمد منقولست که گفت شب جمعه فاضل تراست از شب قدر که در وی علوق آن حضرت در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد و حصر خارج است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبها جمعه فریضهٔ محکم است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد میدارند در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبهٔ وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هردو است چه ذکر هردو را شامل است و بر هردو صادق و جمعه خلف ظهر است و آن حضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة

الفصل الاول عن ابن عمر و ابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت است از ابن عمر و ابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را که می گفت بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهرا حکمت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبوده ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که البته باز آیند گروهها مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید او لیختمن الله علی قلوبهم یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان ثم لیکونن من الغافلین بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بران یعنی از این دو امر البته ثابت و واقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی الجعد بفتح میم و سکون عین مهمله الضمیری بضم ضاد معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناة که صحبه کذا فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خورد و حقیر پنداشتن آن را و ظاهر مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین و کفر است طبع الله علی قلوبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که هر که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است و احمد عن ابی قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جایزهٔ سلطان را و گویند که وی سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین نه نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین نه که وقت نازک است نهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار کسی که ترک کند جمعه را یعنی اکتفا کند بظهر از آن بی عذر از آن اعذار که ساقط میگردد بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواه احمد وابوداود وابن ماجة اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما ماموریم باسقاط وی از ذمه باداى جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای مامور به و جواز اداى فرض فی الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمعه فرض است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابوداود وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از اداى جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند باز آمده شب در خانه خود گذرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن شهاب الاحمسی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست
نیست الا علی اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوك یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط
گردانیدند او امرأة دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند بجهت
کثرت ازدحام مردم او صبی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی او مریض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج
نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوائف تدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو داود وفی شرح السنة
بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظ دیگر که در مصابیح با آن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که
بخصوص نام او را ذکر نکرده **الفصل الثالث** عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة روایت است از عبد الله
ابن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا لقد هممت ان امر رجلا یصلی بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم
مردی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشان را ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم پس از من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر
نمیشوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در باب گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است رواه
مسلم در حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترك الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و
داشته شود در حکم ایشان فی کتاب لا یمحی ولا یبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم بنفاق وی همیشه ثابت و دائم است مگر
آن وی بیاید مرزد وی سبحانه وفی بعض الروایات ثلثا و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعی وعن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة یوم الجمعة کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که
مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مریض او مسافر او امرأة او صبی او مملوك
فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میکردد از وی خدای تعالی
و عنایت نمیکند و نمی خواهد او را والله غنی حمید و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیکردد بسوی وی سودی از آن و ثنا گوینده است وی
تعالی مر کسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدار قطنی **باب التنظیف والتبکیر** نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است
بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامها و بکار
بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بروز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و
بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسند از
سهل بن سعد رضی الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گذاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را
باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بنماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت
و این را مراتب متفاوت است چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند آن از جهت آنست که تبکیر را بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و
عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آن است که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجادها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و
گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب والا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است **الفصل الاول**
عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ویتطهر ما استطاع من
طهر و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد ویدهن بتشدید دال من دهنه و روغن مالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در
خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن است
استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر او یمس من طیب بیته و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو است یا
شک راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن محرم را ثم یخرج بعد از آن بیرون آید بسوی
مسجد فلا یفرق بین اثنین و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا کنند با ما و تفریق بگام زدن
و در گذشتن از آنجا و رفتن به بالا است بلکه هر جا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این

اشارتست بتبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد ثم یصلی ما کتب له پس نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آن را منکر شده اند و گفته که هرکه آن را ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادة آن را اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر راتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت ثم ینصت اذا تکلم الامام پس تر خاموش نشیند و گوش نهد وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار ها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان او ست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد رواه البخاری وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه هرکه غسل کند پس تر بیاید جمعه را پس بگذارد نمازیکه تقدیر کرده شده است برای او پس تر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود پس تر نماز جمعه بگذارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان و فضل ثلثة ایام و زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند او ست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند ده میشود و فضل برفع و نصب هر دو روایت است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت پس تر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیادة ثلثة ایام آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز ومن مس الحصی فقد لغی و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه مینویسند نام هرکه پیشتر می آید بترتیب ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة و قصه و حال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه برای قربانی که آن همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که برآینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة پس تر حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاو را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابوحنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است که ذبح کرده میشود بمکه بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله بقره ثم کبشا بعد از آن هرکه پس تر از آن می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قچقار را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة پس تر آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضة پس تر آنکه تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و یستمعون الذکر می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر تا که ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شراح ذکر کرده شده است متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و از اینجا معلوم میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست و نزد بعض مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض مترود اند در ان انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است انا

خرج الامام فلا صلوة ولا کلام واقوال صحابه نیز برین است وقول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن وگفته اند که مراد نماز نفل است وقضای فائته کروه نیست و
اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود ومختار وجوب سکوتست وبعض گفته اند احسن آن است که مشغول کردد بذکر وتسبیح وتهلیل وحرام است اکل
وشرب وکتابت ومکروه است تشمیت عاطس ورد سلام ودر روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیراکه اینها فرض اند جواب میکویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم
اذن در آنها ودرود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد وهو الصواب وهمچنین حمد نزد عطسه ورد منکر باشارت چشم ودست مکروه نیست وهو الصحیح ودر نظر بکتاب واصلاح آن
تعلیم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام وکلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه باید که برنخیزاند یکی از شما برادر خود را در جمعه پیشتر قصد کند وبیاید بسوی نشستگاه وی
پس بنشیند در وی ولکن یقول افسحوا ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید
وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه ودر بعض طرق آمده غسل الجنابة ومراد بآن نزد اکثر آنست
که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان وشرائط وسنن وآداب چنانکه برای جنابت غسل میکند وبعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیه باطن
وتسکین نفس از خواطر ردیه وسد باب نظر حرام ومؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده ولبس من احسن ثیابه وبپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر
آنست که مراد نفیس تر وآراسته تر ودوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد وبعض گویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ومس من طیب ان کان عنده ومساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پس بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردمان و
پامال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له پس نماز گزارد آنچه نوشته وتقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل وسنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی
یفرغ من صلوته پس خاموش شود وگوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها
باشد این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند ومیان جمعه که پیش از این جمعه بود رواه ابو داؤد وعن اوس ابن اوس صحابی ثقفی است نزول کرده شام
ومرده در وی روایت کرده از آن حضرت در فضل جمعه واغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید وتخفیف
هر دو روایت است وتشدید احتمال دارد مبالغه را واحتمال دارد حمل وبعث مرأة را بر غسل بجماع وتخفیف با وجود قول او واغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن
سر است بخطمی وجز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است وباغتسال شستن تمام بدن وبکر بتشدید وابتکر وبیاید نماز را در اول وقت وادراک کند
اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید وبعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برآمدن بچیزی وگفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکر آن را از اشتغال
بصلوة وذکر وبعض گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل وباعث شد بر بامداد بیرون آمدن ومشی ولم یرکب وبپای رفت وسوار نشد ودنا من الامام ونزدیک شد از
امام ولم یتخط رقاب فاستمع پس شنید خطبه را ولم یلغ ولغو نکرد وسخن لایعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها پاداش روزه یکسال ونماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام دهر وقیام لیل است واین خاصیت مخصوص نماز جمعه است
با این شرائط که مذکور شد ودر در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه وکتابت حسنه ومحو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل وصیام نهار است
ودر کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است با زیادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن
عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی ونقصی اگر
بیابد ومیسر گردد که بگیرد وبسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامهٔ خدمت خود ومهنه بفتح میم وکسر آن وسکون ها بمعنی خدمت وابتذال مراد
جامهها است که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه وکار بار آن میکند ودرین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی و
مخل بزهد نبود وآورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابو داؤد وابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت
کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است
وکثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک بآن فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچه می درآید
بهشت را رواه ابو داؤد ودرین ترغیب است بر طلب اعالی امور وزجر است از سکون وآرام بادانی ان حبیب همت بلند دار که نزد خدا وخلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
تراز کنگر عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاد است وعن معاذ ابن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة وصواب آنست
که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد واما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد وگفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است واحادیث او حسان اند در فضائل و رغائب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسیکه میگذرد بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آن حضرت از احتبا روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است و الآن در اهل
حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است از ان و آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از ان نهی فرموده زیرا که خواب
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلك چون پینکی نزدیکی از شما روز جمعه پس باید که برگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن بجای وی قیل لنافع فی الجمعة
گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است از ان در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذاست تخصیص
بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد فرجل حضرها
یلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست فذلك حظه منها پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محروم است ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس امر او متردد است در رد و قبول ورجل
حضرها بانصات وسکوت و مردیست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی ولم یتخط رقبة مسلم ولکد مال نکرده است گردن مسلمانی را ولم یؤذ احدا و ایذا نکرده است
هیچ یکی را بتخطی و اقامت و جز آن فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت است از ین جمعه تا جمعه که متصل است
و مراد بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفارت از ین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است
فافهم وذلك بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد و بکند نیکی را پس
مر او راست ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن غیر مکروه است یا حرام پس منع در وی بغالب است
پس مرد اول بدکار است جزما و دوم متردد است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از عملی بی عمل و عدم نفع علم با
وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة و آن کسی که میگوید مر او را انصت در میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریرة گذشت رواه احمد وعن عبید ابن السباق بفتح سین و تشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آن حضرت در جمعه از جمعه ها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه
مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل برآرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه وکسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از ان و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مرد را نشاید استعمال آن کرد کذا قیل
وعلیکم بالسواك و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالك ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این حدیث را مالک از
عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی است که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة حق و ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این با جهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست بآنکه اگر خود ندارد از زن طلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و توان
که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوٰة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر
ذکر و تشهد و صلوٰة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و تخییب قول حق تعالی

فاسعوا الی ذکر اللہ کہ ذکر مطلق آوردہ وہیچ فرق نکردہ میان طویل کہ آنرا خطبہ گویند وقصیر کہ آن را خطبہ نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر مسمی بخطبہ است ومواظبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نہ شرط کہ جزوی کفایت نکند وصاحبین میگویند کہ لا بد است از ذکر طویل کہ آن را خطبہ میگویند در عرف وتسبیحہ وتحمیدہ را خطبہ نمیگویند وشافعی گفتہ کہ جائز نیست تا نخواند دو خطبہ واز امیر المؤمنین عثمان رض آوردہ اند کہ چون بخطبہ ایستاد گفت الحمد للہ ودیگر بستہ شد پس فرود آمد ونماز گذارد وہیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن وقصۂ وی رضی اللہ عنہ آنست کہ چون باول خطبہ بعد از خلافت خود بر خاست وبمنبر برآمد گفت الحمد للہ وبستہ شد وگفت ابوبکر وعمر مر این مقام را مقالی مہیا میساختند وشما بامام فعال محتاج تر اید از امام قوال ونزدیک است کہ بیاید شما را خطبہا بعد خطبہا وبیامرزد خدای تعالی مرا وشما را وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ قصۂ عثمان شناختہ نشدہ است در کتب حدیث ونہ در کتب فقہ واللہ اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی الجمعۃ حین تمیل الشمس بود آن حضرت کہ میگذارد نماز جمعہ را ہنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال واین بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکہ در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است کہ پیش از زوال نمیگزارد ودر روایتی از امام احمد آمدہ کہ وی تجویز کردہ است نماز جمعہ را پیش از زوال چنانکہ نماز عید وہیچ کسی از علما موافقت نکردہ است او را درین قول رواہ البخاری وعن سہل بن سعد قال ماکنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعۃ روایت است از سہل بن سعد ساعدی انصاری کہ از مشاہیر صحابہ وآخر کسی کہ وفات یافتہ است از صحابہ بر قول مشہور در مدینہ وست سنہ احدی وتسعین ودر وقت رحلت آن حضرت پانزدہ سالہ بودہ گفت نبودیم ما کہ قیلولہ میکردیم ونہ طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعہ قائلہ نصف نہار را گویند وقیلولہ خواب نصف نہار را گویند کذا فی القاموس وزہری گفتہ کہ قیلولہ ومقیل استراحت در نصف نہار خواب باشد یا نہ ومعتبر در اقامت سنت نیز ہمین است واین حدیث فی الجملہ تائید مذہب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعہ وتبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند متفق علیہ وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوٰۃ واذا اشتد الحر ابرد بالصلوٰۃ بود آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز ودر اول وقت میگزارد وچون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز وپس از اول وقت میکرد یعنی الجمعۃ میخواہد بنماز جمعہ را گویا این حدیث در نماز جمعہ وارد شدہ است والاحکم ظہر نیز ہمین است چنانکہ در باب اوقات الصلوٰۃ گذشت رواہ البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش ووی ہفت سالہ بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی اللہ عنہ عامل بر سوق مدینہ مات سنۃ ثمانین وقیل ست وثمانین وہو آخر من مات من الصحابۃ بالمدینۃ علی قول قال کان النداء یوم الجمعۃ اولہ اذا جلس الامام علی المنبر علی عہد رسول اللہ گفت بود اذان روز جمعہ اول وی وقتی کہ می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس پس ہرگاہ کہ موجود شد زمان خلافت عثمان وبسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء زیادہ کرد اذان سوم را بر زوراء کہ نام جای بلند است در بازار مدینہ نزدیک مسجد شریف رواہ البخاری ... در زمان شریف نبوت سنت آن بود کہ وقتی کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می آمد وبر سر منبر می نشست اذان میگفتند وپیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود وہمچنین بود در زمان شیخین ابی بکر وعمر رضی اللہ عنہما وچون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاہدہ کرد وتباعد وتفرق واشتغال ایشان بکارہا ملاحظہ نمود ودر زمان آن حضرت ہمہ در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود کہ پیش از وقت خطبہ نیز اذانی گفتہ شود تا مردم از دور بشنوند ودر وقت خطبہ حاضر آیند واختلاف است فقہا را کہ معتبر در وجوب سعی وحرمت بیع اذان وقت خطبہ است زیراکہ او ست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگرچہ در وقتش گفتہ باشند اصح آن است کہ ہمین معتبر است زیراکہ مقصود کہ اعلام است بوی حاصل شدہ کذا فی الہدایۃ بدانکہ ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفتہ اند باعتبار حدوث اگرچہ اول است باعتبار فعل وبعضی از فضلا استغراب در عبارت نمودہ گفتہ اند کہ اول ثانی است وثانی اول ودر بعض احادیث ثالث نیز گفتہ اند چنانکہ درین حدیث کتاب وآن باعتبار تسمیۂ اقامت است باذان باعتبار اعلام کہ معنی لغوی اذان است وباین اعتبار واقع شدہ است کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو اذان بود ودر بعض روایات آمدہ است کہ اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شدہ وتا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافتہ ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود وعثمان امر کرد کہ بلفظ اذان گویند وبر ہر تقدیر از سنت خلفای راشدین کردہ باشند آنرا بدعت نباید گفت واطلاق سنت بر آن آمدہ است چنانکہ سنت ابی بکر وعمر وسنۃ الشیخین واقع شدہ است ودر کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شدہ باعتبار آنکہ امری مستحدث است کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود ومقصود تقبیح مذمت آن فعل نیست واگر بدعت گویند بدعت حسنہ خواہد بود کذا قالوا بعد از آن بدانکہ حادث در زمان عثمان رضی اللہ عنہ ہمان اذانی است کہ ذکر کردہ شد اما اذان دیگر بعد از وی کہ در وقت سنت میگویند در زمان نبوت بود ونہ در زمن صحابہ ونہ بعد از ایشان وعمل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام ومعلوم نیست کہ از کی باز حادث شدہ وکہ کردہ پس بہتر آنست کہ سنت ہم باذن اولی ادا کنند واگر بقصد اعلام الصلوٰۃ الصلوٰۃ سنۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند کافی است وعن جابر بن سمرۃ قال کانت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم خطبتان یجلس بینہما بود مر آن حضرت را دو خطبہ کہ می نشست میان ہر دو خطبہ آن مقدار کہ قرار می یافت ہر عضو بجای خود وبصحت نرسیدہ است در وی دعای از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واین جلسہ سنت است نہ واجب واز امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ روایتی آمدہ کہ خطبہ خواند ونشست یقرأ القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبہا وپند میداد مردمان ... ویاد میداد آخرت را واحوال آن جہان را از ثواب وعقاب فکانت صلوٰتہ قصدا وخطبتہ قصدا پس بود نماز آن حضرت میانہ وبود خطبۂ او میانہ یعنی نہ بسی دراز ونہ کوتاہ واین منافات ندارد کوتاہی خطبہ را نسبت بنماز چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید رواہ مسلم وعن عمار روایت است از عمار بن یاسر کہ از اکابر صحابہ است واحوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان طول صلوٰۃ الرجل وقصر خطبتہ مئنۃ من فقہہ

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعض نسخ مئنة بمظنة کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطیلوا
الصلوٰة واقصروا الخطبة پس دراز گردانید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بران و از جملهٔ قضایای فقهیه است که
اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در التقاط یک کلمه خصوصا از ان حضرت
صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت
و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد
امت را بآن قولا و فعلا فان و در روایتی و ان من البیان سحرا زیرا که بدرستیکه از جملهٔ بیان سحر است و این قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزه قلیله دال بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و بزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و
این قول هم متضمن مدح بیان است و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب بیان و شعر بیاید ان شاء الله تعالی رواه مسلم و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خطب احمرت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی و علا صوته و بلند میشد آواز وی و اشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء الابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان از نزول آن بر ایشان یقول صبحکم و مساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که
در وقت صبح و در وقت شام بر شما آید و غارت کند و دمار از روزگار شما بر آرد و یقول و میگفت آن حضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین بر انگیخته
شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت
و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوٰة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت
بعث وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است و ساعت
عقب او است اندکی پیشتر یعنی من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته کنند یا نکنند
جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میکرد دوجود بعد و در گشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم و عن یعلی ابن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیة نیز میگویند بضم میم و سکون
نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک و فریاد میکنند و بملک میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن
دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است
شما درنگ کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند برای انذار متفق علیه و عن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت
ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها
کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده
و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رواه مسلم و عن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح راء ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب و علیه عمامة سوداء روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا ببرکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالی که بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی و
کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است رواه و در روایتی یوم الجمعة این حال در روز جمعه بود رواه
مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت و لیتجوز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب است اگرچه نزد خطبه نیز آن امر فرموده و نزد حنیفه هرگاه که تحیة
المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل
این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی بنشیند امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوٰة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث
جابر بطریق متعدد آمده که مردی بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردی یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل
کرده اند این را که وی در آن واقعه پیش از منع صلوٰة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد اصل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این خطبه

جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث با احادیث دیگر لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا ابتنا یافته است جملهٔ از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك ركعة من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بجمعه ندارد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آنرا بجمعه بقرینهٔ حدیث آینده و در آخر باب متفق علیه و در هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل آنرا بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وست مدرکوع نه بعد از برداشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند دیگری را و الا گزارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت کان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم پس تر بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند ثم یجلس پس تر می نشست و لا یتکلم و تکلم نمی کرد نه بجا و نه بغیر آن ثم یقوم پس تر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را رواه ابو داؤد وعن عبد الله ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که خطیب پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد ابن فضل وهو ضعیف ذاهب الحدیث و وی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزادهٔ سعد ابن ابی وقاص است و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند ایستاده و پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده فمن نبأك انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک پانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بوده مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نماز های پنج گانه است و مقصود ازین بیان کثرت صحبت است با آن حضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عبادة بن الصامت یار او بود روزی درون خانهٔ او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس تفکر در آن کرد و با خود گفت که اگر این بت فایده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند کعب که وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان است یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس گفت کعب بن عجره نگاه کنید بسوی این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی و حال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك قائما چون می بینند ایشان بازار گانی را یا بازی را میروند و ریز میکنند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند کاروان قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بیطاقت شدند و برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک به دوازده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز را و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی و آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده میخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود باز بر میخواست و میخواند و معاویه خطبهٔ اولی نشسته میخواند و خطبهٔ دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکر الشیخ رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین و تخفیف میم بن رویبة بضم را و فتح واو و سکون یا انه رأی بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله و عاظ و خطبا است فقال پس گفت عماره قبح الله هاتین الیدین زشت کرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رأیت رسول الله هر آینه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آن حضرت برین که اشارت میکرد بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة و اشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است

برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشان را بر استماع و تامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر گفت چون نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم بر آمدن آن حضرت بایستادند فافهم فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فرآه رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او با متثال و بتحقیق هر که امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داؤد و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آن حضرت اشارت کرد و راوی از آن تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر بمعروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد میدر آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها الاخری کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند ومن فاتته الرکعتان فلیصل اربعا و کسیکه فوت کرد و از او دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت او قال الظهر یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت رواه الدارقطنی

باب صلوٰة الخوف

صلوٰة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوٰة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز او ست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشانست و بعض گفته اند که صلوٰة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوٰة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت دید امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب ستّه و شمنی گفته که صلوٰة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانی درشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر ما داد که او را سالم نام کرد قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهریست اعلای آن تهامه و یمن و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آمده و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را فصاففنا لهم پس صف بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو پس ایستادند گروهی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و رکع رسول الله و گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه با گروهی که با وی بودند و سجد سجدتین و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل پس تر برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گذاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس تر سلام داد آن حضرت فقام کل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گذاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن قید بر پوشیده نماند که سبیل نیست تا آنکه هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت او ست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر گزارد و پس گفت اشهب که صاحب مالک است طائفه دوم پیشتر گزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینده بران دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفه اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن وزاد و زیاده کرده است نافع این را که فان کان خوف هو اشد من ذلک پس اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا او قیاما علی اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پاهای خود اگر توانند پیاده و ما ایستاده او رکبانا یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد مستقبلی القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بگزارند نه استقبال کننده

قبله اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز درست شد بیت برون افتم از خود به یکی نیفتم برون با تو از بندگی لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می خیز و او را
میطلب قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلك الا عن رسول الله گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را و سکون واو که تابعی است و ثقه کثیر الحدیث عن صالح ابن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو و تای فوقانیه نیز تابعی
ثقه است عزیز الحدیث و خوات صحابی است جلیل اول مشاهد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوٰة الخوف صالح
روایت میکند از کسی که نماز گذارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت
کفار را و گزارد این نماز را و لی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پای برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پای افتاده پس جامه پارها را بر پای
پیچیده بودند مشهور این وجه است و بعض گویند که در آنجا کوهی بود که پارهٔ او سرخ بود و پارهٔ او سپید و پارهٔ او سیاه و پارهٔ او زرد بود رنگ برنگ گویا رقعها ست برهم دوخته بعد
از ان بیان صلوٰة آن حضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو گروهی صف بستند و ایستاده شدند در مقابل
دشمنان وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد آن حضرت با آن طایفه که با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما پستر بر جای خود ماند
آن حضرت ایستاده واتموا لانفسهم و تمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پستر نماز کرده برگشتند و برفتند فصفوا وجاه العدو و پس صف بستند در مقابله دشمنان وجاء
الطائفة الاخری و آمد طایفه دیگر که نخست در مقابلهٔ دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی
مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا پستر جای خود ماند آن حضرت نشسته واتموا لانفسهم و تمام کردند این طائفه نماز برای خود ثم سلم بهم پستر سلام داد آن حضرت با ایشان متفق
علیه واخرج البخاری بطریق اخر عن القاسم و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح بن خوات عن سهل بفتح
سین و سکون ها بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است در سال سوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند اینجا پدر سهل را مراد داشته که خوات است و وی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم این وجه دیگر است از وجوه صلوٰة الخوف و درین وجه نیز
هر یک طایفه یک رکعت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گزاردند و رکعتی دیگر تنها و لیکن در وقت صلوٰة آن حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوٰة وی صلی الله علیه وسلم و باین اخذ کرده
اند مالک و شافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکه بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا
اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می بود سایه او ترکناها لرسول الله میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم تا استراحت کند و آفتاب نخورد فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخترطه
پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیترسم
قال فمن یمنعك منی گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من قال الله یمنعنی منك گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب
رسول الله پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فغمد السیف وعلقه پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود قال
فنودی بالصلوٰة گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس گزارد به یک طائفه دو رکعت ثم تأخروا پستر پس رفتند این طائفه
وصلی بالطائفة الاخری رکعتین و گزارد آن حضرت بطائفه دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات گفت جابر پس
بود مر آن حضرت را چهار رکعت وللقوم رکعتان و مر قوم هر کدام را دو رکعت متفق علیه و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند
که قصر رخصت است چنانکه مذهب بعض ائمه است و در اینجا چهار رکعت گزارد و لیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند بعض محققین که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار
رکعت نگزارده والله اعلم و بعض گفته اند که این از خصائص صلوٰة الخوف است تا هر طایفه پس آن حضرت تمام نماز بگزارند و شاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه در اداء فائت
دیگر و بعض گفته اند این از جهت تکرار صلوٰة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند و صحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفته اند که این صلوٰة درین حالت در حضر بود و اقتصار
قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و در روایتی مر ابی داود را و نسائی را آمده است که آن حضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا بر یک رکعت
میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم وعنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوٰة الخوف فصففنا خلفه صفین و هم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آن حضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس و پیش والعدو بیننا
وبین القبلة و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فائدهٔ این قید معلوم خواهد شد فکبر النبی پس تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکبرنا و تکبیر آوردیم ما نیز جمیعا
همه یعنی همه وصف ثم رکع و رکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت و رکوع کردیم ما همه ثم رفع راسه من الرکوع و رفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را
و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آن حضرت و ما هم موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پستر فرو رفت بنشیب آن حضرت برای سجده و صف پیش که متصل بود
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو و ایستاده ماند صف پایان در مقابلهٔ دشمنان و در برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه

با آن حضرت و روی بسوی دشمن ۱۲

معلق بشجرة آویزان بود بدرخت فاخذ سیف النبی پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ۱۲

پس ہرگاہ کہ تمام کرد آن حضرت سجدہ را و بایستاد صفی کہ متصل بود بآن حضرت یعنی سر برداشتند سر از سجدہ انحدر الصف المؤخر بالسجود بپایان افتادند صف پسین
برای سجدہ ثم قاموا پستر برخواستند از سجدہ ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم رکع النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما ہمہ ثم رفع رأسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع
رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز ہمہ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ الذی کان مؤخرا فی الرکعۃ الاولی پستر انحدار کرد آن حضرت برای سجود و صفی کہ
متصل بود آن حضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت اولی وقام الصف المؤخر فی نحو العدو و ایستادہ ماند صف پسین در مقابلۂ دشمنان فلما قضی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم السجود والصف الذی یلیہ انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعا پستر سلام داد آن حضرت
و سلام دادیم ما ہمہ رواہ مسلم این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاہداشت از عدو و چون عدو اینجا در مقابل بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل
ایستادند و تا رکوع ہمہ اتفاق نمودند و در وقت سجدہ یک طائفہ ایستادہ ماند و دیگری بسجدہ رفت چنانکہ تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبلہ نبود احتیاج بفرستادن تا آن طرف
نشد الفصل الثانی عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بالناس صلوٰة الظہر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفۃ رکعتین ثم سلم ثم
جابر بود آن حضرت کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعی است میان مکہ و طائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت پستر سلام میداد ثم جاء طائفۃ اخری فصلی
بہم رکعتین ثم سلم پستر آمد طایفہ دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد رواہ فی شرح السنۃ درین صورت سلام باہر دو طائفہ جدا جدا داد و در اینجا نیز مر آن حضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکہ در حدیث سابق از جابر گذشت ولیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام و از آن حضرت چنانکہ مؤلف آوردہ و در سفر السعادۃ میگوید
کہ آن حضرت توقف کرد در تشہد تا آنکہ گذارد طائفہ دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل بین
ضجنان بفتح ضاد معجمہ و سکون جیم و نون نام موضعی یا کوہی است قریب مکہ وعسفان بضم عین مہملہ و سکون سین نام جای مشہور است بر دو مرحلہ از مکہ شریفہ فقال المشرکون
لہؤلاء صلوٰة ہی احب الیہم من آبائہم وابنائہم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت و صحابہ او را نمازیست کہ وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران
ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائہم واموالہم وہی العصر و آن نماز کہ محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح ہمزہ و سکون جیم و کسر میم امرکم پس
اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید فتمیلوا علیہم میلۃ واحدۃ پس حملہ کنید بر ایشان یکبار حملہ کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و ہلاک کنید مشرکان با خود این قرار
دادند وان جبرئیل اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرہ ان یقسم اصحابہ شطرین و بدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و
امر کرد آن حضرت را کہ قسمت کند یاران خود را دو طائفہ فیصلی بہم پس نماز بگزارد بیک طائفہ وتقوم طائفۃ اخری وراءہم و بایستد طائفہ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی
در مکانی مقابل دشمن و را یعنی پس و پیش ہر دو آید ولیأخذوا حذرہم واسلحتہم و باید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزیکہ بدان پرہیز و احتراز کنند و سلاحہای خود را حذر بکسر حای مہملہ و سکون
ذال پرہیز کردن و سلاح بکسر سین سازحرب فتکون لہم رکعۃ پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتان و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد ببودن
یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنہا خواہند کرد و بعض بر ظاہر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوٰة خوف دارند چنانکہ گذشت واللہ اعلم رواہ الترمذی والنسائی
باب صلوٰة العیدین گفتہ اند عید را بجہۃ آن عید خوانند کہ عود میکند ہر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر ہمہ مواسم کہ عود میکنند و مکرر میشوند پس زیادہ
کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات کہ عمدۂ ارکان حج است
چنانکہ وارد شدہ است الحج عرفۃ و جمعہ عید ہر ہفتہ و شکر نعمت صلوٰة ہفتہ است پس وضع کردند شکر نعمت ہر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
واما زکوٰة ہرگاہ کہ ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعض گفتہ اند کہ از جہت آن عید گفتند کہ تفاؤل
شود برای عود او چنانکہ قافلہ را در ابتدای خروج آن قافلہ گفتند کہ از قفول بمعنی رجوع است یعنی باز گردد و بباید و صلوٰة عیدین فرض است بر قول امام ابوحنیفہ مثل جمعہ و در روایتی
واجب است و تسمیۂ او بسنت از جہت ثبوت او است بسنت نہ کتاب و نزد صاحبین سنت است و نزد شافعی نفل است و گردانیدہ اند او را افضل نوافل و در قولی سنت
مؤکدہ است و مالک گفتہ است کہ سنت واجبہ است و شاید کہ وجوب بمعنی تاکد است و احتمال دارد کہ مراد چیزی باشد کہ در مذہب ابوحنیفہ گفتہ شد و مشہور نزد امام احمد فرض
عین است چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوٰة جنازہ و جہاد و در روایتی از ابوحنیفہ نیز ہمچنین آمدہ واللہ اعلم الفصل الاول عن ابی
سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آن حضرت کہ بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی
مصلی کہ جای مشہور است در مدینہ بیرون شہر کہ آنجا نماز عید میگزارد و الآن حصار دیواری گرد آن کشیدہ اند و میگویند مسافت از حجرۂ شریف تا آنجا ہزار قدم است و نماز عید در مسجد
شریف میگذارند فاول شیئ یبدأ بہ الصلوٰة پس نخست چیزیکہ آغاز میکرد آن حضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبہ تقدیم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل
الناس پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم بی آنکہ بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفہم و حال آنکہ مردم نشستہ بودند در صفہا
خود فیعظہم ویوصیہم ویأمرہم پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این ہر سہ معانی نزدیک ہم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کردہ شد و طیبی گفتہ است

یعظهم یعنی اندرز میکرد وتخویف مینمود ویوصیهم یعنی درحق غیر یا ناصح وخیرخواه مردم باشد ویامرهم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال ونهی میکرد از حرام وان کان یرید ان یقطع بعثا
قطعه واکر میخواست که جدا کند وبفرستد لشکری را جدا میکرد ومیفرستاد آنرا او یامر بشئ امر به یا اکر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع
بعث وغیر آن ثم ینصرف پستر برمیکشت از وعظ وتوصیت وغیر آن بسوی خانه متفق علیه وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة کفت جابر کذاردم با آن حضرت هردو عید را نه یکبار ونه دوبار بلکه بارها بسیاری اذان وبی اقامت یعنی برای
نماز عید اذان واقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجکانه میباشد رواه مسلم وزیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی واینهم نبود که کویند الصلوة جامعة و
عن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة میکزاردند نماز هردو عید پیش از خطبه و
تخصیص ابوبکر وعمر از برای تاکید سنیت است زیرا که آن حضرت فرموده است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر وعمر اقتدا واتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر وعمراند
رضی الله عنهما ونمیکویند که عثمان رضی الله عنه. ومیکویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را وبرسند بآن وتمام کلام
درین باید متفق علیه وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید وپرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آن حضرت
نماز عید را قال نعم کفت ابن عباس آری حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب پس بکزارد نماز عید را پستر خطبه خواند
ولم یذکر اذانا ولا اقامة وذکر نکرد ابن عباس اذان را ونه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن بعد از ان آمد آن حضرت زنان را که بحکم آن حضرت نماز عید را حاضر
میشدند پس پند کرد ایشانرا ویاد داد ایشانرا احکام دین واحوال آخرت از ثواب وعقاب وامرهن بالصدقة وامر کرد زنانرا بتصدق کردن فرأیتهن یهوین الی اذانهن و
حلوقهن پس دیدم زنانرا که دراز میکردند دستهای خود را بسوی کوشهای خود وکلوهای خود تا آنچه در کوش وکلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال ومی سپردند بوی
یهوین بضم یا وفتح آن هردو روایت است ثم ارتفع هو وبلال الی بیته پستر رفت وشتابی کرد آن حضرت وبلال بسوی خانه آن حضرت فی الصراح رفع شتابی ومبالغه کردن
ستور در رفتن متفق علیه وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس که آن حضرت کزارد در روز عید فطر دو رکعت لم
یصل قبلهما ولا بعدهما نکزارد آن حضرت پیش از ان دو رکعت ونه بعد از ان متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید وبعد از وی نمازی نیست ترمذی کفته است
که درین باب حدیثها از عبدالله بن عمر وعبدالله بن عمرو وابی سعید نیز آمده است وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است وعمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وغیرهم وبتحقیق کفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عیدین وپیش از ان وقول اول اصح است انتهی وزهری کفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از
سلف این امت که کزارده باشند پیش از نماز عید ونه بعد از وی ودر هدایه کفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نکزارده با کمال
حرص وی بر نماز پس بعض کفته اند که کراهت در مصلی است خاصة وبعض کفته اند در مصلی ودر غیر مصلی زیرا که آن حضرت نکزارده انتهی ودر بعض شروح هدایه کفته که اکر بکزارد اشراق وضحی پیش
از خروج بمصلی مکروه نیست ودر فتح الباری کفته کوفیان میکویند که بکزارد بعد از ان ونه پیش از ان وبصریان میکویند بکزارد پیش از ان نه بعد از ان ومدنیان میکویند نه پیش ونه پس وباول
قائل است اوزاعی وثوری وحنفیه وبثانی قائل است حسن بصری وجماعت وبثالث زهری وابن جریج واحمد وشافعی وجماعة از سلف کفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل ونه بعد بعد
از ان اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه وظاهر مذهب آنست که چون فوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت ساخته نشده است بودن او
عبادت مکر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد کذا فی الهدایة ودر بعض شروح مذکور است که اکر خواهد دو رکعت بکزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سائر ایام کزارده میشود ونقل کرده از محیط
وقاضیخان که هر که بمصلی بیاید ونماز با امام در نیابد وی مخیر است اکر خواهد باز کردد بخانه بی آنکه بکزارد نماز واکر خواهد بکزارد وبر کردد وافضل آن است که چهار رکعت بکزارد تا حاصل کرده باشد
نماز ضحی وهمچنین است مذهب احمد وعن ام عطیة قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیه که از کبار صحابیات وعاقلات نسا است وهمراه آن حضرت
غزا میکرد ودر غزا بیماران را تیمارداری میکرد ومجروحان را مداوی میکرد کفت امر کرده شدیم ما طائفه زنان که بیرون آریم زنان حائض را روز هردو عید وذوات الخدور
وبیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا وفتح یا مشدده جمع حائض وخدور جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود مر زن بکر را در کوشه خانه که می نشیند در وی ومقصود آنکه
امر کرد آن حضرت که زنان همه در روز عید برآیند فیشهدن جماعة المسلمین ودعوتهم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را ودعای ایشانرا وتعتزل الحیض عن
مصلاهن وکوشه کیرند ویکسو نشینند زنان حائض از جای نماز خود قالت امرأة کفت زنی یا رسول الله احدنا لیس لها جلباب یکی از ما نیست مر او را چادری که
بپوشد وبرآید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها کفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنی که یار ومصاحب وست از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد وچادرهای متعدد
دارد چادری برای زنیکه عاجز است بعاریت دهد یا مراد آن ست که کوشه از چادر خود بپوشاند ودو زن در یک چادر بنشینند واکر عاجز از قادر استعارت نماید وسوال کند نیز
جائز است که وسیله امر خیر است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی کفت عائشه که ابوبکر درآمد
بروی ونزد وی دو دخترک بودند از دخترکان انصار در روزهای منا که روز عید اضحی وایام تشریق اند تدففان وتضربان یعنی سرود میکردند ودف میزدند وتضربان کویا تفسیر
تدففان است وبعض کفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند واضطراب ارض یعنی پای سپر کردن آن ودف بضم دال وفتح نیز آمده ودر زدن وی سه قول است بعض

بعاث

مباح دارند مطلقا وبعض حرام علی الاطلاق وصحیح آنست که در عرائس و ولائم وآنچه در حکم آن است مباح است وبا فرق کرده اند آنکه جلاجل دارد وآنکه ندارد ودرین نیز خلاف است وفی روایة غنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث ودر روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته وگوکرده بودند میان یک دیگر وتفاخر میکردند بدان از اشعار حرب وشجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است وبعاث بضم موحده وعین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس وخزرج که نام دو قبیلهٔ انصار است در آنجا جنگ بود وتا صد وبیست سال میان یک دیگر معادات ومحاربت میکردند وبدور اسلام آن جنگ ودشمنی برطرف شده وبه دوستی مبدل گشت وکریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة اشارت بآن میکند پس این دو زنان آن اشعار میخواندند وآن همه در وصف حرب وشجاعت بود ودر ذکر آن معونت است در امر دین وتحریض است مر مؤمنان را بر جهاد وقتال کفار نه ذکر فواحش ومنکرات که حرام است ذکر آنها وحاشا که در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود ودر روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند وذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد وغنا را خوب توانند گفت ومشهور ومعروف بدان باشند وتشویق بفاحشه وتعریض بهوی کنند که داعی بفتنه وفساد بود وملکه دختر کان بودند از اهل خانه چنانکه در غنا بها چیزی میگویند والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه وآن حضرت پوشیده وپیچیده بود خود را بجامهٔ خود ودر روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آن حضرت وبگردانید روی خود را فانتهرها ابوبکر پس منع کرد وزجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن ودف زدن در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ودر صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر ابمزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر ومزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی ورباب ودف ومانند آن واضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو ولعب وباز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه پس بگشاد آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر پس گفت بمان وبگذار ایشان را ای ابوبکر فانها ایام عید زیرا که این روزها روزهای مناست که ایام عید واکل وشرب وایام ضیافت الله است وفرح وسرور در آن اگرچه بدف وتغنی باشد مباح است وفی روایة ودر روایتی اینچنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا ای ابابکر هر قومی را عیدی است وهذا عیدنا واین روز عید ماست ودر روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد عائشه آن دختر کان را وبدر رفتند متفق علیه بدانکه این حدیثی است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا وشنیدن آن بالکه وآنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب واعتساف مستفاد میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار کرد تغنی وتدفیف را ومنع وزجر کرد ایشان بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت وکراهت آن وگمان برد که منع ناکردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان بجهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند وفرصت آن نشد وندانست که آن حضرت آن را تقریر نموده وروا داشته است درین روز چیزی ازان را ولهذا فرمود فانها ایام عید وابوبکر را باین فرق وتفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری ازان در روز عید وغیر آن از مواضعی که مباح است در وی فرح وسرور وشک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است واز اینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران وآن جائز است مگر بتقدیر عدم نص در فرع وآن محل نزاع است و انصاف آنست که نص قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است ومحقق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است وبعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است وبا وجود آن شک نیست که دوام غنا وبدان واستدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است وفقها را درین باب تشدید وتعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده وسد ذرایع است وصحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات بود آن حضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما ویاکلهن وترا ومیخورد تمرات را طاق رواه البخاری ودر روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا زیاده بران ودر عایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر واختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند وبعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود وحلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست وحلاوت موافق مزاج ایمان است وگفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود وحلاوت نرم میگرداند دلرا ولهذا افطار بشیرین افضل است وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی وبرمیگشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه اقوال در بیان حکمت ومصدر این فعل از ان حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع ومواضع متکثره مختلفه وگواهی هر دو راه وساکنان آن از جن وانس وبعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا واشاعت آن در هر دو یا دغصه وغم انداختن وترهیب کافران باظهار شوکت اسلام ورفعت اعلام دین وعزت وکثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را وتعمیم ایشان ببرکت ودیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم وقضای حوائج ایشان واستفتا بتعلیم وارشاد وصدقه وسلام بر ایشان وبعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم وازدحام خلق وبعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد ودر برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب ودرین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است وتصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج ومشهور در مردم آن است که آن از جهت خدعه کید اعدای دین بود تا دکمین ننشینند وپوشیده نماند اگر فیصل این مکر بود که نمیکرد آنرا زیرا که برین

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف و اختلاف طریق خروج و عود وحق آنست که این همه احتمالاتست که هر کس بفهم خود استنباط نموده و وی سبحانه داناتر است
باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر روایت است از براء ابن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه
آغاز کنیم بوی در روز ما این روز است که نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت ما را ومن ذبح قبل
ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله وکسیکه ذبح کرد پیش از آن که نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود وليس من النسك في
شئ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین وکسر آن جای قربان متفق علیه
وعن جندب بن عبد الله البجلي بفتح بای موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را ومن لم يذبح حتى
صلينا فليذبح على اسم الله وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگذاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه وعن البراء قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه ومن ذبح بعد الصلوة وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و
یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در
مصلی ذبح در گاو و گوسپند است وصورت آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی
و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است رواه البخاري

الفصل الثاني

عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز
بود که بازی میکردند در ان دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعض گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول با آنکه نیروز و مهرجان از عادات
فرس و خصائص ایشان است والله اعلم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان اليومان چه چیز است این دو روز که شما مقید آنها و بازی میکنید در ان قالوا كنا نلعب
فيهما في الجاهلية گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان
جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را
ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است شما را
خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از ان دو روز و آن دو روز که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرح و سرور
مر مؤمن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب باشارت خفی بجواز چیزی از ان دو روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد
و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرائع و اتفاقا زمطان کفر کذا
في فتح الباري فافهم رواه ابو داود وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است و
احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي و نمی خورد روز عید اضحی
تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن حضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار
در هرچه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آن حضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که
مخصوص است به یک و چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذي
وابن ماجة والدارمي وعن كثير ابن عبد الله عن ابيه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابیست و کثیر ضعیف الحدیث
است و بعض گفته اند ليس بشئ و منكر الحديث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا
قبل القراءة که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت رواه الترمذي وابن ماجة و
الدارمي وعن جعفر بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا
في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا که آن حضرت و ابو بکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه وصلوا قبل الخطبة
و نماز گزاردند پیش از خطبه وجهروا بالقراءة و بلند خواندند قراءت را رواه الشافعي وعن سعيد بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود
جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عکة العسل لقب او ست ولادت او در سال هجرت است

وبعض گفته اند بعد از وی پیش از مدر قال سألت ابا موسیٰ وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحیٰ والفطر گفت پرسیدم ابوموسیٰ
اشعری وحذیفه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی وفطر فقال ابو موسیٰ پس گفت ابو موسیٰ کان یکبر اربعا بود آن حضرت که میگفت چهار تکبیر
تکبیرہ علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازها فقال حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسیٰ رواه ابو داؤد بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف
آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی وپنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیرۂ احرام وشمار کرده نمیشود با پنج تکبیرۂ قیام ونزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی ازان نه با تکبیرۂ احرام ونه تکبیرۂ قیام ونزد امام ابو حنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر
تکبیرۂ افتتاح وقیام این مذهب ابن مسعود است وآنچه رفته است با آن شافعی مذهب ابن عباس وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت وتضعیف آنها
بسیار است جمله ازان در شرح مذکور است ومشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر ورفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا
فی الهدایة بعد ازان بدانکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین
که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد ازان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلدۂ ما حضرت دهلی عمرها الله
وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است ودر نواحی آن وسائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه
وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از براء بن عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان رواه
ابو داؤد ودر بعض کتب فقهیه مذکور است که اتکاء بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلماء نقل کرده اند که هر بلده
که فتح کرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود دران بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود دران بعصا ولهذا اتکاء میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه
ونزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است واما در مدینه مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزۂ خود تکیه کردنی وعنزه بفتح عین
ونون وزای نیزۂ خورد که مر آن حضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوٰة مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوٰة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان واقامت فلما قضی الصلوٰة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله و
اثنی علیه پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس ووعظ الناس وپند کرد مردم را وعظ منع وزجر تخویف وذکرهم وتذکیر کرد ایشان را ویاد دهانید ثواب وعقاب
آخرت را وحثهم علی طاعته وبرانگیخت ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه ومضی الی النساء ومعه بلال وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
وحال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه
گذشت بیان اسرار وحکم دران در فصل اول رواه الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوٰة العید
فی المسجد وهم از ابی هریرة روایت است که شان این است که رسید مردم را باران در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آن است که نماز
اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینه مطهره وهمچنین مکه معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف رواه ابو داؤد
وابن ماجة وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو
بنجران ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاری است اول مشاهد وی خندق است
ووی دران زمان پانزده ساله بود وعامل کردانید او را آن حضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است بیمن وبود وی دران زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که دروی
فرائض وسنن ودیات بود ونوشت عجل الاضحیٰ شتابی کن نماز عید اضحی را واخر الفطر ودیر کن نماز عید فطر را وذکر الناس وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در
تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقۂ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی وفتوری بصوم راه یافته است که تا نفع
میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوٰة تصدق واکل سنت پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة له من اصحاب النبی
روایت است از ابی عمیر بن انس از اعمام که مراد اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم راوا الهلال بالامس
بدرستی که سوار چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود در روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح
آمده است که قدوم آورده سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم با روزه وارپس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو داود والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریح بجیم و حای مهمله بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از غلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام و در تهذیب و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرده اند از وی ثوری و جز وی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکة سنة خمسین ومائة و پدرش عبدالعزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبدالله قالا لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحى گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سألته يعني عطاء بعد حين من ذلك جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از آن مسئله مذکوره فاخبرني پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرني جابر بن عبدالله ان لا اذان للصلوة يوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبدالله و همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حين يخرج الامام ولا بعد ما يخرج هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شيء و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء يومئذ ولا اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يخرج يوم الاضحى ويوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فيبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلى صلوته پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود را میشد از آن قام فاقبل على الناس وهم جلوس في مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان كانت له حاجة ببعث ذكره للناس پس اگر میبود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد او كانت له حاجة بغير ذلك امرهم بها یا می بود مر آن حضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجایی امر میکرد مردم را بآن کار وكان يقول و بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار وكان اكثر من يتصدق النساء و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم ينصرف پس بر میگشت آن حضرت بمنزل خود فلم يزل كذلك پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتى كان مروان ابن الحكم تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بجای معجمه و صاد مهمله دست یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتى اتينا المصلى تا آنکه آمدیم من و مروان هر دو مصلا را فاذا كثير بن الصلت قد بنى منبرا من طين ولبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و لبن بروزن ابل نیز آمده و این کثیر ابن الصلت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه با بن بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ينازعني بيده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود كانه يجرني نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است فلما رأيت ذلك منه قلت اين الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا يا ابا سعيد پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترك ما تعلم تحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند قلت كلا والذي نفسي بيده لا تأتون بخير مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت او ست نمی آرید شما بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی بازر وی عبارت ظاهر تر است والله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود و وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود ... در نیمی از خلافت خود چون دید جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه

سید بن عمرو جاء و بجماعت و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبود و ناآن او افراط در مدح بعض مردم
و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بود در
مدینه و مروان در مدینه نائب وی که عامل او بود متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود و قائم
باب الاضحیه اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بروجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت
مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی از اینجا نام شده یا از ضحو است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه هم از وست که
اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است و
مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت
واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا یا مراد بسنت طریقهٔ مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تاکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت
کرده است آنرا ترمذی و ابوداؤد و نسائی که روایت کرده اند از محبق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید یای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغهٔ وجوب است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بیابد سعت و تضحیه نکند باید که
قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمی گردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله روایت است از انس که گفت قربانی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار املحین الملح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته
اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ و الاقرن کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است
ذبحهما بیده ذبح کرد آن حضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی وکبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رایته واضعا
قدمیه علی صفاحهما گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون یعنی پهلو و جانب و روی
و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن
روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود بآوردن قچقار شاخدار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد و می خسپد
در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است و ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال
الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی به پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت آن
حضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم است ثم قال اشحذیها بحجر پستر گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند
آن است ففعلت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پستر گرفت آن حضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلو خوابانید
آنرا پستر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پستر گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد و من امة محمد و از سایر امت
محمد اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است
و این فضل و کرم آن حضرت است با امت که شریک میکرد ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی به پستر طعام چاشت خورانید
بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا باین معنی است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن مگر آنکه دشوار شود
بر شما یافتن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد و آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب [illegible]
کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه
از ذبائح غنم دو صنف است معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاومیش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی و ثنی
ثلثه جمیع آنها است مسنه که درین حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شد بروی چهار سال و از بقر آنچه
تمام کرده دو سال را و در سیم پا نهاده باشد و از معز یکساله کذا فی الهدایه و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است و وجه تسمیه مسنه آنست که [illegible]
[illegible] یعنی دو سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته [illegible]
[illegible]

تامی شده یک سال از او لاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته باشد بروی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی اکثر سال فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن
عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم بعد قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت ضح به انت
تضحیه کن بدان عتود تو و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آن حضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی برده ذبح
مقرر آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند هیچ یکی را مگر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه
وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و ساقها معلوم شد که
نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و
ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از جهت هفت کس که شریک شوند
دران والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از جهت هفت کس رواه مسلم وابوداود واللفظ له و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و
اراد بعضکم ان یضحی چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و از وی پوست خود چیزی را و فی روایة فلا یأخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و نقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است اقلیم
و قلم هر دو بیک معنی است و فی روایة من رأی هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یأخذ من شعره ولا من اظفاره کسی که به بیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند
پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی میباشد چه معنی
دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند بدین معنی و میگوید که شارح
مطلع نگشت برین معنی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظفر است بقرینه . و اینت دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا تشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند و در
تعریف که نزد بعض مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از جسد وقتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر منا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبیه بحجاج
بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما از این بار چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را
ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند از احادیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا رأیتم هلال ذی الحجة الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه
الایام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا از این ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی
سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت ولا الجهاد فی سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا لکن نیز از علمای کرام
مینست که درین روزها کنند اگر چه عملهای قلیل و آسان باشند الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مگر مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز
برنگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر باین مرتبه که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر قال ذبح النبی
صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین موجوئین ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد و موجوئین کوفته شده
رگهای خصیتین آنها یعنی خصی اگر خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصانست بکمی بعض اجزا و هرگاه گوش و شاخ شکسته درست
نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی اطیب و الذ است و سمین تر و بی علاوة اغلاظ
فلما وجههما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا
بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان که عبادت و ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلوتی ونسکی بدرستیکه نماز من
همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحیای ومماتی و زیستن من و مردن من لله رب العالمین مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست لا شریک له نیست هیچ انباز مر او را وبذلک امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا من المسلمین و من از اهل اسلام آن منقادان
امر او و تسلیم کننده قضا و قدر اویم و گاهی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت با امت خود بلکه اول تمامه مسلمانان
علی الاطلاق بسبب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است اللهم منک خدایا این قربانی از عطای تو و فضل تست والله

و مرتباست و برای ثواب تو و رضای تو میکنم عن محمد و امته قبول کن از محمد و امت وی و اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند و گفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح پس ذبح کرد این و کلمه ذبح کافی است باقی فضیلت است رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة والدارمی وفی روایة لاحمد و ابی داؤد والترمذی ذبح بیده آمده بزیادت لفظ بیده و این نیز آمده که وقال و گفت آن حضرت بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی وعمن لم یضح من امتی خداوندا این قربانی از من است و از کسیکه قربانی نکرده از میان امت من وعن حنش بحای مهمله و نون مفتوحتین و بشین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث وی سخن است و ابو داؤد و میگوید ثقه است قال رأیت علیا یضحی بکبشین گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما هذا پس گفتم او را چیست اینکه بدو کبش قربانی میکنی و تنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضی الله عنه ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی فانا اضحی عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آن حضرت فرموده بود که یک باری از من تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد و وصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است والله اعلم و ازینجا معلوم میشود که تضحیه از میت جایز است و بعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت و از ابن المبارک نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آن است که تصدق کند تضحیه و اگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد و همه تصدق کند رواه ابو داؤد وروی الترمذی نحوه وعن علی رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن امر کرد ما را آن حضرت که تامل کنیم و نیک فکر کنیم از اضحیه چشم را و گوش را که در ان نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحی بمقابلة و امر کرد ما را که تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده است از بالای گوش وی ولا مدابرة و نه تضحیه کنیم بمدابره و نیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی ولا شرقاء بفتح شین و سکون را بر وزن حمرا آنکه شکافته باشد گوش او ولا خرقاء و نه آنکه شکافته باشد گوش وی گرد رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی والدارمی و ابن ماجة وانتهت روایته و منتهی شده است روایت ابن ماجه الی قوله والاذن تا قول وی والاذن وان لا نضحی تا آخر حدیث وی نیست وعنه قال و هم از علی است رضی الله عنه که گفت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن نهی کرد آن حضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ و بشکسته شده گوش و عضب بعین مهمله و ضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن شاخ و عضباء گوسپند شاخ شکسته و اکثر استعمال عضب در شاخ است و گاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد بآن قطع اذن است رواه ابن ماجة وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا پرسیده شد آن حضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی کدام ها است که بان تضحیه نتوان کرد فاشار بیده فقال اربعا پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البین ظلعها لنگ که پیدا است لنگی او والعوراء البین عورها و یک چشم کور که پیدا است کوری او و کل یا اکثر والمریضة البین مرضها و بیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید صحت او نماند والعجفاء التی لا تنقی و لاغر که مغز در استخوان نمانده و تنقی بضم تا و سکون نون و کسر قاف رواه مالک واحمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة والدارمی وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی هیکل گوشت دار و فحیل بر وزن کریم اینجا باین معنی است و اصل معنی وی نر است قوی بر جهنده بر ماده و گفته اند که اولی ترک نر است که بسیار جهیده بر ماده و مراد اینجا قوی و بزرگ است ینظر فی سواد سیاه چشم و یاکل فی سواد سیاه دهان و یمشی فی سواد سیاه پای رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة وعن مجاشع بضم میم و جیم و شین معجمه مکسوره من بنی سلیم بضم سین و فتح لام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منه الثنی روایت است از مجاشع که صحابی است و از قبیله بنی سلیم است و از مهاجرین است که بود آن حضرت میگفت که جذع بفتح جیم و ذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام میکند ثنی چنانکه گذشت و مراد از جذع جذع ضأن است چنانکه در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مر او را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یک ساله را گویند و یوفی به تشدید است و تخفیف رواه ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع من الضأن میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جائز است بر خلاف جذع از معز رواه الترمذی وعن ابن عباس قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس بودیم ما با آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی فاشترکنا فی البقرة سبعة وفی البعیر عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس و در شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی علما است و جمهور بر آنند که این منسوخ است و گاو و شتر یک حکم دارند رواه الترمذی والنسائی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی باضحیه نرسد امام دین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آنرا تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث مستحب است و این آنچنان است که طواف آفاقی را در مکه افضل است از نماز وانه لیأتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها و بدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید به

شاخهای شان وموهای شان وسمهای شان وظلف سم شکافته را گویند چون سم گاو وگوسپند وامثال آن یعنی می آید در میزان اعمال وگران میکرد اند میزان را وان الدم لیقع من الله
تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون قربانیه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوش حال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید
بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید و بتخفیف از تطییب وطیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را
بدان روزها از ده ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا التضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل
صیام کل یوم منها بصیام سنة برابر است روزهٔ هر روز ازان روزها بروزهٔ یک سال وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب
از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی وشبهای
عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف وگفته است ترمذی اسناد این حدیث
ضعیف است الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله وگاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی و البجلی والعقلی وسلمی
گویند نخست در کوفه بود و پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین وغیرهما قال شهدت
الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آن حضرت فلم یعدان صلی وفرغ من صلوته
وسلم پس تجاوز نکرد و یا باز نگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن وسلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه
آن حضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی پس گفت آن حضرت کسی که
ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آن حضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی بیا است مجهولا او معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مکانها
اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است قال گفت جندب صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب
ثم ذبح نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد وقال وگفت من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح
باسم الله وکسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم
الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یاد کرده و داد و این مذهب
ماست ومذهب مالک واحمد ونزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر وعلی وابن عباس رضی الله
عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است وبی شک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای واجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی
باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله
علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آن حضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر ازین عبارت آن است که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر گویند
کرده اند که شرعیت اضحی در سنهٔ ثانیه است فتدبر رواه الترمذی وعن زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که
از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ماهذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سنة ابیکم ابراهیم
این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را دران از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة گفت در
مقابل هر موی نیکی است واین در معز و بقر است که موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال بکل شعرة من
الصوف حسنة گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند رواه احمد وابن ماجة باب العتیرة عتیره بکسر عین وعتیره بر
وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد ازان منسوخ شد توربشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را انکار کرده
اند ونفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید وبعض مباح میدارند وبود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص
است بصنع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنگ نیست کار بر وی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابو داؤد گفت
مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع نیست فرع بفتح فا و را ولا عتیرة ونیست عتیره قال گفت راوی والفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول ولد که
زائیده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود والعتیرة فی رجب وعتیره آنچه ذبح میکنند
در رجب متفق علیه این حدیث دلیل نفی وحرمت عتیره است الفصل الثانی عن مخنف بکسر میم وسکون خای معجمه و نون وفا ابن سلیم بضم سین وفتح لام صحابی
است والی کرده شده بود او را امیر المومنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آن حضرت حدیث اضحیه وعتیره قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعرفة فسمعته يقول گفت بوديم با وقوف کننده با آن حضرت در روز عرفه پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل
عام اضحية وعتيرة ای مردمان بدرستیکه بر اهل خانه هر سال اضحیه وعتیره است هل تدرون ما العتيرة آیا می دانید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبية
عتیره آنست که می نامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
ضعيف الاسناد وقال ابو داؤد والعتيرة منسوخة وگفته است ابو داؤد که عتیره منسوخ است وتورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه در حجة الوداع
بوده وآن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نهی را بعد از آن والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امرت بيوم الاضحى عيد جعله الله لهذه الامة گفت آن حضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عید یست که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این
امت قال له رجل گفت مر آن حضرت را مردی يا رسول الله ارأيت ان لم اجد الا منيحة انثى خبر ده مرا اگر نیابم من مگر منیحه که انثی است افاضحی بها آیا پس قربانی
کنم بوی ومنیحه بحای مهمله بروزن کریمه از منح است بمعنی عطا وعرب را عادت بود که ناقه شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان میدادند که بشیر وی ملک بپشم وی وولد وی تا مدتی که تعیین
باشد منتفع شوند وبعد از قضای حاجت باز گردانیده بدهند واز تعبیر بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند وتای او مثل تای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند یا این
قید اتفاقی است برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم قال لا فرمود آن حضرت مکن ولكن خذ
من شعرك واظفارك ولیکن بگیر از موی خود وناخنان خود وتقص شاربك ومیبری وکوتاه میکنی بروتهای خود را وتحلق عانتك ومی ستری موی زهار خود را
فذلك تمام اضحيتك عند الله تعالى پس آن تمام افعال قربانی است ودر حکم قربانی است در اجر وثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابو داؤد والنسائی باب
صلوة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف در شمس است ورواة احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو وبعض بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبکاف در شمس واحادیث که مذکور است در باب ومحرر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محتمل است وشیخ در شرح خود آنرا بر خسوف
قمر حمل کرده وجز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله ودر حدیث عائشه فادعوا الله وكبروا وصلوا و
تصدقوا اما فعل آن حضرت در این دو حدیث معلوم نشده وشیخ ابن الهمام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس وقمر میگزارد هشت رکعات در
چهار سجدات واز حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس وقمر چهار رکعات وچهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم ونزدیک
نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها
میگزارد ونزد شافعی برای هر دو جماعت وخطبه ودو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز است نزد اکثر اصحاب وی
تنها نیز وبر رکوع واحد وبی خطبه ودلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست وحال کشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء وصبیان
که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد كذا في الهداية وشیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده اند
بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند روات ان بعض دو رکوع روایت کرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود
است وموافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعض از مشایخ ما که سبب آن اشتباه
است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده وظاهر آنست که کسوف در زمان آن حضرت جز یکبار واقع نشده وهیچکس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده ووقوع آن در
مدت ده سال بعید وخلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است مر رجال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده
باشد والله اعلم بحقيقة الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت
عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناديا پس بر انگیخت ندا کننده وآواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند
مردم فتقدم پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلى اربع ركعات في ركعتين پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن
بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد واربع سجدات چنانکه معهود است قالت عائشة ما ركعت ركوعا قط ولا سجدت سجودا قط كان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز وسجده نکرده ام هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد از این رکوع وسجود که در نماز خسوف کردم که این از همه درازتر بود متفق عليه
وعنها قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر كذا
قال الشيخ في شرحه وگویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم متفق عليه وعن عبد الله بن عباس
قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری ودر روایت مسلم انكسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آن حضرت ونماز گزاردند مردم با وی یعنی آن حضرت امامت کرد و
ایشان اقتدا کردند بوی فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قرأت سوره بقره یعنی آن مقدار زمان که در وی سوره بقره

بخوانند واز اینجا بیقین معلوم میشود که سورهٔ بقره خوانده باشد والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پس رکوع کرد رکوعی دراز ودر بعض روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پس برداشت
سر از رکوع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز واین ایستادن فرو دقیام اول بود ودون بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم
قرات کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد ازان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز وهو دون الرکوع الاول واین رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین
بود ثم رفع رأسه پس برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده وجلسه اینجا بیان طویل نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
القیام الاول پس تمام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم واین قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس
رکوع کرد در رکعت دوم رکوع دراز واین رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز واین
ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رفع ثم سجد پس سر برداشت سر پس دو سجده کرد ثم انصرف پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد وتسلیم وذکر نکرد وایں دلالت
جهت ظهور وقد تجلت الشمس وحال آنکه بتحقیق آشکارا وروشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آن حضرت که آفتاب وماه دو
نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود وخسوف وکسوف خود بر کمال قدرت وسلطنت باری تعالی موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و
ابهت مظلم ومکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی والعیاذ بالله که نور علم وایمان از آدمیان کسف کند وتاریک گرداند لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته نمیگیرند از
جهت حیات کسی ونه از جهت ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف وکسوف بسبب حادثهٔ عظیم مانند موت شخصی بزرگ وضرر عام میباشد ودران روز موت
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده ومیگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد وازین جا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم وضرر عام بود وبسبب کرحیات
با وی بجهة استتباع واستطراد موت باشد والله اعلم فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک
تناولت شیئا فی مقامک هذا دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در بیخاپند ونصیحت میکردی مارا نیز که
آن حضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پس دیدیم که باز ایستادی وپس آمدی فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا پس
گفت آن حضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور وظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینهٔ قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اخذته
لاکلتم منه ما بقیت الدنیا واگر میگرفتم آنرا هر آئینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود واگر میگرفتم برای شما ومیدادم شمارا میخوردید شما از آن بهشت
باین طور که هر دانهٔ که از ان میخوردید دانهٔ دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت است ومانند زیادت طعام وتمر وروغن معجزهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورأیت
النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع ودیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظری را مثل منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر ورسواتر ورأیت اکثر اهلها النساء ودیدم بیشترین اهل آتش زنان را
فقالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله قال بکفرهن گفت آن حضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر میورزند
بخدا قال گفت یکفرن العشیر کفران نعمت میکنند زوج را ویکفرن الاحسان وکفران میکنند نیکی را از هر که باشد لو احسنت الی احدهن الدهر اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از ایشان
تمام روزگار ثم رأت منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه وعن
عائشة نحو حدیث ابن عباس روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس وقالت وگفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آن حضرت وزیادت کرده است
عائشه بر این عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را ونیز زیادت کرده است خطبه ودعا وتکبیر وصلوة وتصدق وزیادات دیگر را که بیاید ثم انصرف وقد انجلت الشمس
پس برگشت آن حضرت از نماز وحال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه کرد آن حضرت مردم را فحمد الله واثنی علیه پس سپاس گفت خدا را وستایش کرد بروی
ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا پس چون ببینید آنرا پس
دعا کنید خدا را وبزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا ونماز بگزارید وتصدق کنید ثم قال پس گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او
تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی ومعنی غیرت کراهت شخص است اشتراک غیر وی را در چیزی که حق او
ومراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر ونهی وی وغیرت وی تعالی در همه معاصی است وذکر زنا بطریق تمثیل است وتخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت است در وی یا امة
محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت واهوال قیامت وصفات جلالیهٔ حق واحکام
قهریهٔ وی تعالی وتقدس هر آئینه کم میخندید وبسیار میگریستید متفق علیه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا گفت ابوموسی
اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آن حضرت ترسان یخشی ان تکون الساعة در حالی که میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا که قیامت برپا خواهد شد و
این از تخیل راوی است وتمثیل است والا آن حضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت قائم شدنی نیست وهنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی کرده تمام نکرده
نشده فاتی المسجد پس آمد آن حضرت در مسجد فصلی باطول قیام ورکوع وسجود ما رأیته قط یفعله پس نماز گزارد بدرازترین قیام ورکوع وسجود که ندیدم من
آن حضرت را هرگز که میکرد آنرا وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده وگفت این نشانها که میفرستد

ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوع طویل واین دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ح

الله تعالی

استعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدای تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت احاطه ما اسمعتها چنانچه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره پس چون ببینید شما چیزی را از آن پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی وفی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر بگرفت آفتاب در زمان آن حضرت در روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده و در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشمی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آن حضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از ظرفا و فتح کرد سجستان و کابل را عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم تیرهای که بود مرا در مدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتها پس انداختم تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند هرآئینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت قال گفت عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را وصلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و ثانیا ایستاد در رکعت ثانیه و خواند دروی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد و تایید کرد آن را بروایت مسلم و شرح السنه که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگر نه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لایخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آن حضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق است رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لانسمع له صوتا گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه نمی شنویم ما مر آن حضرت را آواز یعنی قراءت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعی اخفای قراءت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قراءت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبین جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آنرا مثبت نوافل میگزارند چنانکه گذشت رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست و شعبی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد ازین فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا وقتی که ببینید شما نشانی از نشانهای نزول بلا و محن که میترساند خدای تعالی بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استمطار وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را فضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه برفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بود بدان ایشان بدان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی الفصل

الثالث عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ سورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آن حضرت
پس خواند سورۃ را از سورہای دراز طول بضم طا وفتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مؤنث اطول کذا فی القاموس ودر بعضی نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست وركع خمس رکعات
و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده چنانکه معهود است ثم قام الی الثانیة پس ایستاد بسوی رکعت ثانیه فقرأ پس خواند سورة من
الطول ثم رکع خمس رکعات پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو پس نشست
بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکارا و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب رواه ابو داؤد وعن نعمان بن بشیر قال
کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت اقبال دارد که دو رکعت گزارد و چون
منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد ویسأل عنها وسوال میکند از آفتاب وکسوف وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب
رواه ابو داؤد وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد آنحضرت گزارد هنگامیکه گرفت
آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکند وسجود میکند یعنی بی تکرار رکوع واین حدیث دلیل حنفیه است وامثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است وله فی اخری
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس ومر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد وحال آنکه تحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس بگزارد نماز تا آنکه بکشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع
وتکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته و چنین نیست که اهل جاهلیت میگویند ولکنهما خلیقتان من
خلقه بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیدایش حق تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام
از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز گزارید حتی ینجلی او یحدث الله امرا تا آنکه روشن کرده هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را باب فی سجود الشکر
وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علما در سجدۂ تنها بیرون نماز که آیا جائز ومسنون وموجب تقرب بدرگاه الٰهی است یا نه بعض گفته اند که آن
بدعت است وحرام ودر شرع آنرا اصلی نیست وبرین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را ونزد بعض جائز ومشروع باکراهت وتفصیل کلام آنست که سجدۂ خارج صلوة چند قسم است یکی
سجدۂ سهو وآن در حکم سجدۂ صلوة است دوم سجدۂ تلاوت ودرینجا خلافی نیست سوم سجدۂ مناجات بعد از نماز وظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدۂ شکر حصول
نعمت ودفع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام شافعی وامام احمد سنت است وقول محمد نیز همین است وورود احادیث وآثار در وی بسیار است ونزد امام ابی حنیفه ومالک
مکروه است وایشان میگویند که نعم الٰهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنیت واستحباب باشد مؤدی بتکلیف ما لا یطاق
ولیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند نه دائما وثابتا مثل وجود وتوابع ولوازم آن واز آن حضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده
کرده وابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمه کذاب وعلی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی وکعب بن مالک ببشارت قبول توبه او از تخلف غزوۂ تبوک وقصۂ وی از احادیث
قصص است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم واینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدۂ تحیت گویند ورخصتی در آن در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم الفصل
الثانی عن ابی بکرة ابو بکره تبادر آخر که صحابی مشهور است واحوال وی ووجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاءه امر سرور او بشر به شک راویست او یسر به بود آن حضرت چون می آمد ورا امری از امور که موجب سرور وشادیست او یسر به شک راویست که بجای سرور او یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی
امری که خوشحال وشاد کردانیده میشد آن حضرت را آن امر خر ساجدا شکرا لله تعالی بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را رواه ابو داؤد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا من النغاشین آن حضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس
بر روی افتاد سجده کنان ونغاش ونغاشی بضم نون وتخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا ونون جمع است ودر آخر وی
واگر بیاست یا محذوف شده ودر بعض نسخ نغاشیین بتشدید غین وتشدید یای اولی نوشته وآنچه از قاموس مفهوم میشود بتخفیف غین بی یا وبیا است واز سنت است که
چون مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند مانند مرض وزشتی روی آهسته گوید چنانکه نشنود تا ایذا نکشد
وشکسته دل نگردد واگر فاسقی را ببیند آشکارا گوید تا بشنود وتوبه کند وباز آید رواه الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنة لفظ المصابیح ودر شرح السنة لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است ومغایرت لفظی که مذکور شد دارد وعن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرۂ مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مکه در حالی که میخواهیم مدینه را ومیرویم بسوی آن فلما کنا قریبا
من عزوزا نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزوزا بفتح عین مهمله وسکون زای اولی وفتح واو وزای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است
میان مکه ومدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پس تر بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس تر بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ

لدعا

کرد و سجده و از ثم قام پس بر خاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه
ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا کرد و ظاهر اصحاب پرسیده باشند که این چه بود و یا پیش از پرسیدن ایشان قال انی سألت ربی و
شفعت لامتی گفت بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را و شفاعت خواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا
سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگذاری این
نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پس بر داشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن
امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا
یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را
که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذاب
خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب
آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد وابوداود باب الاستسقاء استسقا
در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و
سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث
صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسیده که امیرالمؤمنین عمر رضی الله
عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و تکرار دعا و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در
غایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لاصلوة
فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرمانه و اگر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و
احادیث مرویه در باب استسقا نماز خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود
اصلی آن اخذ کرده اخذا بالمتیقن وابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگراند درین باب و بعضی گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت والله اعلم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول
الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت
بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت
بقرأت واستقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند ورفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و
حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
و بگردانید ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست
و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ
بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاؤل و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بفراخی است و بعضی گفته اند که این امتثال امر پروردگار است
که امر کرد آن حضرت را که بکند تا مبدل کرده حال یا آن حضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بمجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج
نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاؤل اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد
بران یا آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه
الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینه و روی
فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت یا بجهت آنکه درینحال جامه در بدن
شریف نمی بود یا ردای او می بود و غیر ساتر آن موضع یا مراد رویت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوشها
و گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر بر داشتن دستها بلندتر و بالاتر متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار
بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آن حضرت استسقا کرد پس اشارت کرد بپشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که
بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و منع

فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل است بتقلب و تبدل حال مثل صنع وی
بتحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وی است از امطار والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشه بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزنده
بسیار سود رسند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صیبا موحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن رواه البخاری وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آن حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه جامهٔ
خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول
الله لم صنعت هذا برای چه کردی این را که مراد برداشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد
پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف مبیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا و حکمت در دوست داشتن
و خوش کردن نو باوه ها نیز همین بود که قریب العهد است از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله
فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن و گردانید
جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین بمعنی رداست و اینجا جانب وی مراد است ثم دعا الله بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را رواه ابوداؤد وعنه قال استسقی رسول
الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء استسقا کرد آن حضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه و کسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است
از دو طرف و بعض گفته اند جامهٔ از خز یا صوف فاراد ان یأخذ اسفلها فیجعله اعلاها پس خواست آن حضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آنرا بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل رداء فلما
ثقلت قلبها علی عاتقیه پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آنرا بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است
رواه احمد وابوداؤد وعن عمیر مولی آبی اللحم آبی اللحم مردیست از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت و بعض
گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود وی نیز صحابی است و هر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند
انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت که وی دید آن حضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت بجهت آن
گرداند که در آنجا سنگها است سیاه گویا که بزیت که روغن زیتون است طلا کرده اند قریبا من الزوراء نزدیک از زورا بفتح زای و سکون واو که آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینه نزدیک بمسجد
و زوراء بجمعه گذشت قائما یدعو یستسقی ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا مینمود رافعا یدیه قبل وجهه بردارنده هر دو دست خود در مقابل روی خود لا یجاوز بهما رأسه در نمیگذرانید
دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و گاهی در برداشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت و لکن مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت هنوز همین
نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا برداشتن دستها است تا سینه و دوش رواه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقا است متبذلا ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب بذله
بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند و زیب و زینت در کار نمیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد
تواضع و اظهار غربت و مسکنت بود چنانکه گفت متواضعا فروتنی و نرم گردنی کننده متخشعا فروتنی کننده و چشم فرو خواباننده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل
باید کرد و ثانی را بر باطن متضرعا زاری کننده رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا استسقی قال بود آن حضرت وقتیکه استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادك خداوندا آب ده بندگان خود را وبهیمتك و چارپایهای خود را وانشر
رحمتك و پراکنده کن رحمت خود را نیز و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران واحی بلدك المیت و زنده گردان زمین مردهٔ خود را بلد
بمعنی شهر و زمین آید رواه مالك وابوداؤد وعن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکئ بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز میکرد ما خودست
از توکأ بر عصا فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از شدت و مغیث در حقیقت باری تعالی است و باران
سبب آنست مریئا بفتح میم و کسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا آرنده نافعا غیر ضار سود مند زیان نکننده
عاجلا غیر آجل زود آینده و دیر نکننده قال گفت راوی فاطبقت علیهم السماء پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب
و اطبقت بلفظ مجهول رواه ابوداؤد الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گفت
عائشه گله کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آن حضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون بلد
است ووعد الناس یوما یخرجون فیه و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشة فخرج رسول الله گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانهٔ آفتاب و بدا بالف و همزه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد
علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و
دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستیخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای او ست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده
بمعنی وقت معین و معهود و مر هر چیز را وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و در خواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است
شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آن حضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر
خدایرا که پروردگار جهانیانست و مهربانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله
الا انت خداوندا توئی معبود برحق نیست آله برحق مگر تو الغنی توئی بی نیاز ونحن الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرود فرست بر ما باران را واجعل
ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و بگردان چیزیرا که فرود فرستاده برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع
ما بوی و بلاغ تبلغ باچیزیکه بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس بر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند وگذاشت
بر داشتن را و بر داشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره پس بر گردانید بجانب مردم پشت خود را و قلب
او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راویست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است وهو رافع یدیه در حالی که آن حضرت بر دارنده
بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پس روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت فانشاء الله سحابة پس پیدا کرد خداوند تعالی
یک ابری را فرعدت پس غرید آن ابر و برقت و درخشید یعنی رعد و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله پس بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی فلم یأت مسجده
حتی سالت السیول پس نیامد آن حضرت از مصلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها وسیل رفتن آب و خون و جز آن فلما رأی سرعتهم الی الکن پس هر گاه که دید
آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها و تباها ضحک حتی بدت نواجذه خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن وکن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش و زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهای پسین و آن نام چهار دندانست که منتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و
اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظهور این دندانها در خنده بغایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند
که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شئ قدیر وانی عبد الله
ورسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیزی قادر است و گواهی میدهم که من بندهٔ خدا و فرستادهٔ ویم رواه ابو داؤد وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ عباس عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو پیغمبر ما را پس آب میدادی تو ما را وتسقینا
بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است وسقی و اسقی هر دو لغت است وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا و بدرستیکه اکنون وسیله میجوئیم بعم پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس
میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران
می آمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که میگفت خرج
نبی من الانبیاء بالناس یستسقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بنملة
رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد بعض قوائم قوائم پیش باشد که
بمنزلهٔ دستها است فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را باز گردید پس بتحقیق قبول کرده شده دعای شما من اجل هذه النملة از جهت این مورچه
رواه الدارقطنی

باب

اینچنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات باب سابق و در
بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحب وابرها

الفصل الاول

عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال و صبا
بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس
پشت آید دبور است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی مطلع
ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صبا است و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیهٔ ایست از وی و نصرت آن
حضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوهٔ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ هلاک عاد بریح صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح و تفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الٰهی است گاهی برای نصرت قومیست و گاهی برای اهلاک گروهی متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکه به بینم من لهوات او را بفتح
لام و ها جمع لهاة تا نام گوشت زائد که در سقف نهایت فم است و بعض گفته اند که آنچه ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض گفته اند قعر دهان و در صراح گفته لهاة کام انما کان یتبسم نبود آن حضرت
مگر آنکه تبسم میکرد و در قاموس گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن فکان اذا رأی غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه پس
بود چون میدید آن حضرت ابر یا باد را اندوهگین میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا آثار آن بلای و زیانی بر دم برسد مقصود آنست که آن حضرت در
شهود جلال حق و ام خائف و اندوهگین بود و هرگز بی غم و فارغ نبود و چون باد و باران میدیدند اندوهگین تر و غمگین تر میشد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا عصفت الریح قال بود آن حضرت چون سخت و تندی وزید باد میگفت اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست و نیکی آنچه در وست از آثار و منافع وخیر ما ارسلت به و پناه میجویم تو از بدی این باد و چیزیکه در وست و بدی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن
چیز و ارسلت بصیغه مجهول غائب است و بلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است واذا تخیلت السماء تغیر لونه و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آماده میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت و مخلیه ابر باران دار را گویند زیراکه محل تخیل و مظنه است وخرج و دخل واقبل وادبر و بیرون می آمد آن حضرت و درون میرفت و پیش می آمد
و پس میرفت فاذا مطرت سری عنه پس چون می بارید و بخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دور برده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید
هر دو روایت است و به تشدید برای مبالغه است فعرفت ذلک عائشة پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باران تغیری در آن حضرت پیدا
می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد فسألته پس پرسید عائشه آن حضرت را از علت آن فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد پس گفت آن حضرت شاید که این
ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعه عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض
ممطرنا پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان گفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما و آخر آیت این است
که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است وفی
روایة و در روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است ویقول اذا رأی المطر رحمة و عادت شریف آن بود که میگفت آن حضرت وقتیکه میدید باران
را خداوندا بگردان او را رحمت و برین وجه رحمت منصوب است یا معنی آن است که چون ابر میدید و میترسید و چون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی و برین وجه رحمت
مرفوع است متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس خزائن غیب پنج علم است که نمیدانند آنرا جز خدا و گفته اند که مفاتح جمع مفتح است
بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات و طیبی گفته که مفاتیح و مفاتح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید ثم قرأ
پس تر خواند آن حضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیه رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا نیست قحط باین که باران داده نشوید شما ولکن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شیئا ولکن قحط این است
که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی یعنی گمان نبرید که رزق و برکت و روئیدن از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت و مشیت تعالی و توانکه
باران ببارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر نبارد هوا تا نگوئی ببار زمین نا ورد تا نگوئی بیار و سنه بمعنی سال است غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث این معنی است
رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله گفت آن حضرت باد از رحمت
الٰهی است یعنی غالب آنست که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است نسبت بیک قومی و عذاب است نسبت بقوم دیگر
و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله ومن عذابه چنانکه گفت تاتی بالرحمة وبالعذاب می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
و ارادت اوست فلا تسبوها پس دشنام مکنید آنرا وسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی نسبه
باید که راضی باشد بقضا و قدر الٰهی اگرچه نسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است هرچه میخواهد میکند و میدهد رواه الشافعی وابو داؤد وابن ماجة و
البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار
کراهت کرد از وی فقال لا تلعنوا الریح پس گفت آن حضرت لعنت مکنید باد را فانها مامورة زیراکه بدرستی باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست وانه من لعن شیئا لیس
له باهل رجعت اللعنة علیه و بدرستی کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بر آن کس رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب وعن ابی ابن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الریح دشنام مکنید باد را فاذا رأیتم ما تکرهون فقولوا
پس چون ببینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید اللهم انا نسألک من خیر هذه الریح خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد وخیر ما
فیها و نیکی چیزیکه در اوست وخیر ما امرت به و نیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز ونعوذ بک من شر هذه الریح وشر ما فیه وشر ما

امرت

و نیکی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به

امرت به رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ما هبت ریح قط الا جثا النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز
مگر نشست آن حضرت بر دو زانوی خود وقال وگفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب اللهم
اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است
انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وارسلنا علیهم الریح العقیم و فرستادیم برایشان باد نازاینده که بار ور نمیگرداند
درختانرا وارسلنا الریاح لواقح و فرستادیم بادهای آبستنی کننده که درختان بار ور میشوند وان یرسل الریاح مبشرات و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده
باران رواه الشافعی والبیهقی فی الدعوات الکبیر بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می‌یابد چنانکه در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در حدیث
ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس راکه مذکور شد نیز مؤید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا
گردد و چون یکباد می وزد عقیم میباشد اینچنین است اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه و جرین بهم بریح طیبة و بآنچه در بعض
احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریرة گذشت الریح من روح الله تأتی بالرحمة والعذاب و قول آن حضرت انا نسألک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها
و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفته غالب ریح و ریاح چون
مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده شود و درین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شده است وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ابصرنا ناشئا من السماء بود آن حضرت چون میدید ابری راکه پیدا میشد از آسمان یعنی السحاب میخواهد از ناشی ابر را و ابر ناشی آنرا گویند که پیدا میگردد
از میان زمین و آسمان و در صراح گفته که ناشی نخست آنچه پیدا میشود از ابر ترک عمله میگذاشت آن حضرت کاری راکه میکرد بجهت عروض خوف و خشیت واستقبله
و روی می‌آورد بآن ابر وقال و میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزیکه درین ابر است فان کشفه الله حمد الله پس اگر کشاد
خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر میبارید قال اللهم سقیا نافعا گفت خداوندا بده آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین بمعنی آب
نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدنی رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة والشافعی واللفظ له
وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آن حضرت چون می‌شنید آواز غریدن ابر و آواز آتش که
از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت
و سلامت بخش ما را پیش از آن رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبیر انه کان اذا سمع
الرعد ترک الحدیث از عبد الله بن الزبیر آمده است که بود وی چون می‌شنید رعد را میانه سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت وقال و میگفت
سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته پاکی آن خدای راکه بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد
تسبیح بوی مجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است بحقیقت است والله اعلم رواه مالک کتاب الجنائز
جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بروی دارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند
بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عیادة المریض و ثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده
مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده فرض کفایت اگر متعین نگردد
یکی و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المریض و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم
عین و سکون واو وفکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بقید یعنی سربهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز
باهم رسیده از یکدیگر رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان
پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهت اهتمام است که فرض است بر وجه
کفایت وعیادة المریض و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسامحه است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند
واتباع الجنائز و پیروی کردن جنازه‌ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهت اهتمام است و اشارت بآنکه میباید که توقف
کند بعد از نماز و پیروی کند هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است واجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و امام غزالی
گفته طعامی که بجهت مفاخرت و مباهات پزند و برای نام و آوازه بسازند نیز از اجابت دعوت است و سلف کراهت می‌پنداشتند آنرا و تشمیت العاطس ششم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن

عطسه زننده را یرحمك الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه ومهمله واول فصیح تر است ومشتق است از آنچه مشتق است شوامت یعنی قوائم دابه گویا دعا است
مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر وصحت یا از شماتت یعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا است بان لا شماتت اعدا از عاطس وثانی از سمت یعنی هدی وسیرت نیک
وتشمیت سنت عین است بر واحد وسنت کفایت است بر جمع وکلام بروی در باب عطاس وتثاوب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است قیل ماهن گفته شد چه چیز است وکدام است آن
شش یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی ورد سلام لازم آنست ودر حدیث اول رد سلام گفت واکتفا کرد
بوی از ذکر سلام واذا دعاك فاجبه وچون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را واذا استنصحك فانصح له وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و
نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم ومراد اینجا خیرخواهی وحق گزاری مسلمانان است واین سنت است ونزد استنصاح واجب واذا
عطس فحمد الله فشمته وچون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمك الله بگو واذا مرض فعده وچون بیمار شود پس عیادت
کن او را واذا مات فاتبعه وچون بمیرد پس پیروی کن جنازه او را وبعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد ومراد حصر نیست حقوق مسلمانی بسیار است
در هر مقام چیزی از آن بیان کرده ونواند که نزول وحی بران بتدریج باشد رواه مسلم وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا
عن سبع امر کرد ما را آن حضرت بهفت چیز ونهی کرد ما را از هفت چیز امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی
معانی این پنج لفظ معلوم شد وابرار المقسم وامر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسین
بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد وحانث نشود یا سوگند خورد بر فعل
خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر وتحصیل این کار وبهم رسانیدن اسباب آن وبعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد وبگوید بخدا سوگند بر تو که اینکار
بکن مستحب است بروی که بکند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست ودر دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمانان است از معصیت که حنث است ونصر
المظلوم وامر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بروی ستم رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن ونهانا عن خاتم الذهب ونهی کرد ما را از انگشتری طلا
عن الحریر واز پوشیدن جامه ابریشمی والاستبرق والدیباج بکسر دال واز پوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفته استبرق دیبای سطبر ودیباج فارسی معرب دیبا
واینهمه اقسام حریر است والمیثرة الحمراء ونهی کرد ما را از میثره سرخ ومیثره بکسر میم وسکون یا وفتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین نهند وبروی نشینند
وآنرا اندرزین گویند واین از عادات عجم است که برسم تکبر ورعونت از حریر ودیبا وغیر آن بسازند وقید بحمرا ناظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بی قصد تکبر
وبجهت ضعف وآسودگی بود نیز حرام نیست والقسی ونهی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مهمله نام جامه منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط بحریر
وبعض گفته اند قسی یعنی قزی بزای نسبت بقز یعنی ابریشم وزای را بسین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید وآنیة الفضة ونهی کرد
از آوندهای نقره وفی روایة عن الشرب فی الفضة ودر روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره وخوردن نیز همین حکم دارد فانه من شرب
فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة پس بدرستیکه شان این است که کسی که بنوشد در آوند فضه در دنیا ننوشد در آن در آخرت واین محروم گردانیده شود از آن همیشه یا
مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه وآنیه ذهب نیز همین حکم دارد وتخصیص بفضه بجهت جریان عادت است بشرب در ان یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی
خواهد بود واین منهیات مذکوره مخصوص بمردان است الا آنیه فضه که حرام است بر مردان وبر زنان متفق علیه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوه بهشت تا آن
وقت که باز میگردد از عیادت وخرفه بضم خا وسکون را آنچه چیده شود از میوه ومخرف ومخرفه بفتح میم وکسر را وفتح آن بستان وگاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی
کوچه میان دو رسته نخیل آید وطیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است در طریقی که موصل است
بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی میگوید
پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعودك وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت
کنم ترا وتو پروردگار جهانیانی ومنزهی از بیماری قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلان بیمار شد
پس نپرسیدی او را اما علمت انك لو عدته لوجدتنی عنده آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت ورضای مرا نزد وی یا ابن آدم
استطعمتك فلم تطعمنی میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمك وانت رب العالمین گوید آدمی
پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار عالمیانی وپاک ومنزهی از گرسنگی واز خوردن قال اما علمت انه استطعمك عبدی فلان فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام
طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی تو او را اما علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندی آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب وجزای آن طعام نزد من

مي

من قال يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقني ميكويد پروردكار تعالى روز قيامت اى ابن آدم آب طلبيدم از تو پس آب ندادى تو مرا قال يا رب كيف اسقيك وانت رب
العالمين كويد آدمى چكونه آب دهم ترا و تو رب العالمينى ومنزهى ومبرائى از تشنكى واحتياج آب قال استسقاك عبدى فلان فلم تسقه بكويد وى تعالى آب طلبيد از تو بنده من
فلان پس آب ندادى تو او را اما علمت انك لو سقيته وجدت ذلك عندى آيا ندانستى كه اگر آب ميدادى تو او را مى يافتى جزاى آنرا نزد من ودر بعض نسخ اما علمت
انك چنانكه در قرائن ديگر است وبر تقدير عدم علمت اما حرف تنبيه است پوشيده نماند كه در عيادت مريض گفت اگر عيادت ميكردى مى يافتى مرا نزد وى ودر طعام وشراب گفت
مى يافتى جزاى آنرا نزد من ودر تضمن اين عبارت مبالغه است در افضليت عيادت از اطعام وسقى كما لا يخفى وهمين خبر را عارف رومى نظم كرده گفته است مثنوى آمد از حق سوى
موسى اين عتيب كاى طلوع نور تو كرده ز جيب مشرقت كردم بنور ايزدى من حقم رنجور گشتم نامدى گفت سبحانا كه پاكى از زيان اين چه رمز است اين بكن يا رب عيان
باز فرمودش كه من رنجور بوديم چون نپرسيدى تو از روى كرم گفت يا رب نيست نقصانى ترا عقل گم شد اين گره را بر گشا گفت مارا بنده خاص گزين گشت رنجور او منم نيكو ببين
هست رنجوريش رنجورى من هست معذوريش معذورى من هر كه خواهد همنشينى با خدا گو نشيند در حضور اوليا رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه
وسلم دخل على اعرابي يعوده روايت است از ابن عباس كه آن حضرت در آمد بر اعرابى در حالى كه عيادت ميكرد او را وكان اذا دخل على مريض يعوده بود عادت
شريف آن حضرت كه چون مى در آمد بر مريض كه عيادت ميكرد او را قال له ميگفت آن حضرت مر آن مريض را لا باس طهور ان شاء الله نيست باك يعنى غم مخور و
اندوهگين مباش از آنچه مى يابى از درد وسختى بيمارى زيرا كه اين پاك كننده است گناهان را ودور كننده است آنها را ملكه تنقيه واصلاح كننده است مر بدن را نيز از اخلاط رديه
واجزاى كثيفه فقال له لا بل حمى تفور يعنى پس باز گفت آن حضرت مر آن اعرابى را همين كلمه قال گفت اعرابى كلا نه اين چنين است بل حمى تفور بلكه تبى است
كه ميجوشد چنانكه ديگ ميجوشد وفوران جوشيدن ديگ على شيخ كبير بر پير بزرگ سال تزيره القبور زيارت ميكناند اين تب آن پير را گورها را فقال النبي پس گفت پيغمبر
صلى الله عليه وسلم فنعم اذن پس آرى همچنين باشد اكنون كه تو همچو ميگوئى غضب كرد آن حضرت بر وى كه با وجود ارشاد بر طريق صبر وشكر از قبول آن ابا آورد وسلوك نكرد
طريق ادب را وبيرون رفت از حد اعتدال وبراه كفران نعمت رفت واحتمال دارد كه آن بيمار كافر بود اما گفته اند كه ظاهر آنست كه از جفاة اعراب واجلاف ايشان بود كه از شدت وجع آن
بيطاقتى كرد وبى تابى نمود وبا وجود آن تكلف كرد در جيح كه نه مقام آن بود ودر غضب آمد آن حضرت والزام كرد او را بفال بد وشوم كه بر نفس خود كرد رواه البخاري وعن عائشة رضي الله
عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى منا انسان مسحه بيمينه بود آن حضرت كه چون بيمار ميشد از ما آدمى مسح ميكرد آن حضرت آن آدمى را بدست
راست خود وميسود او را بدست مبارك خود وشكايت بمعنى مرض ودرد مى آيد وشاكى ومشكو ميگويند دردناك را كه درد وش بسيار نباشد واصل معنى راجع بشكايت است بمعنى گله
كردن ثم قال پس ميگفت آن حضرت وميخواند اين دعا را اذهب الباس رب الناس ببر اين درد را اى پروردگار آدميان وباس در اصل بمعنى عذاب وسختى وحرب سخت
شدن آيد واشف انت الشافي وتن درستى ده تو ئى تندرستى دهنده لا شفاء الا شفاؤك نيست شفا مگر شفاى تو شفاء لا يغادر سقما شفائيكه نمى گذارد هيچ بيمارى
وسقم بفتحتين وبضم وسكون هر دو لغت است مثل حزن وحزن ودر روايت اكثر بفتحتين است متفق عليه وعنها قالت كان اذا اشتكى الانسان الشئ منه بود
وقتى كه شكايت ميكرد آدمى چيزى را يا عضو وجزوى را از خود او كانت به قرحة او جرح يا مى بود با آدمى ريشى يا خستگى كذا في الصراح وگفته اند كه مراد بقرح بفتح قاف وسكون را چيزيكه
بيرون مى آيد بر اعضا همچو دمل ومانند آن وبجرح آنچه ميرسد از زخم شمشير ومانند آن وقرحه بضم قاف وفتح هر دو آيد قال النبي صلى الله عليه وسلم باصبعه ميگفت آن
حضرت در حالى كه ميگذرانيد انگشت را بر جاى درد وگفته است نووى كه ميگرفت آن حضرت آب دهن مبارك خود را باصبع خود وسبابه مى نهاد آنرا بر خاك بعد از آن مى نهاد انگشت
خاك آلوده را بر جاى درد ومسح ميكرد آنرا بدان وميگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بريقة بعضنا خاك زمين ما آميخته بآب دهن بعضى از ما ليشفى سقيمنا گردانيم
اين فعل را تا شفا تندرستى داده شود بيمار ما باذن ربنا بدستورى پروردگار ما واين سريست از اسرار در علاج قروح وجروح آنچه ميرسد ومى بايد آنرا عقول وافهام ودر قيها
وافسونها آثار عجيبه است كه ظاهر ميكردد اسرار آن ومر افعال آن حضرت را اسرار غامضه است كه موكول بعلم اوست وافهام وعقول قاصر فهما را بدرك آن راه نيست وگرفتاران
تنگناى طبيعت وتفلسف خواهند كه طلب حقائق آن كنند ودست وپاى بزنند وبدان راه نيابند واز آنچه درين مقام گفته اند يكى آنست كه قاضى بيضاوى كه يكى از منكران آن
بوده است گفته كه بتحقيق گواهى داده است مباحث طبيه كه آب دهن را تاثير است در نضج وتبديل مزاج وتراب وطن را نيز تاثير است در حفظ مزاج اصلى حتى كه گفته اند مسافر را بايد
كه خاك از جاى وطن خود با خود بردارد وپاره از آن در ظرف آب بيندازد واز آن آب ميخورده باشد تا ايمن شود از تغير مزاج وتوربشتى گفته كه آنچه سبقت ميكند بفهم در تاويل اين حديث
آنست كه تربت ارض اشارت است بفطرت آدم وريقة بعضنا بنطفه كه پيدا ميكردد بوى آدمى پس گويا تضرع وزارى ميكند بزبان حال وقال كه پروردگارا توئى كه ابداع كردى
اصل اول را از خاك بعد از آن پيدا كردى او لاد او را از آب حقير خوار پس آسانست بر تو شفا دادن كسى كه شان وى اين است انتهى وبعضى از شارحان گفته اند كه مراد بارض ارض مدينه
است كه ثابت شده خاصيت مر آنرا خاصيت در شفاى مريض ومراد ببعض ذات كريم اوست صلعم واين وجه اخير توجيهى وارد ونزديك است وحقيقت حال همان است كه گفته شد
والله اعلم متفق عليه وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى نفث على نفسه بالمعوذات ومسح عنه بيده عائشه گفت بود آن حضرت وقتيكه بيمار
ميشد ميدميد بر بدن مبارك خود بمعوذات بكسر واو مشدده كه مراد بدان معوذتين است دو سوره آخر قرآن يا با سوره قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون يا آيات قرآنى است كه متضمن معنى

تعوذ و تعویذ اند و دم میکرد و از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت آن
دردی که وفات یافت دران کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بودم من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود وامسح بید النبی و مسح میکردم و میمالیدم
بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم متفق علیه وفی روایة
المسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عایشه بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذتها
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل کردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب و جز ایشان انه شکی الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردی که می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول الله پس گفت
مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدك علی الذی یألم من جسدك بنه دست خود را بر آنجائیکه درد میکند از تن تو وقل و بگو بسم الله ثلثا سه بار وقل سبع مرات
و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت و سرایت
آن در مآل قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس برد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید
الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبریل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد
بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شدم قال گفت جبرئیل و خواندن این دعا را برای علاج آن حضرت بسم الله ارقیك بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء
یؤذیك از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد
الله یشفیك خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیك بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین
بود آن حضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما وعن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان
بدیل تغیر و اختلال آنها را نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد در گذرد است
از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبد بر زمین و قصد آدمیان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند ومن کل عین لامة و از هر چشم صاحب ضرر که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند ویقول
ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق و میگفت آن حضرت خطاب باما مین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را
رواه البخاری و در وی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع به دو کلمه که مدخول من انه
یا بدو جملهٔ مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته میشود و یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب
و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبور زده و راضی گردد و او اهل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش
بر طبیعت آدمی که برسد و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت بدو کرده شد رواه البخاری وعن ابی
سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و درماندگی ولا وصب و نمیرسد درد و رنجوری و بعض
گویند درد و بیماری دائم ولا هم و نه اندوه و گداختن بیماری تن را ولا حزن و نه غم و اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک
یکدیگراند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و مکروهی و ناخوشی بدل
رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها تا آنکه خاریکه خلانیده میشود او
آنرا الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه پوشیده میشود و می بخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا متفق علیه وعن عبد الله بن
مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعك گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعك حرارت تپ و تیزی
وی فمسسته بیدی پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انك لتوعك وعکا شدیدا بدرستیکه تو هر آئینه که تب زده میشوی تپ زده
شدن سخت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعك کما یوعك رجلان منکم آری من تپ زده میشوم چنانکه تپ زده میشوند دو مرد از شما قال
فقلت ذلك لان لك الاجرین ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آن است که مر ترا دو اجر است یعنی هر یکی مضاعف
است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری بسبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آن حضرت نیست هیچ مسلمان که
برسد وی را آزاری از بیماری پس چیزیکه جز بیماری است الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها مگر آنکه فرو می افکند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای
خود را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت

و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیه وعن عائشة قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم
بین حاقنتی وذاقنتی گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر سینهٔ من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من و
مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و متبادر ازان چنان مینماید که آن حضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید رواه البخاری وعن کعب بن مالک قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح قصه و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل
و راجع میگردانند آنرا بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و نرم تفیئ بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه تصرعها مرة وتعدلها مرة اخری می افکنند و می اندازند بادها
آنرا یکباری و راست و برابر میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میگرداند صحت و تندرستی حتی یاتیه اجله
تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او و مثل المنافق کمثل الارزة المجذیة و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپا است التی
لا یصیبها شیء آن درختی که نمیرساند او را چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و زای ابجد اینچنین است روایت و ابو عبید گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و بفتح
آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند حتی یکون انجعافها مرة واحدة تا آنکه میباشد
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و میمیرد متفق علیه وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله حال مومن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل میگرداند و می جنباند آنرا
ولا یزال المومن یصیبه البلاء و همیشه است مومن که میرسد او را بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و بریده نگردد متفق علیه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
ام السائب بر ام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدیدن وی می آمد در خانه او می درآمد فقال مالک تزفزفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت
پدید شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند هردو بازوی خود را و میجنباند برای پریدن و آمده است قالت الحمی لا بارک الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبی الحمی
فانها تذهب خطایا بنی آدم و دشنام مکن تب لرزه را که بدرستیکه تب می برد گناهان فرزندان آدم را کما یذهب الکیر خبث الحدید چنانکه می برد دمهٔ آهنگری چرک
و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما
صحیحا وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات او را که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میکرد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالیکه
مقیم و تن درست بود رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه خلیل گفته است که طاعون وبا است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد
میگرداند هوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس
طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بورم مولم سیاه سوزنده زهردار و آنچه می برآید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه
میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر گریختن ازان و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد دران نهی کرده و وعید
نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بران بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام و مرض عام است و مخصوص بآنچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ
وبا و موت عام مذکور شده و اگر بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وبا است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن و این قائل آن احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافیة وعن ابی
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بصبر بران جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون کسی است که نگاه داشته
بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغریق سوم آنکه در آب
غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن عمدا بجهل القای نفس در تهلکه نکرده و صاحب الهدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده و هدم بسکون دال ویران
کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم والشهید فی سبیل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل
اوست و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم اویند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهید فی سبیل الله قتیل و ما سوای آن یعنی دیگران

فهم که مشهور و متعارف است باسم شهید فانهم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت
عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است
که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه وان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس
درنگ کند در شهر خود و نه برآید درحالیکه صبر کننده و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له درحالی که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را
مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه البخاری وعن اسامة
بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی
از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب و گاهی زای را بسین بدل کنند او علی من کان قبلکم یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل
فرمود یا علی من کان قبلکم فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری غیر شهری که شما در آنجائید پس قدوم نیارید در آن زمین
و نروید در آن و تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در
تهلکه لازم نیاید واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن
از طاعون متفق علیه ضابطه در وبا همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده
یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده نزد غلبه ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مراد فاسد است که آنها از قبیل اسباب
عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر سر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة وعن انس قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر
میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وی یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلاء در ظاهر و باطن با ناخوش نیندیشد و نگوید و
بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که ببصر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شدند میفرمودند که
حلاوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده عوضته منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت را یرید عینیه میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده
اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت جل جلاله و اگر کلام راویست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه
شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمارپرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت
بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا رحمت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند وان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بآن بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند
وکان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی وابوداود وعن
زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص
علی ابن ابی طالب بوده و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود در چشم من و در دو سببی
بعینی بلفظ افراد رواه احمد وابوداود و از اینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث
صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس و صحیح آنست که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله
اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان خود
بقصد ثواب و اقامت سنت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و انس تفسیر خریف بسال
در نفس حدیث آمده است که پرسیده شد یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و رسیدن
غلات ایشان در خریف است رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اگر عدد و تکرار دعا مناسب است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از هفت اعضا باشد
والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا
ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابوداود والترمذی وعن ان النبی صلی الله علیه وسلم

كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا وهم از ابن عباس است كه آن حضرت بود كه تعليم ميكرد صحابه را از جهت تب بلكه از جهت همه دردها اينكه بگويند بسم الله الكبير بنام خداى بزرگ اعوذ بالله العظيم پناه ميجويم بخداى بزرگ من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار از بدى هر رگ پر شده از خون يا برجهنده خون واز بدى گرمى آتش رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم ابن اسمعيل وهو يضعف فى الحديث روايت كرد اين حديث را ترمذى وگفت اين حديث غريب است شناخته نميشود مگر از حديث ابراهيم بن اسمعيل و وى نسبت بضعف كرده ميشود در حديث وعن ابى الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا ميفرمود آن حضرت كسيكه شكايت كند از شما چيزى را از درد وبيمارى او اشتكاه اخ له يا شكايت كند برادرى مراد است يعنى مسلمانى فليقل پس بايد كه بگويد وبخواند اين دعا را براى خود يا برادر خود ربنا الله الذى فى السماء پروردگار ما خداى است كه در آسمانست مقصود تبرى است از خدايان زمين كه بتان اند ولهذا حكم كرد آن حضرت بايمان زنى كه پرسيده شد از وى خدا كجا است گفت در آسمان و تاويل اين همانست كه در تاويل قول حق سبحانه وهو الله فى السموات وفى الارض و قول وى وهو الذى فى السماء اله وفى الارض اله گفته اند تقدس اسمك پاك است نام تواى پروردگار از نهمت نقصان و عدم تاثير امرك فى السماء والارض امر تو در آسمان و زمين است كه تدبير كار كائنات آسمانى و زمينى بدان ميكنى چنانكه فرمود واوحى فى كل سماء امرها و فرمود ويتنزل الامر بينهن كما رحمتك فى السماء چنانكه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا كه همه محل رحمت اند بخلاف زمين واهل وى كه رحمت خاص مختص است ببعض دون بعض كه مومنانند كافران اگرچه رحمت عام كه افاضه وجود ولوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالى ورحمتى وسعت كل شئ فاجعل رحمتك فى الارض پس بكردان رحمت خاص خود را نيز در زمين اغفرلنا حوبنا بيامرز ما را بزه ما را وحوب بضم حا وفتح آن بمعنى اثم است وبعض گفته اند كه فتح لغت اهل حجاز است وضم لغت بنى تميم ومعنى حزن ووحشت وجهد ووجع وهلاك وبلا نيز آمده و پوشيده نماند كه همه اين معانى صالح اراده اند ومراد موجب حوب واسباب آنست وخطايانا وبيامرز گناهان ما را وخطايا گناهانى كه بطريق خطا بوجود آيند وگاهى بر مطلق گناهان نيز اطلاق يابد انت رب الطيبين تو پروردگار پاكانى اين علت طلب مغفرت گناهانست يعنى بيامرز ما را تا از گناهان پاك شويم وقابل تربيت ورحمت خاص تو شويم انزل رحمة من رحمتك فرود فرست رحمتى خاص عظيم را از جنس رحمتهاى تو وشفاء من شفائك وبفرست شفائى از شفاهاى تو على هذا الوجع برين درد مندى ورنجورى فيبرأ پس به شود و دور گردد اين وجع رواه ابو داود وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء الرجل يعود مريضا فليقل چون بيايد مرد در حاليكه پرسش ميكند بيمار را پس بايد كه بگويد اللهم اشف عبدك خداوندا تندرستى ده بنده خود را ينكأ لك عدوا تا جراحت كند وقتل كند براى تو وتقويت دين واعلاى كلمه تو دشمنان دين را ونكايت بمعنى جراحت كردن است وقتل بسيار كردن وبمعنى ايلام واجاع نيز آمده است وبهمزه و بى همزه هر دو آمده وبهمزه پوست باز كردن از ريش وجراحت وجراحت بر جراحت كردن نيز آمده او يمشى لك الى جنازة يا برود براى رضاى تو واداى حق دين بسوى جنازه وتخصيص نكايت عدو ومشى جنازه بذكر از ميان ساير افعال بمناسبت آنست كه چون مريض بود ودر شرف موت بود بعد از ان ذكر كرد آنچه متعلق بوى است از امات اعداء وعاء امداد موتى وطيبى گفته كه جمع ميان نكايت وتشييع جنازه بجهت آنست كه در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا ودر ثانى ايصال رحمت بر دوستان وى رواه ابو داود وعن على ابن زيد روايت است از على بن زيد بن عبد الرحمن بن جدعان قرشى تيمى بصرى كه از تابعين بصره است عن امية بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه تابعيه است روايت دارد از عائشه انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل كه اميه پرسيد از عائشه از حقيقت معنى قول حق جل وعلا كه اين آيت است ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله اگر پيدا كنيد چيزى را كه در ذاتهاى شما است يا پنهان داريد آنرا حساب ميكند شما را بآن خداى تعالى وعن قوله و پرسيد از قول وى تعالى من يعمل سوءا يجز به هر كه بكند بدى را پاداش داده ميشود بوى باعث بر پرسيدن معنى اين دو آيت آن است كه آيت نخستين دلالت دارد كه بندگان حساب كرده ميشوند بدانچه مضمر دارند در النفس خود از خطرات ذنوب واندیشهاى بد وآيت دوم حكم ميكند كه آدميان جزا داده ميشوند بهر عمل بد قليل يا كثير پس مشكل شد بر ايشان ومتحير شدند كه چكار كنند زيرا كه ممكن نيست اجتناب از ان فقالت عائشة ما سالنى عنها احد منذ سالت رسول الله پس گفت عائشه سوال نكرد مرا از ين محاسبه ومجازات هيچ يكى از ان گاه كه پرسيدم من پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم از تفسير اين دو آيت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاتبة الله العبد اين محاسبه وجزا كه مذكور است درين دو آيت عتاب كردن خدا است بنده را بما يصيبه من الحمى بآنچه ميرسد بنده را از تب وبيمارى والنكبة واز نكبت بفتح نون عتاب خشم گرفتن وملامت كردن دوست بر دوست خشم را از جهت بى ادبى كه از وى بوجود آمده با وجود محبت وى ولطف بر وى در دل ودر صراح گفته كه عتاب ناز كردن وخشمگينى پيدا كردن ونكبت آنچه برسد آدمى را از حوادث روزگار حتى البضاعة يضعها فى يد قميصه تا اين مصيبت كه پاره از مال مى نهد بنده آنرا در دست پيراهن خود كه عبارت از آستين است وعادت آست بر نهادن پاره مال در آن فيفقدها پس گم ميكند وى آن بضاعت را فيفزع لها پس متير سد ومتغير ميگردد وفرياد ميكند ومى طلبد آن بضاعت گم شده را يعنى اين محاسبه وجزا مواخذه خشم وعتاب در دنيا نه مواخذه عذاب وعقاب است در آخرت پس بايد كه بنده دل بد نكند واندوهگين نگردد بلكه خوشحال گردد ومسرور باشد كه سبب تكفير ذنوب ورفع درجات است نظم من تو اغمگين دگريان را كنم تا كت از چشم بدان پنهان كنم زان بجو شانم كه مكروه منى بلكه تا گيرى تو ذوق وچاشنى زان حديث تلخ ميگويم ترا تا ز تلخيها فرو شويم ترا تو ز تلخى چون همه پر خون شوى پس ز تلخيها همه بيرون شوى حتى ان العبد ليخرج من ذنوبه كما يخرج التبر الاحمر من الكير تا آنكه بنده هر آئينه بيرون مى آيد از گناهان خود چنانكه بيرون مى آيد زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بكسر زر ونقره يا آنچه از كان مى برآيد پيش از گداختن در كالبد ودر مجمع البحار گفته كه تبر ذهب خالص وفضه پيش از ان كه سكه زده شود وچون سكه زنند نام وى عين است رواه الترمذى وعن ابى موسى ان النبى صلى الله عليه وسلم قال لا يصيب

عبدا نکبة نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر فما فوقها او دونها پس آنچه بالای اوست یا فروتر اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر
تر است الا بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی بریده و می نالید و می گفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام و ما
یعفوا الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و درمیگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است و قرأ و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیست که کرده است دستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از ان رواه الترمذی
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت
نیک از عبادت پستر بیمار شود قیل للملك الموکل به گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا بنویس برای وی مانند عمل وی در
وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را او اکفته الی یا ضم کنم او را و گرد آرم او را بسوی خود
یعنی بمیرانم وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملك چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده میشود
ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله و طهره پس اگر شفا میدهد
میشود او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میگرداند او را وان قبضه غفر له و رحمه و اگر قبض میکند او را یعنی میمیراند می آمرزد مر او را و رحمت میکند او را رواهما روایت
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة وعن جابر بن عتیك بر وزن کریم انصاری معاویست منسوب باست معاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را
و مشاهدی را که بعد از اوست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلاف کرده شده در شهود وی بدر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة
سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف است از ان المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید است
والغریق شهید و صاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن قروح است که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و
نشان او تنگی نفس و تپ است و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجملی از ان ذکر کرده شده است والمبطون شهید
معنی مبطون معلوم شد و صاحب الحریق شهید و خداوند آتش که بناگهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید و آنکه بمیرد در زیر بنای افتاده که افتد
بر وی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهید و زن که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون
میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد و ولادت و بیرون نیاید ولد وی و آنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و در حدیث
دیگر آمده است و هر زنیکه بجمع مرد و برده نشد دختری او می درآید در بهشت رواه مالك وابو داود والنسائی وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه و
سلم روایت است از سعد بن ابی وقاص رض که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است اندر بلا و آزمایش قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پستر هر که فاضل تر مرتبه پس مرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یبتلی الرجل علی حسب دینه مبتلا گردانیده میشود
مرد بر اندازهٔ دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت اشتد بلاؤه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر
میکند بران و میداند که مبتلی حق است در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی و
ان کان فی دینه رقة و اگر باشد در دین وی نرمی و تنکی هون علیه آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از نقد دین از جهت عدم
قوت ایمان و یقین پس تالیف قلب وی میکند به نعمت و قول وی فما زال کذلك پس همیشه است مرد همچنین و هم بر این حال حتی یمشی علی الارض ما له ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردی است که صلب است در دین رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث حسن صحیح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رأیت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی می میرد و بعد از ان که دیدم سختی
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رشک بر کسی بآسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موتست نه آسانی رواه الترمذی والنسائی و بیان سختی در حدیث
آینده بیاید وعنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب است وهو یدخل یده فی القدح و آن حضرت می درآورد دست خود را در قدح ثم یمسح وجهه پستر مسح
میکرد روی مبارک خود را و می برآورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت ثم یقول پستر میگفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر حالهای
سخت مرگ او علی سکرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکرة بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و محنت و بی هوشی است و
تسکیر بمعنی خفه کردن آید رواه الترمذی وابن ماجة و شیخ ما اجل اکرم ابو محمد البکری المصری رحمه الله علیه سبب سکرات موت مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده ابراز
نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس و تالم اکثر و دریافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرموده انی لاوعك کما یوعك رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بسبب لطیف وی

و تعشق بوی اقوی واوفی بود پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی‌تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیهٔ امت است که چون ببینند که نقل روح پاک وی باین صعوبت است آسان گردد
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ اجساد دیگر آنکه آن حضرت
متولی امور مملکت الهیه و کاشتهٔ درگاه عزت بود که تمامهٔ امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و کدام دایرهٔ مملکت واسع‌تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت
مستمرهٔ کارکنان است که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب بهمی و هراسی بحال شان راه یابد که چه طور برآید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمهما الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات پیغمبر مودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت است
دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکمل
آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجوه است و اوفق بمقام و
حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت
در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف‌تر ترسان‌تر از این جهت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای. وحی طبیعت حامل بود
بر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و ببرد و بسرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد قهر عالم طبیعت و ضغط ضیق
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از آنجا که علاقهٔ محبتی بحضرت علیهٔ وی
داشتند و تمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع‌تر و صاف‌تر از همه سراپا است پس ظاهر شد از اینجا قلقی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار
جل و علا جاری گردانید و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم برا و صاف عبودیت که اشرف اوصاف و اجمل محامد انصاف است و این کمالی است خاص برآن حضرت را
و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره و معانات و مقاسات شدائد است و لهذا گفت نزد موت ولد شریف وی ابراهیم العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون
یا ابراهیم انتهی این است آنچه گفته‌اند و امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلاء و علماء عرفا
حاصر و ضابط و حاوی آن تواند بود و او برتر از آنست که آید بخیال و هر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بندهٔ خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است
و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میگذرد و اذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه و چون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت او میگذارد او را بگناه وی
حتی یوافیه به یوم القیمة تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آنرا از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید اوفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام و وافی رواه الترمذی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هرچند بلا بیشتر و سخت‌تر جزا تمام‌تر و وافرتر و عظم
بضم عین و سکون ظاء اسم است از تعظیم وان الله و بدرستیکه خدای عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد گروهی را ابتلا میکرداند و آزمایش میکند ایشان را
و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را ابتلا میکرداند ایشان را و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی
در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی ومن سخط فله السخط و کسیکه خشم کرد و راضی نکرد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخط بنده سبب و علامت رضا و
سخط پروردگار و محبت و عداوت او است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم کرده رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است
خدا نیز از بنده راضی است و اگر ساخط است ساخط رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء
بالمؤمن والمؤمنة همیشه می باشد بلا مرد مسلمان یا زن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی بآلام و امراض و اذایا وماله و در مال هر یکی بهلاک و نقصان وولده و در
اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشود حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می‌آید وی خدای را در روز جزا و حال
آنکه نیست بروی هیچ گناهی رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد ابن خالد السلمی بضم سین
و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جد او صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت
له من الله منزلة لم یبلغها بعمله بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند رسید
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا میکرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صبره علی
ذلک پس شکیبا میکرداند او را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر آن
بنده را بمرتبهٔ که در گذشته است مر او را از خدا رواه احمد وابو داود از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی‌رسد شیخ امام
اجل ابوعبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در نفس خود آنچه بدیدم
کردم مرا وی بیماری این علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین در چندین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده شدمی من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت کدام از ین دو اختیار میکردم

کدام یکی را اختیار میکنم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است اندوی شرف و اعظم اندوی
اجر و انفع از وی عاقبت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبهٔ عجب و ریا و دانستم که این قول که بلا ما اختیار کرده ایم چه سبب است
و این مسئله را در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است وعن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره در آخر راء صحابی است در
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل بضم میم و کسر ثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد ابن آدم آدمیزاد والی جنبه تسع
و تسعون منیة و حال آنکه بجانب پهلو ویست یعنی نزدیک باو و متصل باوست نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب مرگ و هلاک اند ان اخطأته المنایا وقع
فی الهرم حتی یموت اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی
ندارد از آنها و اگر با در اخلاص یابد بیفتد زان می افتد در پیری که دردی دوا و بلای بی منتها است و دروی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب دوست میدارند و آرزو میبرند اهل
عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بوده اند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض کاشکی
پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکارد ها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز و عامر
الرام نیز میگویند و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی کان کفارة
لما مضی من ذنوبه میباشد بیماری پوشنده هر چیزی را که گذشت از گناهان وی و موعظة له فیما یستقبل و میباشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان و
ان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستیکه منافق چون بیمار شود و پس عافیت داده شود کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباشد مانند شتر که بستند او را کسان
او پس رها کردند فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس در نیافت آن شتر بجهت عدم تمییز که چرا بستند او را و چرا گشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن که می داند که بیمار کردن وی
برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله وما الاسقام چه
چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم آنرا والله ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا پس گفت آن حضرت برخیز و دور شو از پیش ما فلست
منا پس نیستی تو از ما ظاهر آنست که آن مرد منافق بود و کذا فی شرح الشیخ والا باین شدت و درشتی نمی فرمود رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشاده دهید او را و ببرید غم او را در
درازی مدت حیات و چنانکه گویند غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت دراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رهایش دادن از غم فان ذلک لا یرد شیئا
و یطیب بنفسه زیراکه بدرستیکه تنفیس باز نمی گرداند چیزی را که مقدر است و خوش میکرد نفس وی و یطیب بتخفیف است و بازانده است و در بعض نسخ یطیب نفسه
بتشدید یاء دوم یعنی خوش میکرداند نفس او را رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن سلیمان ابن صرد بضم صاد و فتح راء
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته و از کسانی که امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید کشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه کسی که کشت او را اشکم وی یعنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبره عذاب کرده نشود او را
در گور وی رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی بود پسری از قوم
یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاه النبی پس بیمار شد
آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
فقال له اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
ابا القاسم فرمان برداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آن حضرت است و یهود بیشتر آن حضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد
میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه
من النار پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکر خدای را که برهانید او را از آتش دوزخ رواه البخاری و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت
وی بامید واری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا نادی
مناد من السماء کسی که عیادت میکند بیمار را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت وطاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد ببپای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هر دو
در دنیا یا هر دو در آخرت و درینجا اشارت است بافضلیت عیادت پیاده وتبوأت من الجنة منزلا و بگیری تو از بهشت منزل را و توانذ که این همه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی
از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه در روایتی است

عباس که علی برآمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آن حضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آنست که چون از حال بیمار
پرسند جواب به بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی یکی از اعلام علما و اجلهٔ فقها امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم
فاضلتر از وی و بود اسود و اعور اشل اعرج بعد از آن اعمی شد روزی که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریك امرأة من اهل الجنة آیا بنمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه و در نام وی اختلاف است بعضی
سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره بقاف و کاف بدل عین و بعض باشطه و بعض خدیجه والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور وانی اتکشف بتای فوقانیه و در ستیکه من برهنه میشوم یا می ترسم و ملاحظه میکنم
از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت
ولك الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت وان شئت دعوت الله ان یعافیك و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا فقالت اصبر پس گفت
آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم و می ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد
مر آن زن را متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدماء که گفت که مردی آمد او را موت در
زمان آن حضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشده به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ویحك وای تو عجب از تو ماید و یلك چه دانانید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر میبود این که خدای تعالی می میراند و می آزمایید او را به بیماری پس
کفارت میکرد از وی از بدیهای وی بهتر میبود مر او را رواه مالك مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر
نام او عبدالله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که عیادت میکنند
آن مرد را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم
قال شداد ابشر بکفارات السیئات و حط الخطایا خوش خبر و خوش حال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیها است وحط الخطایا و نفرو افکندن گناهان فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا فحمدنی
من مبتلا کردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مومن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه
ذلك پس بدرستی که آن بنده بر میخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان ویقول
الرب و میگوید پروردگار تبارك و تعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی وابتلیته من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش
کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبودید که می نوشتید و اجرا می کردید برای وی در حالی که
وی تن درست بود واجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا یعنی راندن و مجری و ادن وظیفه و رهم رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله
علیه اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه
الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکرداند آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می درآید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد در آن خوض آب در آمدن حتی یجلس تا آنکه می نشیند فاذا جلس
اغتمس فیها پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد در آن رواه مالك واحمد وعن ثوبان مولای آن حضرت است همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آن حضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما را تب فان الحمی قطعة من النار پس بدرستیکه
تب پاره ایست از آتش فلیطفئها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است به بعض انواع تب که حادث است از حرارت چنانکه متعاد اهل حجاز است
و چون بیان آن حضرت علاج جسمانی را بتبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعلیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و
اغلب است و قوع آن در آن بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب مفصل بیاید در شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در آن کتاب
ذکر میکرد و نیز که درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان ولیستقبل جریته
و باید که پیش آید روان شد جوی را یعنی بدان جانب بیفتد که آب میرود و جریته بفتح جیم و کسر آن فیقول پس میگوید بسم الله بنام خدا فادم درین جوی اللهم اشف عبدك خداوندا شفا بده بنده
خود را و صدق رسولك راست گو گردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است که هرکه این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد نماز

بامداد پیش از برآمدن آفتاب ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند دروی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع و ایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یبرأ فی
خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بتحقیق
آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدا عز وجل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابو هریره ذکر کرده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد آن را مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب
و دشنام مکن تب را زیرا که وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را بگداختن و مقتضای این شکرگذاری است بر آن ولهذا مشائخ
گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه ابن ماجة وعنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول وهم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است مسلط میکنم آن را بر بنده مؤمن که
مؤمن است در دنیا لیکون حظه من النار یوم القیمة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت که پروردگار
تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید اغفر له که میخواهم بیامرزم او را
حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی و تقتیر بسین
و بفتحتین و اقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آن میدهم در دنیا به بیماری و فقر میدهم پس مغفور میکردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری بلا
مکفر ذنوب اند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است و زمان شریف آن حضرت را دریافته اما بشرف
رویت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود و تشنیع
فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت ابن مسعود
از جهت بیماری لا انی زیرا که من و در بعض نسخ انی لی لام بدرستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المرض کفارة بیماری کفارت
گناهان را وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة و میگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیری است فترت بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی علی
حال اجتهاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض همان عمل
نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت دیدنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نمی میکند کتابت عمل و اثبات آن از انی تعب و مشقت در عمل پس اگر در مرض بیماری کثرت
عمل میبود نوشته میشد عمل لیکن بی تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است وسنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ و جمهور علما بر آنند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استعجال شماتت است و فیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لك چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة زیرا که دعای
بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بجهت آن است که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن بجهت حسن
توجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت
سبکی کردن نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین بمعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو آمده
بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم
که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین معجمه و طای مهمله صوت با
اصوات مبهم که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی

علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمارپرسی مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است و مراد به دو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند چنانچه
پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میزنند یا بچه او را بمکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا و فتح نیز روا است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا و در روایت سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است و سبب نزد وی خوف ملال و
کوفت بیمار است و اگر یکی دوست اوست و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت آ
از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم
فقال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتی که بخواهد و میل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را داشتهای صادق است
و آن نشان صحت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد ولیکن چیزی که ضرر او غالب باشد
و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات و در حدیث آمده است که بزور نه دهید بیماران خود را طعام و شراب
زیرا که خدای تعالی میخوراند و می نوشاند ایشان را رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه
زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید و هم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته مات بغیر
مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابه و چرا است این حکم و این آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه کرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا
که منتهی شده است سفر وی و مرده است و طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که نا گفتیم ظاهرتر است و مال این معنی هم بدان است فی
الجنة اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر لفظ این می در آید که تقدر این مسافت او را در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنت سعت
جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یکتا زیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی و کشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم
رواه النسائی و ابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح
غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
فصل غربت و غربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا این چنین
واقع شده در نسخ و تغییر داده اند بعض من مات غریبا و بعض گفته اند که الصواب مرابطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده و مرابط آنکه در
سرحد اسلام بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کافران نشستن و وقی فتنة القبر و نگاه داشته میشود از فتنه قبر و عذاب وی و در
بعض نسخ او وقی و کلمه او بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است و غدی وریح علیه برزقه من الجنة و داده شود در بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وی از بهشت و مراد
دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن العرباض بکسر
عین و بای موحده و ضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله و را و یای تحتانیة از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان و آنهاکه میرانیده شده اند بر فرشها و بساطهای
خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از
طاعون فیقول الشهداء من اخواننا پس میگویند شهیدان این که بطاعون مرد کان از جمله برادران ما اند و از ما اند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست
جن خورده اند و میگویند که اهل طاعون کاهی جن در یابند که کسی ایشان را بنیزه زده است و لهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا اهل طاعون بمعنی متعارف میان اطباء مناسب
نیست ازینجا فافهم ویقول المتوفون اخواننا و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس
میگوید پروردگار ما تبارک و تعالی انظروا الی جراحتهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای
ایشان ریشهای کشته شدگان فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای
بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان و ازینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان و با شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف روایت است از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است وزحف در اصل بمعنی غزیدن
کودک است ونام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان تیر بجهت ازدحام وهجوم غژیده می روند والصابر فیه له اجر شهید وصبر کننده در طاعون ونگریزنده از آن مر او را
اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف واگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد واگر بگریزد بسلامت میماند آن خود کفر است
وظاهر حدیث دو آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد رواه احمد باب تمنی الموت وذکره باب در بیان آرزوی مرگ ویاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ
بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری وبستوه آمدن از تقدیر الهی وناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت وشوق بلقای الهی
تعالی وخلاص از تنگنای این سرای فانی ومحنت آن ووصول بملک آخرت ونعیم آن نشان ایمان وکمال او است وهمچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی وذکر موت
کنایت است از خوف وخشیت حق وعمل بمقتضای آن وتوبه واستغفار وتقدیم وترجیح نفع در آخرت والاذکر موت ویاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد
چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسأل الله العافیة الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
اما محسنا یا آنکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله ان یزداد خیرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات واما مسیئا ویا آنکه میباشد بدکار فلعله ان یستعتب پس شاید که
طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه وتلافی این حاصل معنی عبارت است وتحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل ان یاتیه آرزو نکند یکی از شما موت را ودعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع امله بدرستیکه
وقتی که میمیرد بریده میشود امید وطمع وی از ثواب ودر بعض روایات عمله واین ظاهرتر است ومآل هر دو یکی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع ثواب عمل است وامل مذموم آنست
که باعث بر فتور وقصور در عمل صالح گردد وانه لا یزید المؤمن عمره الا خیرا وبدرستیکه شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد وی را فان کان لا بد فاعلا
فلیقل پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر او توفنی اذا کانت
الوفاة خیرا لی وبمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا متفق علیه وعن عبادة بن الصامت بضم عین وفتح موحده صحابی مشهور است از انصار واحوال او در کتب نوشته شد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را ومن کره لقاء
الله کره الله لقاءه وکسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است وتحقیق آن است که مراد بلقای
خدا بازگشت بدار آخرت وطلب آنچه نزد او است تعالی وعدم رکون بدنیا ورضا بحیات دنیا واطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت موهم
آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله او است فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض ازواجه یا گفت بعض ازواج مطهره آن حضرت
تنک را ویست انا لنکره الموت بدرستیکه ما هر آئینه مکروه وناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است
دبحکم طبیعت محبوب باشد وبالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق ومشتاق لقای او است تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل وبوساطت محبت ارادی
اختیاری بدان دارد واثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میکرد چنانکه فرمود ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته ولیکن مسلمان وقتی که نزدیک
شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی وگرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه گفته ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الآیة ناظر بدان است فلیس شیء
احب الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوبتر بسوی وی از چیزی که پیش او است یعنی موت ورفتن بآن عالم فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مؤمن
لقای خدا را ودوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محب ومحبوب وراضی ومرضی از عالم میرود وان الکافر اذا حضر بلفظ مجهول وبدرستیکه کافر وقتی که حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت بشر بعذاب الله وعقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا وسزا دادن وی تعالی مر او را فلیس شیء اکره الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی مکروهتر بسوی
وی از چیزی که پیش او است فکره لقاء الله وکره الله لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را وناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه وممقوت ومغضوب ومبغوض از
جهان میرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها والموت قبل لقاء الله وموت پیش از لقای خدا است ووسیله ومقدمه او است واز این کلام معلوم میشود که
موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتادة انصاری است از فضلای صحابه واز اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شده بود بدست واقتاد پس آن
حضرت باز بجایش نشاند وبهتر از آن شد که بود انه کان یحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر
علیه بجنازة گذرانیده شد بر وی جنازه مر بضم میم فقال مستریح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
از وی فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست معنی مستریح ومستراح منه وکدام اند اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح
من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله بنده مؤمن صالح راحت می یابد مرگ از تعب ورنج دنیا وآزار دنیا واهل آن ومیرود ومیرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر یستریح منه
العباد والبلاد والشجر والدواب وبنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان خدا وشهرها ودرختان ودر زمین جنبندگان وخلاص میشوند بسوی استراحت عباد خود ظاهر است که با ایشان

از وی آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میکرد فساد در عالم و اخلال در ارکان و اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد
الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را و چون بمیرد می بارد و زنده میکرد و زمین و هر که
و هر چه در زمین است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی گفت ابن عمر گرفت آن حضرت دوش مرا و
در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده او عابر
سبیل بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد دران وکان ابن عمر یقول و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود و اذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند
بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند وخذ من صحتك لمرضك و بگیر از تن درستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را و عمل کردن دران بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد. ومن حیوتك لموتك و بگیر از زندگانی خود توشه برای
مرگ خود رواه البخاری وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
بسه روز میگفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعدهٔ
کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا از موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند
که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و
عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود و آرزوها داری بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن و امیدوار باش الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة اگر بخواهید شما خبر دهم
شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت وما اول ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی
ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائی آیا دوست میداشتید لقای مرا و پیش آمدن شما را
فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مومنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید لقای مرا و در بعض نسخ
مصابیح لم اذنبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید فیقولون رجونا عفوك ومغفرتك پس میگویند مؤمنان امید داشتیم ما گذشتن
ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی عفو و
مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة وابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم
اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذت ها را که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن
و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن اشتری در مهمات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و بتحقیق تصریح کرده است سهیلی که
روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جائز است بدال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وعن ابن مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استحیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار
است که شرم باید داشت قالوا انا نستحیی من الله گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که بجای می آریم اوامر و نواهی او را فی الجملة والحمد لله وسپاس
و ستایش است مر خدای را بر توفیق دادن وی ما را بدان و چیست حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلك گفت آن حضرت نیست حق استحیا اینکه شما
گمان می برید و میکنید بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامهٔ اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این را
بکلام مختصر جامع و فرمود ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی ولیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بروی و بر خلق وی تعالی و نگاهدارد چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مر آنرا از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
و فکر و غیر آن ولیحفظ البطن وما حوی و باید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاهدارد چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاهداشت وی از جهل بدانچه گنجایش
ندارد و جهل بدان از معرفت حق و احکام دین و از یاد کردن ما سوای حق و بعض گفته اند آنچه جمع کرده او را بطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا پس همه را از نافرموده نگاهدارد و
لیذکر الموت والبلی و باید که یاد آرد مرگ را و البلی و یاد دارد پوسیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کهنه شدن و هر که بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی و ترک دهد لذات و
شهوات آنرا چنانکه فرمود ومن اراد الآخرة ترك زینة الدنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آنرا ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل ذلك فقد استحیی من الله حق الحیاء پس کسی که

بجای این مذکور را پس تحقیق شرم داشتن خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب شیخ
امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و
مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از
محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل است
بوی فافهم وبالله التوفیق وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفه مسلمان موت است در صراح گفته تحفه
و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا
بمؤمن و نیکی و نعمت نو شگفت و کرامت است از وی تعالی بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعض گفته اند که این کنایت است
از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت
و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین والله اعلم رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن عبید الله بن خالد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان واخذة
بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الٰهی است تعالی شانه بر بنده
زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقه محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که ناگهان
مردن نیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابو داود وزاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد و زیاد
کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی حق تعالی مر مؤمن را ذکر فاسق نکرد
دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب وعن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو فی الموت
درآمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان را کیف تجدک چگونه مییابی و میدانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان
امید میدارم خدا را یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی بدرستیکه من می ترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فی
قلب عبد فی مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بنده در مانند این حال الا اعطاه الله ما یرجو وآمنه مما یخاف مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید
دارد که فضل و کرم اوست و ایمن کرد او را از آنچه میترسد از مواخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آنرا
از جهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فایده در آرزوی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که مشرف
میگردد بنده بر آن از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون تمنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان من السعادة ان یطول عمر العبد
ویرزقه الله عز وجل الانابة و بدرستی از نیک بختی است که دراز شود عمر بنده و روزی کرد او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خواهد آمد تا
چندروزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابو امامه که نشستیم
روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد داد ما را احوال آخرت و اهوال قیامت را ورققنا و نرم و تنک گردانید دلهای ما را فبکی پس
گریه کرد سعد بن ابی وقاص فاکثر البکاء پس بسیار کرد گریه را فقال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلک ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آن حضرت
این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و
شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگرچه حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه با نظر بوجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است
پرسید که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة فکر
هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک پس هرچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب عالی

بعرق جبین علامتی است که ظاهر میشود در مؤمن نزد موت نقل کرده اند این را از ... بسبب بعض گفته اند الخ

آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد جواب آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمهٔ تردد اشارت بعظم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدری است نزول کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و ثلثین و نماز گزارد بروی علی بن ابی طالب وقد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بهفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیته هر آینه آرزو میکردم آنرا ملکه وی رضی الله عنه مضطر گشت بآرزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرد و در شریعت داغ کردن آن اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن و لهذا گفت ولقد رأیتنی مع رسول الله بتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما که مالک نبودم یک درهم را وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستیکه در گوشهٔ خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که قماشش نفیس بود فلما رآه بکی وقال پس هر گاه که دید کفن را گریست و گفت اگرچه جائز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء مگر چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سروی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای او کوتاه می آمد از سروی حتی مدت علی رأسه وجعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه میسازند و در قبرها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث والبیهقی فی شعب الایمان

باب ما یقال عند من حضره الموت

باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین کرده که می میرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای آن که اگر ایستاده کنند پایها را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام تر از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس و آنچه میگویند ملائکه برای مؤمن و کافر در وقت ازهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول

عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنها که نزدیک بمردن رسیده اند کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است اورا موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم وعن ام سلمة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض وقتی که حاضر شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمهٔ او برای شک راویست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا خیرا پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه میگوئید شما و دعا میکنید رواه مسلم وعنها قالت قال رسول الله وهم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة نیست هیچ مسلمانیکه برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی وانده و رسنده بکسی فیقول ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر از این مصیبت یعنی از آنچه رفته از من در مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدل از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث از آن حضرت شنیده بودم و چون ابوسلمه که زوج من بود پیش از آن حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابوسلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی سلمه میگوید اول بیت هاجر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مراد هجرت ابوسلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود در هر دو هجرت و ابوسلمه پسر عمهٔ آن حضرت بود دختر عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم انی قلتها پس بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی درآمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم وعنها قالت
دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق بصره درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابوسلمه که بهم نمی
آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد وشق بفتح شین ورفع بصره وضم شین غیر مختار راست فاغمضه پس فرو خوابانید آن حضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض
تبعه البصر پس گفت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را البصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لا تدعوا على انفسكم الا بخير
و دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و مگوئید وا ویلا و مانند آن فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون زیراکه فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید
ثم قال پس گفت آن حضرت اللهم اغفر لابي سلمة خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وارفع درجته في المهديين و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست
نموده شده اند واخلفه في عقبه في الغابرين و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی از اولاد و اولاد وی و برین تقدیر في الغابرين
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی في الغابرين صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه
بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد واغفر لنا وله يا رب العالمين و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له في قبره و فراخ
کن مر او را در قبر او ونور له فيه و روشن کردان مر او را در قبرش رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
حين توفي سجي ببرد حبرة گفت عائشه که آن حضرت وقتیکه وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده بردیمانی مخطط متفق عليه الفصل
الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان اخر كلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة
می درآید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داؤد وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن يسار
بتحتانیه و سین مهمله صحابیست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا سورة يس على موتاكم بخوانید سوره یس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد
و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر تخصیص این سوره مر کوای بعلم موت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته مشترک است میان وی و سوره
دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که ان سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است یا که وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت
و حال است که فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شئ واليه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیه
است رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو ميت گفت
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بطای معجمه و حال آنکه وی مرده بود وهو يبكي و آن حضرت گریه میکرد حتى سال دموع النبي تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه
وسلم على وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رض اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود بر داشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث
دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میت دانند و کلام درین در غسل میت بیاید رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وعنها قالت ان ابا بكر
قبل النبي و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو ميت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود رواه الترمذي
وابن ماجة وعن حصين بضم حا و فتح صاد مهملتين بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اول صحابی انصاریست
معدود در اهل مدینه او را جز این یک حدیث است ان طلحة بن البراء مرض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاریست معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبي پس آمد او را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم يعوده در حالیکه عیادت میکرد او را فقال پس گفت آن حضرت اني لا ارى طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است
بوی مرگ و آری بضم همزه بمعنی اظن می آید فاذنوني به پس مرا دانا نیده و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بروی وعجلوا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ينبغي لجيفة
مسلم ان تحبس بين ظهراني اهله پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود و
مکروه و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا التعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گندیده شود و جیفه جثه میت را گویند بمعنی ملاحظه و لفظ ظهرانی مقحم است و تحقیق
این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آن حضرت اللهم الق طلحة وانت تضحك اليه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالی که خنده میکنی تو بسوی آن
و در روایتی زیاده کرده وهو يضحك اليك و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است
جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبوده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید و تعلیم نمائید مرده های
شما را این کلمه لا اله الا الله الحليم الكريم توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار مان ده سبحان الله رب العرش العظيم اشارت بعظمت و کبریای حق است تا تشوق

حضور درگاه و نعمت عزت و عظمت برود والحمد لله رب العالمین بر غفلت از این نعمت آباد و شاکر و راضی باشد تا بحضور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض و فضل حق گردد قالوا
صحابه یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه است این اذکار مر زندگان را اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم قال اجود و اجود گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای قلب
و جلای روح اوست و احضار این صفات و معانی مورث ذوق و حیات جاودانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهد بود رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة شخصی که بمیرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان فاذا کان الرجل صالحا قالوا پس چون
میباشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آی ای جان پاک که بوده است
در تن پاک اخرجی حمیدة بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق وابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان و خوش شو بخبر راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ و پروردگار
خشم نکننده فلا تزال یقال لها ذلك حتی تخرج پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید ثم یعرج بها الی السماء پس تر برداشته میشود
او را بسوی آسمان فیفتح لها پس گشاده میشود برای وی در آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این فیقولون پس میگویند فرشتگان که برنده
او را فلان ابن فلان است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند او را فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب فراخی جای بجان پاک که
بود در تن پاک ادخلی حمیدة وابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم نکننده فلا تزال یقال لها
ذلك پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر حتی تنتهی الی السماء التی فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی
قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون میباشد مرد بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون
آی ای جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیمة بیرون آی نکوهیده وابشری بحمیم و غساق و خوش شو بآب گرم و زرد آب که می چکد از تن دوزخیان و روان میکردد و
غساق بتشدید و تخفیف هر دو آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده و آخر من شکله ازواج و بعذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا ذوقات
دیگر از جنس غساق چند جنس فما تزال یقال لها ذلك حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة
کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة برگرد و بجسد نکوهیده فانها لا تفتح لك ابواب السماء زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بزمین ثم تصیر الی القبر پس تر میگردد بسوی قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا می برند آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
از ابی هریرة فذکر من طیب ریحها و ذکر المسك پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و این عبارت
برای آنست که راوی خصوص لفظی که شنیده یاد ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت ویقول اهل السماء و میگویند آسمانیان روح طیبة جانی پاک است جاءت من
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیك وعلی جسد کنت تعمرینه درود فرستد خدای تعالی بر تو و بر تنی که
آباد ان و زنده میداشتی تو آن تن را فینطلق به الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل پس تر میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد آخر
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بجائیکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و از اینجا معلوم میشود که هر کس را
دو اجل است اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده محتمل هر دو است قال گفت آن حضرت وان الکافر اذا خرجت روحه
و بدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد و ذکر من نتنها و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح و ذکر لعنا و ذکر کرد لعنت را ویقول اهل السماء
روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه چادری را که بود در روی بر بینی خود فی الصراح ریطه بفتح چادر یک لخت که زنان بر سر افکنند هکذا و همچنین اشارت است بفعلی که ابو
هریره کرد و چادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ریطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر
المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشوند او را موت اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با پارهٔ ابریشم سپید فیقولون
اخرجی راضیة مرضیا عنك الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست
و ریحان و بسوی رزق روحانی از رحمت و عنایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است و رب غیر غضبان و پروردگار خشم نکننده فتخرج کاطیب ریح
المسك پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآمد روح با این بوی خوش حتی انه لیناوله بعضهم بعضا تا آنکه هر آئینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعضی را
یعنی دست بدست می برند حتی یاتوا به ابواب السماء تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان فیقولون پس میگویند فرشتگان ما اطیب هذه الریح التی جاءتکم من الارض چه عجب خوش است
این بوی که آمده است شما را از زمین فیاتون به ارواح المؤمنین پس می آرند او را نزد ارواح مؤمنان فلهم اشد فرحا به پس هر آئینه ارواح مؤمنان سخت تر اند از روی شادمانی و خوشحالی به
این روح من احدکم بغائبه یقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود بغائب خود که باز می آید از سفر بر وی فیسالونه ماذا فعل فلان پس می پرسند او را که چه کرد فلان ...

فلان يعني چه حال دارد وچگونه است فلان وفلان نامهاي آشنايان كه در دنيا گذاشته رفته اند آنها را نام ميبرند واحوال ايشان مي پرسند فيقولون دعوه فانه كان في غم الدنيا پس
ميگويند بگذاريد او را پرسيده ودر تعب جواب نيندازيد زيرا كه وي بود در غم دنيا واز آنجا غمزده مي آيد تا راحت يابد وبحال خود بيايد آنگاه پرسيد فيقول قد مات اما اتكم پس ميگويد معلوم كه
بحال خود مي آيد بتحقيق مرده است آن فلان كه شما از احوال وي مي پرسيد آيا نيامده است پيش شما فيقولون پس چون خبر ميدهد كه وي مرده است ودرميان خود او را نمي بينند ميگويند
ارواح مؤمنان بيك ديگر قد ذهب به الى امه الهاوية بتحقيق برده شد او را بسوي مادر وي كه آتش دوزخ است وآتش دوزخ را دنگران آن نسبت بدوزخي ام خوانده است
كه فرمود فامه هاويه باعتبار احاطه واشتمال قرب واتصال وان الكافر اذا احتضر وبدرستي كافر وقتي كه احتضار كرده ميشود وحاضر ميشود او را موت اتته ملائكة العذاب بمسح
مي آيند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانكه براي مؤمن حرير سپيد مي آرند مسح بكسر ميم وسكون سين پلاس فيقولون اخرجي ساخطة مسخوطا عليك الى عذاب الله
پس ميگويند فرشتگان بروح كافر بيرون آي ناخشنود وناخشنودي كرده شده برتو بسوي عذاب خداي عز وجل فتخرج كانتن ريح جيفة پس بيرون مي آيد روح ببوي ناخوش
همچو گنده ترين بوي مردار بوي گرفته حتى ياتون به باب الارض تا آنكه مي آرند او را نزديك در زمين يعني در آسمان زمين چنانكه دلالت كرد بران حديث سابق واحتمال دارد
كه از آسمان بزمين باسفل سافلين مي آورده باشند كذا قال الطيبي فيقولون ما انتن هذه الريح پس ميگويند چه عجب گنده است اين بو حتى ياتون به ارواح الكفار تا آنكه
مي آرند او را نزد ارواح كافران رواه احمد والنسائي وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار گفت
بيرون آمديم ما با آن حضرت در جنازه مردي از انصار فانتهينا الى القبر ولما يلحد پس آخر رسيديم تا قبر وهنوز در لحد كرده نشده يعني دفن كرده نشده فجلس رسول الله
پس نشست پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله ونشستيم ما گرد آن حضرت كان على رؤسنا الطير بهيبت وادب ووقار سر فرو افگنده وساكن كه گويا كه بر
سرهاي ما پرندها نشسته اند كه اگر سر بجنبانيم وبچپ وراست نگريم آن پرندها مي پرند واين هيئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احاديث بسيار آمده ومذكور است وفي
يده عود ينكت به في الارض ودر دست آن حضرت چوبي بود كه ميكاويد وخط ميكشيد بآن چوب در زمين چنانكه عادت متفكر وغمگين ميباشد فرفع راسه پس برداشت
سر مبارك خود را فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوئيد بخدا از عذاب قبر مرتين دو بار گفت اين سخن را او ثلثا يا سه بار ثم قال پس گفت
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة بدرستيكه بنده مسلمان وقتي كه ميباشد در بريدگي از دنيا وميباشد در روي آوردن بآخرت
نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه فرود مي آيند بسوي وي فرشتگان از آسمان كه رويهاي ايشان سفيد است كان وجوههم الشمس گويا كه رويهاي ايشان آفتاب است
معهم كفن من اكفان الجنة با ايشان كفني است از كفنهاي بهشت وحنوط من حنوط الجنة وخوشبوي است از حنوط بهشت وحنوط بفتح حا طيب ميت كه كفن وتن او بدان خلط كنند حتى يجلسوا منه مد
البصر تا آنكه مي نشينند اين فرشتگان از ميت دور تا دوري بصر ثم يجيء ملك الموت عليه السلام پس مي آيد فرشته موت كه عزرائيل است بر ميت حتى يجلس عند راسه تا آنكه مي نشيند نزد سر ميت فيقول
ايتها النفس الطيبة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان پس ميگويد ملك الموت اي جان پاك بيرون آي بسوي آمرزش از خدا ورضاي عظيم از وي قال گفت آن حضرت فتخرج تسيل كما تسيل
القطرة من السقاء پس بيرون مي آيد روح درحالي كه روان ميشود چنانكه روان ميگردد آب از مشك سقا بكسر سين مشك فياخذها پس ميگيرد ملك الموت آنرا فاذا اخذها لم يدعوها
في يده طرفة عين پس چون ميگيرد ملك الموت آنرا نمي گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملك الموت يك پلك زدن يعني چون ملك الموت روح بنده را قبض كرد باعوان خود
كه در دست ايشان كفن بود مي سپارد حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط پس ميگيرند فرشتگان روح را در آن كفن ودر آن حنوط ويخرج منها
كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض بيرون مي آيد از آن روح رائحه همچو خوشبوترين دميدن بوي مشك كه يافته شده است بر روي زمين قال گفت آن حضرت
فيصعدون بها پس بالا ميبرند فرشتگان آنرا فلا يمرون يعني بها على ملأ من الملائكة پس نميگذرند فرشتگان يعني بآن روح بر هيچ جماعتي از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح
الطيب مگر آنكه ميگويند كه چيست اين روح پاك وكيست صاحب او فيقولون فلان بن فلان پس ميگويند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا بخوبي
او را بنيكوترين نامهاي وي كه ميخواندند او را بدان نامها در دنيا چنانكه لقبها كه دلالت بر مدح دارد حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا تا آنكه ميرسند با وي تا آسمان كه فروترين آسمانها است فيستفتحون
له پس طلب در گشادن ميكنند فرشتگان براي وي فيفتح لهم پس گشاده ميشود در براي ايشان فيشيعه من كل سماء مقربوها پس مشايعت ميكنند او را ودر پي او ميروند از هر آسمان مقربان ملائكه
كه در آن آسمان اند الى السماء التي تليها تا آسماني كه متصل است آن آسمان را حتى ينتهي به الى السماء السابعة تا آنكه بآخر رسيده ميشود بآن روح تا آسمان هفتم فيقول الله پس ميگويد خداي عز وجل
اكتبوا كتاب عبدي في عليين بنويسيد نامه بنده مرا در عليين كه نام موضعي است در آسمان هفتم واعيدوه الى الارض وباز گردانيد او را بسوي زمين يعني بسوي بدن وي كه مدفون است
در زمين فاني منها خلقتهم زيرا كه من از زمين پيدا كرده ام آدميان را وفيها اعيدهم ودر زمين باز ميگردانم ايشان را ومنها اخرجهم تارة اخرى واز زمين بيرون مي آرم ايشان را بار ديگر
چنانكه نخستين بار برآورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعاد روحه في جسده پس باز گردانيده ميشود روح وي در تن وي فياتيه ملكان پس مي آيند ميت را دو فرشته
فيجلسانه فيقولان له پس مي نشانند او را پس ميگويند او را من ربك كيست پروردگار تو فيقول ربي الله پس ميگويد وي پروردگار من خداست فيقولان له ما دينك
پس ميگويند او را چيست دين تو فيقول ديني الاسلام پس ميگويد دين من اسلام است فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم پس ميگويند چيست حال اين مرد كه برانگيخته
شده است در شما وفرستاده شده است بسوي شما كنايت از ذات شريف آن حضرت است صلى الله عليه وسلم فيقول هو رسول الله پس ميگويد ميت وي پيغمبر خداست فرستاده او ست بحق

فیقولان له وما علمك پس میگویند آن دو فرشته مرا او را چیست دلیل و انشای تو رسالت وی را و از کجا می گوئی و بچه حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم
کتاب خدا را که قرآنست و معجز است فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو داشتم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن
بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده
از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت بندهٔ من فافرشوه من الجنة پس فرش گردانید بندهٔ مرا و بپوشانید برای وی فرشی از بهشت و افرشوا بفتح همزه و قطع
اوست و فرش افکندنی والبسوه من الجنة و بپوشانید ویرا لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری
بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره مد بصره پس کشاده کرده میشود
برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آنحضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکوروی حسن الثیاب نیکو جامه
طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی یسرك پس میگوید آنمرد مژده باد ترا بانچه شادمان گرداند ترا و الابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده هذا یومك
الذی کنت توعد این روز تست که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مراورا من انت کیستی تو فوجهك الوجه پس روی تو روی کامل بحسن و
جمال و کمال است یجیئ بالخیر می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و میسزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان فیقول پس میگوید آن مرد انا عملك
الصالح من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپاکن قیامت را حتی ارجع الی اهلی
ومالی تا آنکه باز گردم بسوی اهل خانهٔ خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را ولیکن چون دانست که
احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد
و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشانرا بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آنحضرت وان العبد
الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الاخرة و بدرستیکه بندهٔ کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود
الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسهاست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیئ
ملك الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول باز می آید فرشتهٔ مرگ تا آنکه می نشیند نزد سروی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید
بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا قال گفت آنحضرت فتفرق فی جسده پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در سیر و در اعماق آن و ناخوش میدارد
برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید به نشاط و سرور و خوشی بمشاهدهٔ انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملك الموت
آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ گرم از پشم تر که نزد کشیدن چیزی از آن پشم بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق
بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بر وزن تنور آهنی که
کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم ترشده بکشند لابد چیزی از آن خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملك الموت روح کافر را فاذا
اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلك المسوح ویخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها
فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به
الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمهٔ این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر بر عکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلك الکفن بود اینجا حتی
یجعلوها فی تلك المسوح یعنی میگیرد اندان را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسك بود اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا
باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده نمیشود مر کافرانرا درهای آسمان
و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین
فی الارض السفلی بنویسید نامهٔ او را در سجین که نام جای است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم است فتطرح روحه طرحا
پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت این آیت را ومن یشرك بالله وکسی که شرك آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بر روی افتاد از
آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرك افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میگردانند تمثیل است اهوای مردیه را که
پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارتست بانداختن شیطان او را در
ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع
نیست و جماعهٔ دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من
ربك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری

فینادی منادٍ من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویاتیه رجل قبیح
الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه یجیئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب
لا تقم الساعة ترجمهٔ این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میگردد و بار بار کلمهٔ تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود و اینجا
ان کذب یعنی ذکر عبدی و آنجا من روحها وطیبها بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا که بهم شکند
اضلاع او و او توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزاء و تهکم چنانکه ابشر و فی روایة نحوه و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در وی در مؤمن این را که اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء والارض وکل ملک
فی السماء چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمانست وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له
یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعة از اهل هیچ دری از درهای آسمان الا
آنکه ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که برداشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی
چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلعنه پس لعنت میکنند او را کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء و بسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب
الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن ابن کعب روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته
عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و قصهٔ توبهٔ او در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا
الوفاة هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات اتته آمد او را ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت پس گفت ام بشر و دختر براء ابن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم راء اول که از انصار است
اول کسی که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبد الرحمن کنیت کعب ابن مالک است ان لقیت فلانا فاقرا علیه
منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بر وی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشر بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر
این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی نحن اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام
کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانیکه با ایشان سلام
برسانند نیز هست یعنی آنجا کجا کسی را از خود خبر است که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول
صلی الله علیه وسلم یقول آیا نشنیدهٔ تو آن حضرت را که میگفت ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود
اندرون پرندگان سبز که میچرند درختان بهشت را و علق بالقاف چریدن شتر سبزها را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را قالت
گفت ام بشر فهو ذلک پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور و حبور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه
والبیهقی فی کتاب البعث والنشور وعنه عن ابیه و هم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمه بفتحات انسان کاهی اطلاق کرده میشود بر جسد و
کاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی جسده تا آنکه باز میگرداند خدای عز و جل او را بتن وی یوم یبعثه روزی که برانگیزد او را از خاک رواه
مالک والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف
طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیرا بیض آمده و بر هر تقدیر
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبهٔ
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جواهر
در صنادیق و نگاه داشت آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز بدانکه بعضی این را تخصیص بشهدا کنند و بعضی عام دارند تمامهٔ مؤمنان را و ظاهر احادیث تعمیم است
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و
سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالیکه وی میمیرد فقلت اقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام پس
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ماجه باب غسل المیت وتکفینه باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت
فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند
در سبب وجوب آن اکثر برانند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و بالکلیه انسان
نجس نمیگردد و از جهت کرامت آدمی لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که بسبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد باصل که

شستن تمام بدن است و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر یکی میت را بجود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو بر داشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست از شبه موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است کان المؤمن لاینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آن است که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف بستن و کفن بفتحتین جامهٔ مرده الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته روایت است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و با آن حضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آن حضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر است فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک پس گفت آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است ان رأیتن ذلک اگر مصلحت می بینید شما و نیک میدانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانید که آن ادخل است در تطهیر و تنظیف واجعلن فی الآخرة کافورا و بکنید آن در مرهٔ اخری کافور را او شیئا من کافور یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور بآن قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میکرد و ترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت فاذا فرغتن فآذننی پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید فلما فرغنا آذناه پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آن حضرت را فالقی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما ته بند خود را وحقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده و مراد اینجا ازار است وقال اشعرنها ایاه و گفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بپیچید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و دراینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده وفی روایة و در روایتی چنین آمده که اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف وابدأن بمیامنها و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی ومواضع الوضوء منها و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موی او را سه گیسو فالقیناها خلفها پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز بامر آن حضرت یا باذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است یمانیة بتخفیف یا منسوب بیمن بیض جامهای سپید جمع ابیض سحولیة بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن و بعض سحول قصار گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعض گفته که بضم نیز نام قریه است من کرسف از پنبه بودند آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی لیس فیها قمیص ولا عمامة نبود در آن سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند با آنکه مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است از ان در هدایه قمیص نه عمامه و استحسان کرده اند آنرا بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه بپشت چنانکه در حالت حیات و مراد ثلثه لفائف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و مراد بتحسین کفن آن است که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو و شسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند بریا و تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود فمات پس مرد آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر بشوئید او را باب و برگ کنار وکفنوه فی ثوبیه و تکفین کنید او را در دو جامهٔ او که در احرام پوشیده بود ولا تمسوه بطیب و نسائید او را ببوی خوش ولا تخمروا رأسه و مپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبعث یوم القیمة ملبیا پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر رأس مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرده والله اعلم

و سنذکر حدیث خباب و باشد که نه ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه و تشدید موحده که در ان حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب
که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض
بپوشید از جامهای خود سپید را فانها من خیر ثیابکم زیراکه جامهای سفید از جمله بهترین جامه‌های شما اند وکفنوا فیها موتٰکم و تکفین کنید در ان مرده‌های خود را ومن خیر اکحالکم
الاثمد و از بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه و میم سنگ سرمه فانه ینبت الشعر زیراکه وی میرویاند موی مژگان را و یجلو البصر و روشن میکند بینائی را رواه ابو داؤد
والترمذی و روی ابن ماجة الی موتٰکم و روایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتٰکم و ذکر کحل و اثمد نکرده است وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تغالوا بفتح تا و لام فی الکفن گران بها نکنید در کفن فانه یسلب سلبا سریعا پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد و دور کرده میشود یعنی ژنده و کهنه و خراب
میشود پس چه حاجت نفاست و گرانی بها است مقصود نهی از تبذیر و اسراف در کفن است رواه ابو داؤد و از ابوبکر صدیق رض آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود
و گفت که بشوئید اینها را و تکفین کنید مرا دران زیراکه زنده محتاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای ریم و زرداب و تراب اند وعن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت
دعا بثیاب جدد فلبسها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه‌های نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول المیت یبعث فی ثیابه التی یموت فیها مرده برانگیخته میشود در جامهای وی که میمیرد در وی رواه ابو داود و ظاهر این حدیث آن است که
ابو سعید که جامه‌های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاهر او ست که بعث در جامه میباشد و این مشکل است زیراکه در حدیث صحیح وارد شده است
که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن و برهنه پا و کلام درین باب بسیار است و جمله از ان در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب درین
حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت ملابست مرد باعمال چنانکه به ثیاب و در تاویل قول حق سبحانه و ثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک
فاصلح و ابو سعید رضی الله عنه جامهای نو که پوشید برای نظافت و طهارت پوشید و درین میان بگمان این حدیث را خطور کرد که از ان حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود و تاویل حدیث همان سنت
که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است نه آنکه بجهت اشتها دلبس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید ابهام حمل بر ظاهر نیز تواند بود بجهت کمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه حقیقة مراد دیگر است
فافهم والله اعلم وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر الکفن الحلة بهترین کفن حله است که عبارت از ازار و رداء است ازبرد من و ظاهر
مراد آنست که نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است وخیر الاضحیة الکبش الاقرن و بهترین قربانی
کبش شاخدار که آنرا قچقار گویند زیراکه جثه وی عظیم میباشد و در اغلب فربه میباشد و در روایات آمده است که فدای ولد ابراهیم علیهما السلام آن بود و ظاهر اسوال و مجانس ذکر کفن
و اضحیه تقریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احادیث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی
وابن ماجة عن ابی امامة وعن ابن عباس قال امر رسول الله گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقتلی احد ان ینزع عنهم الحدید
والجلود بکشتگان غزوه احد که کشیده شود از ایشان آهن و پوستها که از جنس پوست باشد وان یدفنوا بدمائهم وثیابهم و امر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان
و جامهای ایشان رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما روایت
است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی و بود وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب
ابن عمیر وهو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر در غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی بردة تکفین کرده شد در یک چادری کوتاهی که ان غطی راسه بدت رجلاه اگر پوشیده
میشد سر وی پیدا میشد هر دو پای وی وان غطی رجلاه بدا رأسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پیدا میشد سر وی واراه قال وگمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت
این را نیز وقتل حمزة وهو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من و کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پایهای او گیاه و پوشیده شد بدان چنانکه در فصل
ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثة بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس از ان فراخ کرده شد مارا از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف
رض مشهور است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد مارا از دنیا آنچه داده شد شک راوی است در عبارت ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت
لنا و بتحقیق ترسیدیم که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان و دران جهان مارا چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی
ترک الطعام تا بماند طعام را و نخورد با آنکه روزه دار بود رواه البخاری و درین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هر چه از کفن میسر گردد سنت همان است و مصعب ابن عمیر رضی الله
عنه از اجله صحابه و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از شهدای احد است و در جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد نهایت زهد ورزید و فقر اختیار کرد و در روایت آمده
که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوست گوسفند در کمر بسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدای تعالی دل او را بایمان
دیدم او را که مادر و پدر وی او را از خوشترین طعام میخورانیدند و بروی حله میدیدم که بدو صد درهم می‌آرزید محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیده و حمزه بن عبد المطلب عم رسول
الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل بدر و شهدای احد است رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا رفتند و ما
این چنین متنعم میگیم و این یا ترحم است بر حال ایشان یا حسرتست بر حال خود فافهم و درینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشره مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود

خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت باایشان یا خیریت عامتر از افضلیت است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این
قرار داوکه عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وعن جابر قال اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبد الله بن ابي بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود و بعد از آنکه در آورده شد این منافق در گوری که برای
وی کنده بودند عبارت از قبر است و قبر گفت از برای اهانت وی فامر به پس امر کرد آن حضرت به بر آوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه على ركبتيه
پس نهاد آن حضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فيه من ريقه پس دمید آن حضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود والبسه قميصه و پوشانید او را
پیراهن خود قال وكان كسا عباسا قميصا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر قید
کرده آورده بودند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت
پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده متفق عليه و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آن حضرت بر سر گور آن منافق
آمد و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبری جواب
میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیه ما فیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسر وی و
اکرام وی کرد که از مؤمنان مخلص بود پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس
آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نهی کرده است ترا از ان پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در آنکه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل على احد منهم مات ابدا الآية و گویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر كذا في بعض الشروح و در کتب سیر آمده است
که چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم وی هزار کس والله اعلم باب المشي بالجنازة والصلوة عليها بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هردو
جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هردو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است
زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس با این قید جائز نیست
بر غائب و نه بر حاضر محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز
گزارده نشود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآرند و غسل دهند و نماز کنند و اگر با دانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن برآورده غسل دادند اعاده کنند نماز را
و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام درآن بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی بر داشتن او و بسوی قبر و این مستلزم دویدن رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تك صالحة فخير تقدمونها اليه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود و بقبر رسانیدن آن را
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان تك سوى ذلك فشر تضعونه عن رقابكم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن بسبب دفع
شری است که می نهید آن را از گردن خود متفق عليه وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال
على اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قدموني پس اگر باشد میت نیکوکار
میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثهٔ میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال بجثه متعلق ساخته باشند
والله اعلم وان كانت غير صالحة قالت لاهلها يا ويلها اين تذهبون بها و اگر باشد کار بد میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای وای کجا
میبرید او را و ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا می برید مرا و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آمده يسمع صوتها كل شيء الا الانسان میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیهٔ تکلیف ستر
و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصعق اگر میشنید آدمی هر آئینه هلاک میشد بجهت فظاعت و دهشت رواه البخاري
وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم الجنازة چون بینید جنازه را که بیرون می آرند از خانه و احتمال دارد که مراد رؤیت جنازه باشد در وقتیکه
نشسته باشید و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فقوموا پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت
شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد فمن تبعها فلا يقعد حتى توضع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود
جنازه یعنی بر زمین یا در لحد اول اصح و اوفق است باحادیث متفق عليه وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلى الله عليه وسلم وقمنا معه گفت
جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس بایستاد برای او آن حضرت وایستادیم ما نیز با آن حضرت فقلنا پس گفتیم يا رسول الله انها يهودية بدرستیکه این جنازهٔ زن یهودیه است
نه مسلمان که بسبب آن تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع بفتح زای پس گفت آن حضرت که مرگ جای ترس و دهشت است فاذا رأيتم الجنازة فقوموا پس چون ببینید

شما جنازه را پس بايستيد اگرچه جنازه كافر باشد متفق عليه وعن علي رضي الله عنه قال رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا يعني في
الجنازة گفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه ديديم ما آن حضرت را كه ايستاد يعني در جنازه پس ايستاديم ما نيز بمتابعت وي وديديم وي را كه نشست پس نشستيم ما اين را دو معني است يكي
آنكه ايستاد آن حضرت بديدن جنازه ما نيز ايستاديم وچون گذشت ودور رفت از نظر نشست ما نيز نشستيم دوم آنكه آن حضرت چندگاه بايستاد وبعد از ان نشست وبمعني ايستاد پس
ايستادن امري واجب نبود يا واجب بود ومعلوم شده است كه منسوخ گشت بفعل اخير رواه مسلم وفي رواية مالك وابي داؤد قام في الجنازة ثم قعد بعد يعني
آنحضرت بجهت ديدن جنازه بعد از ان بنشست اين روايت نيز محتمل هر دو معني است وظاهر در ثاني است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اتبع بتشديد ودر بعض من تبع جنازة مسلم ايمانا واحتسابا كسي كه پس روي كند جنازه مسلمان را بجهت ايمان آوردن بفرموده شرع وطلب كردن ثواب وكان معه
حتى يصلي عليها وباشد با وي تا آنكه بگزارده نماز بر وي وبفتح لام يصلي نيز روايت است يعني تا آنكه گزارده شود نماز بر وي واول اقوى واظهر است ويفرغ من دفنها وتا آنكه فارغ
گردد يا فارغ كرده شود از دفن وي فانه يرجع من الاجر بقيراطين پس بدرستيكه وي باز ميگردد بدو قيراط از اجر يعني اجر او مضاعف است وقيراط دوازدهم حصه از دينار
يا بدين حساب نصف دانق باشد كه نام ششم حصه از دينار است وبعض بيست وچهارم حصه از دينار گفته اند پس ربع دانق باشد كل قيراط مثل احد هر قيراط آن چنان مانند
كوه احد است اين تصوير وتمثيل است براي عظمت فضل وثواب آن ومن صلى عليها ثم رجع قبل ان تدفن فانه يرجع بقيراط وكسي كه نماز گزارد پس برگردد پيش از انكه دفن
كرده شود پس بدرستيكه وي برميگردد بيك قيراط از اجر يعني اجر وي نصف اجر اول است متفق عليه وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي اليوم الذي
مات فيه وهم از ابي هريره است كه آن حضرت خبر داد مردم را مرگ نجاشي كه پادشاه حبشه بود ودر دين نصارى بود پس ايمان آورده بحضرت وهجرت كردند صحابه نزد وي وخدمتها كرد ايشان را
ونجاشي لقب پادشاه حبشه است ونام اين نجاشي اصحمه بود ومشهور در نجاشي فتح نون وتخفيف جيم وتخفيف يا است پس چون در حبشه مرد آن حضرت مردم را خبر داد از مردن وي همان روزي كه مرد
نجاشي دران روز وخرج بهم الى المصلى وبيرون آمد آن حضرت با مردم بسوي مصلاي عيد فصف بهم پس صف بست مردم وكبر اربع تكبيرات وتكبير آورد چهار تكبير متفق
عليه واين حديث متمسك شافعي است در جواز صلوة جنازه بر غايب وما ميگوييم كه نجاشي نسبت بآن حضرت صلى الله عليه وسلم غائب نبود بلكه برداشته شد سرير وي وآورده شد
نزد آن حضرت يا كشف كرده شد وبرداشته شد پرده از وي ورويت امام كافي است وازان حضرت در غير نجاشي مثل معاويه مزني كه در مدينه مرد وآن حضرت به تبوك بود وبر زيد بن حارثه و
جعفر ابن ابي طالب كه در غزوه موته شهيد شدند نيز نماز غائبانه روايت كرده اند ودر اسناد آن احاديث سخن است وبر تقدير صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلى الله عليه وسلم
والآن در حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما متعارف است وبعض حنفيه نيز ميكنند وعن عبد الرحمن ابن ابي ليلى از كبار تابعين است صد وبيست از صحابه را دريافته روايت ميكند
از علي ابن ابي طالب وعثمان بن عفان وغير ايشان ووي از تابعين كوفه است وبي نظير وقت بود قال گفت كان زيد بن ارقم يكبر على جنائزنا اربعا بود زيد بن ارقم كه از مشاهير صحابه
است تكبير ميگفت بر جنازهاي ما چهار تكبير وانه كبر على جنازة خمسا وبدرستيكه وي تكبير گفت بر يك جنازه پنج تكبير فسألناه پس پرسيديم او را كه تو هميشه چهار تكبير ميگفتي امروز چرا
پنج تكبير گفتي فقال كان رسول الله پس گفت زيد ابن ارقم بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يكبرها ميگفت پنج تكبير يعني احيانا پنج هم ميگفت وائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار
تكبير واز حضرت رسول الله صلعم واصحاب وي زياده ازان مروي ومأثور است وگفته اند كه آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چهار است وبرهمين است قرار ودر شرح
زياده ازين كلام كرده شده است رواه مسلم وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب روايت است
از طلحه بن عبد الله بن عوف كه از مشاهير تابعين است وبرادرزاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الكتاب را فقال پس
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة يعني خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانيد كه آن سنت است رواه البخاري بدانكه علماي حنفيه رحمهم الله تعالى گفته اند كه در صلوة جنازه قرأت
فاتحه نيست مگر آنكه به نيت ثنا ودعا بخوانند وميگويند كه ثابت نشده است از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خواندن آن واين مذهب ابي حنيفه ومالك وثوري است وعمل صحابه دران مختلف
آمده وطحاوي گفته شايد كه خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطريق ثنا ودعا بود نه بروجه قرأت ونزد شافعي بخوانند فاتحه را واز كلام فتح الباري ظاهر ميشود كه مراد وي بآن
مشروعيت قرأت است نه وجوب آن وكرماني گفته است كه واجب است ومراد بسنت در كلام ابن عباس طريقه مسلوكه در دين است وطيبي نيز همچنين گفته والله اعلم وعن عوف بن
مالك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على جنازة گفت عوف بن مالك اشجعي كه صحابي است واول مشاهد وي خيبر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه فحفظت من
دعائه پس ياد گرفتم من چيزي را از دعاي آن حضرت وهو يقول وآن حضرت ميگفت وميخواند اين دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بيامرز او را ورحمت كن او را وعافه واعف
عنه وعافيت ده وسلامت بخش او را وعفو كن از وي واكرم نزله وگرامي دار مهماني او را ونزل بضم نون وسكون زاي وبضم زاي نيز آمده آنچه پيش مهمان فرود آرند وبنهند از طعام
ووسع مدخله وفراخ گردان جاي درآمدن او را كه قبر است واغسله بالماء والثلج والبرد وبشوي او را بآب وبرف وژاله يعني بانواع مطهرات كنايت است از كمال مغفرت
وتمام آن ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس وپاكيزه گردان او را از گناهان چنانكه پاكيزه گردانيده جامه سپيد را از چرك وريم وابدله دارا خيرا
من داره وبدل كن او را سرايي دران عالم بهتر از سراي او درين جهان واهلا خيرا من اهله واهل خانه بهتر از اهل خانه وي في الصراح اهل كسان وكسان سراي وجاي وزوجا خيرا من
زوجه وجفتي بهتر از جفت وي وزوج بر مرد وزن هر دو اطلاق كنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ودرآر او را در بهشت ونپناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار

او برای شک است یا بمعنی واو وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و به پرهیزان او را از فتنه و ابتلای قبر و از عذاب آتش این روایت دلالت دارد بر آنکه کلمهٔ او در
روایت سابق بمعنی واو است قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت روای حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم
رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا در حق من می کرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله
عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشه رضی
الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من توانم بروی نماز گزارد فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار
ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنیکه نامش بیضاء است در مسجد سهیل
واخیه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت
عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای ادای
فرض و توابع او ست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق
تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است بکراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نفیی
نیا فتیم و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریرة است که هر که نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را واما
حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود بهمین مقدار است که آن حضرت این را یکبار کرده و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بر آن شده باشد و در بعضی
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از اینجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که
مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابی وقاص نزد حجره
های ازواج مطهره ایضا مبنی بر آن است و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است در وی بی کراهت و نیز
انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آن که امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها
فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازهٔ زنیکه مرده در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت
مشهوره بتحریک سین است و بسکون نیز روایت است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد از جای
بجای نمیرود و ساکن متحرک است که می جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی
بطن و رانها و یحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان برد که مقابل عجزهٔ ایستاد از جهت تقارب هر دو و محل وشمنی گفته که روایت آمده است
از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است متفق علیه وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن
لیلا روایت است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شد
این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب قال افلا آذنتمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بر دن وی تا نماز میکردم بر جنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آن حضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس آن حضرت فصلی
علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد از آن که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه
بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقم بکسر میم مکنسه یعنی جاروب وقمامه کناسه یعنی خاکروبه او شاب شک راوی است که
زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد ففقدها و در بعض نسخ او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه پس پرسید آن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید
مرا قال فکانهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره که گویا که صحابه خورد و نیز داشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را
و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی
قبره پس گفت آن حضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گزارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوءة
ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده ها اند وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستیکه حق تعالی روشن میکرداند آن قبرها را

بسبب نماز گزاردن من برایشان متفق علیه ولفظه لمسلم بدانکه اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از دفن یا نه وابراهیم نخعی
وابو حنیفه ومالک بر آنند که اگر پیش از دفن نگزارده اند درست است ودر روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد ودوبار نه
گزارده اند اگر بگزارند رواست ونیز امام ابو حنیفه گفته که درست است بر تقدیری که ریزیده نشده است میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعض بسه روز ودر سوال آن حضرت که فرمود دلونی قبرها
اشارتی باین معنی می توان یافت وامام ابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعاء واستغفار است ولهذا ذکر کرده نشده است
در بعض آن روایات تکبیرات وآن روایت که ذکر کرده شده است در ان تکبیرات صحیح نیست وچنانکه روایت کرده شده است از ان حضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد
بعد از هشت سال وآن بطریق تودیع بوده نماز یا آن از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید
او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین است از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف
وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا مر بعسفان بضم عین وسکون سین مهمله وبعد از آن فا نام موضعی است قریب تر از که نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من
الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاه مردمان
بتحقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازه آن پسر را قال فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد ودرین اشارت است که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید
نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیگردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که
برسند عدد وصد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود که یا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتوربشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در
ورود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در
حق وی رواه مسلم وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی بنیکی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس تر گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را فقال وجبت پس گفت آن حضرت
واجب شد فقال عمر پس گفت عمر رض ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آن حضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی
الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید به بهشت بهشتی است وبرای هر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة المؤمنون شهداء
الله فی الارض مسلمانان گواه خدا اند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مرد است از اهل
جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت
ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله
الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی میدرآرد او را خدای تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آن
حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدرآرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم
لم نسأله عن الواحد پس تر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس وشاید که اگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارتیست از ان
حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجا وفضل وکرامت وی تعالی به بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وما نا که در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آن حضرت توجه
التماس بجناب حق کرد ووحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است وکریمه ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام مکنید وبد مگوئید مردها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیده اند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزای عملی که کرده اند اگر
خیر است بدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که بخشند واگر نه بخشند ذکر کردن شما آنرا وقوع در مالا یعنی است رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد

از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و بعض گفته اند که مراد بثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشرهٔ مرده و خطابی گفته جائز است بحکم ضرورت جمع کردن در یک جامه چنانکه در یک قبر ثم یقول بعد از ان میگفت و میپرسید آن حضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است از وی گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکی از ان دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرأ و قال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم بر ینها روز قیامت که در راه خدا کشته شده اند و امر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده نشدند رواه البخاری و ازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است حنفیه نماز بر شهید نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب و متمسک آن ائمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصهٔ احد و میگویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر در ان روز مشغول بود بانکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیری کند و ایشانرا بمدینه بر و داشته آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آوردند و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آن حضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از انچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گزارد بر شهدا و نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پس برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا نگزارد نماز بر همه شهیدان و گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بفرس معرور و گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد ونحن نمشی حوله و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آن حضرت رواه مسلم الفصل الثانی عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسی که سوار است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط یصلی علیه و بچهٔ ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده و یدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة و دعا کرده میشود در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیر یست که آواز کند و ظاهر کرده از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که در معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده نبرآید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی بر آمده و بعد از ان مرده شده باشد والله اعلم دیگری میگویند که در عرف مرده آنرا می گویند که زنده از شکم برآید بعد از ان بمیرد رواه ابوداود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة لفظ حدیث این چنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر آنست که مراد همان سقط است والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و دریافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مرویست از مغیرة بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبه واقع شده و گویا بعض نساخ در ان خبط کرده و بعد از ان اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة روایت است از زهری از سالم که پسر ابن عمر است گفت دیدم آن حضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع است که ابن عمر است که صحابی است وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة متبوعة جنازه پس رو کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع و جنازه پس روی نمیکند این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید و تکرار میکند و میفرماید لیس معها من تقدمها نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول

این حدیث را تضعیف کرده وگفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول است که کسی او را نمی‌شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن
معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده‌اند در مشی
مع الجنازه امام ابو حنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش برود و برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که
پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است به
معاونت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد
ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمهٔ ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و بعضی میگویند که قوم شفعا اند و شفیع
در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میبرد و آنها که پس و پیش برود و برابر بودن میگویند که دلائل متعارض اند پس برود و جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم
بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست بر رفتن پیش از جنازه و چپ
و راست وی وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار کسیکه پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه
بار فقد قضى ما عليه من حقها پس بتحقیق پرداخت چیزی را که بر او است از حق جنازه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في
شرح السنة ان النبي وتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بين العمودين برداشت
جنازهٔ سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب
که عرض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب تو سط شخص ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد
و نظر بر راه نمی‌افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر میدارند جنازه را دو کس می نهد آنکه سابق است بر اصل عنق خود و تالی بر اعلای سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ
همچنین برداشته شد این مر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت
نزد ما آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی
حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داؤد طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از
صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعهٔ صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد
و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه و
سلم في جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت بجهت مشایعت جنازه فرأى ناسا
ركبانا پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند
وانتم على ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایها میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه رفتن یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند باکی
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بی کراهت رواه الترمذي وابن ماجة وروى ابو داؤد نحوه
قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا گفته است ترمذی و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله
صلى الله عليه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع است چه بر رفتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن ابن عباس ان النبي روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و
احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة و ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است
و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت
پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت را رواه ابو داؤد وابن ماجة وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
صلى على الجنازة قال و هم از ابی هریره است گفت بود آن حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا
وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خدا وندا کسیکه زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه میرانی او را پس بمیران
او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه میت نیست اللهم لا تحرمنا اجره خداوندا

محروم مگردان ما را از اجر او یعنی اجر که به مصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح تا و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نومید کردن از چیزی ولا تفتنا بعده و در فتنه میندازما را پس از وی
رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجة ورواه النسائی عن ابی ابراهيم الاشهلي عن ابيه ابو ابراهیم اشهلی انصاری است مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی
گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند وانتهت روايته عند قوله وتمام شده است روایت نسائی نزد قول او وقال اللهم
واللهم من احييته منا الی آخره در روایت وی نیست وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی به حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس آنچه پیشتر
ذکر کرده و وجه مناسبت هم آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است هر دو درست است وفی آخره و در آخر حدیث ابی داود ولا تضلنا بعده و گمراه مگردان
ما را بعد وی وعن واثلة بکسر ثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمين گفت
نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته يقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگفت اللهم ان فلان بن فلان خداوندا فلان بن فلان نام او را و نام پدر
او را گرفت فی ذمتك در عهد و امان و زنهار تست وحبل جوارك و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن و مراد این جا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را
از ابتلای گور وعذاب النار و از عذاب آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده ای وفا میکنی بآن و وفا بسزاوار و درستی
وعهد و سخن و تو خداوند حقی که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و مهربانی کن او را و ببخشای بر وی انك انت الغفور الرحيم بدرستیکه
تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذكروا محاسن موتاكم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مرده های خود را وكفوا عن مساويهم و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکه آشکارا فسق نکند و ظلم نکند رواه
ابو داؤد والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نه نافع که مولای ابن عمر است قال صليت مع انس بن مالك
علی جنازة رجل فقام حيال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاؤا بجنازة امرأة من قريش
پستر آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند يا ابا حمزة کنیت انس است صل عليها نماز بگزار بر جنازه این زن فقام حيال وسط السرير پس بایستاد انس مقابل
میانه سریر فقال له العلاء بن زياد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هكذا رأيت رسول الله صلی الله علیه وسلم قام على الجنازة آیا همچنین
دیده تو آن حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامك منها در جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامك منه و ایستاد از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة
وفی روایة ابی داؤد نحوه مع زيادة و در روایت ابی داؤد مانند این است با زیادت وفيه و در حدیث ابی داؤد زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حيال وسط السرير
این قول را که فقام عند عجيزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن در این در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز
گذشت

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مبجل است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال كان سهل بن حنيف بضم حای مهمله وقیس بن
سعد قاعدين بالقادسية بقاف و سین بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمر عليهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه
فقاما پس بایستادند بدین جنازه فقيل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است اي من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض
اهل ذمه اند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان گفتند که مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج فقالا ان رسول
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقيل له انها جنازة يهودي پس گفته
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت اليست نفسا آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه و
عن عبادة بن الصامت قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد که چون میرفت در پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من اليهود پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت آن حبر مر آن حضرت را انا هكذا
نصنع بدرستیکه ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد از این و نایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد که بنشینید و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حديث غريب وبشر
بکسر با بن رافع الراوي ليس بالقوي و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی وعن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقيام في الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را با ایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلك وامرنا بالجلوس

پستر نشست بعد از ان وامر کرد مارا بنشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین که از
مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت بامام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن ونه ایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس
قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لجنازة یهودی مر جنازه را با وجود آنکه جنازه
یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد و پستر نشست یعنی نخست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد از ان نشسته می ماند و بر نمی خاست
پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازه یهود باشد یا مطلق والله اعلم وظاهر ثانی است رواه النسائی وعن جعفر بن محمد عن ابیه روایت است از امام جعفر
صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیه بجنازة که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه فقام الناس حتی جاوزت
الجنازة پس بایستادند مردم تا بگذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازه یهودی یعنی پس برنخیزید وکان
رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا بر راه جنازه نشسته وکره ان تعلوا رأسه جنازة یهودی فقام و ناخوش داشت که بلند
شود سر مبارک آن حضرت را جنازه یهودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازه یهودی بایستاد بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازه یهودی
بلند کرده واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه ونسخ حکم بقیام یا ذکر توجیه برای قیام که از ان حضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است
امام حسن را رضی الله عنهم اجمعین رواه النسائی وعن ابی موسی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بک جنازة یهودی او نصرانی
او مسلم گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان ودر بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید
برای آن جنازه فلستم لها تقومون پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه انما تقومون لمن معها من الملائکة می ایستید شما مگر برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان
رحمت اگر جنازه مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی بجهت فزع وعبرت بجنازه بر خاست
وگاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی باشند وگاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم وگاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات واحوال ایشان که
ثابت کرده که آخر امر عدم قیام بود هرچه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رواه احمد وعن مالک ابن هبیرة بضم ها وفتح با وسکون یا صحابی است وامیر معاویه بود بر
لشکرهای وی ودر زمان مروان از عالم رفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة
صفوف من المسلمین نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارد بروی سه صف از مسلمانان الا اوجب مگر آنکه واجب کرداند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بهشت ومغفرت را
فکان مالک اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند جزاهم ثلثة صفوف بخش میکرد وقسمت میکرد ایشان را
ومیساخت سه صف لهذا الحدیث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود وفی روایة الترمذی قال گفت راوی کان مالک ابن هبیرة اذا صلی علی جنازة
فتقال الناس علیها بود مالک ابن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه جزاهم ثلثة اجزا میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف ثم قال پس
میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب کسیکه نماز گزارد بروی سه صف واجب میکرداند بهشت را
وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة علی الجنازة روایت میکند ابو هریره از آنحضرت در گزاردن نماز آن حضرت بجنازه که میخواند این دعا
اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها و تو پیدا کردی ورا وانت هدیتها الی الاسلام و تو راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها و تو قبض
کردی روح او را وقبض در اصل گرفتن بپنجه وانت اعلم بسرها وعلانیتها و تو داناتری به نهان وی وآشکار وی جئناک شفعاء فاغفرله آمده ایم ما خواهش کنان برای آمرزیدن گناه
وی پس بیامرز مر او را رواه ابو داود وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی صبی لم یعمل خطیئته قط گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر
کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز چون صبی بود وغیر مکلف فسمعته یقول پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللهم اعذه من عذاب القبر خداوندا پناه ده مر او را از عذاب
گور واز ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی است وعذابی وعلما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعده شرع است وتوجیهات این در باب الایمان بالقدر
گذشت فتذکر رواه مالک وعن البخاری تعلیقا وروایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه باب گفته است قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب میخواند حسن بصری بر طفل
در نماز جنازه سوره فاتحه را ویقول ومیگفت اللهم اجعله لنا فرطا خداوندا بگردان او را برای ما سلفا وفرطا وذخرا واجرا سلف اسم جمع است آنکه پیش گذشته در موت وفرط نیز کسیکه پیش رود تا اسباب
آبخور ودلو ورسن وپاک کردن چاه وجز آن راست کند وذخر بضم ذال وسکون خای معجمتین مالی که ذخیره کنند ونگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجر مزد وعن جابر ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال الطفل لا یصلی علیه طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بروی ولا یرث ووارث نشود از غیر ولا یورث ووارث گردانیده نشود دیگری از وی حتی یستهل تا آنکه
آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را وعن ابی
مسعود الانصاری صحابی مشهور است وبعض او را از اهل بدر شمرده اند وتحقیق آن است که نسبت او بیدر بجهت سکونت وست در آنجا نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه نهی کرد آن حضرت از آنکه بایستد امام یعنی بهنگام نماز بالای چیزی وبایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وی این حکم در همه نماز

خصوصیت بنماز جنازه ندارد ولفظ حدیث تنیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب آورده اند گویا که در وی حدیث دروی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه
این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز باب دفن المیت دفن بمعنی ستراست غالب آمده در ستر میت درین
و قبر بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است ومقبره موضع قبور مفتوح المیم و مثلث البا و بکسر میم با فتح با نیز آمده و نخست کسیکه دفن کرده شد درین
هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر دو نوع است لحد و شق و هر دو مشروع است ولیکن لحد افضل است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید
الفصل الاول عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض الذی هلک فیه روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
که پدر وی سعد ابن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحدوا لی لحدا لسازید برای دفن من لحد ساختنی ولحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حا در
بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحدوا بهمزه وصل و فتح حا و قطع همزه و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من
خشتهای خام ایستاده کردنی کما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بروزن
کلمه ولبن بکسرتین نیز آمده رواه مسلم وعن ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله گردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء
قطیفه سرخ و قطیفه گلیمی که اورا ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز گویند و خمل هم بمعنی است وسبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین وسکون قاف که مولای
آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آنحضرت نپوشد و علما جامه در قبر مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است وبعض میگویند که
آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم وعن سفیان التمار بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علماست که زمان صحابه را دریافته اما روایت
از ایشان ندارد انه رأی قبر النبی روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم یعنی بشکل کوهان شتر رواه البخاری و در مصنف ابن ابی شیبه آورده
که گفت سفیان تمار در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم است واخبار و آثار صحیحه در وی
آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار یک شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است
ودرین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن سنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشانست گفته که تسطیح اولی است
از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آمده که وی آن قبور ثلثه را مسطح دیده و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه
آورده که مسنم اند و هو الصحیح والله اعلم وعن ابی الهیاج بفتح ها و تشدید یای تحتانیه در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت
مرا امیر المؤمنین علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله آیا برانگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و نفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا الا سویته و
نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم وعن
جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است وان یبنی علیه
و نهی کرد ازان که بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وان یقعد
علیه و نهی کرد ازان که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول است
والله اعلم رواه مسلم وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور نشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هرآینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص پیوستن بچیزی و تخلص بضم لام است خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مر او را از
نشستن وی بر قبر رواه مسلم الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد و دیگری لحد نمی کرد بلکه شق میکرد و در میانه قبر و ابو عبیده
بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود ابو عبیدة بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد ازان که اختلاف
کردند که آن حضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اول عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول
الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد بسکون حا برای ما است و شق بفتح شین برای غیر ما ست و اگر مراد بلنا مسلمان اند و بغیرنا یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق
بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده آنرا نکردی
و ظاهر آنست که آن بامر آن حضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و نیز اتفاق دارند بران که هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمودند اللحد لنا

از جمله اختیارات است از سنن یعنی ما لحد را اختیار کرده‌ایم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته‌اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه‌اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد است بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رواه الترمذی وابوداؤد والنسائي وابن ماجة ورواه احمد عن جرير بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم احد روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که آنحضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعه از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا بکنید قبرها را و فراخ کنید واعمقوا و مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی است از امام محمد آنست که مقدار اعماق تا سینه مرد میانه بالا است و هرچه زیاده بر آن کنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن است کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن المحیط واحسنوا و نیک کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعضی گفته‌اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در شستن و شوی وی و تجهیز و تکفین وی و بردا شتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ وادفنوا الاثنين والثلثة في قبر واحد و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت درست نیست وقدموا اكثرهم قرآنا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وی رواه احمد والترمذي وابوداؤد والنسائي وروى ابن ماجة الى قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما كان يوم احد جاءت عمتي بابي لتدفنه في مقابرنا گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود فنادى منادي رسول الله پس آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى الى مضاجعهم باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده‌اند در همانجا دفن کنید رواه احمد والترمذي وابوداؤد والنسائي والدارمي ولفظه للترمذي و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد تا آوردن عمهٔ جابر پدرش را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورد و دفن کرد و طیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویهٔ لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی و عائشه رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله که پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره و نه طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا گیرد او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشائخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود پس بی صبری میکند و میخواهد نقل کند که گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز برآورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصهٔ انبیا است صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهى

وعن ابن عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آنحضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر بستر بیرون آورده شود از جانب سر و در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آوردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجرهٔ آنحضرت انقدر سعت نبود که از جانب قبله در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعي وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل قبرا ليلا وهم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد قبری را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادين است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمده و ایمان آورده فاسرج له بسراج پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله وقال و گفت رحمك الله رحمت کناد ترا خدای تعالی ان كنت لأواها تلاء للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خواننده قرآن را و اواه بمعنی متضرع کثیر البکاء کثیر الدعا مهربان نرم دل اند و یقین ده و مند رواه الترمذي وقال في شرح السنة اسناده ضعيف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست است و بعض مکروه پنداشته‌اند وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ادخل الميت القبر بود آنحضرت چون در آورده میشد میت یا چون میدر آورد میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله وفي رواية وعلى سنة رسول الله و نگذشت بجای ملت رواه احمد والترمذي وابن ماجة روایت کرده‌اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت وروى ابوداؤد الثانية و روایت کرد ابوداؤد روایت ثانیه را وعن جعفر بن محمد عن ابيه مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم حثى على الميت ثلث حثيات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آنحضرت خاک انداخت

بر میت سه انداختن ببیند بحیثیا جمعا و دست هر دو خاک ندون بر روی کسی وحثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند وانه رش على قبر ابنه ابراهيم مروایت کرد که وی
صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و وضع علیه حصباء ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خورد را رواه فی شرح السنة
و روی الشافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر
در روایت شافعی نیست وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور و نهی کرد آن حضرت از آن که گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وست
از تکلف و تزیین و روا داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته مستحب است کل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان یکتب
علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال نگردد و بول نکند بر روی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است
مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد وان توطاء و نهی کرد از آن که پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است که در قبور برهنه پا درآیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال
رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آن حضرت وكان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را القربة پاشید آب بمشک بدأ من قبل رأسه حتى انتهى الى رجليه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی
هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه واین حدیث را از صحابی دیگر روایت
میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجمه و وی اول کسی است که مرد از
مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازهٔ او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر امر کرد آن حضرت مردی را که بیارد او را سنگی را فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و بر داشت آستینهای
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستهار از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن
رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم كانی انظر الى بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو
ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما هنگامیکه کشاد دستهار از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس تر برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان
بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان
بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال
من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحقی شو بسلف خیر ما عثمان
بن مظعون رواه ابو داؤد وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اكشفی لی عن قبر رسول الله صلى الله علیه
وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعهٔ مدینه است گفت درآمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من
بگشا و پرده بردار برای من از قبر آن حضرت و هر دو یار وی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجرهٔ عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو
هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می درآمدند فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت عائشه
برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شد بر روی به سنگ ریزهای سرخ عرصه
و بطحاء و فراخ که در وی سنگ ریزهای خورد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزها است و عرصه در اصل صحن سرای را اطلاق کرده میشود و بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمد بر جای
مخصوص که در حوالی مدینهٔ مطهره است رواه ابو داؤد وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلى الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازهٔ مردی از انصار فانتهینا الى القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده
نشده فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلى الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه و نشستیم ما با وی رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره
و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون واین حدیث در فصل ثالث در باب
ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتهای دیگر که در آنجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در
حالت حیات ابن عبد البر گفته است که ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان حی ولازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده
انتهی رواه مالک وابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم بود که زوجهٔ عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان
پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب

اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان بدین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود
طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که غرض عثمان ازان فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود
و گمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام
امشب قال گفت آنحضرت فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بآنچه گفته اند
که زوج و محارم اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکی
بعید العهد از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است
گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کرو نه آتش عادت اهل جاهلیت
بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس نرمی و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک
اندک اندازید و این اشارتست بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن
آب و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور پس بایستید گرد گور من اندازهٔ آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر
کشتنی و یقسم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتی استأنس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بی بزمانی و آرام یافتن واعلم ماذا اراجع به رسل ربی
و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتهاکه در گور می آیند و میپرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه ندارید او را در خانه واسرعوا به الی قبره
و شتاب برید او را بسوی قبر وی ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورهٔ بقره که از الم تا هم المفلحون است وعند رجلیه خاتمة
البقرة و نزد پایهای وی خاتمهٔ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند
در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده
بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و دریافتم که میرسد و مکروه نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام رواه البیهقی فی شعب
الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال والصحیح انه موقوف علیه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول وست وعن
ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی و
هو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل مکه قریب بوی بعضی
گفته اند بر یک برید فحمل الی مکة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شده بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابی بکر پس هرگاه
که قدوم آورد عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود و مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیهٔ برادر
خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بهمت قول او عن النبی صاحبکم شعر وکنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمه بجیم مفتوحه
و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر و تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک
و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را نعمان کشت و در قتل ایشان قصهٔ عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی باشد تا
هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا میگوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیگر مدتهای مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا کأنی و مالکا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که
من و مالک لطول اجتماع لم نبت لیلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله
لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتک
ما زرتک و اگر حاضر میشدم من نزد وقت فوت تو زیارت نمیکردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در ضرورت
و حاجت مثل حج و غیره بدر نیایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نسا است از زیارت اگرچه مأول و منسوخ میدانند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است و لیکن چون اتفاقی تو نزد موت از من فوت
شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد و الا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم سعدا کشید آنحضرت
سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد در قبر وی ورش علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل رأسه ثلاثا روایت است از ابی هریره که آنحضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی
خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد و عام خندق و هفده ساله بود که آنحضرت

بعض این بر نجران فرستاد قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم متكئا على قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب
هذا القبر آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است که تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبروی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد باب البكاء على الميت گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز
بالاس بهاست و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را با فراط شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است
تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عوا المعنی صبر است و
مکروه است نشستن بر در و نزد بعض مشائخ مکروه نیست نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطای خراسانی که از تابعین است
منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بروی بگریستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند
بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول
شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز
در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات
کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی تر ا رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست ولیکن خطای عظیم است و بعض
فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکر هذا كله في مطالب المؤمنين الفصل
الاول عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر وكان ظئرا لابراهيم
و بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی و نام وی بر آن اعوش بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم دخلنا عليه بعد ذلك پس تر در آمدیم ما بر وی
بعد از ان یعنی همراه آن حضرت وابراهيم يجود بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند
شانزده ماهه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روز و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عينا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه روان شدن و فارفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت
تو که بر میگریی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت
است بر مقبوض بمشاهده حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانکه تو خیال کرده ثم اتبعها باخرى پس در پی کرد
آن اشکها را با اشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العين تدمع والقلب يحزن بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما يرضى ربنا
و نمیگوییم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگین ایم متفق علیه و تحقیق درین باب آنست
که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف
حال ملائکه و بود آن حضرت که میداد هر چیز را حق وی و ظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم
طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است
و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر دار باب تمکین جدا جدا بی برزخ
خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بر ان مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وی تعالی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس بخدمت وی عامل و طبیعت بحظوظ که سبب قوام بدنست آمده و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زيد قال ارسلت ابنة
النبي صلى الله عليه وسلم اليه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لي قبض که پسر است مرا
که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و به بین که چه حال داریم فارسل يقرئ السلام
ويقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخوانانید سلام را و میگوید آن حضرت ان لله ما اخذ ولله ما اعطى بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت
و مر او راست چیزی که داد وكل عنده باجل مسمى و همه نزد او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طلب
ثواب وی کند فارسلت اليه تقسم عليه ليأتينها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آن حضرت را فقام ومعه
پس برخاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان دیگر از صحابه فرفع الى رسول الله پس
برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبي آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قعقعه حکایت آواز سلاح و آواز دندان

از جهت سختی واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک تا آواز کند کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن در زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم
آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو با ان قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت آن حضرت
هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء
پس رحمت و مهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی
له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود و شخص منیت نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت
میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن عباده
وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و مکروه مر او را
از مرض وغیره و از ین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را
و گرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهده سختی حال وی بطریق استفهام قد قضی بتحقیق میرانیده شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده
است چنانکه در کریمه و قضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت
عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس گریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب میکند بفعل این واشار الی لسانه و اشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود
او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکه مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه
بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی
الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و واویلا و ثبورا متفق علیه وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابو موسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابو موسی که پدر او ست اغمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن اغمی علیه و غمی علیه همچنین استعمال کرده میشود
بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگاء و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع
یعنی گردانیدن آواز در حلق ثم افاق پس تر بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابو موسی مر زن را آیا نمیدانی تو وکان یحدثها ان رسول الله و بود ابو موسی که تحدیث میکرد و خبر میداد
آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریء ممن حلق وصلق وخرق من بیزارم از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند
گریبان را متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن یعنی
چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد مرد از صفات و خصال و شرف
و مجد که در وی و در پدران او ست والطعن فی الانساب و دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است در اسلام والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار از وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند
وقتی که کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم
نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آن حضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه برد و ایستاده کرده
میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران وحال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده و روغنی است
که دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب و پیراهنی است پیراهن از جرب بفتح جیم و را که نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط کرده شده میشود
بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا میکنند بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نائحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد
جامه را ابتلا گردانیده شد بچیزیکه صبر نمیتوانند کرد بر آن بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد درونهای ایشان را پس عذاب
کرده شود بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آن حضرت
بزنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقی الله واصبری بپرهیز ای زن از خدا فرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن بآن حضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این کس که گفت پیغمبر بود صلی الله

علیه

عليه وسلم فاتت باب النبي پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابين پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانانرا چنانکه بر در ملوک و امرا میباشد
و مانع نیافت از در آمدن گو باور نفس خود خوفی و هیبتی یافته بود و گمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و دربان خواهد داشت که زن بروی نخواهد بود تا در آید و عذر
نماید فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن و عذر خواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند
الصدمة الاولى معتبر و محمود و نیست صبر مگر نزد کوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکند و صدم چیزی
سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بروی و می شکند آنرا و صدم بمعنی رسیدن
امری نیز آمده چنانکه رسیدن بلا و این معنی اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
يموت لمسلم ثلثة من الولد فيلج النار نمیرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس در آید آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن و گشادن سوگند که حق سبحانه تعالی
در قرآن مجید ورود و رسیدن کافه را با آتش را یاد کرده و فرموده که وان منكم الا واردها و هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه در آید دوزخ را اگرچه در آتی باشد مثل برق جهنده و باد پرنده و محبوب میگوید
اگر در وی اینکار بجهت تحلة القسم یعنی بهمان قدر کرده ام که بوی از عهده سوگند بر آیم و در وی ادنی فصل که یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد و پس هر که سه فرزند او بمیرد در دوزخ نمی در آید مگر
بآن قدر که سوگند راست کرده متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لنسوة من الانصار و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت
مر جماعت زنان را از قبیلهٔ انصار لا يموت لاحداكن ثلثة من الولد فتحتسبه نمیرد مر یکی از شما را سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة
مگر آنکه در آید بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم بمیرند یا رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس دارد
قال گفت آن حضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد تو جه آن حضرت بدرگاه صمدیت حق یا آن حضرت دعا کرده باشد و
بموقع اجابت رسیده رواه مسلم وفي رواية لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را چنین آمده که ثلثة لم يبلغوا الحنث نمیرند سه کس که نرسیده اند بحد گناه یعنی بالغ
نشده اند که فعل آنها گناه باشد و بر آن بزه مترتب گردد و صغیر میرند زیرا که رحمت زنان با اطفال صغر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملحق اند با ایشان بخلاف
کبار وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی يقول الله ما لعبدي المؤمن عندي
جزاء میگوید خدای تعالی نیست مر بنده مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفيه من اهل الدنيا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بی شائبه تکلف او را دوست
میدارد و چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاري الفصل
الثاني عن ابي سعيد الخدري قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را والمستمعة و گوش دارنده
بنوحه و شنونده آنرا بوجه رضا و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنانست یا مراد جماعت نائحه و نفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است
رواه ابو داود وعن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خير حمد الله وشكر کاری شگرف است
مر مسلمانرا اگر برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را وان اصابته مصيبة حمد الله وصبر و اگر برسد او را سختی و اندوه و ناخوشی
و شکیبائی میورزد و لیشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آن است
فالمؤمن يوجر في كل امره پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتى في اللقمة يرفعها الى في امرأته تا آنکه در لقمهٔ که برمیدارد
و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت یا بادای نفقه واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا فرمودند ان لزوجتك عليك
حقا قول مشائخ شاذلیه است المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار
تضمن حسن نیت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات میگردند رواه البيهقي في شعب
الايمان وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب يصعد منه عمله دری
است که بالا میرود ازان عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ينزل منه رزقه و دری است که فرود می آید از آن در رزق او و روزی وی
میرسد مستقر از واق از زمین فاذا مات بكيا عليه پس چون میمیرد مرد مسلمان میگریند آن هر دو در بروی بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث در
معنی اول است والله اعلم باکاهی باب صعود از جهت آنکه مشرف شده بود و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود در عمل صالح پس هر دو میگریند بجهت حرمان از آن سعادت
فذلك قوله تعالى پس این گریه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بكت عليهم السماء والارض
پس نه گریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و مقابل آن وجود گریه آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد و اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمان اند
پس گریه زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق است می گرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه الترمذي
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له فرطان من امتي ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو فرط از امت من یعنی در آرد و آن عمد او

تعالی بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت وشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش روندهٔ آب خوراز برای اصلاح حوض ودلوها و پیش روند از قافله تا طیار سازد آب

ومنزل را وآنچه محتاج اند بدان در منزل ومراد اینجا فرزندی کسی که بمیرد گویا پیشتر میرود وکار او را دران جهان در بهشت اماده میکردانند فقالت پس گفت عائشة رضی الله عنها

فمن کان له فرط من امتك پس کسی که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را بدو فرط داید

قال فمن کان له فرط گفت آن حضرت پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بهشت ماد وگفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را

نیز حکم شد یا موفقه ای توفیق داده شده بخیرات وحرص بر تعلیم شرائع واحکام وسوال از ان نداست لعائشه وتشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل وکمالات

وعائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال وعلمی در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آن حضرت او را برین صفت مدح کرد وبرین فعل ترغیب نمود

زیاده کرد در سوال باظهار تحسر وتاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشة فمن لم یکن له فرط من امتك پس کسی که

نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم وکار سازی ایشان در آن جهان میکنم واین جزا وثواب

ایشان را که بمردن فرزند است بجهت درد مصیبت است که بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم

نزد ایشان از پدران وپسران واز هرچه تعلق دارند بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ومی پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی قبض

کردید شما روح فرزند بندهٔ مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بندهٔ خود فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده

قبض کردید میوهٔ دل او را وحاصل عمر وزندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح

فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدك واسترجع حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدی

بیتا فی الجنة برآرید برای بندهٔ من خانه در بهشت که چون درین جهان پدر وی بمصیبت ومحنت غمگین شده است در آن جهان به تنعم بهشت وحور وغلمان آن شاد کردد وچون

بمردن فرزند خانه جمعیت وسرور وی ویران شده است خانه بهتر ازین در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس میزاید ومیمیراند ومیگریاند ومیخنداند بیت

کهی میزند تا شود دردناک کهی میکند آبش از دیده پاک که بلطف مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد مر آن شوخ باز میکشد وسموه بیت الحمد ومیفرماید وی سبحانه وتعالی به

فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید ونام نهید آن خانه را خانه حمد که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی وعن عبد الله بن مسعود قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بران رواه

الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است

نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است ودر کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد

موقوفا وگفت ترمذی وروایت کرده اند آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقه بضم سین مهمله وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود وگفته اند که محمد بن سوقه ثقه ومرضی

است وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون را وبزای اسلمی که از صحابه است وهمیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی برد فی الجنة کسی که تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت وثکلی بفتح مثلثه وسکون کاف زنی که

فرزندش مرده ودر قاموس گفته که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد ومرد ثاکل وثکلان گویند وزن را ثکلی ومثکال ومثکاله قلیل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است

رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که

در غزوه موته شهید شد ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت است بمعنی خبر موت رساننده واول ظاهرتر است قال النبی گفت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدارد ایشان را از طعام یعنی که خبر موت او ماشد

رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه ودرین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان وهمسایگان ودوستان را تهیهٔ طعام مر اهل میت را وبعض گفته اند که

فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت ودر روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم وعدوان

واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بتجهیز میت کذا فی مطالب المومنین الفصل الثالث عن المغیرة

ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیامة گفت مغیره شنیدم آن حضرت را که گفت

کسی که نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت ومراد بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی آن چیزی است که میگویند نائحه برای میت

وگفته میشود بوی بطریق استهزا وسخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا که وی ظاهر میکرد بنفس خود متصف بآن صفات واضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق علیه وعن

عمرة بفتح عین مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است ودر کنار عائشه

ام المؤمنین

ام المؤمنين پرورده شده روايت ميكند احاديث عائشه را بسيار كه وى گفت شنيدم عائشه را و ذكر لها ان عبد الله بن عمر يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه و حال
آنكه ذكر كرده شد مر عائشه كه عبد الله بن عمر ميگويد كه ميت عذاب كرده ميشود بگريستن زنده بروى تقول ميگفت عائشه يغفر الله لابي عبد الرحمن بيامرزد خداى تعالى ابا
عبد الرحمن را كه كنيت ابن عمر است و اين كلمه در جاى ميگويند كه كسى سخنى گفته و خطا كرده ميگويند كه خدا او را رحمت كند و بيامرزد و باز عائشه ميگويد اما انه لم يكذب آگاه باشيد
بدرستيكه وى يعنى ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گويد و شان وى اعلى و ارفع است از ان ولكنه نسي وليكن وى فراموش كرده است آنچه از حضرت شنيده او اخطاء
يا خطا كرده است در شنيدن و فهميدن بعد از ان بيان خطاى ابن عمر ميكند تقول خود انما مر رسول الله اين است و جز اين نيست كه گذشت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
على يهودية يبكى عليها بر زن يهوديه كه مرده بود و گريسته ميشد بروى فقال انهم ليبكون عليها پس گفت آن حضرت بدرستيكه ايشان ميگريند بروى وانها لتعذب
في قبرها و حال آنكه بتحقيق وى هر آينه عذاب كرده ميشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص يهوديه اين را گفت و كفار ديگر در حكم وى خواهند بود و در خصوص وى هم نگفت كه وى
بسبب بكاى ايشان معذب است بلكه وى در عذاب است چنانكه شان كافران است و ايشان ميگريند و او را عزيز ميدارند و مرحوم ميدانند و وى خوار و ملعون است از اينجا ابن
عمر فهميد كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم بطريق كليه فرمود كه ميت بسبب گريه زندگان بروى در قبر معذب ميگردد و شرح اين كلام تمام در حديث آينده بيايد متفق عليه وعن
عبد الله بن ابي مليكة بضم ميم و فتح لام و سكون يا كه از مشاهير تابعين است قال گفت توفيت بنت لعثمان بن عفان رضى الله عنه بمكة مرد دخترى مر عثمان بن عفان را
بمكه فجئنا لنشهدها پس آمديم تا حاضر شويم جنازه او را وحضرها و حاضر شد او را ابن عمر وابن عباس فاني لجالس بينهما پس بدرستيكه من هر آينه نشسته ام
ميان ابن عمر وابن عباس و در بعض نسخ وانى بواو و در صحيح بخارى نيز همچنين است و اين اظهر است در معنى فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه
پس گفت ابن عمر پسر عثمان را كه نام او عمرو است و حال آنكه وى روبروى وى بود الا تنهى عن البكاء آيا باز نمى دارى يعنى زنان را از گريستن فان رسول الله زيرا كه پيغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم قال گفته است ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه بدرستيكه مرده هر آينه عذاب كرده ميشود بگريستن كسان وى بروى فقال ابن عباس
قد كان عمر يقول بعض ذلك پس گفت ابن عباس بتحقيق بود عمر رضى الله عنه ميگفت بعض اين سخن را كه ابن عمر ميگويد بعض بجهت آن گفت كه شايد در عبارت كم و بيش واقع شده باشد
يا عمر همچنين ميگفت كه بعض بكاء اهله چنانكه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس حديث كرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مكة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت
وى از مكه بسوى مدينه و اين در ان سال است كه عمر رضى الله عنه در مدينه كشته خواهد شد حتى اذا كنا بالبيداء تا آنكه بوديم ما به بيدا بروزن صحرا بفتح موحده و سكون تحتانيه نام
موضعى است ميان مكه و مدينه فاذا هو بركب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس و ملاقى است بسواران در زير سايه درختى كه نام وى سمره است بفتح سين و ضم ميم
فقال اذهب فانظر من هؤلاء الركب پس گفت عمر يعنى ابن عباس را برو و پس ببين كيستند اين سواران فنظرت فاذا هو صهيب پس نگاه كردم من پس ناگاه
آن صهيب رومى رض است و سواران ديگر نيز همراه اويند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر كردم عمر را كه صهيب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب
فرجعت الى صهيب پس باز آمدم بسوى صهيب فقلت ارتحل فالحق امير المؤمنين پس گفتم كوچ كن از اينجا و برس و در ياب امير المؤمنين را يعنى عمر را رضى الله
عنه فلما ان اصيب عمر دخل صهيب يبكى پس هرگاه بمدينه رسيدند و رسيد عمر را مصيبت قتل در آمد صهيب در حالى كه ميگريد بر مصيبت عمر يقول ميگويد وا اخاه
واصاحباه واى برادر و واى يار فقال عمر يا صهيب اتبكي علي پس منع كرد عمر او را از گريستن و گفت اى صهيب آيا گريه ميكنى بر من وقد قال رسول الله و حال آنكه
بتحقيق گفته است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببعض بكاء اهله عليه ذكر بعض بكا براى آن خواهد بود كه ممنوع گريه است كه با نوحه و فزع
و جزع بود و يا مراد آنست كه بكا سبب تعذيب است اگر خواهد خداى تعالى عذاب ميكند بر آن فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة پس گفت
ابن عباس هرگاه كه مرد عمر ذكر كردم آنرا يعنى گفت و گوى عمر و صهيب را و قول عمر را كه ان الميت ليعذب الى آخره مر عائشه را فقالت يرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت كند
خداى تعالى عمر را چنانكه با عمر گفته بود يغفر الله اينجا ذكر مغفرت نكرد كه مبنى از سبق گناه است بخلاف رحمت كه مورد وى عام است لا والله نه اين چنين است بخدا سوگند ما حدث
رسول الله حديث نكرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه يعنى بر آن وجهى كه عمر فهميده زيرا كه حديث صحيح است بى شبهه و اختلاف
در تعيين مراد است عمر و ابن عمر ميگويند كه عذاب بسبب بكا ميت مؤمن را و كافر را و عائشه ميگويد كه اين در ماده كافر است و او در عذاب است گريه كنند يا نكنند و بر تقدير گريه عذاب
مقارن گريه است پس عذاب با گريه است نه از گريه و اين مضمون را اگر بزبان علما ادا كنند واضح تر ميگردد كه كلمه با نزد ابن عمر براى سببيت است و نزد عائشه براى ملابست است
و اگر فرضا مسلمانيرا در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گريه خواهد بود اما عائشه ميگويد كه ورود اين حديث در كافر است و اين است معنى قول عائشه كه گفت ولكن ان الله تعالى
يزيد الكافر عذابا ببكاء اهله عليه وليكن بدرستيكه خداى تعالى افزون ميكند كافر را عذاب با بكاى اهل وى بروى و اين عبارت دلالت ميكند كه در ماده كافر گريه نيز سبب افزونى
عذاب ميگردد و اين بسبب آن خواهد بود كه كافر راضى است بگريه بلكه بعض وصيت ميكردند بگريه و نوحه و نامشروعات ديگر سببيت گريه مر عذاب را بجهت اين است و بعض همين توجيه
ميكنند كه عذاب بسبب گريه در انجا است كه ميت وصيت كرده باشد بدان و راضى شده چنانكه رسم جاهليت بود و قائل بعد از ان عائشه رضى الله عنها استدلال ميكند بر عدم سببيت
گريه اهل ميت مر عذاب او را چنانكه ميفرمايد و قالت عائشة رضى الله عنها حسبكم القرآن بس است شما را قرآن كه ميفرمايد ولا تزر وازرة وزر اخرى و بر نميدارد هيچ نفس بار بردارنده

بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحک وابکی وخدا می‌خنداند و میگریاند و این تقریریست برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی وضحک وی واندوه وشادی وی از خداست که پیدا میکند وظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحک وبکا بی اختیاری باشد وتکلف واختیار را در ان واسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزی را وملزم گشت وقبول کرد متفق علیه ودرین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است واو را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگرچه بزرگتر و عالی شان و فهم تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند وساکت گردد تا نزاع وجدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما جاء النبی صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه وجعفر ابن ابی طالب وعبدالله ابن رواحه در غزوهٔ موته چنانکه قصه آن در احادیث وکتب سیر مذکور ومسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود در آن حضرت غم واندوه وانا انظر من صائر الباب ومن نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب شکاف باب را لطاهر از دو آن حضرت در ان وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مرد ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر وذکر بکائهن وذکر کرد آن مرد گریه زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه الثانیة پس باز آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفته او فقال انههن پس باز گفت آن مرد که برو و باز دار ایشان را از گریه فاتاه الثالثة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه ودر بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا وزور آوردن بر ان عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم الله انفک بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا کنایت است از خواری واهانت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنانست از گریه ولم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء وخلاص نکردی آن حضرت را از رنج ومشقت کشیدن در امر منع مگر که هر بار آمدی وگفتی که ایشان باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت وتعب کشید متفق علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب وفی ارض غربة غریب است ابو سلمه ودر زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود واز حبشه بمدینه آمده وغریب بود و هیچکس گفت وگوی نداشت لابکینه بکاء یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از ان در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه وخود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواست که یاری دهد مرا وموافقت کند با من در گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از ان خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام وبار دیگر بهجرت یا یکبار بهجرت از مکه بحبشه وبار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام ودر روز بیرون رفتن از دنیا وتواند که مرتین متعلق بقال باشد وکففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید وچون آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از ان رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی عبدالله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود ونزدیک بمردن رسیده واگرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست ومیگفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف ومی ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه وتفجع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق هنگامیکه بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از ان اوصاف را مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت وایذا چنانکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی ونوحه نکرد واین یک توجیهی است که مر قول عمر وابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کننده قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه ونحو ذلک یا مانند ان الفاظ دیگر که در ندبه وتفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را ومی سپارد کار او را بایشان یلهزانه که می جنبانند ودفع میکنند آن میت را ولهز مشت بر سینه زدن از باب فتح یفتح ویقولان ومیگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله مرد میرنده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که

گریه میکنند بران میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن درحالی که باز میداشت این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب مصاب و دل مصیبت زده است و مکین است والعهد قریب
و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما نا که گریه آن زنان بی نوحه و بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلق مکروه پنداشت و این
زنان بزور و غلبه گریه میکردند رواه احمد والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص
بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس درایستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانه خود فاخره رسول الله پس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود وقال و گفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آن حضرت مر زنان را ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان
از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مر گوسپندان راست ثم قال پس گفت آن حضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله بتحقیق
شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که غم و اندوه است پس از خداست عز وجل یعنی راضی است از ان خدا ومن الرحمة و از مهربانی است وما کان من
الید ومن اللسان و چیزیکه باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی از ان رواه احمد وعن البخاری
تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند و معنی تعلیق در مقدمه معلوم
شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در ان یک سال بر سر گور وی نشست و درد و مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه
میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون درد فرونشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا آیا و
آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کردند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر و عوضت اجرا
من فقید فلا تکن فقیدک لا یاتی واجرک ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بقدیم راء برای قالا روایت است ازین دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول
الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق
انداخته اند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنهای بی رداء و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی حال و بی سروسامانی
حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة تشبهون
یا بکار و پیشه جاهلیت مانند میشوید یا مانند میکنید خود را و کلمه او یا برای شک راوی است یا برای تنویع و تشبهون بفتح تا و تشدید موحده و بضم تا و کسر موحده نیز روایت است لقد هممت
ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعای بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید و خنزیر و قرده شوید
یا برگردید بسوی خانهای خود در حالی که در غیر صورت خود آید یعنی چون وضع و لباس خود را نه بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد قال فاخذوا
اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز نگشتند بآن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از ان که پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن
ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة ان رجلا
قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مرا او را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک
آیا شنیده تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا چیزیکه خوش سازد نفسهای
ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوهریره آری شنیده ام آن حضرت را که
گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند و دعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرمکی است که غوطه میزند در آب و
می بر آید و نیز بمعنی شخصی که دخال است در امور و پیش آینده است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این خردان سیر میکنند در بهشت و می درآیند هر جا که میخواهند و دخل میکنند در هر کار
که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی ازین خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر را پس
جدا نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدرآرد او را در بهشت و تخصیص پدر بذکر یا از ان جهت است که وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع اوست یا بجهت
آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض مادر و پدر هر دو و ظاهر آن بجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است والله اعلم رواه
مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله
ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتن نصیبی تمام از مواعظ و نصائح تو فاجعل لنا من نفسک یوما ناتیک فیه
پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما نزد تو در ان روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از ان چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس
گفت آن حضرت اجتمعن فاتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را

تعالی ثم قال پس گفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنیکه بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من
النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادتها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پس گفت آن حضرت و اثنین و اثنین و اثنین مکرر سه بار رواه البخاری وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما
الله الجنة بفضل رحمته مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله و رحمته ایاهما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچهٔ ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آینه میکشد
مادر خود را بسرره خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگه دارد و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان
او و مادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد مادر او را به بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قدم ثلثة
من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت و اثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو منذر سید القرأ گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و هر شان وی سید القرأ واقع شده است یعنی مهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحدا گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که تا چه
آنحضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف
و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلى الله عليه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلى الله عليه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبك الله کما
احبه دوست دارد ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل
خطاب که با وی کرد ولیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما تحب ان لا
تأتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرك آیا دوست نمیداری تو که نیائی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میدر آرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همهٔ ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همه شما راست رواه احمد
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچهٔ افکنده هر آینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتی که می در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویك الجنة در آر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود حتی یدخلهما الجنة پس می در آرد
ایشان را در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلى الله عليه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت و احتسبت
عند الصدمة الاولی ای پسر آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لك ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته
به بهشت می در آرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگر چه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث لذلك استرجاعا پس نو
پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارك وتعالی له عند ذلك مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع
فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روزی که رسیده شده است آن مسلمان را آن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع
کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول
سمعت ابا القاسم صلى الله عليه وسلم یقول ان الله تبارك وتعالی قال گفت ام الدرداء که زوجهٔ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
گفت خدای تعالی بعیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدك امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من بر انگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست

میدارند آنرا از نعمت شکر میکویند خدا و ان اصابهم ما یکرهون احتسبوا و صبروا و چون برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدارند آنرا از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند و لاحلم و لاعقل و حال آنکه نیست ایشانرا بردباری و آهستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتسبوا و صبروا است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسیکه او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا لهم و لاحلم و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مرایشانرا و حال آنکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی و علمی میدهم من مرایشانرا از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است که گفته شود که معنی لاحلم و لاعقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمهٔ مصیبت و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پوسیدگی استخوان و فنای دنیا است و جز آن از فواید و عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد با اهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میکویند نیست زیارت مگر برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغربست گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میکویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و وی را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیریست که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست دران و در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصهٔ قتلای بدر والله اعلم و از جملهٔ آداب زیارت است که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است و قرائت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قرائت قرآن بجهر است و اما مخافت لاباس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سورهٔ تبارک الملک بجهر یا بسر و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود آثار بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابن سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورهٔ اخلاص هفت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و اصح آنست که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخواند آیت الکرسی و یازده بار قل هو الله احد بعد از آن بنشیند بزیارت و جمعه فاضل تر است از روزهای دیگر خصوص صباح اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا بیرون می آیند در روز جمعه معلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود مرای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر و ما انکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است بی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد میت را مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانهٔ خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کنند از وی یا نه والله اعلم الفصل الاول عن بریدة بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را پیش ازین از زیارت کردن قبور فزوروها پس زیارت بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند

اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مکر در زیارت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را و آنها که فالمند با جهت
میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم ونهيتكم عن لحوم الاضاحي فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز
فامسكوا ما بدا لكم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز
احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کردی و نگاه نداشت بعد از ان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد که نگاه دارند
تا آنوقت که خوش آید ونهيتكم عن النبيذ الا في سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا في الاسقية كلها پس بنوشید الآن در همه ظرفها
چه مشک و چه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد نبیذ دران و در ظروف
دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد و پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد بتحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از ان که امر
تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از ان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بگیرند مختارند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند
نمود از ان چنانکه فرمود ولا تشربوا مسكرا و منوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از ان و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده
شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در
آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربة بتفصیل تر ازین معلوم
خواهد شد رواه مسلم وعن ابي هريرة قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكى وابكى من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید
کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه درآمدند فقال استاذنت ربي في ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم
پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم يؤذن لي پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته في ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در ان که زیارت کنم قبر مادر را
فاذن لي پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذكر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث
و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا
اولي قربى و قول وی سبحانه و تعالی ولا تسئل عن اصحاب الجحيم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آن حضرت را صلی الله
علیه وسلم تا آدم علیه السلام و ایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده اند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده
گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آنرا
بتعدد طرق و این علمی که بر متقدمین مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله يختص برحمته من يشاء بما يشاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل
تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و هم در انجا یاد کرد بسبب والله اعلم وعن بريدة قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات السلام عليكم
اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام بر شما ای اهل سراها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام منازلی
که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند وانا ان شاء الله بكم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده کان و پیوسته کانیم
و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت بعینه که بقضا
بود که با هم رویم میرسد آن وقت که ما هم رویم فنسال الله لنا ولكم العافية می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم
الفصل الثاني عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبور بالمدينة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل
شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما
پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشه از ان حضرت
يخرج من آخر الليل الى البقيع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبره مدینه است فيقول پس میگفت السلام عليكم دار قوم
مؤمنين سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان واتاكم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده
شده اید شما وانا ان شاء الله بكم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده کانیم اللهم اغفر لاهل بقيع الغرقد خدایا بیامرز اهل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجهت آن گویند
که بقیع نام زمینی که دروی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم وعنها قالت

کیف اقول وہم از عائشہ است گفت و پرسید از آن حضرت چہ گونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت
قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نساء را و برآنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اہل الدیار من المؤمنین والمسلمین و
یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء الله بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی الله علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار
قبر ابویہ او احدهما فی کل جمعة کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفرلہ وکتب برا آمرزیدہ شود مر آن کس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی
کنندہ بہ پدر و مادر و بر بکسر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن قبر پدر و مادر را نیز آمدہ است
رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور
فزوروها فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الاخرة پس بدرستیکہ قبور و دیدن آنها بی رغبت میکرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن کہ چون عاقبت کار این است
اینهمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل
نباید بود بیت بر زمینی کہ ہمی میگذری ساکن رو کہ عیونست و خطوط است و قدود است و خدود این ہمان چشمۂ خورشید جهان افروز است کہ ہمی تافت بر
آرامگہ عاد و ثمود رواہ ابن ماجة وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال لعن زوارات القبور روایت است از ابوہریرہ کہ آن
حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواہ احمد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وقال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی وگفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آنکہ
رخصت کند پیغمبر صلی الله علیہ وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آن حضرت
در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضهم انما کرہ زیارة القبور للنساء وگفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آن حضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را
لقلة صبرهن وکثرة جزعهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم کلامہ تمام شد کلام ترمذی
و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله گفت عائشہ بودم من کہ می در آمدم خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر
خدا صلی الله علیہ وسلم و ابوبکر نیز مدفون شدہ بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکہ من نهندہ و افگندہ بودم جامہ خود را یعنی چادر را از بدن واقول انما هو زوجی وابی
و میگفتم بدل خود آیا اگر می پرسید نداز آن کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی الله علیہ وسلم است و پدر من کہ ابوبکر است رضی الله عنہ فلما دفن عمر
پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی الله عنہ فوالله ما دخلتہ الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من
جامہای من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواہ احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب است احترام
میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت
کنندگان خود را باندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام
شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله
علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ واتباعہ
اجمعین ہداة الطریق الحق
ومحیی علوم الدین ولا حول
ولا قوة الا
بالله العلی العظیم

بعون الله تعالی والمنہ کہ صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمہ مشکوة شریف کہ از تصانیف مولانا شیخ عبد الحق دہلوی است در بندر بمبئی در کارخانہ محمدی حسب
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب علام فہام ذوی المجد والاحترام فخر الحاج حاجی شیخ عبد الوہاب ولد رحمت و غفران پناہ جنت و رضوان آرامگاہ
المستغرق فی بحار رحمت الله الملک المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله لہ و نهایت سعی و اہتمام در تصحیح آن نمودہ و صورت اتمام پذیرفت فی بستم شهر
ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و
دو صد و ہفتاد و ہفت ۱۲۷۷ قدسیہ